

خاطره اسر جغرافیا از امپراطور سلیران به همراه نقشه

سرتیپ جان مک دونالد کنییر

شوالیه شاهنشاهی شیر و خورشید ایران

نماینده قائم الاختیار وزیر اخیر از دولت عالی هند برای دادگستری تهران



ترجمه: شهرزاد رضایی مقدم

بسم الله الرحمن الرحيم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

خاطره‌ای جغرافی‌ای از امپراطوری ایران به همراه نقشه

تبریستان
www.tabarestan.info

سرتیپ سرجان مکدونالد پیلس

شوالیه شاهنشاهی شیروخورشید ایران

نماینده تمام اختیار وزیر اخیر از دولت عالی هند برای دادگستری تهران

ترجمه شهرزاد رضایی مقدم



سرشناسه

: کینیر، جان مکدونالد، ۱۷۸۲-۱۸۳۰
kinneir, John Macdonald.

عنوان و نام پدیدآور : خاطره‌ای جغرافیایی از امپراتوری ایران به همراه نقشه / جان مکدونالد کینیر؛ ترجمه شهرزاد رضایی مقدم.

مشخصات نشر

: تهران: پژواک خرد پارسیان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری

: ۲۶۶ ص.

شابک

: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۵۶۷-۸-۳ ریال ۱۲۰۰۰

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

عنوان اصلی: A geographical memoir of the Persian empire, c 1973.

پادداشت

: کویرها — ایران — سیر و ساحت

موضوع

Deserts -- Iran-- Description and travel

موضوع

: رضایی مقدم، شهرزاد، ۱۳۵۷ -، مترجم

شناسه افزوده

: ۱۳۹۶۱۳۲۵DSR / ۹۷۲۱۳۹۶۱۳۲۵

رده بندی کنگره

: ۰۷۴۰۴۲/۹۵۵

رده بندی دیوبنی

: ۴۶۸۰۴۲۵ شماره کتابشناسی ملی



پژواک خرد پارسیان

خاطره‌ای جغرافیایی از امپراتوری ایران به همراه نقشه

مؤلف: سوتیپ سرجان ماکدونالد کینیر

ترجمه: شهرزاد رضایی مقدم

چاپ اول ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

صفحه آرایی: سارا پیلوار

حق چاپ برای ناشر و مؤلف محفوظ است

قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

ISBN: 978-600-96567-8-3

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۵۶۷-۸-۳

تَعْدِيمُهُ خَارِمٌ فَرِيدٌ



www.tasarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

این نقشه و خاطره به افرادی تقدیم می شود که اصل خود را به آنها بدهکارم. طرح جغرافیایی خلاصه ای از امپراطوری ایران، که در ابتدا به شما نشان دادم، بسیار گستردگ و بهبود یافته است. آنچه من خودم دیدم، و هنوز نقشه ها، مجلات و مسیرها که از شما وقتی به انگلیس رسیده اید گرفته ام در حال گسترش هستند.

وظیفه خلاصه کردن به اندازه ای که برای چاپ اطلاعات جغرافیایی مناسب باشد، که با ماموریت های مختلف شما در ایران اتفاق افتاد، توسط افسران بسیار مناسب باشد؛ که با ماموریت های مختلف شما در ایران اتفاق افتاد، توسط افسران بسیار توانمند و قابل بهتر تحت دستورات شما انجام شده است.

با این حال تا آنجا که به من سپرده شده سعی کرده ام تا آن را طوری انجام دهم که ارزش زحمتش را نشان دهد و به شما نیز ثابت شود که از چه مسیرهایی انجام شده است. استانهای بزرگ مکران و سیستان که بین ایران و هند هستند، و دانش به آنها بسیار مهم بود، قبل از اینکه شما آنها را واکاوی کنید تنها از طریق گزارشات افراد بومی غافل و نامتمایز برای اروپایی ها شناخته شده بود یا تنها در صفحات مبهم تاریخچه های اسکندر بزرگ بود.

از این فرصت استفاده می کنم و تشکر و سپاسگزاری همیشگی خود را اعلام می دارم.

باتشکر

جان مکدونالد کینز

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مطالب

۱۳	خاطره جغرافیایی امپراتوری ایران
۴۰	فارس
۵۳	لارستان
۵۵	خوزستان
۶۶	اراک
۸۳	اردلان
۸۶	آذربایجان
۹۱	گیلان
۹۲	مازندران
۹۵	خراسان
۱۰۴	بلخ
۱۰۵	سیستان
۱۰۷	کرمان
۱۱۱	مکران
۱۲۴	سنندج
۱۲۸	کابل
۱۲۹	قلمرو پاشای بغداد
۱۶۶	قلمرو پاشایی اورفا
۱۶۹	ارمنستان
۱۷۷	شیروان
۱۸۰	پیوست
۱۸۰	مسیر از بوشهر تا شیراز، توسط آقای وب
۱۸۶	مسیر از اصفهان به سلطانیه
۱۹۰	مسیر سلطانیه به تبریز
۱۹۲	مسیر تبریز به سنندج راه مراغه
۱۹۶	مسیر از سنندج به بغداد(از سمت کرمانشاه) بوسیله آقای وب

۲۰۰	مسیر از جلال آباد به کابل بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱
۲۰۱	از کابل به قندهار بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱
۲۰۳	از بنديپور به برجون بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱
۲۰۴	از مشهد به طبس بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱
۲۰۵	از تره به سکوهه بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱
۲۰۶	از تره به سکوهه بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱
۲۰۷	مسیر از مشهد به تهران بوسیله حاجی محمد علی خان گنجوی
۲۰۸	مسیر مشهد به تهران بوسیله راه چnarان، بزنجرد، بوسیله همان
۲۰۹	مسیر مشهد به هرات
۲۱۰	مسیر دیگر مشهد به هرات
۲۱۱	مراحل از مشهد به تهران آنطور که کاروانها می روند.
۲۱۲	مسیر نیشابور به طبس
۲۱۳	مسیر مشهد به طبس
۲۱۴	مسیر چnarان به طبس از تون
۲۱۵	مسیر شیراز به مشهد و کابل بوسیله محمد صادق
۲۱۷	از قندهار به بوشهر
۲۱۹	شیراز
۲۲۰	مسیر مشهد به مرو، توسط حاجی محمد علی گنجوی
۲۲۱	مسیر دیگری از مشهد به مرو توسط همان از منطقه دیرغز
۲۲۲	مسیر دیگری از مشهد به مرو، از مسیر خلات نادریه
۲۲۳	مسیر مشهد به مرو، که کوه ندارد و جاده مسطح و ماسه ای است.
۲۲۴	مسیر مشهد به استرآباد، جاده معمول و اینم از دره گز
۲۲۵	مسیرهای برگرفته شده از نزهه القلوب مسیر ری به نیشابور
۲۲۶	مسیر نیشابور به هرات
۲۲۷	مسیر هرات به مرو و شاه جهان
۲۲۸	مسیر نیشاپور به تورشیر
۲۲۹	مسیر بیستان به جرجان
۲۳۰	مسیر کرمان به بندرعباس، توسط یک فرد بومی
۲۳۲	مسیر کرمان به طبس، توسط یک فرد بومی
۲۳۳	مسیر کاشان به کرمان، بوسیله یک مرد فرانسوی

مسیر بوچار به سمرقند، بوسیله یوسف الدین.....	۲۳۶
مسیر کاشغر از یرکند به قلعه یانگ.....	۲۳۸
مسیر قزوین به رشت، بوسیله میرزا علی نخی.....	۲۳۹
مسیر سند به همدان، بوسیله نویسنده	۲۴۰
مسیر سونمینی به نوشتكی، بوسیله کاپیتان کریستی و لوثونات پاتینگر.....	۲۴۱
مسیر نوشکی به شیراز، بوسیله لیوتنانت پاتینگر.....	۲۴۳
مسیر از سنمینی تا چابهار، بوسیله یک فرد بومی که سرجان ملکوم او را به آنجا فرستاد	۲۴۹
مسیر از چابهار به بندرعباس نیز سعید www.tabarestan.info	۲۵۰
مسیر چابهار به کج.....	۲۵۱
مسیر کج با قادر.....	۲۵۱
مسیر کج به بندرعباس.....	۲۵۲
مسیر کج به دیزک	۲۵۲
مسیر کج به بایلا	۲۵۳
مسیر در قسمتهای غربی مکران، بوسیله کاپیتان گرانت.....	۲۵۳
مسیر بوشهر به بصره، بوسیله نویسنده	۲۵۸
مسیر بصره به شیراز از سمت شوشتر	۲۵۹
مسیر شوشتر به بصره از مسیر هویزه	۲۶۰
مسیر شوشتر به اصفهان.....	۲۶۰
مسیر ذرفول به کرمانشاه	۲۶۱
مسیر بوشهر (از فیروزآباد) به شیراز بوسیله لوثونات استناد گرایس	۲۶۱
مسیر تخت جمشید به اصفهان، بوسیله مازور کمپل	۲۶۲
جاده اصفهان به کاشان، توسط همان	۲۶۲
جاده تهران به همدان، بوسیله مازور کمپل	۲۶۳
مسیر بغداد به قسطنطینیه، توسط نویسنده	۲۶۳
مسیر از حلب به دیاربکر، لوثونات کلنل اسکات. توپخانه مادراس	۲۶۶

تبرستان
www.tabarestan.info

خاطره جغرافیایی امپراطوری ایران

تبرستان
www.tabarestan.info

تعريف درست مرزهای امپراطوری ایران آسان نیست. شاید بتوان گفت زمانی تنها استان فارس بود در حالیکه در زمان دیگری از سواحل بسفر تا دهانه هیفا سیر بود. اما آنچه طبیعت آن گویاست و محدوده های قلمرو اردشیر، موسس کاخ ساسانیان یوده است عبارتند از دریای عمان و اقیانوس هند در جنوب، سند و جیحون، در شرق و شمال شرق، دریای خزر و کوه قفقاز در شمال و رودهای دجله و فرات در غرب. این مرزها شامل استانها و پادشاهی های بسیار می شود که توصیف خواهم کرد، گرچه قلمرو شاه حاضر در بسیاری از این قسمتها گستردگی شده است. تنها به استانهای فارس و اراک، لار، خوزستان، قسمتی از کردستان، آذربایجان، گیلان، مازندران، قسمتهای غربی خراسان شهرهای مشهد، نیشابور، تودشیش و قسمت غربی کرمان شامل مرکز آن استان محدود می شد. قدیمی ترین اسم این کشور ایلام است که از ایلام پسرشم گرفته می شود بازماندگانش اولین صاحبانش بوده اند نویسندهای مقدس زمان کوروش پارس نامیده شد و در یونان و رومی پرشیا و پرسیس گفته شد. بومیان به آن ایران می گویند. چرا که طبق سنت ایرانیان، فریدون یکی از مشهورترین پادشاهان باستان در انتهای دورانی طولانی و درخشان همه قلمرو این سمت جیحون به ایرج جوانترین پسرش به ارث گذاشته شد و تمام آنچه بالای آن رود بود را به تور پسر بزرگش داد. قلمرو ایرج نام ایران را گرفت و قلمرو تور، توران نامیده شد. نامهایی که هنوز با آنها شناخته می شوند. ایران برای اولین بار تحت حکومت کوروش به قدرت رسید که تا تنگه داردائل کشورگشایی کرد و تحت فرمان بازماندگان آن قهرمان به بیست استان بزرگ یا ساترال تقسیم شد که اخیراً سرگرد رنل در رساله خود درباره جغرافیای هرودوت به تصویر کشیده شده است.

این امپراتوری به شایستگی کوههایی را دربرمی گیرد. اگرچه سمت شرق صاف تر است دشتها و صحراهای این قسمت در بیشتر جاهای با تپه‌ها منقطع شده است. از خلیج فارس تا دریای خزر از دامنه‌های صحرای بزرگ نمک تا دهانه رود دجله ظاهر کشور کمی متفاوت است و رشته کوه‌های متولی با دره‌ها و دشت‌های گسترده‌ای که بیشتر آن حاصلخیز است و چراگاههای بسیاری دارد به چشم می‌خورد.

در قسمتهای جنوبی فارس و اراک و در مازندران و گیلان اطراف تپه‌ها با جنگلهای بلوط و دیگر درختان پوشیده شده است. اما در قسمتهای داخلی ^{بجزی از} آب و غلق است و ظاهری بیابانی دارد. بعضی از نویسندهان می‌گویند کوه‌های ایران از کوه قفقاز سرچشمه می‌گیرند بعضی دیگر می‌گویند از کوه سور. اولی بسیار گسترده است بطوری که تمام فضای بین قفقاز و دریای خزر را پر می‌کند و مسیر و ارتفاع و ظاهر ترسناکی دارد و نویسندهان مشرق زمین آن را مرز جهان زیستی نامیده‌اند.

به تعدادی خط الراس تقسیم شده است و رودهای زیادی از هر طرف روانند. از سمت غربی دریای خزر به نظر می‌آید در میان توده‌ای سر به فلک کشیده است که به سمت غرب کشیده شده است. زنجیره اصلی ابتدا به سمت شمال شرقی و سپس به سمت دریای سیاه از مسیرهای بسیاری می‌رود که مهم ترین آنها در خط شمال-شمال شرق به دهانه کویان می‌رسد و به نام کوههای سرونی خوانده می‌شود. شاخه‌های دیگر مسیر مقابل را به سمت جنوب، جنوب غربی بین آسگزو مینگلولیا می‌روند و در شرق و جنوب شرقی به دور قفقاز می‌چرخدند. در لبه بالای جاوی جنوبی ایمیریتا با هم متحده می‌شوند.^۱ این وجهه تسمیه تهلیدیر است و به نظر می‌رسد که به سه شاخه جدا شود.

شمالی ترین اینها به سمت جنوب شرقی دهانه کوروش می‌ریزد و در نهایت محدود بسیار بزرگی ایجاد می‌کند که به موازات دریای خزر حرکت می‌کند و اراک را از گیلان و مازندران جدا می‌کند و در شمال مشهد در بیابانهای خراسان ناپدید می‌شود در همسایگی سلطانه و قزوین اسم خرى کوکسان می‌گیرد و در نزدیکی تهران البرز نامیده می‌شود.

^۱- توصیف کوه کوکاسن توسط دکتر رینگ و مارشال ریبراشتن.

لبه وسطی کوههای تهیلدر در تپه های موسیان از استان گرجستان می گذرد و در شمال دشت زیبای ایروان به هم می پیونددن. سپس وارد منطقه های کارابوک و کارادوگ می شود و کم کم وارد دشت مغان می شود.

آخرین و جنوبی ترین شاخه کوههای تهیلدر در جنوب و شرق شهر کارس را رد می کند و به کوه توروس متصل می شود.

به علاوه مسایل بالا زنجیر بزرگ کوکاکس از لبه بزرگ دیگری جدا می شود که به دهانه کوروش و ارس می رود در دشتهای آلبانی باستان ناپدید می شود.
تبرستان

سور واژه ای است کلی که باستانی آن به هر چیزی که طبیعت بزرگی داشت و همچنین کوههای مهم می گفتند که گفته می شود از آبخست دریای یونان می آید و در نهایت به آسیا می رود استرابو می گوید که از آبخست دریای یونان می آید و در نهایت به آسیا می رود. استрабو می گوید که از کاربا و پنفیلیا سرچشمه می گیرد اما جغرافی دان های جدیدتر می گویند از ساحل سیلیسیا نزدیک اسکندریون سرچشمه می گیرد. آسیا را از غرب به شرق قطع می کند و به سمت شمال شرقی می رود فرات را قطع می کند و در پادشاهی ارمنستان جاری می شود. و در آنجا با کوه کاکویسین یکی می شود سپس شاخه های بسیاری را از آن وارد ایران می شود که معروفترین آن زاگرس است. این رشته کوه باند و سرسیز درگذشته مادها از آشوریها جدا می کرد و اکنون مرز امپراطوری ایران و ترکیه را می سازد. با رود فرات و خلیج فارس موازی است و تقریباً در نزدیکی گمبرون ناپدید می شود و در نواحی جنوبی کرمان دوباره برافراشته می شود و پس از مسیر شرقی از وسط مکران و بلوچستان در بیابانهای سند به کلی ناپدید می شود.

رشته کوه مهم دیگری توسط پینکرتون الوند نامیده شده است اما در ایران به آن گروس و سهند می گویند. آنها از قسمت جنوبی دریاچه ارومیه به سمت قم می روند و از مسیر تهران به تبریز در سمت چپ در بالای کوههای دیگر دیده می شوند. این دو شاخه توروس انشعاب های زیادی دارند که در هر مسیری امپراطوری ایران را قطع می کنند. ولی از آنجا که قصد من این است که در مورد این موضوع به طور گسترده صحبت کنم و از استان های مختلف بگویم در اینجا توصیف کوتاهی از دریای خزر و رودهای بزرگی که مرزهای طبیعی این امپراطوری را تشکیل می دهند بیان می کنم. دریا یا دریاچه خزر حدود ششصد و چهل مایل می باشد اما در عرض از یک صد تا دویست مایل متغیر است. در بعضی نواحی انقدر عمیق است که خط کشی به اندازه چهارصد و پنجاه فاتوم به

انتهای آن نمی‌رسد. در نواحی دیگر بسیار کم عمق است و توده‌های ماهی بسیاری دارد که حرکت با کشتی‌هایی که به عمق بیشتر از ده فوت نیاز دارند خطرناک است. گفته می‌شود که قبلاً بسیار بزرگتر از حال حاضر بوده است و به دریای سیاه و پالاس ماتیس متصل بوده است که طبیعت آن را از بسفر گذرانده است. تنها لنگرگاه خوب در ساحل شمال شرقی است که پایین باتلاقی و پر از نیزار است.

اسم‌های گوناگونی به دریای خزر داده شده است. یونانی‌ها آن را دریای هیرکانی^۱ می‌نامند. فارسها آن را دریای کلزوم می‌نامند و تاتارها آن را آگادینگلیس یا دریای سفید می‌نامند. سطح آن شصت فوت پایین‌تر از قفقاز است که گفته می‌شود ۸۴ رویده علاوه ولگا در آن می‌ریزند. جزر و مدي ندارد اما بادهای شدید از شمال و جنوب آب آن را بالا می‌آورند که خیلی شور نیست و حدود سه تا چهار فوت یا حتی بیشتر گاهی اوقات بالا می‌آیند. وقتی این بادها قطع می‌شود سطح آن به حالت معمولی برمی‌گردد و جریانی شگفت آور و موجی^۲ سنگین پیدا می‌کند. هات روتل از افسران سلوتوس و آنتیوکسیس خزر را پیمود و سپس از آن ژنرال روی جوس تیفیون این کار را کرد که شاه بزرگ را در جنگ ملیتن سال ۱۵۷۲ قبل از میلاد شکست داد و به ساحل هیرکانی رسید. پتر بزرگ از روسیه پس از آن وسیله‌ای بر روی دریا ساخت و اسکاترانهای کنونی روسی شامل چندین کشتی جنگی می‌شد. باین حال مطلع شدم که طرفین بیش از ۲۰ اسلحه داشتند.

بندرهای دریای خزر شامل بادکوبه، آستانه، اسخارخان، انسیلس، لنگرود، اشرف، بالفروش و استرآباد هستند. اما بدکوه تنها بندرگاهی است که کشتی‌ها می‌توانند در آب و هوای طوفانی ایمن حرکت کنند.

دکتر پالاس مجموع تجارت دریای خزر را چند سال پیش حدود ۳ میلیون روبل برآورد کرد و من فهمیدم از آن زمان خیلی بیشتر شده است. شاید هیچ دریایی در جهان آنقدر ماهی تولید نمی‌کند و ارزش خاویاری که در ماهیگیری‌های روسیه گرفته می‌شود حدود سالانه ۲ میلیون روبل تخمین زده شده است. آنها در مسیرشان در رودخانه‌ها بدون کم شدن تعدادشان ادامه می‌دهند. ماهیهای

^۱-گیبون.^۲-کاپیتان وودروب.

سالمون بسیار مرغوب‌بند و شاه ماهی‌ها بسیار زیادند که پس از یک طوفان سواحل گیلان و مازندران تقریباً با آنها پوشیده می‌شود.

جزایر بسیاری در دریای خزر وجود دارد ولی هیچ کدام از آنها خصوصیت ویژه‌ای ندارد. از چهار رودخانه جلویی بهترین آنها ایندوس است که ملل شرقی سند و نیل آن را نام گذاری کرده‌اند. منبع اصلی این رودخانه ارزشمند نامعلوم است. طبق گفته رنل ده چشممه اصلی وجود دارد که از کوههای ایران، تاتار و هندوستان پایین می‌آید. نزدیک مولتان به هم متحده می‌شوند و در استان سند دلتایی تشکیل می‌دهند و پس از چند ماه به اقیانوس هند می‌ریزند.

رود بعدی پس از ایندوس، اکسیس، جیحون یا آمودریا می‌باشد که در کوههای بلور جاری می‌شود و پس از نهصد مایل به دریاچه آرال می‌ریزند. اطلاعات ما درباره رود اکامل نیست. در زمستان بخ زده است و کاروانها از روی بخ آن می‌گذرند.

فرات^۱ دو منبع اصلی کوههای ارمنستان دارد یکی فاصله کمی در شمال شهر ارزروم و دیگری نزدیک بازیزد در ورودی ایران. در ابتدا به سمت غرب می‌ریزند سپس کمی متحده می‌شوند و در شهر کبان به کوه توروس به هم می‌رسند و رود به سمت جنوب غربی رفته چند مایلی از دیوارهای مالاتی می‌گذرد. در آنجا با رود کوچک دیگری متحده می‌شود و کم کم به سمت دریای مدیترانه می‌رود تا اینکه در نزدیکی ساموساتا مسیرش را دوباره به سمت جنوب بصره شرقی عوض می‌کند و در کرنا به دجله^۲ متصل می‌شود و در حدود ۷۰ مایلی جنوب بصره به خلیج فارس می‌ریزد. فرات از دجله بسیار چشمگیرتر است. حرکتش آرامتر است^۳ و تخمین زده است که اندازه اش ۱۴۰۰ مایل انگلیسی باشد.

از گذار الیر^۴ ۸۰۰ یارد عریض است در بیروگما از ششصد و سی تا دویست و چهار یارد و در بابلیون دویست یارد پهنا دارد. حدود ۱۰ مایلی پایین لملون جریانش را از دست می‌دهد و دوباره حدود

^۱- فرات در کتاب آسمانی آمده است و گفته می‌شود ۲ اشتقاق از زبان عبری دارد: فار و فارایز و نیز فارا که به معنی تولید میوه یا گل است. فرت در عربی به معنی تعداد بسیار می‌باشد.

^۲- دجله در آرگونا کمی شکنندگی دارد اما فرات حتی در مالای بسیار روان است و حدود ۱۰۰ یارد عرض دارد.

^۳- قبیل از رسیدنش به ساموساتا شاید سرعتش مانند دجله باشد اما به محض اینکه وارد دشت آشورا می‌شود سرعتش بسیار آرام می‌شود. در کرنا قدرت امواج آب بر جریان آن چیره می‌شود اما جریان دیگری آن را پس خواهد زد و از موقعیتی که دو رود ملنثی تشکیل می‌دهند به نظر می‌رسد که امواج از یک طرف در فرات شکل می‌گیرند و با نیروی دجله از طرف دیگر مواجه می‌شوند.

^۴- تاب کوس باستان

۲۱ مایلی شمال سماوات آبی مرکز می‌شوند. بیشترین افزایش آب این رودخانه در ژوئن ادامه دارد و بیشترین افزایش ۱۲ فوت خواهد بود.

دجله که ایرانی‌های باستان آن را تیر می‌نامیدند چرا که جریان سریعی داشت شط بغداد در این روزها نامیده می‌شد و از کوههای ارمنستان حدود ۱۵ مایلی جنوب منابع فرات سرچشمه می‌گیرد و تا نزدیک جنوب شرق ادامه می‌دهد و تا کرنا به فرات می‌ریزد که حدود ۵۰ مایلی بالای بصره است. این یکی از معروف‌ترین رودهای تاریخ است و بسیاری از شهرهای معروف در دوره‌های مختلف دهانه آن را تزئین کرده‌اند که در آن بین دوران باستان می‌توانیم نینوا، سلسیا، تیسفون و پس از آن بغداد موصل، دیاربکر و..... را نام ببریم.

دجله برای قایق‌های ۲۰ تا ۳۰ تنی در دهانه ادرنه و نه دورتر محل گشته‌ایانی است و تجارت موصل با قایق‌های کوچک در آنجا انجام می‌شود این قایق‌های کوچک به پایین رودخانه می‌روند و وقتی به بغداد می‌رسند چوب آنها به فروش می‌رود و پوست آنها با شتر به موصل بر می‌گردد. دجله به طور متوسط بین بغداد و کرنا ۲۰۰ یارد عرض دارد. دهانه‌هایش شیب دارند و در بیشتر قسمتها پر از گیاهان و درختهایی هستند که جایگاه شیرهای و دیگر حیوانات وحشی است. این رود دوبار در سال بالا می‌آید. اولین و بزرگ‌ترین بالا آمدن در ماه آوریل است و علت آن آب شدن بیخ‌های کوههای ارمنستان است و دومی در ماه نوامبر است که به خاطر باران‌های دوره‌ای اتفاق می‌افتد. اگر باد خوبی باید قایق‌ها می‌توانند از بغداد به بصره حدود شش روز طی کنند اما در حالت عادی این زمان ۸ تا ۱۰ روز است.

خلیج فارس یا دریای عمان که به دریای سبز نیز گفته می‌شود و ایران را از عربستان جدا می‌سازد. حدود ۸ درجه از تنگه هرمز به سمت دهانه شط العرب فاصله دارد در باریک‌ترین قسمت‌ها بین کاپ موسلتون و گمبرون ۵۵ مایل است و در گستردگی ترین قسمتها بین بوشهر و خودمان ۳ درجه و ۲۰ مایل است. سواحل عربستان هرگز مورد بررسی قرار نگرفته است و از آنجا که دهانه‌های شن و ماسه‌ای بسیاری در آنجا وجود دارد کشتی نورده در آنجا اغلب با سختی و خطر همراه است.

ساحل ایران از ساحل ارمنستان بسیار بهتر است و جزایری که در آن خلیج وجود دارد بیشتر در آن سمت است. ساحلی مطمین است که گفته می‌شود کشتی‌ها می‌توانند از طوفان‌ها و بادها در آمان باشند و در خلیج‌ها و جزایر سکنی گزینند. بادها هرگز مستقیم بر ساحل نمی‌ وزند و به

خشکی نزدیک نمی‌شوند و تنها علامت خطر تغییر کف گای یا ماسه‌ای به سنگی و صخره‌ای است. جزر و مدی منظم در ساحل اتفاق می‌افتد اما در وسط خلیج شب از بادها تاثیر می‌پذیرد. برآمدگی‌های کاپ موسلدون (همان گونه که راسل بیال بومی آن را صدا می‌کنند) در ورودی خلیج و در ساحل عربستان طبق گفته کاپتیان وین رایت تمام کوهستان است و قبایلی از اعراب و پرتغالی‌ها در آنجا زندگی می‌کنند که شجاعانه در برابر وهابی‌ها مقاومت کردند. همه این برآمدگی‌ها قسمتهای عمیقی دارند و گفته می‌شود که آبهایی از سمت ساحل در آنها باشد که از خفاگان تارمس ادامه دارد. جزایر کوچک و یا صخره‌ها به نام کوینتن^۱ در ۱۰ مایلی شمال کاپ وجود دارد و کانال بین آنها به نظر من ایمن است. در رم که شهری دزدیده شده است و در طول جغرافیایی درجه ۲۵ و ۵۳ شمالی قرار گرفته است کوهها کم و آبهای کم می‌شوند. از این مکان تا شهر شارجه در ۱۷ فرسخی شرایط برای کشتی‌ها برای نزدیک شدن به ساحل به خاطر بادهای شمال غربی خطرناک می‌شود. از شارجه تا گمران شهری بزرگ در طول جغرافیایی ۲۹ درجه و ۱۲ شمالی به گفته عربها ساحل خطرناک است. برای اروپایی‌ها ناشناخته است و تصور می‌شود که پر از مروارید و مرجان باشد.

بزرگترین قسمت ساحل عربستان در دست عربهای جسمی است که گروهی از دزدان دریایی هستند که تجارت خلیج را متوقف می‌کنند. واس الحیام شهر اصلی آنهاست که حدود ۷ مایلی جنوب غربی رم می‌باشد جزیره معروف به هرمز یا اگریس باستان در دهانه خلیج در عرض جغرافیایی ۲۷ و ۱۲ شمالی و طول جغرافیایی ۶۵ و ۲۵ شرقی قرار دارد و حدود ۱۲ مایل محوطه دارد به نظر می‌رسد که وقتی از سمت دریا به آن نگاه می‌کنی صخره‌هایی خشن از طبیعت از انتهای اقیانوس بالا آمده است بعید است که این نگاه از سمت ساحل از ذهن دور شود. قلعه آن که نسبتاً خوب تعمیر شده است در گردنۀ باریکی از زمین در کنار دریا ساخته شده است و دیواره‌هایی به سمت شمالی و غربی دارد و به همراه محوطه‌ای اطراف آن تنها پانصد نفر جمعیت دارد که از آن بیش از ۲۰ خانواده در جزیره هستند. ۱۵ سال قبل امام مسقط آن را تصاحب کرد. پس از محوطه اطراف تا صخره‌ها که جزیره را از غرب قطع می‌کنند حدود ۱/۵ مایل است و زمین حدود ۲ مایل در سمت ساحل شمالی مسطح است. کل این فضا خرابه است. به طوری که آب انبارها

^۱- عربها به آنها سلامه یا سلامت می‌گویند که به معنی ایمنی است. گفته می‌شود که تشییه به علت رسیده است و خطری او را تهدید نکرده است.

مانند ساختمانهای کامل اند. آنها به شکل استوانه تو خالی ساخته شده اند که با بنایی محکم و قوی شکل پوشانده شده اند و احتمالاً هر خانه‌ای یکی از این آب انبارها داشته است چرا که تنها یک چاه آب تازه در جزیره ثبت شده است و آن چاه هم اکنون خشک است. صخره‌های هرمز تقریباً همه شامل نمک مرغوب است که به هرمیزانی صادرات کننده است. از گونه‌های مختلفی که در سطح یافت می‌شود شکستنی نیست که با سولفور و چند فلز به ویژه آهن و مس مخلوط شده است. در تاریخ باستان ایران آورده شده است که هرمز یک بار آتش گرفته است و در واقع این جزیره همانند انگر ظاهری دارد که نشانگر وجود فوران آتشفشانی است. قسمت جنوبی جزیره گفته می‌شود تمام صخره و سنگ است و مانند قسمت شمالی بیابان و علف است و منظره از دریا نیز این گفته را تصدیق می‌کند. بندرگاه نسبتاً خوب است و همه اطرافش زمین است و کف آن برای لنگرگاه مناسب است.

لارک جزیره کوچکی است، در ده مایلی جنوب-جنوب غربی هرمز است و حدود پانزده مایل مساحت دارد. بندرگاهی ندارد بی آب و علف است و در قسمتهای مرکزی تپه آتشفشانی کوچکی دارد.

قسم^۱ یا آنچه بهتر است به آن بگوئیم، جزیره دراز، طولانی ترین جزیره خلیج است. از شرق در ده مایلی هرمز است و تقریباً روبروی گمبرون است. شصت مایل به موازات ساحل ایران گسترش می‌یابد. اما عرضش از دوازده مایل بیشتر نمی‌شود. این جزیره که از دوازده مایل بیشتر نمی‌شود. این جزیره که از خشکی با کانالی جدا می‌شود که برای بزرگترین کشتی‌ها گذرگاه است، در گذشته سیصد روستا داشت که نیمی از آن هم باقی نمانده است. ساکنین بیشتر ماهیگر و کشاورز هستند و خاک آن مقدار مناسبی خرما، گندم و جو تولید می‌کند. آنها گله داری نیز می‌کنند و گفته می‌شود چرای خوبی نیز دارند. قسم در حال حاضر در دست یک شیخ عرب مستقل است که به امام مسقط خراج می‌دهد. او در قلعه قشم ساکن است که در انتهای شرقی جزیره است اما قدرت کمی دارد و نمی‌تواند از مردمش در برابر حمله‌های قبیله جاسم که ساحل روبروی عربستان را دارند محافظت کند. قشم نزدیک به دریا عرض جغرافیایی ۳۰ ۵۷ ۲۶ شمالي قرار دارد. با دیواری احاطه شده است و کشتی‌ها در هنگام بادهای غربی با یمنی حرکت می‌کنند. اما باید نسبت به دهانه مراقب بود که گفته می‌شود دو مایل از جنوب شهر واقع شده است. کانال بین قشم و قسمت اصلی

ایران حدود هشت مایل در شمال جزیره پهنا دارد و کمتر از سه مایل مقابل لافت سابق است که گفته می‌شود از آنجا باد به سمت چندین جزیره تا با سادر آخر جزیره وزیده می‌شود. در نزدیکی بندر لافت در عرض جغرافیایی ۹۵ ۸۶ شمالی جذر و مد دوازده فوت است و صدای آن نامنظم است و کف دریا صخره‌ای است. بندرگاه لافت با این حال ایمن است و نسبت به دزدان دریایی بسیار آماده است.

در قسمت جنوبی بندرگاه بسیار جنوبی قرار دارد که به خاطر جزیره انگر تشکیل شده است و آنقدر موقعیت خوبی دارد که در سال ۱۸۰۰ ژنرال مالکوم به لرد دلسی آن را پیشنهاد داد و برای استقرار نیز مناسب است. بین دو جزیره قرار دارد طوری که از هر کدام بیشتر از سه مایل فاصله ندارد و کشتی‌ها می‌توانند در تمامی فصول نزدیک هر دو ساحل لنگر بزند و عمق آب به خطی از کشتی‌های جنگی اجازه می‌دهد در نیم مایلی و صد یاردي ساحل قرار بگیرند. نیازی به اسکله نیست و کشتی‌ها با بیشترین میزان بار می‌توانند همواره با بهترین امکانات آمد و شد کنند.

جزیره انگر کمی طولانی تر از هرمز است و به همان اندازه خشک است. هم اکنون خالی از سکنه است اما در گذشته باید ساکنین زیادی داشته باشد چرا که خرابه‌های یک شهر بزرگ و آب انبارهای بسیار مشابه آب انبارهای هرمز را در آنجا مشاهده کردم. دو چاه و یک جوی آب خوب وجود دارد که متأسفانه به خاطر هوای گرم خشک شده‌اند. با سنگ‌های نمک و فلزات به همراه شی سنگی و نرم مانند گذازه پوشانده شده است. و تپه‌های که پر از پوسته صدف و ماهی‌های گوناگون و انبوهای از بزها، خرگوش‌ها و کبک هاست.

تنب بزرگ جزیره پایینی است که سه مایل درازا و دو نیم مایل پهنا دارد. در جنوب انگر، یازده لیگی عرض جغرافیایی ۲۰ ۲۶ شمالی است. کشتی‌ها می‌توانند در نیم مایلی ساحل آن حرکت کننددهانه‌ای در سه یا چهار مایلی جنوب آن قرار دارد و متوجه شدم که آب از چاهی نزدیک درخت بانیان در فاصله کمی از ساحل در انتهای غربی به دست می‌آید.

تنب کوچک جزیره ای تقریباً کوچکتر از تنب بزرگ است که در چهار مایلی آن است ($w\ 1/4s$) خشک و صخره‌ای است و باید با احتیاط به آن نزدیک شد.

باسمان در یازده لیگی W,N,N ۳/۴ شرقی در عرض جغرافیایی ۵۴ ۲۵ شمالی است. خالی از سکنه است، حدود پنج مایل طول و در مرکز تپه‌های گرد بلند زیبایی دارد. پولیور، پولورای یونانی ها، بدون سکنه است و حدود پنج مایل طول و چهار مایل عرض دارد. آب اطراف این جزیره عمیق

است اما صخره‌ای خطرناک از انتهای غربی آن بیرون زده است. انتهای شمال در عرض جغرافیایی ۳۰° ۲۶' شمالی و در دوازده لیگی تتب کوچک است.

سردی نزدیک پوایور در موازات باسمان قرار دارد و خیلی شبیه پولیور است.

نویفلور جزیره کوچک بدون سکنه و همچنین بدون آب و علف است و در ده مایلی جنوب، جنوب غربی پولیور است. پائین است اما تپه‌ای وسط خود دارد و در انتهای غربی اش صخره‌ای باند شده است.

کن، کاتایای باستان، هموار است و از بیشتر جزایر خلیج پر گیاه‌شن است. زمانی تجارت خوبی داشت و هنوز هم قادر به فراهم کردن امکانات رفاهی برای کشتی‌هاست. از خشکی با کanalی جدا می‌شود پنج مایل عرض دارد و ایمن است. اما این جزیره در بعضی قسمتها سطح پائین و صخره‌ای دارد و در شب باید باحتیاط به آن نزدیک شد. انتهای جنوبی در عرض جغرافیایی ۲۷° ۲۶' شمالی حدود ده لیگ N.E.N 3/4N

آندر اویا یا ایندرابیا در هفت لیگی کن، مسطح و پایین و باریک است و حدود سه مایل درازا دارد. از خشکی ایران با یک تنگه جدا شده است سه مایل پهنا دارد و ایمن است. اما کشتی‌هایی که دنبال پناهگاه در این جزیره اند نباید از یک مایلی جنوب شرقی جلوتر بیایند در آنجا درختی بسیار

بزرگ که به تنها‌ی قرار دارد در سمت WNW عرض ۴۰° ۲۶' درجه واقع شده است.^۱

بوشیب پر از درختهای خرماست و حدود شانزده مایل طول و پنج یا شش مایل عرض دارد. از ایران از طریق کanal بزرگی جدا شده است، مخصوصاً در قسمت غربی که صخره بزرگی در آنجا وجود دارد.

جزیره بحرین در ساحل عربستان یکی از بهترین جزایر خلیج است. با روستاهای و باغهای خرما پوشیده شده است و شهر و قلعه مدینه که شامل هشت‌صد یا نهصد خانه است با بصره و دیگر بندرهای خلیج تجارت فوق العاده ای دارد. لنگرگاه طرفیت کشتی‌ها با بار کمتر از دویست تن دار است و بادی ملایم چهارده ساعته آنها را از بوشهر به بحرین می‌برد. در نزدیکی این جزیره دهانه است که مرغوب ترین مرواریدهای دنیا تولید می‌کند.

^۱-کاپیتان وین رایت.

آنها در صدفهایی کوچک در کف آب با فیبر نازکی یافت می شوند که توسط شناگر بریده می شود.
در قسمتهای دیگر خلیج نیز مروارید پیدا می شود مخصوصاً نزدیک جزایر کن و کاراک اما در این
دهانه آنقدر زیاد است که به هزینه ماهیگیری می صرفد.

تارنت، نزدیک ساحل و دقیقاً روپروری کتیف خیلی بزرگ نیست و از بحرین جزیره بهتر است.
حدود هفت مایل طول و به همین اندازه عرض دارد، آب تازه خوب زیادی دارد و پر از باغهای
زیباست که میوه های گوناگون زیادی تولید می کند.

جزیره کاراک، ایکاروس آریان، دو سال پیش توسط کاپیتان گودفلو از مهندسین بمبهی مطالعه شد
و طبق گزارش آن افسر حدود دوازده یا سیزده مایل مربع است. در تمامی فصول لنگرگاهی ایمن
دارد؛ اما وقتی بادهای سنگینی از شمال غرب می وزد بادها بر دریا چیره می شوند. بیشتر جزیره
صخره ای نیست و خیلی استفاده کردنی نیست اما قسمت شرقی که تا حدودی پایین تر از بقیه
قسمتها است کاشتنی است. پر از آب چاه و نیز چشممه ای است که منبع آن اطراف مرکز جزیره
است و به اطراف آب می رساند.

در حال حاضر جمعیت بیشتر از سیصد یا چهارصد نفر نیست اما وقتی که هلندی ها در کاراک
بودند گفته می شود دو یا سه هزار نفر جمعیت داشت. ارتذاق آنها از باغداری و ماهی گیری است و
میزان کمی پارچه برای مصرف خود تولید می کنند، اگر قلعه شان تعمیر شود از آنان در برابر ایران
و عربستان به خوبی محافظت می کند، اما به هیچ وجه نمی توانند در برابر نیروهای اروپایی
مقاومت کنند چرا که یک کشتی بزرگ در فاصله آنجا لنگر کند و در زمان اندکی آن را نابود سازد.
جزیره کورگو در حدود یک مایل و نیمی یا دو مایلی شمال کاراک واقع شده است و شامل دو مایل
مربع مساحت است و خاک ماسه ای نرم دارد. آب زیادی دارد ولی کیفیت آن به خوبی آب کاراک
نیست و اگر چه در حال حاضر خالی از سکنه است اما قادر به کشت است و در فصول بارانی هم
گندم و هم جو تولید می کند.

معروف ترین بیابان ایران، بیابان بزرگ نمک نام دارد. از نزدیکی شهرهای قم و کاشان تا دریا و
منطقه ترشیش و از استان کرمان تا استان مازندران به طول چهارصد مایل و عرض دویست و پنجاه
مایل گسترده شده است. هم چنین می توان گفت بیابانهای کرمان سگستان را به هم وصل می کند
و مانند عربستان نیتر و نمکهای دیگر دارد. بیابان کرمان، سگستان، مکران و خوزستان در توصیف

^۱-این گفته را از آقای مانستی، ساکن جدید در بصره، آورده ام.

این قسمتها گفته خواهند شد. کاراکام یا بیابان سیاه خراسان را از کرینوم جدا می‌کند و از پای کوه تا شمال مشهد تا دریاچه آرال گستردگی دارد.

قبل از اینکه استانها را توصیف کنم به نظرم لازم است که گفته‌های مختصری درباره آب و هوای ساکنین و تولیدات طبیعی این کشور بگویم. در این قسمت هر چه می‌گوییم تکرار گفته‌های سرجان چار دین و دیگر مسافران است.

در امپراطوری به بزرگی ایران، باید انتظار اقلیم‌های بسیار متفاوتی داشته باشیم. با این حال، بطور کل این تفاوت بخاطر عرض جغرافیایی نیست بلکه بخاطر طبیعت و بلندی کشور است که گاهی از منتپلیو تا سیبری در چند ساعت گذر می‌کنید.^۱

ترتیب فصلها خیلی شبیه انجلستان است. از آخر ماه می تا وسط سپتامبر گرما در شهرهای پائینی در مرز اقیانوس هند و خلیج فارس در خوزستان، بیابانهای کرمان و در برخی از قسمتها داخلي مخصوصاً تهران پایتخت زیاد است. با این حال، بطور کلی در کوهستانها بسیار متعادل است. در ژولای ۱۸۱۰ تپه‌های پوشیده از برف بودند و بسیاری از دره‌های بین شیراز زمستانها خیلی سرد است و در همسایگی تهران و تبریز سرما آنقدر است که ارتباطات هفته‌ها بین آنها و روستاهای مجاور قطع می‌شود. با وجود این تغییر ناگهانی از گرما به سرما آب و هوای سالم است، البته به جز استانهای گیلان و مازندران هوا خشک است شبنم‌ها سالم‌اند، جو همیشه تمیز است و شبها تابش سیارات طوری است که در اروپا چنین نیست و از آنجا که کم باران می‌باران می‌باشد و رطوبت ندارد و مانند قسمتها جنگلی هند شرجی نیست.

ایرانیها نژاد بسیار خوبی از انسانها هستند؛ شجاع، مهمان نواز، صبور، غریب نواز و بسیار خوش رفتار. آنها با شخصیت و خوش کلامند و همراهانی قبول شدنی و خوش مشربند.

در مقابل ویژگیهای معمولی را ندارد و در هنرهایی چاپلوسی و حقه کاری و ریاکاری بسیار ماهرند. در برابر زیر دستانشان مغور و در مقابل بالا دستشان چاپلوسند؛ خشن، کینه توز، خیانتکار و طمعکار، بی وفا و نامهربان و دور از احترام هستند. با این حال باید گفت که هیچ انسانی درجهان کامل نیست، در کشوری که بی عدالتی زبانزد است و صداقت منجر به نابودی می‌شود. صرفه جو

^۱-سطح بالاتر باعث افزایش سرما می‌شود. در آب و هوای ما ارتفاع دویست و هفتاد فوت دما را یک درجه پایین می‌آورد. دکتر هبردین محاسبه کرده است که پایین آمدن دما با درجه فارنهایت در جزیره مادیرا به ازای هر صد و نود فوت یک درجه است. فیل ترانس، ۱۷۶۵، ج. ۴، ص ۱۲۶-۸

در غذا، قوی بنیه، قادر به تحمل خستگی زیاد، عادت کرده به گرما و سرمای شدید و گرسنگی و تشنگی، گویی طبیعت ایرانیها را برای سرباز شدن ساخته است.

اما طبق سنت باستان این مردمان، کسی که پول دارد تا اسب بخرد ابله است که روی پا راه برود. پیاده نظام ایران از ابتدای کار تحقیر می شده است در حالیکه سواره نظام متعدد آن بیش از یک بار کشتار و شکستی بین نواحی روم انجام داده اند.

لباس ایرانی ها به نظر غربیها تا حدودی زنانه می آید، گرچه شاید در واقعیت نسبت به ملل شرقی دیگر آنقدر زنانه نباشد. لباس آنها شامل یک عبای بلند می شود که تقریباً تا نزدیک پاهاست به همراه یک کلاه بلند که وقتی با شال باشد شبیه تاج پاپ باستان می شود. دستمالی به دور کمر بسته می شود. در آن خنجر کوچکی قرار داده می شود و هیچ کسی بدون سلاح خود را پوشیده نمی خواند.

سنت تراشیدن صورت که در زمان های گذشته توسط بومیان شرق انجام می شد و اروپایی ها مدرن ریش بلند را مظهر تحجر می دانند اما ایرانی ها آن را مظهر زیبایی و عقل می دانند. بد صحبت کردن درباره ریش یک ایرانی بزرگترین توهینی است که می تواند به او روا شود؛ و تلاش برای دست زدن به آن منجر به مرگ فوری آن شخص خواهد شد.

لباس زنها خیلی ساده است. در تابستان شامل یک پیراهن گشاد کتانی یا ابریشمی، شلوار محمل گشاد و یک جلیقه می شود. بر روی دستار سیاه رنگ بزرگی است که شال کشمیری بر روی آن افتاده است که پوشیده باشد. در آب و هوای سرد یک عبای سرد می شده شده به تن تا زانو و با دکمه های طلایی بر روی جلیقه پوشیده می شود. جنس آن مخمل است و گاهی اوقات با جواهرات تزئین شده است.

بومیان ایرانی مانند رفتار ترکها بر روی بالش لم نمی دهند و در عوض بصورت صاف بر روی پارچه ای به نام نمد می نشینند. خیلی کم در خانه هایشان آتش روشن می کنند حتی در فصل های سرد سال و برای گرم شدن یک بارونی پشمی می پوشند که لباسی زیبا از پارچه ای قرمز به همراه شالها و مخمل هایی است. مانند دیگر ملل شرقی با طلوع آفتاب بیدار می شوند و لباس می پوشند و نمازشان را می خوانند، قهوه ای و شاید میوه ای می خورند. سپس وارد کار روز می شوند (اگر کاری داشته باشند) و اگر کاری نداشته باشند سیگار می کشند و گفتگو می کنند تا ساعت یازده که معمولاً صبحانه می خورند و پس از آن به حرم باز می گردند. تا حدود سه در آنجا می مانند و

به محل کارشان برمی‌گردند، افرادی را می‌بینند و کارشان را تمام می‌کنند. این امور مهمترین کارهای این افراد است که در جمع انجام می‌دهند. شام و یا وعده اصلی بین ساعت نه و ده آماده می‌شود. غذایشان انواع گوشت پرندگان و گوسفند است که به طور متوسط از آن می‌خورند. آنها به شدت دوستدار تنباق‌کو هستند که از وقتی بیدار می‌شوند تا لحظه خواب گاه و بی‌گاه می‌کشند. در واقع آن بخشی از تفریح افراد متمول است و من نمی‌دانم اگر قلیان نبود چگونه زمان خود را سپری می‌کردند. در این راستا چیزی است که به نظر بخشی از شخصیت ایرانیهای است. وقتی بدون هیچ کار سختی به عیش و نوش می‌پردازند و به نظر امی‌رسد با قلیانش تمام روز را به نشستگی می‌پردازد. به هنگام حمل سوار اسبش می‌شود و شبها و روزها بدون توقف آن را می‌راند. شکار و بازپرآنی و ورزش‌های ژیمناستیکی گوناگون تفریحات مورد علاقه آنهاست.

بدین وسیله بدنهاشان قوی و فعال می‌شود و از آنجا که از بچگی سوارکاری یاد می‌گیرند، اسبهاشان را بسیار ماهرانه هدایت می‌کنند. آنها مرتباً حمامهای آب گرم می‌گیرند ولی به ندرت لباسهاشان را عوض می‌کنند.

زنها ایرانی به نسبت از مردها زیبایی کمتری دارند. اما به عنوان یک غریبه و یک فرد مسیحی فرضتی برای دیدن زنهای بلند مرتبه نداشتم البته گفته می‌شود آنها نسبت به طبقه‌های پائین تر بسیار عالی ترند. همسران دهقانان مشغول خانه داری اند و اگر چه در حرم زندانی شده اند اما هرگز بدون پوشیدن قسمت پایین صورتشان بیرون نمی‌روند. وقتی جوانند خواندن و نوشتمن و نخ ریسی و گلدوزی می‌آموزند. اما بطور کلی از تمام جذابیت‌ها و خوبیهایی که زنان کشور ما دارند بدورند. طبق قانون محمد (ص) در اینجا یک مرد می‌تواند چهار زن داشته باشد و هر تعداد زن صیغه‌ای که می‌خواهد. ازین رو در ایران می‌بینیم که تعداد زنهای یک مرد در ایران به اموال و موقعیت او بستگی دارد. چهار همسر معمولاً از قبیله و طبقه شوهر هستند و فرزندانشان از پدر ارث می‌برند. اما فرزندان دیگر زنان حرم خیلی اهمیت ندارند، حتی اگر زیبا باشند و بردگان گرجی به بقیه ترجیح دارند. این زنان به شدت زیبایند. گاهی اوقات تاجرها ارمنی آنها را از کشورشان بعنوان معامله‌ها می‌آورند اما بیشتر آنها را ارتش‌های ایرانی از گرجستان می‌آورند. طبق عرضه بازار قیمت متفاوتی دارند و وقتی من سال ۱۸۱۰ تفلیس بودم یک دختر گرجی زیبا حدود هشتاد پوند استرلینگ فروخته می‌شد.

احوال پرسی از یک زن ایرانی مثل توهین می‌ماند بطور کلی آنها مانند همسایگانشان در این مورد قوی نبودند. در ترکیه عشق محترمانه یک زن مسلمان و یک مسیحی سزاً مرگ دارد اما در این کشور چنین چیزهایی را نادیده می‌گیرند چرا که می‌گویند آنقدر هویتی ندارد. نه تنها فحشا عمومیت دارد بلکه دولت نیز از آن حمایت می‌کند: آنها به طور منظم جواز می‌گیرند و مالیاتی به دولت می‌پردازنند.

ایرانی‌ها مسلمان محمدی هستند و شیعه یا دنباله روعلی هستند. از ترکها در اصل خود تحمل بیشتری دارند و از آنها متفرق هستند و با مسیحیان ^{نه احترام زیاد نه دشمنی زیاد} مانند زمان عثمانی و دیگر دولت‌های محمدی دارند. به نظر می‌آید ذهن‌شنان دون کرده و روحشان شکسته است.

با گبرها و یا آتش پرستان باستان با خشم بسیاری رفتار می‌شود تا جائیکه نهایتاً مجبور شدند به هندوستان مهاجرت کنند یا مذهب اجداد خودشان را ترک کنند و فقط چند خانواده در کرمان و یزد تنها بازمانده زرتشتیان می‌باشند. ایرانیان به آخوندهایشان احترام زیادی می‌گذارند. افراد عاقل همواره سعی می‌کنند کارها را از روی علاقه خودشان انجام بدهند. گفته می‌شود آقا محمد خان، شاه اخیر، بیش از یک بار، امتیازات فراوانی از ساده لوحی سربازانش کسب کرده است. معمولاً بخت و اقبال خوش در آغاز جنگ باعث امید و اشتیاق بیشتر سربازان می‌شود که می‌تواند بهترین نتایج را داشته باشد.

هیچ ملتی اینقدر به مراسم و سنتها اهمیت نمی‌دهد. هر فردی طبق سطح خود که به دقت بسیاری مشخص شده است در جای خود می‌نشیند. فرزند هرگز در حضور پدرش نمی‌نشیند و برادر کوچکتر به ندرت در برابر برادر بزرگتر بنشیند. میزان تا کنار در فرد بالا رتبه تر را همراهی می‌کند و به فرد پائین تر تنها با اشاره سر توجه می‌کند. در این مسائل برای غریبه‌ها به یک شکل عمل می‌کنند و یک سفیر خارجی در این مورد رفتار خاص تری نمی‌بینند. اگر بخواهد در ماموریت خود پیشرفت کند باید بیشترین تملق را درباره بزرگی شخصیت او و ملتش بکند. دقت به این مسائل ظرفیت می‌تواند موجبات موفقیت هدف او را فراهم کند و هم خودش و هم کشورش را در چشم مردم کوچک کند.

قوانین ایالات اروپایی در دوران مختلف متفاوت بوده است اما در طی انقلابهای ملل بزرگ در آسیا نمونه‌های دولت یکسانی وجود داشته‌اند. از زمانهای اولیه تا کنون ایران تحت فرمان یک شاهزاده

مستبد بود و هیچ شاهی از کسی که هم اکنون تاج و تخت را دارد انعطاف بیشتری نداشته است. وی صاحب مطلق زندگی و دارایی مردمانش است و قدرتش هیچ محدودیتی ندارد. دستوراتش را فوراً انجام می‌دهند و اولین شخص امپراطوری می‌تواند در یک لحظه بدون حتی دادگاهی، سقوط کند و در عموم فلک شود. در اینجا مجلس سنا یا مجلس ملی به هیچ وجه وجود ندارد. عملکرد دولت توسط سلطان و دو وزیر اصلی اش، وزیر اعظم و امین‌الدوله، اجرا می‌شود. وزیر اعظم مسائل مربوط به روابط خارجی، حتی دستورات ارتش را در غیاب شاه یا شاهزاده مدیریت می‌کند. امین‌الدوله که زیر دست اوست مسائل داخلی را بیشتر حل و فصل می‌کند مثل جمع کردن سرمایه و محصولات زمینهای زراعی. تمام کارهای اجرایی دولت در دست این دو فرد است و تا زمانی که قدرت دارند کنترل نشدنی هستند؛ اما از آنجا که قدرت یک فرد مستبد همواره در مخاطره است، و تشکر از خدمات گذشته در دولتهای شرقی ناشناخته است، جایگاه آنها کاملاً متزلل است و بندرت نمونه‌ای پیدا می‌شود که اقبال بر عکس را تجربه کند. زیرستان وزیر، افسرهای معمولی هستند که موقعیت‌های مربوط به خانه‌ها، ارتش و بخش‌های خزانه را در دست دارند. پادشاهی به چندین استان بزرگ تقسیم می‌شود. فرماندار استانها بیگلریک و فرماندار ناحیه‌ها حاکم یا ضابط نامیده می‌شوند و روستاهای تحت مدیریت یک کدخدا هستند. بیگلریک‌ها، مثل پادشاهی‌ترک، پس از اتمام دوره خاصی به دادگاهی می‌روند تا ببینند کارهایشان توبیخ ندارد و فردی آنها را متهم به بی‌عدالتی و مدیریت بد نمی‌کند و اگر دادگاه اعلام به این موارد نکند چشمانشان را در می‌آورند و اموالشان را مصادره می‌کنند. با آگاهی از خوی یغماگری شاه و وزیرانش با استفاده از پول کافی تقاضایی ارائه نمی‌شود و اینکار از سمت بیگلریک‌ها به حکام نیز اعمال می‌شود. آنها به نوبت سراغ سران روستاهای می‌روند و محصولات را جمع آوری می‌کنند. ازین رو یک نظام رشوه خواهری و اخاذی در هر طبقه‌ای از اشراف تا دهقانین وجود دارد. در چنین دولتی قوانین عدالت، برابری و بهروزی از بین رفته است و حتی تصمیمات قضی مکرراً به میزان رشوه ای که دریافت می‌کند بستگی دارد.

اگر بتوانیم بگوییم علم حقوق، در این امپراطوری، مانند دیگر حکومتهاي محمدی است و براساس دکترین قرآن است. شیخ‌الاسلام قاضی اصلی حقوق مدنی و جزاست. اما فرمانداران شهرهای مختلف در حقیقت افرادی هستند که درباره موارد مهم تصمیم گیری می‌کنند. درگیریهای جزئی بطور کلی توسط قاضی یا داروغه بازار حل و فصل می‌شود. در پایتخت خود شاه بر مبنای قضاوت

می نشیند و رای او همیشه عادلانه نیست. معمول ترین مجازات برای افراد بالا مرتبه مرگ یا درآوردن چشم است و برای افراد پائین مرتبه تر قطع عضو یا فلک کف پاست. دزدی همیشه بیرحمانه ترین مجازات را در پی دارد. گاهی اوقات بدن مجرم را تکه تکه می کنند و از شاخه های درخت آویزان می کنند و یکبار یادم می آید که دیدم چهار دزد را تا گردن در یک دیوار دفن کردند و رهایشان کردند تا بیمرند. ارتش امپراطوری شامل ده هزار فرد نگهبان شاه و سه هزار غلام می شود. نگهبانان نیروهای شبه نظامی اند که باید در پایتخت یا نزدیکی آن باشند و به هنگام خطر فراخوانده شوند. غلامان همیشه در خدمت ارباب خود هستند و از دیگر سربازان احترام بیشتری می بینند. اما تعداد و شجاعت قبایل گوناگون است که نیروی نظامی امپراطوری ایران را تشکیل داده است. وقتی سلطانی تصمیم به جمع آوری ارتش می گیرد روسای قبایل مختلف افراد معتمد خود را طبق قدرت قبیله می فرستند. هر شهر و روستا نیز باید سهمیه خود را اضافه کند. از نیرو ارتش فراهم شده کاملاً نامنظم است و بیشتر نیروهای سواره نظام می باشد. و چنانچه بandrت لباس و حقوق دریافت می کنند به امید غارت کنار هم نگهداشته می شوند. شاه کنونی شاید به این شکل به سختی بتواند از سرزمهنهایشان دفاع کند. سلاح هایشان تفنگ، کارابین و نیزه یا تیر و کمان است که با سرعت و مهارت بالایی از آن استفاده می کنند. تفنگ ها یا در کمربند یا در زین اسب قرار دارد. تیر و کمان بر روی شانه قرار می گیرد و نیزه که سبک و از جنس بمبو است در دست راست قرار می گیرد. یک مشکل در سواره نظام آنها وجود دارد اما این مشکل جلوی موقیت آنها در زمین نبرد و انگیزه سربازان را نمی گیرد. سلاحهای آنها و اسب هایشان بطور کلی شخصی است. گاهی اوقات تمام دارایی آنها در این چیزها است و تمام توجه آنها به نگهداری آنهاست. همانطور که مشخص است این شرایط باعث پیامدهای فاجعه باری است و بیش از چند بار برای شهرت و احترام ارتش ایران کشند بوده است. آنها مانند ترکها اسبهایشان را تزئین نمی کنند. زین و افسارشان بیشتر برای استفاده کردن است تا نشان دادن و به دستور نادر شاه افسار و دهانه عربی را کنار گذاشتند و از یک زین ساده و افسار آهنجی سبک استفاده می کنند. زین ها از ترک ها و مامکوهای سبک تر است اما گاهی خیلی کوتاه است و برای کسی که به آن عادت ندارد کمی سخت است. با افسار کوتاهی آنها را می رانند اما مهارت بالایی دارند و می توانند در یک لحظه آنها متوقف کنند. سواره نظام آنها، مثل همه اسب های بی نظام نمی توانند متحد باشند یا مانند اروپایی

ها به شکل سربازان یکپارچه باشند. اما از آنجا که حرکتشان خیلی سریع است و هر فردی می‌داند که چه باید بکند در هنگام حرکت فردی نیز مانند حرکت گروهی خوب هستند.

همانطور که قبلاً گفتم، ارتشهای ایران حقوق منظمی دریافت نمی‌کنند و تنها به امید غارت پیش هم می‌مانند. از این رو مسلم است که شاه سالی یک بار به سرزمین همسایگان نزدیکش، روسیه، افغانها یا ترکمن‌ها حمله کند. آنها چیزی درباره علم جدید نمی‌دانند و کامل‌اً از اصول و هنرهای حمله و دفاع غافل هستند. توپخانه‌ها بطور اصلی شامل زنبورک است که پر می‌شود و از پشت شترها شلیک می‌کند. قطعات کوچکی نیز به ارتشن مقتصل است اما جاده‌ها برای انتقال جنگ افزارها نامناسب هستند. واژینرو یا با برخورد با سنگها می‌شکند با پس از چند شلیک از هم می‌پاشند. مشکل دیگر سازماندهی این ارتشن‌ها در این کشور خواستن افسرهای خوب است. بدون افراد توانمند و با تجربه برای رهبری و یک نظام پرداخت حقوق منظم تقریباً غیرممکن است که ارتشنی بتواند کامل باشد. فرقی بین بزرگان ارتشن و کشور نیست. سربازها توسط بزرگان قبایل خود هدایت می‌شوند، که یکدیگر حسادت می‌ورزنند، ازینرو هماهنگ نیستند و در مسایل نظامی اطاعت مطلق وجود ندارد. در نبود شاه و شاهزاده، وزیر اعظم، ژنرال کل است و از آنجا که وی کامل‌اً مدنی وارد نظام شده است، ارتشن را کسی رهبری خواهد کرد که هرگز جنگ را ندیده است.

لشکرباشی یا فرماندار سربازها و توپچی باشی یا مسئول توپخانه افرادی هستند که موقعیتهای رسمی بالا رتبه تحت نظر مستقیم دولت در ارتشن دارند. با این حال کامل‌اً از وظایف شان بی‌اطلاع هستند و آماده هرگونه رشوه و فساد هستند. معраб خان، یکی از بزرگان قبیله افشار، و فرمانده کنونی لشگر در سفر آخر ژنرال مالکوم به دادگاه تهران مهماندار وی بود. بارها شنیده ام که این فرد بالا رتبه اظهار کرده است که وقتی بدنبال جمع کردن مقداری پول بود برخی از افسرانی که دستوراتش را اجرا می‌کردند سرزنش می‌کرد و آنها را به شدت تنبیه می‌کرد مگر اینکه تا فردی آنروز بصورت خصوصی برایش رشوه ای بفرستد. طمعکاری اولین خصیصه شخصیت ایرانی است و به خاطر این بدی هر احساسی از دوستی و احترام بدون تأمل قربانی می‌شود.

ایران هیچ گاه کشور تجاری نبوده است. قوانین زرتشت که کشاورزی را تشویق می‌کرد، برای تجارت خارجی خوب نبود و دنباله روهای مغیان که یا ترک یا تاتار عرب بودند نیز مانند اجدادشان با تجارت ناآشنا بودند و پیشرفتی در آن نکردند. بیشتر تجارت هند، روسیه و ترکیه انجام می‌شود که بطور مفصل به آن خواهم پرداخت. تجارت کمی که هم اکنون کشور انجام می‌دهد در دست

ارمنی هاست. افرادی که عادات و صفاتشان شبیه یهودی هاست. آنها در تمام پادشاهی پخش شده اند. و شاید بیشتر از آنچه در قرآن گفته شده مورد احترام ایرانیان هستند. آنها بندرت با دیگران ازدواج کنند و مذهب و سنت اجدادشان را دست نخورده نگه می دارند. ترسویی آنها زبانزد است، چیزی که باعث شده است هرگز وارد مسایل سیاسی یا نظامی نشوند. گروه اصلی ارمنی ها از جلفا در دهانه رود ارس آمده اند و در اصفهان توسط شاه عباس بزرگ تاسیس شد. این گروه زمان شار دین پانزده هزار خانواده بودند اما خشونت افغانها و جنگ های داخلی پر از آن حومه گستردۀ و زیبای جلفا را تبدیل به خرابه کرد و ساکنانش را به چهارصد خانواده رساند. با این حال ارمنی ها تنها در اصفهان نیستند اما همانطور که قبلًا گفتم در تمام شهرهای تجاری این امپراطوری پخش هستند.

تولید اصلی این پادشاهی پارچه زربافت، ابریشم جات، لباسهای نخی گوناگون، چرم، شال هایی با کیفیت پائین و زیباترین فرش هاست. در شیراز و مراغه شیشه تولید می شود. چمخال، تپانچه و توب در بیشتر شهرهای بزرگ ساخته و نگهداری می شوند و بهترین تیغه های شمشیر در خراسان توسط نوادگان شمشیر باز معروف دمشق که تیمور لنگ به آنجا آورده است ساخته می شود. واردات اصلی از هند، شکر، نیل، ادویه، پارچه، قطعات تفنگ، چیت ماسالاپاتام، پارچه پشمی، چاقو و دیگر محصولات اروپایی هستند. از آستانه اخان چاقو، پارچه چشمی، ساعت، جواهرات، اسلحه و شیشه مرغوب وارد می شود. بجای این کالاهای طلا و نقره، ابریشم خام، مروارید، شال، فرش و اسب داده می شود.

شرایط راکد کشاورزی هم اکنون بیشتر بخاطر استفاده بد دولت است که حمایتی از دارایی های خصوصی نمی کند و صنعت را تشویق نمی کند. کشاورزان بندرت میوه کار خود را می بینند. زمین و خانه اش توسط سران از هر سطحی غارت می شود و او و خانواده اش ممکن است در یک لحظه تمام دارایی شان را از دست بدهند و به گدایی بیافتدند. بهترین قسمتها برای میوه جات که به وجود حاکمی عاقل باید به زحمتهای کشاورزی هدیه داده شود رها شده است و بدون استفاده باقی مانده است. طبیعت خاک در این کشور بزرگ به اندازه آب و هوایش متفاوت است. در استانهای جنوبی و شرقی سبک و شنی است در قسمتها غربی و داخلی سفت و ریگ دار است و قسمت شمالی که در مرز دریایی خزر است غنی و رسی است. برنج، گندم و جو دانه های رایج هستند، هرگز جو دو سر ندیدم و بندرت چاودار دارد. ابریشم در بیشتر قسمتها کشور نگهداری می شود اما بیشتر در

استان گیلان و نزدیک کاشان وجود دارد. پنبه، نیل و تنباقو نیز کشت می‌شود و هیچ کشوری در تنوع یا طعم میوه‌هایش بیشتر از آن نیست. سیب، گلابی، گیلاس، گردو، هلو، زردآلو و خربزه و انار هر جایی با قیمت پایین تولید می‌شود. به اصفهان در مشرق زمین بهترین است و انگوری خوشمزه تر از انگور شیراز وجود ندارد. در استانهای ساحل خزر و کوه البرز عطر گل رز و دیگر گلهای خوشبو در هوا پر است. در اینجا هر نوع درخت گیاهی یافت می‌شود، اما هیچ وقت یک متخصص گیاهی ماهر این منطقه‌ها را بررسی نکرده است. رایج ترین درخت‌ها، شاه توت، چنار، گردو، سرو و کنار (که میوه‌های کوچکی شبیه سیبچه دارد) هستند. در خوانسار و نزدیک اصفهان درختی وجود دارد که گونه‌ای از سقز از آن گرفته می‌شود. در بین سبیحاتی که تولید می‌شود می‌توان به کلم، خیار، شلغم، هویج، نخود و لوبیا اشاره کرد. سیب زمینی که اخیراً به دست آمده است نیز رشد بسیار خوبی داشته است. خشخاش که تریاک بسیار خوبی از آن استخراج می‌شود، سنا، ریواس، زعفران و وزه در بسیاری از قسمت‌های این پادشاهی تولید می‌شوند. اما نفت از همه تولیدات طبیعی آن بیشتر است و پرکاربردتر است. دو نوع این ماده وجود دارد، سفید و سیاه.

نفت سیاه که در تاریخ بابلون خیلی معروف است و مسافران بارها آن را توصیف کرده‌اند. وقتی از چاه در می‌آید مایعی غلیظ مانند قیر است. برای من شبیه نمونه‌هایی از قیر بود که از دریاچه جزیره ترینداد می‌گیرند، البته کیفیت مرغوب تری دارد. بدون شک جایگزین بسیار خوبی برای قیر است. انتهای بیشتر کشته‌هایی که در دجله و فرات هستند. پوشیده از نفت است. مردم بومی در لامپ‌ها نیز به جای روغن از نفت استفاده می‌کنند. چندین فواره از این ماده در ارک عربی و کردستان جنوبی وجود دارد. قویترین آنها موردهایی هستند که در نزدیکی کرکوک (که درباره آن در بخش دیگری از خاطره ام توضیح داده ام) میدانی در دهانه فرات می‌باشند. به نظر من نفت سفید ماده ایست که کاملاً از نفت سیاه متفاوت است. خیلی غلیظ‌تر و بیشتر شبیه است. شباhtی به قیر ندارد و فکر می‌کنم هرگز جای آن استفاده نمی‌شود ولی نور خوبی می‌دهد و بوی بد کمتر می‌دهد. مانند یک پوسته روی آب شناور می‌شود، در حالیکه نفت سیاه بر عکس با کندن یک چاه کوچک حدود سه فوت قطر و ده یا دوازده فوت عمق به دست می‌آید. چاه پس از یک دوره معین پر می‌شود و سپس با یک سطل چرمی خالی می‌شود و همان موقع استفاده کردندی است. تنها فواره نفت سفید که من دیدم در کوهپایه کوه بختیاری بین شهر شوستر و دره وام هرمز قرار دارد.

در کوه‌های پشت تهران نیرات پتاسیم و سولفور یافت می‌شود. در مازندران و کرمان معادن آهن، مس و نقره وجود دارد و سرب در نزدیکی یزد به وفور است. مرمر تبریز و خراسان به بیشتر قسمتهای امپراطوری فرستاده می‌شود و به نظر من فیروزه مخصوص ایران است.^۱

اسب‌های این کشور گرچه به اندازه اسبهای عرب سریع نیستند اما بزرگ‌تر و قوی‌تر هستند و با در نظر گرفتن همه چیز برای سواره نظام بهترند. چندین نژاد اسب وجود دارد اما بالارزش ترین آنها ترکمن است. با این حال از نظر یک اسب سوار انگلیسی این اسبها به نظر چیز مشتبی ندارند. از چهارده و نیم تا شانزده دست ارتفاع دارند، پاهای بلند و استخوان ^{گمی} زیر زانو، اندامی کشیده و سرهای بزرگ دارند. اما چیزی که اسبهای ترکمن را برای بومی‌های ارزشمند می‌کند اندازه و قدرت عمل فوق العاده آنهاست. چرا که آنها می‌توانند نهصد مایل در یازده روز متوالی حرکت کنند. عرب‌ها نیز وارد این کشور می‌شوند و من اسبهایی را در دشتستان دیدم که از نظر سرعت و شباهت ظاهری به نجید می‌خورند. غذای معمولی آنها علوفه خرد شده و جو است.

جای آنها از تپاله‌های خشک شده و پودر شده درست شده است که به طور منظم هر روز آفتاب می‌بیند. هیچ کسی بیشتر از ایرانیها از اسب‌هایشان مراقبت نمی‌کند. آنها را با دقت ملبس می‌کنند که طبق آب و هوای فصل سال باشد و در هوای گرم در طول روز در اصطبل هستند ولی شبها بیرون آورده می‌شوند. اسبهای اینجا نسبت به انگلیس کمتر در معرض بیماری هستند اما پاشنه پاهایشان بخاطر نعل گزاری بد رنجیده می‌شود. پس از اسبها قاطرها هستند که با الاغها و شترها تنها وسیله ایاب و ذهاب در ایران را تشکیل می‌دهند. قاطرها کوچک‌اند اما زیادند و وزن زیادی را حمل می‌کنند و آنها باید برای حرکت هستند یادگرفته اند که خوب راه بروند که با سرعت پنج یا شش مایل در ساعت حرکت می‌کنند. بندرت خسته می‌شوند اما باید بخوبی به آنها غذا داد و تقریباً دو برابر یک اسب غذا می‌خواهند. شترهای خراسان بدتر از شترهای عربستان نیستند. هر دو در اینجا استفاده می‌شوند اما قسمتهای غربی ایران برای این حیوان خیلی کوهستانی است.

گوشت گوساله بندرت در قسمتهای غربی یا شرقی آسیا خورده می‌شود و از نیرو گاوها و گاومیش‌ها بیشتر برای محصولات لبنی و کارهای کشاورزی نگهداری می‌شوند.^۱

^۱- فیروزه‌ای که در بوهیمیاست شبیه استخوان یا عاج همراه مس است.

گله‌های بسیاری از گوسفند و بز در دشت‌ها وجود دارند. بوفالو زیاد نیست و الاغ‌ها بسیار کوچک هستند. شیرها، خرس‌ها و پلنگ‌ها در جنگل‌های گیلان و مازندران شکار می‌کنند و گرازهای وحشی، شغال و گرگ و کفتارها همه جا هستند. ورزشکاران می‌توانند تفریح زیادی در شکار خرگوش صحرایی، روباه، آهو بدست آورند و اگر اسبشان سریع باشد می‌توانند یک گورخر زیبا و تیزپا را شکار کنند. بطور کلی شکار در ایران لذت بخش است.

اما به نظر من از همه سرگرم‌کننده‌تر شکار بزکوهی و شاهین است. از آنجا که سرعت بزکوهی از سریعترین سگ‌تازی بیشتر است، سرعتش توسط شاهین مهار می‌شود که به روی چشمانش می‌نشیند و بطور کلی بر پیشانی اش ضربه می‌زند تا جائیکه سگ‌ها او را می‌گیرند. گورخرها یا الاغ‌های وحشی در دشت‌های مناطق داخلی یافت می‌شوند اما بطور کلی آنقدر وحشی و تیز با هستند که کمتر اسبی می‌تواند آنها را بگیرد.

پرنده‌گان وحشی و اهلی ایران همانند اروپا هستند به جز بوقلمون که نمی‌تواند در این آب و هوا وجود داشته باشد. مردم نواحی داخلی از حشرات زیاد صدمه نمی‌بینند که در استانهای مرطوب در نواحی دریای خزر و دهانه دجله و خلیج فارس فراوان هستند. در قسمتهای جنوبی ملخ‌ها کم نیستند و مار و عقرب نیز زیاد است. مارها به اندازه مارهای اروپایی خطرناک نیستند و نیش عقرب‌ها نیز آنطور که مسافران می‌گفتند کشنده نیست.

به نظر من میل همه شاهزادگان بی تمدن است که بدی جاده‌ها باعث تقویت طبیعی حکومت می‌شود. ترکها و ایرانی‌ها بدون شک این عقیده را دارند. از نیرو بزرگ راه‌های عمومی مورد غفلت قرار می‌گیرند مخصوصاً راه‌هایی که به مسیر داخلی می‌روند. تنها راه حرکت یا اسب یا قاطر است. برای زنهای رده بالا یا افراد بیمار وسیله‌ای به نام تخت روان وجود دارد که توسط دو قاطر یکی جلو و یکی در عقب کشیده می‌شود. اما زنان و کودکان فقیر در سبدی بسته شده پشت یک قاطر یا شتر حمل می‌شوند. طولانی مسیرها (که گاهی بیش از چهل مایل می‌شود) و بدی امکانات بعلاوه این شرایط سفر را برای زنهای ناخوشایند می‌کند. موسسه‌ای در اینجا برای انتقال وجود ندارد و ازین رو اگر بخواهیم نامه‌ای بفرستیم به بخشی باید یک چاپار یا اسب دوان حرفة‌ای یا یک پیغام بر پیاده یا قاصد بگیریم. با اینکه مسافت زیاد است، چاپار اسبش را عوض نمی‌کند

^۱- گوشت گوسله غذای مورد دلخواهی برای مردم ایران نیست؛ اما در بازار فروخته می‌شود و به نظر من طبقات پایین آن را می‌خورند.

چرا که در ایران پست خانه‌ای مانند ترکیه وجود ندارد. آنها با سرعت چهار و پنج مایل در ساعت حرکت می‌کنند و گفته می‌شود از تهران تا بوشهر، به مسافت هفت‌صد مایل، ده روز طی می‌کنند. قاصدها نیز روزهای زیادی با سرعت شصت یا هفتاد مایل در روز حرکت می‌کنند.

سرجان چار‌دین جمعیت ایران را چهل میلیون تخمین زده است. تخمینی که به عقیده من خیلی بیشتر از واقعیت است. اگر می‌شد محاسبه دقیقی داشت سوال می‌کردم که آیا جمعیت کل کشورهای بین فرات و هند بیشتر از هجده یا بیست میلیون است و در این محاسبه ایلات را نیز حساب کردم که بیشتر از افرادی هستند که در شهرهای اسکنونت دارند. این قبیله‌ها نیروی نظامی را شامل می‌شوند و روسای آنها که نسبت به ایشان کاملاً سرسپرده‌هستند. نخبگان این امپراطوری بزرگ را تشکیل می‌دهند. احالتاً ترک اند و هنوز زبان و رفتار اجداد سیستان خود را حفظ می‌کنند. آنها یکی که در استانهای جنوبی هستند مانند بختیاری‌ها فیلی‌ها و ممسنی‌ها احالت خود را در نسلهای دور می‌یابند و احتمالاً بازماندگان گروه‌هایی اند که در آنجا در زمان اسکندر زندگی می‌کردند. هر قبیله‌ای که وارد کشور می‌شد قطعه‌ای زمین برای چرای گله‌های خود در نظر می‌گیرد و این زمین که در ابتدا بطور موقت داده می‌شود اکنون کاملاً در تصاحب است و جزء دارایی‌های روسای قبایل متفاوت است. این قبایل زندگی قبلی خود را ادامه می‌دهند. دیوار چادرهایشان از نمد است و پارچه سیاه کلفتی که خود درست کرده اند آن را می‌پوشاند. در فصل های خوب مدام در حال حرکت اند اما در زمستان چندین قبیله از جمله کاراگوسلی و افسار در روستاهای اقامت می‌کنند. در دشتستان، استرآباد و قسمتهای شمالی خراسان بجای چادر در خانه‌ای چوبی کوچک حمل شدنی زندگی می‌کنند. و بهترین فرشهای ایرانی و ترک که در اروپا بسیار سوده می‌شود کار ایالات نیز می‌باشند. هر قبیله به تیره‌هایی تقسیم می‌شود و هستند و پشتیبان جاده و شکوه کشورشان نیز می‌باشند. هر قبیله به تیره‌هایی تقطیع می‌شود و هر تیره رهبر مخصوص به خود را دارد و همه آنها زیر دستان رئیس قبیله اند. این روسا از لحظه اصل و نفوذ اولین افراد امپراطوری اند و همواره حسود و کینه توزند و شاه قدرت را به صورت عادلانه بین آنها پخش می‌کنند و خود را در امان نگه می‌دارند و صلح را به حکومتش می‌رسانند. سخت است که رئیسی یا فردی از خانواده اش در نزد دادگاه گروگان گرفته شود تا دوستی در یک قبیله ایجاد شود. بزرگترین پسر معمولاً جایگزین پدر می‌شود. اما اگر ببینند وی برای این مسند مناسب نیست بدون تأمل او را برکنار می‌کنند و نفر بعدی صفات جایگزین او می‌شود. این سنت

خصوص این قبایل نیست و به نظر در نظام فئودال در بین بیشتر خانواده‌های نخبگان اسکاتلند و اسپانیا نیز وجود دارد. در کاخهای داگلاس و لارا انجام می‌شد و شاید تا حدودی برای افراد مهم بسیاری که سالها در راس آن خانواده‌های با اهمیت بودند اتفاق می‌افتد.

بیشترین و قویترین قبایل ایران بختیاری و فیله‌ی بودند که چادرهایشان را در نواحی حاصلخیز لرستان، بین شوستر، اصفهان و کرمانشاه برپا می‌کردند. قبیله افشار که نادرشاه متعلق به آن بود در سرتاسر پادشاهی پخش هستند. قجر که شاه کنونی رئیس این قبیله است استرآباد و مازندران را دارند و قراگوزلی یا قبیله چشم سیاه در دشت‌های همدان اقامت کارند. قبیله مهم زند، که وکیل معروف از روسای این قبیله بود، پس از سقوط لطفعلی خان تقریباً از بین رفته اند و معدود افرادی که باقی ماندند توسط پادشاهی رانده شده اند، یا مخفی شده اند یا کشور را ترک کرده اند. ذکر نام‌های دیگر قبایل پایان ناپذیر خواهد بود. همانطور که گفتم نیم بیشتر جمعیت را تشکیل می‌دهند. قراگوزلی‌ها بهترین سوارکارها را در اختیار دارند و بختیاری‌ها بهترین بیاده نظام‌های پادشاهی را دارند اما از آنجا که آنها و فیله‌ی ها در جاهای دور و کوهستانی زندگی می‌کنند و در مرز حکومت ایران و ترکیه هستند تا حدود زیادی از هر دو مستقل هستند و در بهترین حالت رهزانی می‌کردن.^۱

سرمایه که بیشتر از سه میلیون نیست از دو منبع بدست می‌آید؛ مالیات زمین و عوارض انواع مختلف تجارت‌ها. مالیات زمین محتمل دو سوم کل مبلغ را شامل می‌شود. دو نوع است، زمینهایی که متعلق به دربار است و زمینهایی که شخص هستند. از آنها که متعلق به دربار هستند. قبلًا خیلی محدود بودند اما از زمان تصاحب نادرشاه مصادره زمین‌ها آنقدر زیاد شد که قسمت پادشاه بسیار گسترشده شد. در حقیقت به خاطر این دلیل ارزش زمین در ایران کشور راچ است اما تضمینی در برابر بی عدالتی و فساد دولت وجود ندارد. آموزش به شدت ارزان است و هنر، علم و یادگیری پیشرفت بسیار کمی داشته است. کودکان در مدرسه تحصیل می‌کنند و پس از آن به دانشگاه می‌روند تا زبان خود را بخوانند و بنویسند، عربی، فلسفه اخلاقی، متافیزیک و اصول دین خود را بیاموزند. برخی از این مدرسه‌ها بسیار خوب هستند. به شکل چهار گوش ساخته شده اند و در وسط یک قسمت باز دارند و به سلوهای زیادی تقسیم شده اند که برای استادان و شاگردانشان مناسب است. این مدارس مدیون شاه و دیگر افراد بزرگ اند که فکر می-

^۱- آنها روستای کوهیان و اوکسیان را داشتند و عادت‌های مشابه ای نیز داشتند.

کنند ثواب دارد و در چشم خدا و پیامبر است که ثروت خود را در تاسیس چنین مکانهای خیرخواهانه و مقدس قرار بدهند.

به نظر می‌آید شعر و داستان مطالعات مورد دلخواه همه ملت جنگ دوست و وحشی باشد. یک دولت متزلزل با درگیری‌های درونی، عشق به جلال نظامی و تحسین متوالی استثمار زیاد، زیبایی این تخیل را زنده می‌کند و شاید تا قسمتی بخاطر این شرایط است که بزرگترین شعرای ایتالیایی و رومی و یونانی در متزلزل ترین و بدترین زمانها رشد کردند. حمامه خان که اربابش را در زمین نبرد همراهی می‌کند تصوری قوی از ترس جنگ ایجاد می‌کند و قویترین احساسات که بر ذهن انسان عمل می‌کند و از تجربه و مشاهده در برابر حقیقت و طبیعت تحمل بدبست آورده. شعر ایرانی‌ها به همین صورت تصاویر بسیار متفاوت و ظرفی با توضیحات احساسی قوی ایجاد می‌کند. شاید این کارها از بهترین کارها چیزی کم نداشته باشند. کشوری وجود ندارد(حدائق من نمی‌شناسم) که دانش بهترین نویسنده‌گان آنها در شعر تا پایین ترین طبقات افراد فروند می‌آید. در اینجا غیر عادی نیست که یک مهتر یا مستخدم دیگری متنهای طولانی بهترین شعرایشان را با دقیق ترین حالت ممکن تکرار کند.

معروف ترین شعرای ایران سعدی، حافظ و فردوسی هستند. نوشته‌های سعدی بر اساس دکترین اخلاقی است. حافظ، آناکرون شرقی، سرودهای عشق و شراب دارد اما بسیاری از غزلیات وی به وسیله هم محله ای هایش به شکل رازآلودی رسیده است و گفته می‌شود به بی ثباتی شادی زمینی اشاره دارد و وظایفی که انسانها در مقابل خالق خود دارند. در شاهنامه اثر بزرگ فردوسی عالم شرق زمین م-tone را کشف خواهد کرد که به نظر می‌آید از چشم بزرگترین نویسنده‌گان کلاسیک بی توجه بگذرد.

شاعران بسیار دیگری نیز گفتنی هستند که کارشان تحسین برانگیز است. اما ورود به چنین موضوعاتی فراتر از توانایی‌های من است و خارج از موضوع این خاطره نویسی است که تنها هدف من توصیفات جغرافیایی دارد.

در نوشته‌های تاریخی، ایرانیها کار زیادی نکرده‌اند. تمام کارهایشان در این راستا از زمان محمد نوشته شده است و آنها، به جز اندکی، به گونه‌ای اغراق آمیز و پر از اغراق و بزرگ نمایی نوشته شده‌اند. چنین چیزی در یک حکومت استبدادی تعجب برانگیز نیست که مورخان در خدمت شاهزادگانند تا جاه و جلال حکومت وی را انتقال دهند. شاه کنونی که نیاکانش را دوست دارد و

عنوان شاه شاهان را گرفته است، اتفاقات حکومتش را به طور منظم توسط مورخ سلطنتی ثبت می‌کند. او صلح طلبدیرین شاهی است که از زمان سفیس بر تخت پادشاهی نشسته است. اگر یک غریبه تاریخ وی را بخواند فکر می‌کند او از نظر شهرت نظامی برابر یا حتی بهتر از تحسین برانگیزترین فرمانده‌هایی که دنیا تا به حال به خود دیده است می‌باشد.

بعضی از رمان‌های عاشقانه ایرانی مانند فرهاد و شیرین، یوسف و زلیخا و غیره به شدت زیبا هستند؛ اما تعدادی زیادتری از داستانهای بسیار سرگرم کننده هرگز بروی کاغذ آورده نشده اند و تنها از طریق سنت شفاهی تشناخته شده اند. داستان سراها در این کشور معروف اند و شاه همیشه یکی از آنها را در زمان فراغت پیش خود نگه می‌دارد. داستان تکراری، از ترس مجازات، برای او گفته نمی‌شود و داستان سرا همواره در حال تغییرات و نوشتمن است. شنبیده ام این مردم بسیاری از داستانهایی که در شباهی عربی گفته شده را با هم درمیان می‌گذارند که جالب‌نده. آنها با فصاحت و روانی گفته می‌شوند و بدون توجه به طولانی بودنشان بدون کوچکترین وقهه ای گفته می‌شوند. در مورد علم، اطلاعاتشان واقعاً محدود است. دانش کمی از جبر و هندسه دارند و آنها ای که از همه بیشتر تحصیل کرده اند واتمود می‌کنند با نوشته‌های اقلیدس، ارسطو و افلاطون که به عربی ترجمه شده است آشنایی دارند. به ستاره شناسی بیشترین اهمیت را می‌دهند^۱ و علاقه آنها به ستاره شناسی قضایی باعث شده است به آن بیشترین توجه را داشته باشند. می‌توانند هیچ درکی از استعدادهای خود ندارند و از داورهایشان مضایقه نمی‌کنند. طبق نظریه آنها تمام بیماریهای از یک درجه بالای سردی و گرمی حاصل می‌شود و به نظرشان تنها دشواری کار این است که بفهمند از کدام یک از این دو بیماری بوجود آمده است. کالبدشکافی برخلاف مذهب آنهاست، غیرممکن است که بتوانند دانشی از آنatomی بیابند.

در مجسمه سازی و نقاشی هرگز کامل نبوده اند. حتی اشکال تخت جمشید و دیگر قسمتهای کشور از نظر سلیقه و نسبت مشکل دار است به جز نمونه‌های موجود در دشت کرمانشاه که به نظر من توسط هنرمندان رومی یا یونانی اجرا شده است. در واقع مجسمه سازی که دیگر فراموش شده است و من حتی یک مجسمه مدرن در طول کل زمان اقامتم در این کشور ندیدم. در نقاشی‌های پرزرق و برق و بی روح آنها، نه طبیعت و نه سلیقه حفظ شده است چرا که رنگ‌ها متنوع و روشن اند و زیبایی از نظر آنها تنها گزینه ثانوی است. عقیده دقیقی از پرسپکتیو ندارند و از نور و سایه

^۱-آنها با نظام نیوتونی آشنا نیستند و در این موضوعات از اطلاعات مربوط به دوران باستان استفاده می‌کنند.

کمی استفاده می کنند. با این حال شباهت را با دقت بالایی می کشند و آن را بپرته ها بهتر از انواع می نگارند. مهارت هنرمندان بیشتر در تزئین دیوارها و سقفهای خانه هایشان داده می شود. در اینجا یا داستان معروف فرهاد و شیرین و یا جنگ های و دستاوردهای بزرخی از شاهان بزرگ ایران مانند شاه عباس بزرگ و نادر شاه را ارائه می کنند. در این ترسیم ها گاهی اوقات شاهزادگان مختلف شبیه خودشان هستند اما داستان چیز مهمی نمی گوید و تنها اشکالی نامتناسب و گوناگون درهم از مردان و اسبها را نشان می دهد که به شکل مضحكی دور هم جمع شده اند. با این حال چندین نقاشی در هال بزرگ قصرهای چهل ستون اصفهان در خور توجه است. اما گفته می شود آنها نیز کار هنرمندان اروپایی است.

در معماری همانند مجسمه سازی به نظر می آید ایرانی های باستان بهتر از توانادگانشان باشند. چرا که نمونه های بسیار خوبی در ویرانه های تخت جمشید، شوشتر، سالن کنگاور و باقی ماندهای کاخ خسروپرویز در تیسفنون وجود دارد. تزئینات اصلی ساختمانهای مدرن گنبد و مناره است و با توجه به مصالحی که ساخته شده اند بسیاری از مدرسه ها و مسجدها ساختارهای زیبا و بزرگ هستند. بالاخص مسجد بزرگ سلطان خدابنده در دشت سلطانی و بسیاری از عمارت های عمومی در شیراز و اصفهان حائز توجه اند.

خطوط کلی تمام شهرهای ایران یکسان است. با دیواری گلی و گاهی اوقات آجری احاطه شده اند و در هر سو با فاصله ای معین برجهایی گرد یا چهار گوش قرار دارد. خیابانها باریک و کثیف اند و یک جوی آب از وسط آنها می گذرد. خانه ها که سقف صاف و کوتاه دارند و از آجر و گل ساخته شده اند هر کدام حیاط کوچکی دارند و دیوار بلندی آنها را احاطه کرده است. خیلی کم پنجره ای رو به خیابان داشته باشند و قسمتی از اتاق های نشمین که به سمت حیاط است کاملاً باز است که پرده بزرگی دارد که وقتی اتاق استفاده نمی شود پائین کشیده می شود. کاخهای افراد بزرگ اگر چه نمای خارجی ضعیفند اما از داخل زیبا و راحتند. به محوطه وسطی معموله چهار گوش است و باغچه های گل در آن وجود دارد و فواره ای دارد که مدام جلو پنجره ایوان خانه یا سالن عمومی خانه کار می کند. دیوارها و سقف این سالن با نقاشی تزئین شده است و آینه کاری شده است. ساختمان حرم با دقت و سلیقه خاصی ساخته شده اما اتاق خواب هایی که برای غریبه هاست بطور کلی کوچکند. بازارها در شهرها مخصوصاً لار و شیراز شاید ساختمانهای زیبای بشمار بروند اما در کل مسجدها، مناره ها و مدرسه ها پیرایه های اصلی شهرهای ایران هستند.

فارس

استان فارس در شمال با اراک، در شرق با کرمان و لرستان، در غرب با خوزستان و در جنوب با دریای عمان هم مرز است. این استان به دو قسمت گرما سید و سرحد^۱ یا اقلیمهای سرد و گرم تقسیم شده است. قسمت گرم از دریا تا منطقه کازرون به موازات خلیج از دهانه تلب تا محدوده لارستان است. کشاورزی دشتستان یا دشت ماسه ای در پای کوه کاملاً به بارانهای دوره ای بستگی دارد و در نتیجه وقتی زیاد دانه های خشک بسیار دارد ولی اگر باران کم باشد که معمولاً خیلی پیش نمی آید، محصولات آنقدر کم است که موجب قحطی می شود. دشتستان به منطقه های لیراوی و هیادوات تقسیم می شود که با کوه بنگ از هم جدا شده اند. جمعیت کمی دارند و حاصلخیز نیستند و تک روستاهای گلی که در اینجا و آنجا دیده می شوند مانند نقطه ای روی دشت هستند و در نگاه اول نمایانگر بدیختی و فقر مالکان آنها هایند.

سرحد یا آب و هوای سرد، شامل بیشتر قسمتهای کوهستانی فارس از کازرون تا شهر یزد می خواست در قسمتی که به نظر قبل از رودخانه بوده است و می شود این استان را از اراک جدا می کند. دشتهایی که در اینجا بین کوهها وجود دارند بیشتر از هشت یا ده مایل پهنا ندارد اما طول آن از پانزده تا صد مایل متغیر است.

بطور کلی حاصلخیزند و چراگاه های خوبی دارند و آن طور که تصور می رود کم آب نیستند؛ و خواست مردم در به توجهی به صنعت باعث کند شدن پیشرفت آنها شده است. با این حال تعداد کمی از این دشتها مانند دشتهای شیراز، کازرون و مرو داشت به خوبی کشت می شوند، اما بیشتر قسمتهای آنها مخصوصاً در شمال و غرب خالی از سکنه اند. بین بهبهان و شیراز از جاییکه در سال ۱۸۰۹ مسافت کردم ۶۰ مایل در دره های زیبایی پر از درخت و گیاه بود اما هیچ انسانی دیده نمی شد و خالی بود. قبیله ای باستانی صاحب آن بوده است که بخاطر سرپیچی آنها تقریباً به دستور شاه نابود شده اند و افراد کمی که باقی مانده اند در قله کوه های صعب العبور پنه آوردند که از نان خیلی بی کیفیت از درخت بلوط می خورند و از آن بالا به جاده حمله می کنند و مسافت در آنجا را به شدت خطرناک می کنند. چهره کشور در قسمتهای شرقی فارس، سمت

^۱- سرحد از محافظ لنگوی به معنی مرز است اما به طور استعاری به منطقه سرد گفته می شود

داراب قرد و فسا، تا حدودی متفاوت است. بازتر است، دشتها بزرگترند، خاک ماسه‌ای تر و آب کمتر است.

رشته کوهها که در سواحل دیده می‌شوند بخشی از کوه زاگرس اند و رشته کوه جدایی نیستند اما به بخش کوهستانی متصل اند که از مرزهای خلیج فارس تا دریای خزر و کوه البرز کشیده شده اند. تپه‌های فارس در فواصل متفاوت از دریا قرار دارند. در بوشهر حدود بیست و چهار مایلی اند. در بندریگ دشت‌ها در هم می‌روند و سی و چند مایلی غرب روستای گناوه کوهستانی ناگهان به سمت جنوب دیده می‌شود و به دریا می‌رسد و ناحیه‌های لیراوی را زهادهای داشتند. این نقطه مرتفع به نام کوه بنگ شناخته شده است. ارتفاع زیادی ندازد و عرضش هفت یا هشت مایل است. بالای این کوه و دشت لیراوی قرار گرفته است. کوهها حدود بیست مایلی دریا هستند و تا هجدۀ یا نوزده مایل ادامه دارند و به جنوب می‌رسند و در نزدیکی بندر دیلم دایره‌ای تشکیل می‌دهند. این قسمت کم ارتفاع و جلو رفته به نام شهر کوچک بهبهان زیتون نام دارد. از قسمتهای جنوبی کوههای زیتون دوباره بطور ناگهانی به شمال برمی‌گردند. در بندر ماشور در سی مایلی دریا هستند و در شوستر جنوبی ترین قسمت آنها در درجه سی و دو شمالی و چهل و نه درجه عرض جغرافیایی قرار دارد.

از رودخانه‌های این استان، تاب (آوریس باستان) مهمترین است. این رود با اتصال دو رود در چند مایلی شهر زیتون تشکیل می‌شود. هر دوی این رودها از کوه‌های فارس سرچشمه می‌گیرند. اولی در پای تپه بلند کامارا و دومی در نزدیک آردیکون در دوازده فرسخی^۱ شمال غربی شیراز^۲ می‌باشد. فارس را از خوزستان جدا می‌کند^۳ و از وسط شهر اندیان می‌گذرد. در ماه فوریه که از آن گذشتیم هشتاد یارد عرض داشت و قایق‌ها تا بیست تن بار می‌توانند در آن حرکت کنند. در نه مایلی بالای شهر پایانی وجود دارد و شانزده مایل پایین آن تاب به دریا می‌ریزد. وقتی این رود از زیتون می‌گذرد آب آن خیلی شیرین است ولی در تپه سمت اندیان خراب می‌شود و آنجا آنقدر سورمزه می‌شود که استفاده کردنی نیست. این مورد دوباره همه رودهای دیگر در فارس که به خلیج فارس می‌ریزد صادق است.

^۱- یک فرسخ سه و سه چهارم مایل انگلیسی است.

^۲- این شاخه تاب همان رودی است که در لشگرکشی اسکندر توسط آریان ذکر شده بود. الزاماً دو بار بین کلاسفید و شیراز از آن رد می‌شود.
^۳- در سمت ساحل.

در سفر بوشهر به اندیان چهار رود دیگر دیدم.

اولی در روستای روهیله، بیست مایلی شمال بوشهر، است و عرض آن حدود شصت یارد است اما عمقش بیشتر از چهار فوت نمی‌شود. این رود از کوههای پشت شهر قدیمی شاپور سرچشمه می‌گیرد و از روستای گشت و دالکی می‌گذرد و در چند مایلی جنوب، هیله وارد خلیج می‌شود.^۱ رود دوم^۲ در هفت مایلی شمال غربی این رود است. نه عریض و نه عمیق است و بین رهیله و بندر ریگ به دریا می‌ریزد. رود سوم نزدیک روستای گناوه در هشت مایلی شمال غربی بندر ریگ قرار دارد. این رود، روگانیس آریان، از نظر تقریباً مساوی رهیله است و در قسمتهای عمیق عبور نکردنی است؛ اما هنگام جزر بیشتر از سه فوت نیست. مسیرش جنوب غربی کوههای است و در سه مایلی شمال شرقی گناوه به دریا می‌ریزد. رود آخر، احتمالاً بریدانی آریان، بین حصار و بندر دیلم از بقیه کم اهمیت‌تر است^۳ و پس از مسیری پرپیچ و خم از کوه‌های زیتون در هشت مایلی جنوب شرقی بندر دیلم به خلیج می‌ریزد.

رود جراهی، پاستیگریس باستان، که پس از تاب بزرگترین رود فارس است، از کوه‌های پشت بهبهان سرازیر می‌شود هر چند مایل از شهردارد می‌کند و از سمت رامهرمز به دوراک قدیمی در روستای چاپ شیخ می‌رود. در اینجا عرب‌ها سدی زده‌اند، آب رود به سمت‌های مختلف پراکنده شده است تا کشاورزی می‌کنند و دو شاخه اصلی وجود دارد که در خارج و مرکز شهر دوراک می‌ریزد. بیشتر شاخه‌های کوچک از بین می‌روند و از دو شاخه اصلی یکی وارد کارون بالای سابل و دیگر وارد دریا در گبان می‌شود.

جراهی در مسیرش در دره رام هرمز با رود دیگری ارتفاع می‌گیرد که سرعت از کوه‌ها در حدود شش مایلی شرق شهر رامهرمز جاری می‌شود. این رودی است که در لشگرکشی تیمور ذکر شده است و اگر چه مسیرش کوتاه است ولی آب زیادی دارد و پس از آب شدن بر فراز پایانی نمی‌شود. رود بند امیر، بگفته برخی جغرافی دان‌های باستان کورش،^۴ نام کنونی اش را از بندی توسط امیرآزاد و الدوله دیلمی معروف گرفته است. به دره زیبای مروdest می‌ریزد جاییکه خرابه‌های تخت جمشید است و در ورودی آن منطقه حاصلخیز و غنی کرجان به تعداد زیادی کanal تقسیم

^۱-احتمالاً هرانتیس.

^۲-گرانیس آریان.

^۳-منبع رود را نفهمیدم.

^۴-مورخان یونانی آن را آراکیس، خوندمیر، کر می‌خوانند.

شده است تا آبرسانی نمی‌شود. قسمتی از آب که برای کشاورزی نیست به سمت دریاچه بختگان می‌رود و قبل از ورود به آن رود شامیر، رودی کوچک، به آن اضافه می‌شود که از چشمہ گرمی در سه مایلی روستای قزوین سرچشمه می‌گیرد و قبل از پیوستن به بند امیر از روستاهای کمه و سیوند می‌گذرد.^۱ این سه روستا همه در مسیر مستقیم شیراز به اصفهان قرار دارند و قازیان در نود و هشت مایل شیراز است.

در ده مایلی جنوب شرقی شیراز دریاچه سور بختگان نزدیک بیست فرسنگی قرار دارد. در فصل تابستان تقریباً خشک است؛ و مردمی که در مرزها زندگی می‌کنند از آن بهره می‌گیرند تا نمک جمع آوری کنند. این نمک بسیار مرغوب است و در سرتاسر استان فارس استفاده می‌شود. از آنجا که دریاچه بختگان مورد بازدید افراد قرار نگرفت، این توصیف از اطلاعات مالکان گفته شده است. موقعیت جغرافیایی شیراز، مرکز فارس، و نیز ایران در زمان کریم خان، N ۲۹ ۳۶ شمالي است، و در مرکز یک سری مشاهدات ام نیبهر و چندین فرد از همراهان ژنرال مالکوم قرار دارد. موقعیت جغرافیایی بوشهر E ۴۴ ۵۲ است. طبق چند نویسنده فارسی این شهر را تیمور و شاه دیگری به نام فارس، از نوادگان نوح، تیمور^۲ بنیانگذاری کرده است.

این در حالتی است که دیگران بیان کرده اند که در سال هفتاد و چهار هجری توسط پسر یا برادر هجاجی ساخته شده است. با این حال شیراز بدون شک تا قبل از تولد محمد(ص) شهرتی نداشت. عنوانش خیلی ضعیف شده است و که بخاطر خرابه‌های شگفت‌انگیزی که هنوز گواه شکوه تخت جمشید، شاپور و شوش اند می‌باشد و ساکنان آنها هنوز یک سنت خرافه‌ای دارند که قبل از اینکه دنیل با تولد پیامبران نورانی شود دره‌ای که شهر را در بردارد قسمتی از دریاچه بختگان بوده است. شاهزادگان خانواده بویه که در زمان عباسیان سالهای سال بر ایران حکومت می‌کردند معمولاً پایتخت خود را در اصفهان یا شیراز قرار می‌دادند و باعث پیشرفت زیاد شیراز شدند و در زمان امیر عضد الدوله دیلمی به اوج خود رسید که نه تنها پایتخت را با دیوار محصور کرد بلکه تمام استان فارس را به طور فوق العاده ای بهبود بخشید. وقتی قدرت خلیفه بغداد از بین رفت و

^۱-اطلاعات من درباره این رود از پرس و جوهای انجام شده در شیراز بدست آمده است.

^۲-هر موقع تردیدی درباره منبع بنیانگذاری شهری در ایران رخ می‌دهد فوری به تیمور که قهرمانی فوق العاده بوده است نسبت داده می‌شود.

ایران تحت قلمرو کاخ سلجوق قرار گرفت. سلسله فرعی از اتابکان^۱ شیراز را به دست گرفت و تا هنگام انقراض آن را نگه داشتند. مغول‌ها جانشین اتابکان شدند که آن را تا زمانی توسط خاندان مظفر نگه داشتند. چهار شاهزاده از این نژاد در شیراز حکومت کردند تا اینکه پسران تیمور آن را نابود کردند و بازماندگانشان در آنجا ماندند تا اینکه شاهزاده‌های ترکمن کارا یوسف آنها را شکست دادند. ترکمن‌ها به کاخ صفوی رفتند و بعد از آنها نادرشاه و کریم خان جانشین آنها شدند. این شاهزاده مهم شیراز را پایتحت امپراطوری خود کرد و آن را پر از ساختمانها و باغهای عمومی کرد. مشکلاتی که پس از مرگش پیش آمد باعث شد بازماندگانش زمان بیبود وضع این شهر را نداشته باشند. رقابت برای قدرت بین قبایل قاجار و زند سالها در ایران وجود داشت، و به نفع قاجار تمام شد، اولین اقدام آقا محمد خان پس از تصرف شیراز این بود که بسیاری از بنایهای که وکیل ساخته بود را نابود کرد و با خاک یکسان کرد و در حال حاضر یک دیوار گلی تنها سپر دفاعی شهر است. شیراز چهره خوشایندی دارد. باغها زیبای زیادی آن را احاطه کرده اند که مهمترین آنها باغ وکیل است. گنبدهای زیبای مساجد در بین درختان از دور نمای شهر را غنی و متفاوت کرده است. اما در ورودی شهر خانه‌ها، که معمولاً کوچک هستند، به همراه خیابانهای باریک و کثیف به غریبه‌ها دید بدی درباره دومین شهر کشور می‌دهد. بازار بزرگ که کریم خان بنا کرده است را می‌توان استثنایی متمایز نسبت به این اظهارات دانست. طول آن یک چهارم مایل است، از آجر پخته زرد درست شده و در بالا قوس دارد و نورآسمانی بسیاری دارد که با درها و پنجره‌هایش نور و هوای خوبی فراهم می‌کند در حالیکه آفتاب و باران کاملاً مهار شده است. این بازار به تاجران مختلف شهر اختصاص دارد که همه آنها قسمتهای مربوط به خودشان را تحت نظم و قانون سخت گیرانه ای دارند. ارگ که بگلر باغ فارس در آن سکونت دارد میدانی مستحکم به وسعت هشتاد یارد است. داخل کاخ پادشاهی زیبا نیست و ستونهای ایوان خانه را، بزرگترین ساختمان آن، آقا محمد خان برداشته است تا کاخ خود در تهران را بیاراید.

اطراف شیراز بخاطر افراد زیادی مشهور است. حافظ، آنا کردن شرق، که بومی این شهر است در باغ کوچکی در نیم مایلی شهر تدفین شده است. مقبره این شاعر را کریم خان درست کرده است و

^۱-این اصطلاح بیانگر صفتی برای شاهزادگان است و کسی از بالاترین عنایوینی است که حاکمان سلجوقی به چنین نخبگانی می‌دادند و با کمک پسرانشان و اگذار می‌کردند. افراد بسیاری که این عنایوین را می‌گرفتند و فرمانروای استانها بودند وفاداری خود را به شاهان سلجوقی کنار می‌گذاشتند و با قدرت خود عنوان اتابک را به جانشینانش خود انتقال می‌دادند.

چیزی جز بلوکی از مرمریت سفید به شکل یک تابوت نیست که دو شعر او و تاریخ وفاتش روی آن است.

همانطور که گفته شد کارهای او در کنار مقبره او نیست ولی یک کبی باکیفیت از آنها همیشه در یک خانه در آن نزدیکی نگهدار می‌شود. در نزدیکی مقبره حافظ باغ جهان نما وجود دارد که زیباترین باغ در نزدیکی شیراز است و در زمان کریم به باغ وکیل شناخته می‌شد. نام آن را فرمانداری کنونی آن تغییر داد که وقتی فرماندار فارس شد خانه ای در آن برای اقامت تابستانه بنا کرد. او بنای دیگری نیز درست کرد که نمای زیبایی به شهر اطراف آن داد تخت قجری نام گرفت. اما نه خانه نه باغها کامل نشدند. باغ جهان نما تقریباً در یک مایلی شهر است و تخت قجری کمی در رتبه از آن است. رود معروف رکن آباد (آب رکنی) بین آنها جاریست که آبی بسیار تمیز به عمق کمتر از دو فوت دارد و از اتاق مصلی هیچ تکه ای باقی نمانده است و جایگاهش تنها با خرابه‌های یک برج قدیمی نشان گذاری شده است. ساکنان شیراز، که طبق بهترین اطلاعاتی که در زمان حضورم در آنجا به دست آوردم حدود چهل هزار نفر بودند، یکی از بهترین آب و هوایی جهان را دارند و تنها افسوس آنها داشتن یک دولت آزادی خواه و عاقل است. تجارت شهر صادرات آنها را متوجه نشدم. معاملات اصلی با بوشهر، یزد و اصفهان انجام می‌شود. از بوشهر شکر، فلفل، دارچین، چیت، شیشه، سخت افزار، کالاهای قطعه ای و غیره وارد می‌شود. آنها این کالاهای را به یزد و اصفهان صادر می‌کنند و به جای آن تولیدات آنها را وارد می‌کنند. در تلاش برای توصیف دیگر شهرها و مکانهای مهم این استان ابتدا از پایتحت به سمت خلیج حرکت می‌کنم و سپس به سمت شمال غربی تا بهبهان در مسیر جنوب شرقی تا شهرهای دارابگرد و فسا.

اولین شهری که دیده می‌شود کازرون در هفتاد مایلی تقریباً غرب شیراز است. طول جغرافیایی ۵۲°۳۵E است که از بوشهر بدست می‌آید و عرض جغرافیایی آن آفای وب در سال ۱۸۱۰ پس از مشاهداتی معین کرده است. نواحی بین کازرون شیراز کوهستانی و پردرخت است و مسیرهای سخت و شیب دارد که به آنها دختر و پیرزن می‌گویند. اولی حدود هشت مایلی کازرون و دیگری حدود پانزده مایلی آنجاست. پیززن هفت مایل طول دارد و با جنگلی انبو پوشیده شده است و به دشت پر آب و علف دشتیار جان منتهی می‌شود که برخی از بهترین اسب‌های ایرانی در آن جا چرا می‌کنند.

کازرون یک دره، حدود سی مایل طول و هفت یا هشت مایل عرض، قرار دارد و در شمال با یک دریاچه نمک هم مرز است و نهرهای آب بسیار خوبی آنجا را حاصلخیز کرده است. در نتیجه محصولات این دره بطور کلی زیاد هستند اما بارها توسط ملغ ها که مهمانهای ناخوانده تمام ایران هستند نابود می شوند.

کازرون در جنگهای داخلی اخیر تقریباً خالی از سکنه شده است و ساکنان آن در حال حاضر بیشتر از سه یا چهار هزار نفر نمی شود. در دست نوشته ای که زنرال مالکوم دارد نوشته شده است که این مکان در گذشته شامل سه روستای متمایز بود که تیمور آنها را یکی کرد و قبل از آن مرکز فیروز نو بهرام گور شد.

در آخر دره حدود شانزده مایلی شهر خرابه های شهر باستانی شاپور دیده می شود؛ و از وسعت و محوطه استحکامات و باقی مانده های چند ساختمان عمومی دیگر برداشت می شود که شهر مهم و بزرگی بوده است. دقیقاً زیر رشته کوه شرقی در دهانه یک رودخانه سریع و کوچک در منطقه ای وحشی و عاشقانه در بین صخره ها و پرتگاه ها که بسیاری از آنها با مجسمه های شبیه مجسمه های نزدیک تخت جمشید مزین شدند قرار دارد. زیباترین آنها گروه های کوچکی از اشکال هستند که به قسمتهای بریده شده اند. برخی از آنها واقعاً خوب ساخته شده اند اما نزدیک شدن به آنها سخت است چرا که آب و صخره ها آن ها را احاطه کرده است. قهرمان بر پشت اسبی سوار شده است و تاجی بر سر دارد. فردی با کلاه خودی قرمز بین پاهای اسب بر خاک افتاده است. شکل دیگری به همین صورت وجود دارد. شاه سرهای اینها را در دست خود نگه داشته است. سر دومی با یک کلاه بلند یا سرپوش پوشیده شده است. یک صلبیب در بدنش قرار دارد و از شکم بند وی تا زمین کشیده شده است. چشمانش به سمت شاه است و دستانش را به نشانه التماس بلند کرده است. در یک طرف شش قسمت کوچک وجود دارد سه تا بالا و سه تا پایین و هر کدام سه شکل دارند؛ برخی نیز هایی در دست دارند، برخی دیگر چmac و یک نفر خاص تاج، همان طور که در مجسمه های نقش رستم و طاق بستان دیده می شود. در قسمت دیگر دو ردیف اسب سوار در هر ردیف پنج نفر وجود دارد. موهای بلند اشکال تخت جمشید را دارند. با دست چپ افسار اسب را گرفته اند و با دست راست به سمت شاه نشانه می دهند. در فاصله ای از این تصاویر و در روبروی رودخانه دو فرد پادشاهانه بر روی اسب قرار گرفته اند. یکی از آنها تاج یا انگشت شاهانه ای دارد و دیگری

درفشی متصل به انگشت را تکان می‌دهد. هر کدام این اشکال موهای تخت جمشیدی دارند. اما تاجهای آنها متفاوت است. در سمت راستی یک کره است و دیگری یک تاج معمولی مخروطی است. در نزدیکی این اشکال بسیار بزرگ شاهزاده‌ای نشسته در بان نگهبانانش نشان داده شده است. اشکال قسمت بالایی شمشیر و چماق دارند اما تصاویر پائینی چماق‌ها تک هستند. شخصی در سمت چپ اسبی را نگه داشته است و یک مرد در سمت راست با سری در دستش به شاه نگاه می‌کند. تپه‌های نزدیک این خرابه‌ها به نظر می‌آید که قبلاً مستحکم شده باشند؛ و یک غار فوق العاده در بالای رودخانه داستانهای زیبای بسیاری خلق کرده است.

شهر شاپور طبق دست نوشته‌ای که قبل‌از ذکر کردم توسط تیمور ریوبند تاسیس شد که آن را دین دار نامید؛ اسکندر کبیر آن را خراب کرد و سپس شاپور پسر آرتاکسیرکس با Bakkan^۱ آن را بازسازی کرد و آن را بخاطر خود نام گذاری کرد. بت خانه معروفی نیز گفته شده است که کاهن‌های آن با روغن تدهین می‌کنند؛ اما تصاویری از آن باقی نمانده است.

از کازرون تا بوشهر نود و پنج مایل است. در چهل و هفت مایل اول جاده یا در گردنۀ های پیچ در پیچ و شبیب دار یا پرتگاه‌های ترسناک است که برای دشمنان عبورکردنی نیست. از دالکی، روستایی در پای مسیر، که چندین فوران نفت وجود دارد، یک دشت ماسه‌ای حدود شصت مایل تا شهر بوشهر گسترده شده است. با این حال قبل از اینکه آن مکان را توصیف کنم لازم است چیزی درباره شهر باستانی فیروزآباد و چیزهای قدیمی در نزدیکی آن بگویم. این شهر توسط آرتاکزیرکس با Bakkan کشف شد و پس از آن پایتحت فیروز شاه نوه نوشیروان شد. خرابه‌های شهر بخش عظیمی از دشتی به طول هفده مایلی و عرض شصت و هشت قدم می‌رسد؛ یک ستون سنگی به طول صد و پنجاه فوت و قطر بیست فوت دریاچه وجود دارد و باقی مانده یک عمارت چهار گوش که از نظر شکل و سبک با تمام ساختمانهای اطرافش فرق دارد. با سنگ بریده شده ساخته شده است که باستونهای فلزی به هم متصل شده اند. باقی مانده آتشکده کوچک که در جلو و عقب آنها سنگ سختی به آنها قوس داده اند و متصل شده اند. اینها تنها بناهای باستانی ذکرکردنی در دشت فیروزآباد هستند؛ اما در سه مایلی اینجا در جاده شیراز نقش‌های برجسته‌ای از دو فرد عظیم الجثه بر روی اسب وجود دارد. بر روی سطح صافی از یک صخره در کنار یک پل کوچک ساخته

^۱-معنی این کلمه زنجیرزن دیوهاست، اصطلاحی که بطور لغوی به معنی دامون است. اما به نظر می‌رسد این صفت را ایرانی‌های باستان به دشمنانی که وحشی می‌دانستند می‌دادند.

شده اند و اسب سواران آن شبیه تصاویر نقش رستم اند. شهر مدرن فیروزآباد در هفتاد مایلی بوشهر جای ذکر کردنی نیست و آب رودخانه‌ای که از دشت می گذرد برای کشت زمین جذب شده است.

جایگاه بوشهر (یا ابوشهر) بندر دریایی مهم ساحل ایران با مشاهداتی از طول و عرض جغرافیایی آن توسط افسران کمپانی محترم مارین و بمبئی معین شده است. میانگین این مشاهدات که من بدست آوردم طول جغرافیایی $29^{\circ}N$ و عرض جغرافیایی $55^{\circ}W$ را نشان می دهد که تنها دو دقیقه از بارتولومئو فاصله دارد. بوشهر انتهای شمالی یک شبه جزیره ماسه‌ای قرار دارد و حدود یازده مایل طول و کمتر از چهار مایل در پهن ترین قسمت عرض دارد این شبه جزیره ماسه را دریا در قسمت غرب لمس می کند و پس از گردش به قسمت شمالی به سمت شرق می رود و یک جلگه عمیق تشکیل می دهد. از نیرو تمام اطراف این منطقه در تماس با آب است به جز جنوب که یک دیوار گلی از جلگه تا دریا بنا شده است که سه چهارم مایل درازا دارد و چند توب خانه بدون استفاده قدیمی در آنجا قرار دارد. از دور ظاهر شهر نسبتاً زیباست با این حال جای خوبی نیست و تنها چهار یا پنج خانه بد درست شده از آجر خشک شده در آفتاب دارد. بسیاری از آنها در هر قسمت بادگیری دارند که داخل خانه را خنک کند و باعث شود باد از هر گوشه‌ای بوزد. جاده‌های خارجی که کشتی‌های با بار بیش از سیصد تن لنگر می زنند. در شش مایلی شمال شهر است لنگرگاه نسبتاً خوب است. اما در زمان بادهای شمال غربی کابلهای کشتی‌ها را قطع می کند و به کاراک روی می آورند. جاده‌های داخلی پناهگاه بهتری هستند ولی از ساحل فاصله دارند. تجارت بوشهر خیلی خوب است و تجاری آن کالاهای هندی را به همه ایران می فرستند و به جای آن مواد خام ابریشم و طلا و نقره می فرستند و گفته می شود که فرماندار به طور سالانه از واردات و صادرات درآمد کسب می کند. با این حال قانونگذاری او محدود به شهر نیست که شامل پنج هزار نفر می شود بلکه در سطح ساحل شیر، قلعه‌ای قدیمی و پرتغالی، تا بندر دیلم حدود هفتاد مایل می باشد. آب بوشهر به شدت بد است، اولین چاه حداقل دو مایل است و خوب با پوست بز از علی چنگی در شانزده مایلی می آید.

منطقه نزدیک بوشهر و در مسیر ساحل در شمال رود جراحی صاف، شنی و بدون آب مناسب است. بیشترین قسمت از نیرو حاصلخیز نیست و مانند صحراء پوشیده از نمک و پر از بزکوهی است. اولین شهری که در این مسیر به آن می رسیم بندر ریگ در سی و دو مایلی شمال غربی بوشهر است.

نزدیک دریا است و دیواره‌های گلی ضعیفی آن را احاطه کرده و برج‌های گرد دارد که در آنها سه یا چهار سلاح بدون مصرف قرار دارد. آنها صندلی میر مهناهی معروف بوده است (کسی که با نیجر مرتبط بود). و در زمان زندگی اش چنین جای مستحکمی پس از محاصره طولانی در برابر حمله کریم خان گرفته شد.^۱ کارها با خاک یکسان شدند و شهر از زمان خیلی پسروفت کرد تا جاییکه الان بیش از سیصد یا چهارصد نفر ساکن ندارد. بندر بعدی این ساحل بندر دیلم در یازده فرسخی اینجاست. شهر کوچکی شامل حدود هفت‌صد نفر است که با تاجرها بصره و بحرین تجارت می‌کنند. بین بندر ریگ و دیلم چند روستایی در پای کوه دیده می‌شود^۲ و تقریباً در وسط راه خرابه‌های گناوه است که با توجه به تاریخ آن فهمیدم که حدود پانصد سال قبل پایتخت شاهزاده‌ای بوده است که قلمروش از تاب تا کنگرون را پوشش می‌داد.

در اینجا پس از ترک ساحل و رفتن به سمت کوه اولین شهری که دیده می‌شود زیتون شامل دو هزار سکنه در دره‌ای زیبا و حاصلخیز به واسطه شاخه‌های رودتاب است. از زیتون تا بهبهان (مرکز منطقه کوهستانی خوگیلو) پانزده مایل است که از دره رامهرمز تا نزدیکی کازرون گسترده شده است. این شهر به خوبی در وسط دره‌ای پهناور در سه مایلی شرقی خرابه‌های شهر باستانی آرگیان قرار گرفته است که از دهانه رود جراحی دیدنی است. اقامتگاه یک بیگلربیگ است که کاخش در گوشش شمال شرقی شهر قرار دارد. دیواره‌ها حدود سه مایل دارند و فرماندار به من اطلاع داد که جمعیت حدود ده هزار نفر است. دشت بهبهان بسیار پهناور و حاصلخیز است. رودهای تاب و جراحی در آن جاری می‌شوند. تاب در انتهای شرقی و جراحی در حدود سه مایلی غرب شهر است. این دشت از دره رامهرمز با گذرگاهی جدا شده است که فکر می‌کنم همان اکسیان ذکر شده توسط آریان باشد. عرض جغرافیایی بهبهان را آقای مونتیث از موسسه مهندسین مادراس اندازه گرفته است که در مسیر من از شوستر تا شیراز مرا همراهی کرد، صد و پنجاه و سه مایلی شیراز است و همانطور که گفتم منطقه کوهستانی بین آن کاملاً خالی از سکنه است. ولی یک جاده وجود دارد که همیشه بد است و بندرت در زمستان عبور کردنی است. این جاده از کوههای انبوه با درخت‌های بلوط گذرهای باریک و دره‌های زیبا پوشیده شده است که گویای توصیف مسیر اسکندر به تخت جمشید است. شصت مایل هیچ روستایی و سکنه‌ای وجود ندارد و

^۱- مجبور شد از کشتی افراد خودش فرار کند و به بصره پناه بگیرد و در آنجا به دستور عالم به قتل رسید و جسدش به گودالی پرتاب شد تا خوراک سگ‌ها شود.

اولین جاییکه می‌رسیم فالایوم شهری کوچک در دشتی به همین نام است که شاخه شرقی رود تاب در آن جاری است. در جنوب شرقی این دره کلای سفید و تنگه فارس معروف قرار دارند.

کلا سفید که در هفتاد مایلی شیراز است یک تپه بلند با مسیرهای شیب دار است که تنها چند مسیر عبور کردنی باریک دارد و برای قبیله ممحنسنی شناخته شده است. از پایین تا قله، از مسیری که ما رفتیم سه مایل است و تا پانصد یاردي رفتی است و پس از آن باید بازگشت تنها آثار این مکان فوق العاده خطی از سنگ‌های بزرگ است که با نظم خاصی در لبه قرار گرفته‌اند. هر کدام بر روی یک سنگ کوچک تر هستند طوری که اگر برداشته شوند سنگ بزرگ تر فوراً به پائین فرود می‌رود و همه چیز را خراب می‌کند. کلاسفید جاده مرنقع به شیراز است. قله آن حدود چهار مایل مساحت دارد و با گیاهان سبز پوشیده شده است و چهل چشمۀ آن را آبیاری می‌کند.

دره‌ای کوهستانی با صخره‌های بلند، خشک و عمیق و به طول سه و نیم مایل این قلعه را از کوتل محراب که یکی از طولانی ترین و صعب العبور ترین مسیرهای ایران است جدا می‌کند. در بعضی جاهای آنقدر شبیب دار و سر بود که مجبور شدیم بار قاطرها را خالی کنیم و از مسیر بالا بکشیم. کوه پوشیده از درختان است و جنگلی انبوه در هشت فرسخ از سمت جنوب شرقی تا ده حسن علی خان گستردۀ شده است. این مسیر بدون سنگ همان مسیری است که آریان و دیگر نویسنده‌گان آن را تنگه‌های ایران می‌نامیده‌اند. فاصله و موقعیت همان است و روایی که اسکندر به روی آن پل زده است تا به آریون برزن‌ها حمله کند به دور کوهپایه جریان دارد. همان جایی نیز می‌باشد که جغرافی دانهای باستان مسیر نردهانها نامیده‌اند اما مطمین نیستم زیرا دیودوروس سیلوکوس می‌گوید منطقه مانند نردهان صاف و کم ارتفاع، به شدت گرم و بی آب و علف است. این صفات نمی‌تواند به کتل محراب مرتبط باشد که حداقل از قسمت مسطح یا دشتستان دو روز راه است بلکه توصیف کوتل ملو است که چسبیده به دشت است و از آنجا که اصطلاح نردهان‌ها جمع است باید مربوط به مسیرهای بی شماری بین دالکی و شیراز شود. از این بحث بگذریم. پس از رفتن به بالای یک تپه بلند دقیقاً پشت روستای حسن علی خان منطقه مسطح دشت‌های آرکون، گوام و شیراز قرار دارد. این دشت‌ها و حتی اطراف قله‌های کوه‌ها پوشیده از تاکستان است چرا که در اینجا بیشتر شراب معروف شیراز درست می‌شود.

قسمتهای شرقی فارس، به سمت استان کرمان، بازتر و کم درخت تر است اما نسبت به قسمتهای شمالی و غربی جمعیت بیشتری دارد بیشتر کشاورزی می‌شود. دمای هوا نیز گرم تر است و مقادیر

فراوانی تباکو، شاید بهترین تباکوی جهان، کشت می شود. شهرهای اصلی در این مسیر سبستان، نیریز، فسا، دارابگرد و اورسنجان می باشد.

در هجده فرسخی مرکز فارس ابتدا شهر کوچکی با حدود چهار هزار نفر سکنه در پای تپه ای در دهانه رودخانه ای کوچک قرار دارد که بیشتر باغها و زمین ها نزدیک شهر را جذب کرده است. خرابه ها نیریز که در مرزهای یک رود بزرگ قرار دارند(که گفته می شود از تپه های نزدیک شیراز می آید) که در میان یک دشت کوچک ولی حاصلخیز شهری با پیامدهای فراوان به نظر می رسد. هم اکنون تنها سه یا چهار مغازه و یک کاروانسرای دارد. شهر قدیمی فسا، که گفته می شود پاسارگاد، باستان است، از دید ایرانیها همراه با داراب جر توسط پهمن پسر اسفندیار تاسیس شده است. جاه و جلال این شهر نیز افتاده است، داراب گرد در دوازده فرسنگی شرق فسا و چهل و دو فرسنگی شیراز قرار دارد و اگر چه بیشتر آن خراب شده است اما هنوز بین پانزده تا بیست هزار نفر جمعیت دارد. موقعیت خوبی در دهانه یک رود و یک دشت وسیع دارد و روستاهای زمین های کشت شده ای آن را به چند قسم تقسیم می کند. اطراف شهر پر از درخت های پرتغال و لیمو است که آنقدر میوه دارند که آب میوه به همه قسمتهای ایران صادر می شود. کشت تباکو هم در اینجا و هم در فسا بسیار زیاد است. بخاطر ملایم بودن آن ارزشمند شده است و نه تنها به شیراز و دیگر قسمتهای کشور بلکه حتی به هند و عربستان نیز فرستاده می شود.^۱

شهر اورسنجان به خاطر گردنی ای باریک و محکم به همین نام شناخته شده است. این مسیر در جاده مستقیم از شیراز به کرمان قرار دارد. پنجاه و هشت مایل از شیراز و صد مایل از رباط، ورودی شرقی فارس، فاصله دارد. حدود دو مایل طول و کمتر از پنجاه یارد عرض دارد. در بعضی جاها کوه های بلند در هر طرف وجود دارد و به نظر آقای پایتیگر نیروی بسیار کوچکی از شهر در برابر هر تعداد مهاجم محافظت می کردند. منطقه بین اینجا و رباط برای کشت بسیار مناسب و در برخی جاها بسیار تماشایی است.^۲

هم اکنون به شیراز برمی گردیم. سی مایل از آن شهر در جاده مستقیم به اصفهان باقی مانده های یکی از قدیمی ترین و چشم گیرترین معماری هایی که هنر در بین بشریت به خود دیده است را می بینیم. وارد این خرابه های فوق العاده و شاهانه شدن کاری گزاف است چرا که چار دین، نیهر و

^۱- توصیف شهرهای فسا، داراب جرد و سبستان از اطلاعات مردم بوی این مکان ها بدست آمده است.

^۲- مجله لیتانت پاتینگر.

بدون آن را به دقت وصف کرده‌اند. آنها در حدود ده مایلی کاخ استخر در پایه رشته کوهی در شمال غربی دره غنی و پر جمعیت مرودشت قرار دارند. بطور کلی گفته می‌شود باقی مانده‌های کاخی اند که اسکندر کبیر آن را خراب کرد و ساختمنهای باقی مانده کنونی، طبق گزارش دیودورس سیکولوس از تخت جمشید، به نظر من هرگونه شکی را از آن برミ دارد. این ساختار پر ارزش را طبق تاریخ ایران جمشید در زمان همای مادر داریوش کامل کرد و اسکندر برای اغوای معشوقه هایش سوزاند. این شهر ده فرسنگ طول دارد و به وسیله کاخ‌های شاکسته، شامگاوان و استخر محافظت می‌شده است. از بین اولین شهرهای امپراطوری تا حمله محمدیان بود و مکان تدفین بسیاری از شاه‌های ساسانی به شمار می‌رفت. پیغمبر ازدگرد آخرین شاه آن نژاد از استان دور خراسان به آنجا منتقل شد تا در تخت جمشید یا نزدیک نقش رستم قرار گیرد تا معین شود جایگاه عظیم اجدادی وی در همان مکان است. این واکاوی‌های فوق العاده دلیلی جز احترام به مردگان ندارد و مجسمه‌های در آن نزدیکی مانند شاپور به وضوح نمایانگر پیروزی شاپور بر امپراطور روم، والریان می‌باشد. کاخ قدیمی استخر همانطور که قبلًا گفتم در حدود نه مایلی تخت جمشید است. این کاخ از مجموعه تخت جمشید بوده است و از زمان حمله اعراب به عنوان زندان دولتی استفاده شده است. صخره‌ای پرشیب و مرتفعی است که کاملاً به دشت پیرامونش اشرف دارد و ساکنین یک روستا در پایه آبی به ما گفتند که آب فراوانی در قله آن وجود دارد.

دو جاده از تخت جمشید به اصفهان وجود دارد. اولی که بهترین است و بیشتر استفاده می‌شود از روستاهای مرگوب و آباده به یزدانجو است اولین شهر استان اراک می‌رود چیز ذکر کردنی از این جاده وجود ندارد تنها یک ساختمان فوق العاده ای نزدیک روستای مرگوب به نام تخت سلیمان وجود دارد. معماری بسیار عالی دارد و از نظر ستونهای دروازه‌ها به نظر شبیه کاخ تخت جمشید می‌آید. این ستون گرد و حدود چهل فوت بلندی دارد و هشت فوت قطر دارد. تپه‌ای در نزدیکی آن برآراشته شده است و حدود یک مایلی دورتر در غرب عمارت باستانی وجود دارد که گفته می‌شود به یاد سلطان سلیمان بطور خاصی برآراشته شده است.

در جاده دیگر که در زمستان بخارا برف عمیق عبور کردنی نیست، یکصد و بیست مایل تا آسفرجان شهر زیبا در مرز اراک است. اما کشت کمی و فقط چند روستا در این مسیر قرار دارد چرا که منطقه در دست ایلات است. مسیر و عمارت امامزاده اسماعیل دو فرسنگ طول دارد و از سی و هشت مایلی تخت جمشید شروع می‌شود. این مسیر که نسبت بوشهر به شیراز راحت‌تر است به

دشت های زیبای اوجان می رسد که گفته می شود بهترین مربعهای ایران را تولید می کند. بومیان به آن دره قهرمانان می گویند چرا که قبلاً پارک شکار دلخواه شاهان و قهرمانان ایران بوده است؛ بویشه بهرام گور که هفت کاخ رنگارنگ در آن نزدیکی داشت. این شاهزاده بسیار علاقمند به شکار بود و فامیلش گور را از گوخر گرفته است که در این دره فراوان اند. وقتی علاقمند به تعقیب یکی از این حیوانات شد ناگهان اسبش داخل گودال عمیقی افتاد که هنوز در انتهای غربی دره دیدنی است و دیگر اثری از آن دو پیدا نشد. وقتی در اوجان در اواخر ۱۸۱۰ اردو زدیم، دما از سی و چهار تا چهل و سه متغیر بود و کوههای شمال غربی پوشیده از برف بودند. دشت کناری کوشک زرد، که از یکی از مکان های شکار بهرام چنین اسمی گرفته است، از اوجان خیلی بزرگ تر است اما خیلی حاصلخیز نیست. حدود پانزده مایل عرض و یکصد و پنجاه مایل طول دارد. خاک کشاورزی دارد و با آبهای خوبی حاصلخیز است و خرابه های برجها، روستاهای کاخ بیانگر این است که ایلات همیشه نمی توانستند هر چه می خواهند از باغهای ایران به خود اختصاص دهند.

در محاسبه مسافت ها روی نقشه در قسمتهای صاف دو و نیم مایل جغرافیایی مستقیم یا افقی به هر فرسنگ اختصاص می دهم و در قسمتهای کوهستانی دو مایل، کمی بیشتر یا کمتر، طبق پیچیش جاده ها اختصاص می دهم.

لارستان

استان کوچک لارستان در ساحل شمالی خلیج از پنجاه و پنج درجه شرقی به پنجاه و هشت درجه قرار دارد. فارس در شمال غربی و کرمان در شمال شرقی آن قرار دارند. این استان فقریرترین و غیرحاصلخیزترین استان در ایران است. دشت و کوه دارد تا دریا کشیده شده اند. این منطقه بسیار خشک و بی آب است و بارانهای دوره ای که آب انبارهای بومیان را پر می کند برای کشت درختان خرما و مقدار کمی گندم و جو بکار می رود و این باعث سکنه بسیار کم اینجا شده است. ساحل در اختیار قبایل مختلف عرب است که تحت دوست شیخ های خودشان مستقل شده اند و سهمی به شاه پرداخت می کنند.

بیشتر دزد دریایی اند و در شهرهای کوچک یا قلعه های گلی در اطراف خلیج زندگی می کنند. در زیر چیزهایی که با آنها آشنا شدیم را می گوییم چرا که اطلاعاتمان از این استان ناقص است.

بندر کنگون شامل شش و هفت هزار نفر جمعیت است و لنگرگاه بسیار خوبی دارد و می‌توان با ایمنی در هر هوای بدی در آن حرکت کرد.^۱ آب خوب و هیزم (که هر دو در خلیج کمیابند) در این مکان یافت می‌شود.

شهر نخیلو تحت فرمانداری وهابیت مقابل جزیره شینتوار قرار دارد که در نمودارها نقطه‌ای است که نمایانگر ورودی رودخانه درابین است. با یک قلعه چهارگوش با دو برج محافظت می‌شود. و اگر چه کشتی جنگی در تیردست قرار دارد ولی گنگرگاه کاملاً در معرض بادهای شمال غربی است. شهر کوچک چاراک، سروف سابق، که در قرن نهم بنا شده بود در پای کوه بلندی روبروی جزیره کن قرار دارد. قبل از خطی فرضی از این کوه استانهای فارس و کارامانیا را از هم جدا می‌کرده است. شهر موگو یکی از امن‌ترین لنگرگاه‌های خلیج را دارد. با دماغه بوستانه در سمت شرق و نقطه‌ای به نام نامربوط سرتز در سمت غرب شکل گرفته است. قادر به نگهداری بزرگترین ناوگان هاست و انتهای آن که در شمال غربی و غرب و جنوب شرقی و شرق یکدیگرند. حدود ده مایل جدا افتاده‌اند. لنگرگاه عمق خوب و زمین سفتی دارد؛ اما صدای نامنظمی دارند و بین قسمت اصلی و پولیور یک پایاب صخره‌ای قرار دارد که در آن کمتر از فاتوم آب وجود دارد. بوستانه یا بستیان یک نقطه لایه‌ای است که دقیقاً در بالای آن تپه‌های پوشیده ای وجود دارد. انتهای آن حدود ۳۰ درجه شمالی است. در شمال و شمال شرقی پولیور و غرب جنوب کیشمeh است. شناس و بوستانه بین لینگ و بوستانه قرار دارد. شهرهای کوچکی هستند. لینگا که شهر تصلی قبیله جو اسمیس دزد دریایی در ساحل ایران است نزدیک دریاست در عرض جغرافیایی ۲۶° ۳۳' N حدود هشت لیگی کیشم قرار دارد. جاده ایمنی قرار دارد و کشتی‌ها در مسیر شمال غرب در آبی با عمق ۵ فاتومی حرکت می‌کنند.^۲

یک رئیس کرد حدود هفت‌صد و پنجاه سال قبل لارستان را گرفت و تا پایان آخرین بازمانده است یک پادشاهی مستقل بود که شاه عباس بزرگ او را کشت. داخل آنجا برای مدت‌ها دور از دید اروپایی‌ها بود و من توصیف‌های شهرهای لار و طارم را از یک بومی بوشهر لار که در کازرون دیدم بدست آوردم. لار مرکز لارستان، زمانی شهر بزرگی بود. هم اکنون در عرض جغرافیایی ۲۷° ۳۰' درجه شمالی و طول جغرافیایی ۵۲° ۴۵' درجه شرقی در پایه رشته کوهی در دشتی وسیع پر از

^۱- مجله آقای بروس.

^۲- مجله آقای بروس.

درختان نخل قرار دارد. هنوز حدود دوازده هزار ساکن دارد و برای تولید چنگ افزار و لباسهای نخی مشهور است. این شهر پر از ساختمانهای زیباست؛ بازار که به خوبی تعمیر شده است گفته می‌شود بهترین ساختار سبک خود در ایران است. خیلی قدیمی است و مانند بازار شیراز ساخته شده است اما از مقیاسی بزرگتر، قوسها بلندتراند. طول و عرض بیشتری دارد و کار افراد از هر نظر بهتر است. خانه‌های داخل شهر بزرگ و تمیز اند. هر کدام بادگیر و سرداب دارد. بادگیر برای خنک کردن فضای داخل است و سرد آب برای تابستان است تا از هوای گرم تحمل نشدنی جلوگیری به عمل آورد. سکونت خان یا حاکم در وسط شهر است و با یک دیوار محکم و برجهایی احاطه شده است. کاخ معروف لار، که هم اکنون خراب است، در قله یک تپه دقیقاً پشت شهر قرار دارد و گفته می‌شود باران فراوان که تنها آب مصرف کردنی است از آنجا در فصل باران در آب انبارهای بزرگ بدست می‌آید، همانطور که در جزیره هرمز وجود دارد. شهر طارم هم جمعیت لار است اما مکانی با ساخت ضعیف است و در دشتی در دهانه یک رود نمکی قرار دارد. شامل یک قلعه گلی است که از همه طرف با کلبه‌هایی از شاخ و برگ‌های درخت خرما، که فراوان در دشت رشد می‌کنند تا پوشانده شده است. تاجرهای محترم بسیاری در این شهر وجود دارند که با مسقط، گمبرون و شیراز تجارت می‌کنند.

خوزستان

محدوده خوزستان، سوسیانای باستان، خلیج فارس در جنوب، دجله و شط العرب در جنوب غرب؛ مناطق پاشای بغداد در شمال غرب و رود تاب است که آن را از فارس در شرق جدا می‌کند. این منطقه در حال حاضر بین چاب شیخ و دولت شوستر تقسیم شده است. این دو قسمت را جدآگاه تووصیف خواهم کرد. مناطق تحت نظر چاب از دهانه رود تاب تا محل تلاقی کارون و آنزال گستردۀ می‌شود و از ساحل خلیج فارس تا رشته کوهی در دره رام هرمز در جنوب کشیده می‌شود. این منطقه با اینکه آب کارون و تاب و جراحی را دارد اما آنطور که چند مسافر گفته اند دانه‌ها، برنج و خرمای زیادی ندارد و بیشتر آن دشت‌های ماسه‌ای برنگ و باتلاق است که اصلاً کشت کردنی نیست. در شرق بیابانی است که از نزدیکی بندر دیلم در فارس به شش یا هفت مایلی دوراک می‌رسد و دارای حدود سی فرسنگ دارد و عرض آن بخاطر فاصله تپه‌ها (که تا پای آنها گستردۀ می‌شود) از دریا متفاوت است. از مردم اندیان نطلع شدم که محل عبور این بیابان بسیار خطروناک است

چرا که در زمان گرما بادی سوزان از قسمت شمال غرب می‌وزد. رود تاب در مسیر ریختن به دریا تقریباً آن را از وسط نصف می‌کند و دهانه‌های آن در نزدیکی اندیان حدود یک مایل در هر طرف کشت می‌شود. حاصلخیزترین نقطه در منطقه شاهزاده چاب محدوده دوراک، مرکز آن، و دهانه رودهای هافار و شط العرب است.

در اینجا تنها خرما و برنج در ماه آگوست و سپتامبر و دیگر دانه‌ها در آوریل و می است. برنج‌هایی که بهتر آبیاری شده اند اول برداشت می‌شوند اما در مورد بقیه دانه‌ها بستگی به بارانهای دوره‌ای دارد. قسمتهای شمالی و غربی مکانهای خوبی برای عبور دارند و قبایل عشاير که کم هم نیستند در این مکان چادر به پا می‌کنند. هر دوی دهانه رودهای کارون از محل اتصال به آبدال، هشت فرسنگ زیر شوستر، تا خرابه‌های سابلابدون سکنه و معمولاً بدون کشت اند (به جز اهواز و روستاهای جالب ویز و سامانیه) و پر از خس و خاشاک محل شیر، گراز وحشی و دیگر حیوانات است. باتلاق نیز در سمت گویان و دریا و بین دوراک و کارون زیاد است. منطقه چاب همانظور که گفتم با سه رود بزرگ آبیاری می‌شود؛ کارون، تاب و جراحی.

کارون که طبق گفته آنويل و دیگران همان چوآسپس است، البته به نظر من اشتباه است، در بیست و دو فرسنگی جنوب غربی اصفهان در مکانی بنام کوهرنگ در پایه کوه زرد در سرچشمه زنده رود یا همان رود اصفهان قرار دارد. پس از رودهای فرعی بسیاری که در کوههای لارستان به آن می‌ریزند وارد شهر شوستر در روستای بندکیل در هشت فرسنگی جنوب آن شهر می‌شود و به آبدال محلق می‌شود. سپس به سمت جنوب می‌رود و به سابلاب، خرابه یکی از کاخ‌های مورد علاقه شیخ سلیمان موسس خاندان چاب در عرض جغرافیایی ۳۰۲۲ درجه شمالی و سی مایلی شرق بصره می‌رسد. در اینجا کارون به دو شاخه تقسیم می‌شود: یکی از آنها با عبور از یک کanal مصنوعی به طول سه مایل به شط العرب می‌ریزد و دیگر با نام بامیشور به دریا می‌ریزد. کارون رودخانه بزرگی است و در بسیاری از قسمتها سیصد یارد پهنا دارد و قایقهای بیست و پنج تونی می‌توانند تا کشته بند در چهار مایلی شوستر در آن حرکت کنند. درباره تاب و جراحی هنگام توصیف فارس گفته ام. جراحی پس از رسیدن به دوراک قدیمی بطور مصنوعی جدا می‌شود و به کانالهای بسیار مختلفی تقسیم می‌شود تا بمنظور کشاورزی بکار گرفته شود. بعد از آن، از آن آب چیزی نمی‌ماند جز باتلاق‌های بزرگی که در نزدیکی دوراک جدید هستند. دو کanal اصلی یکی به داخل شهر و دیگری به بیرون شهر می‌روند. آقای مونیتیث از مهندسین مادراس و من با قایق کوچکی

در یکی از اینها تا کارون رفتیم. ساعت هشت صبح شهر را ترک کردیم و در ساعت یازده شب وارد رود شدیم، قایق بت سرعتی حدود دو مایل در ساعت حرکت می‌کرد. در تمام مسیر باتلاقهایی در دو طرف دور از دید ما وجود داشتند؛ با نی پوشیده شده بودند و انواع مختلف ماهی‌های بزرگ بسیاری دیده می‌شد. شهرهای اصلی دوراک، اهواز، اندیان، ماشور، گبان و جراحی که اسمش را به رود هم داده است، می‌باشند.

شهر دوراک، یا درست تر فلاخی، وقتی دوراک باستانی یکی از هشت شهر سویانه (خرابه‌ای که هنوز در چند مایلی رود دیده می‌شود) رها شد توسط شیخ سلیمان بنا شد. فلاخی در زمین پستی در دهانه دو شاخه جراحی قرار دارد. دیوارها دو مایل را احاطه کرده اند و از گل به ضخامت شانزده فوت به همراه برجهایی هستند. خانه‌های کمی در بین دیوارها وجود دارد. چرا که بیشتر مردم، که شاید کل آنها هشت هزار نفر باشند، ترجیح می‌دهند در حومه شهر در سایه درختان خرما زندگی کنند. کاخ شیخ جایی که برادرهایش نیز اقامت دارند، محدوده بزرگی را پوشش می‌دهد اما در واقع ساختار بسیار ضعیفی دارد و از آجر گرما دیده در خورشید درست شده است و به سرعت خراب می‌شود. دوراک بخاطر تولید عبا معروف است که به میزان زیادی به تمام ایران و عربستان صادر می‌شود به غیر از آن تجارت آنچنانی در این منطقه نیست و بازارها ذخایر خوبی ندارند.

اهواز در قدیم شهر زیبا و بزرگ، مرکز استانی به همین نام و محل اقامت زمستانی آرتaban ها آخرین شاهان پارت بود. هم اکنون شهری خراب با ششصد یا هفتصد سکنه در دهانه رود کارون، چهل و هشت مایلی جنوب شوستر است. یکی از خرابه‌های شهر باستانی که هنوز دیدنی است دقیقاً پشت شهر است که خرابه‌های یک پل قدیمی در آن ارزش توجه دارد. باقی مانده‌های یک کاخ به طول سیصد فوت و ارتفاع چهارده یا پانزده فوت در بعضی جاها ساخته شده از سنگ تراشیده باقی مانده است. بعضی از سنگهایی که من اندازه گرفتم شش فوت طول داشتند. خرابه‌ها نزدیک لبه رودخانه اند و دیوار به منظور در روپرتوی آن حمل شده است. حفاری‌های فوق العاده ای در صخره درست شده است که بیشتر آنها به شکل سرداد هستند و احتمالاً ساکنین گذشته سامانیه نیز در دهانه رود کارون در بیست و دو مایلی زیر اهواز قرار دارد و حدود سیصد نفر سکنه دارد.

پایین تر از سمت کارون روستای متروک سابلاست که رودخانه در آنجا به دو شاخه تقسیم می‌شود. در اینجا شیخ سلیمان کل آب کارون را به آن کانال هدایت کرد که به سمت استان بومی او

عنی گبان جاری می‌شود. وی بند بزرگی در مقابل هافار ایجاد کرد که دویست یارد عرض، عمق و سرعت بالا دارد. کاملاً پاسخگوی هدفش بود و احتمالاً اگر در حمله دوم کریم خان توسط ایرانیها نابود شده بود تا سالها پا بر جا می‌ماند. وقتی این بند کامل شد تا خراب شدنش منطقه گیان به سرعت پیشرفت کرد و غنی شد، اما میزان بسیاری از آب به مسیر اصلی اش برگشت منطقه به سرعت نزول کرد و امروز سکنه‌ای در شهر نمانده است که بنیانگذار شاهزاده‌های چاب را متولد کرده باشد.

ایذیان در عرض جغرافیایی N ۳۰ ۱۸ درجه، بیست مایلی زیتون، چهل و هشت مایلی بهبهان و هفتاد و دو مایلی دوراک قرار دارد. هر دوی دهانه‌های تاب را در خود جای می‌دهد دو مایل مساحت دارد. دیوارهای آن را احاطه کرده اند در بسیاری از جاها خراب شده اند و بیشتر از سه فوت ضخامت ندارند. این شهر با بصره و بهبهان تجارت می‌کند و جمعیتی حدود چهار تا پنج هزار نفر دارد. در بین راه ایندیان و دوراک شهر مشور وسط بیابان در دو مایلی دریا قرار دارد. برخلاف موقعیتش آب خوبی دارد که از چاه‌های بدون دیوار نزدیک دروازه بدست می‌آید. جمعیت آن بیشتر از هفتصد نفر نیست که تجارت کمی با بصره و ساحل عربستان دارد.

سرمایه شیخ چاب پنج لاک پیاستر^۱ در سال است و می‌توانست پنج هزار اسب و بیست هزار نفر انسان داشته باشد. ارتقی که با دستور به هر شیخ در موارد ضرورت جمع می‌شود تا قدرت قبیله اش را افزایش دهد. ازینرو این ارتش بی نظم است و تفنج، نیزه و شمشیر بدون افسر و فرمان دارند و اصلاً مانند سربازان فنون آموخته اروپایی نیستند. عرض جغرافیایی شهرهای ایندیان، دوراک و اهواز توسط مشاهدات آقای مونیت تعيین شده است.

بخش‌های مربوط به قلمرو دولت شوستر سیانه بسیار خوبی دارد. حاصلخیزی آن بخاطر چهار رود مهم است که چندین جوی کوچکتر را تشکیل می‌دهند و در هر سوی دشت جاری می‌شوند. در ایران همانند عربستان آب فراوان تنها چیز لازم برای محصول دار کردن و میوه دار کردن زمین است. اما خوبی زمین کافی نیست که تاثیر غفلت دولت ایران را از بین ببرد. چرا که در هر جاییکه آنها باشند ویرانی تاثیر خود را می‌گذارد. این داستان غنی همانطور که از استرابو فهمیدیم صد بار

^۱ حدود ۵۰۰۰۰ استرینگ انگلیس.

۲-عرب‌های کنونی خون زیادی در جنگهایشان نمی‌ریزند. بسیاری از قویترین قبایل بر ضد شیخ محمد قیام کردن و در زمانی که من در آن کشور بودم جنگی بین سربازان او و سربازانی که علیه او قیام کردن رخ داد. در هر طرف حدود ده هزار نفر درگیر بودند و اگر چه جنگ چهار روز طول کشید و به نفع ارتش قیام کرده تمام شد و در کل تها پنج نفر کشته و زخمی شدند.

حتی دویست بار کشاورزی شده است و محصولات پنبه، شکر، برنج و دانه‌ها آنقدر زیاد است که الان برای بیشتر قسمتها هدر می‌رود. تنها نشانه‌های کشت و زرع بین بند کیل، دزفول، نزدیک هویزه و دره رامهرز دیده می‌شود. از آغاز تا دجله و روودی که فکر کنم قینزد بود در سمت غربی و از دهانه‌های کارون تا شط العرب کاملاً بیانانی است و در قسمت شرقی شوستر منطقه‌ای وحشی به طول شصت مایل تا وروودی دره رامهرمز وجود دارد. حتی بین بندکیل و دزفول که گفته می‌شود بهترین است، ذرت در زمان دیدار من در خوزستان در فوریه ۱۸۱۰ م. بطور اصلی توسط افسران دولت و شهروندان ثروتمند شوستر و دزفول گشته می‌شد.

بخاطر دخالت زیاد بیگلریگی در کشت زمین، شدت آن آنقدر زیاد بود طوری که مردم آنجا را از مکنسنوان برآورند و چشم تنها دنباله‌ای از روستاهای خالی از سکنه را بینند. رامهرمز که اخیراً دست بیگلریگی بهبهان افتاده است یکی از زیباترین دره‌های ایران است. پانزده فرسنگ طول دارد و عرضش بین شش تا هشت مایل است. رود جراحی که از انتهای شرقی آن وارد می‌شود به مرکز آن می‌ریزد و به خورخانکده که از کوههای شش مایلی شرق شهر رامهرمز پایین می‌آید ملحق می‌شود و با هم از مسیری اولهای جاری می‌شوند و به جنوب می‌روند. این منطقه حاصلخیز^۱ در حال حاضر در دست پنج رئیس قبیله است که یکی از آنها عرب است که در روستایی کم اهمیت در انتهای غربی دره زندگی می‌کند که در میان خرابه‌های شهر باستانی رامهرمز ساخته شده است. چهارتای دیگر ایرانی و برادران و هر کدام کاخی در روستایی مستحکم دارند و از آنها بارها حمله کرده و ذرت و گله‌های رقیشان را می‌گیرند.

برای اینکه خواننده بفهمد چطور این سیستم چنین مناطق خوبی را به حالت وحشی کنونی اش درآورده، داستانی از یکی از این روسا می‌گوییم که آقای مونتیث و خود من آن را در مسیرمان از شوستر به شیراز در ماه مارس سال ۱۸۱۰ م. هنگام آماده شده اولین محصولات دیدیم. مسیرمان در منطقه رامهرمز و نزدیک به روستاهای سه تا از برادران مذکور بود و در نتیجه میهمان آنها شدیم. در روز دوم در خانه جوانترین آنها وقتی که صبحانه مان را تمام کردیم وارد اتاق شد، مجهز و مسلح بود گویی که آماده لشکرکشی است. از ما پرسید که وی چطور در روز گذشته با شما رفتار کرده است و بدون اینکه ما پاسخی دهیم اضافه کرد که از آنجا که می‌داند او سگ اسکوریوت است و اهل مهمان نوازی نیست، انتقام سختی از او می‌گیرد و حیوانات ما را پر از گندم و جو در حد

^۱- نبردی سنگین در این دره بین آرتاکسرس بابگان و آتابانها رخ داد که در آن بابکان پیروز شد و عنوان شاهنشاه گرفت.

توان آنها می‌کند (اگر به آنها اجازه دهیم که کارشان را بکنند). ما از بخشندگی او تشکر کردیم و گفتیم از آنجایی که شکایتی از رفتار برادرش با خود نداریم چنین درخواستی نخواهیم داشت. سپس فوراً رفت و سوار اسبیش شد و با لشکرش عازم شد. بیشتر روز نبود و اواخر غروب با غنایم بسیاری برگشت. جنگ‌های این روسا برای آنها و پیروانشان بارها کشنده بوده است. برای قضاوت در این واقعه پیش بیگلریگ بهبهان رفته و ایشان که ثروت بسیاری دارد کار خاصی انجام نداد.

اگر چه ساکنان شهرها و روستاهای از تغییرات دلبخواه فرماندار شوستر می‌نامند اما قدرت او توسط قبایل عشایر، که در خوزستان چه عرب و چه فارس زیاد هستند، مورد قبول قرار نگرفته است. بین عربها قویترین و نامدارترین ها علی چیتر و بنی لام اند. علی چیتر که به چندین شاخه تقسیم شده است حدود چهل هزار نفر را شامل می‌شود. آنها گله هایشان را در دهانه‌های رود کارون، آزادال و کرا چرا می‌دهند و بنی لام که خیلی کمتر نیستند مرزهای دجله و قندز را تصاحب کرده اند. قبایل ایرانی اغلب وارد این دشت نمی‌شوند، از آنجا که آنها راهنمایی بدون نظم و قانون هستند کوهها را ترجیح می‌دهند که بتوانند غارت هایشان را بی خطر حمل و نقل کنند. آقای مونتیث و من در مسیرمان در بیابان از شوستر به رامهرمز به یکی از این قبایل برخوردم و خوشبختانه نه تنها آنها را دور کردیم بلکه یکی از این قبایل برخوردم. بلکه یکی از رهبرانشان را نیز اسیر کردیم و به شهر برگرداندیم. به محض رسیدن یک شکایت رسمی علیه او نزد میرزا شفیع فرماندار بردم به عنوان سفیر از او درخواست کردم که در عموم مجازات شود. میرزا که شخصاً با او آشنا شده بودیم صادقانه اعتراض کرد که از مجازات او ناتوان است و از او خواست که ما را به سلامت از بیابان عبور دهد تا به گونه‌ای عذر خواسته باشد. به همین گونه فردا صبح دوباره راه افتادیم و شصت اسب سوار از قبیله آنهایی که بار اول می‌خواستند ما را بکشنند اسکورتمان کردند و تا وارد رامهرمز شدیم ما را رها نکردند که مسافتی حدود هفتاد مایل بود؛ در آنجا به آنها هدیه ای دادیم و به خانه هایشان بازگشتند.

چهار رودخانه بزرگ که این دشت‌ها را حاصلخیز می‌کنند عبارتند از کارون که مهمترین آنهاست و درباره آن گفته شد. پس از آن رود آزال است. دو منبع دارد یکی کوه شوستر نزدیک بروجرد و دیگری کوه‌های لرستان است. تقاطعی را در مسیر سه روزه در شمال دزفول تشکیل می‌دهند؛ پس از گذشتن از دیوارهای شهر در بند کلیل به کارون می‌رسند.

روز سوم کراه یا هویسه است که ترکها آن را کاراسه می نامند. این رود با اتصال جوی های بسیاری در استان آردهان در خوزستان شکل می گیرد. این رود به داخل دشت های کرمانشاه رفته و به رودی به نام کازاور در چهار مایلی بالای شهر هر قسمه در هشت فرسنگی پائین آن می رسد. قسمه که منبعش نزدیک نهند است از سه مایلی بیستون، قبل از تقاطع با کاراسه آبهای و رودهای درینور و هرسین را دریافت می کند. کاراسه در حال حاضر بسیار بزرگ شده و خروشان به سمت خوزستان می رود و در این مسیر جوی های بسیاری به آن ریخته می شود و در بین آنها رومیس کون در چهار فرسنگی خرم آباد وجود دارد. از غرب خرابه های شوش به شهر هویزه می رود و وارد شط العرب، در حدود بیست مایلی پایین کرانه می شود. رود چهارم قندز است. منبع این رود را نمی دانم، از کوههای لرستان می آید و بین کوت و کرنه به دجله می پیوندد.

شوستر، پایتخت خوزستان و محل اقامت بگلریگ در عرض جغرافیایی ۳۲ درجه شمالی و طول جغرافیایی ۴۸ ۵۹ درجه شرقی در پایه کوه بختیاری، مشرف بر مسیر خروشان کارون قرار دارد و در مقابلش پلی با یک قوس به ارتفاع هشتاد فوت قرار دارد که از نوک آن ایرانیها به داخل آب می پرند بدون اینکه کوچکترین صدمه ای ببینند. در قسمت غربی با رود محافظت می شود و در سمت های دیگر دیوار سنگی قدیمی وجود دارد که در حال حاضر پوشیده است. خانه ها بیشتر از سنگ ساخته شده اند و خوب هستند اما خیابانها باریک و کثیفند. جمعیتش پانزده هزار نفر ایرانی و عرب است؛ تولیدات بسیاری از کالاهای پشمی وجود دارد که به بصره در عوض کالاهای هندی آورده شده از آنجا صادر می شود. گفته می شود این شهر همان شوش باستان است اما به علی که خواهم گفت نظر من چنین نیست. شوش در زبان فارسی قدیم به معنی خوشایند، لذت بخش و شوستر به معنی خوشاینده است؛ نامی که طبق سنت بومیها مطلع توسط شاپور پسر آرتاکسرکس بابکان به آن داده شده است که توسط وی تحت نظارت زندانی اش امپراطور والریان^۱ بنا شده است. اما اینکه شوستر همان شوش باستان است، طبق خرابه هایی که باقی مانده است شهادت می دهد که مکان بزرگی بوده است و شکوه خاصی نداشته است. کاخ، آب بند و یک پل ارزش توجه دارند. قسمتهايی از دیوارهای کاخ که می گویند محل اقامت والریان بود هنوز سالم است. آنها تپه کوچکی و انتهای غربی شهر تسخیر کرده بودند که از آنجا دید خوبی به رودخانه، کوهها و مناطق اطراف داشتند. این قلعه در دو طرف با خندقی حمایت شد که در حال حاضر پر از ماسه شده است؛ و از

^۱- سریلان روم به عنوان معمار استفاده شده بودند.

دو طرف دیگر شاخه‌ای از رود کارون قرار داشت. اما تنها یک دروازه دارد که به سبک رومی ساخته شده است. تپه تقریباً خالی از سکنه است و به شکل سرداب درآمده است طوری که آب هنوز از آنجا جاری می‌شود. در فاصله کمی از کاخ، آب بند قرار دارد که شاپور آن را در مقابل کارون بنا کرده است همانند دهربلوت نیست و تنها یک قسمت داشته و آب زیادی را وارد کانالی می‌کند که بیشتر برای کشاورزی بکار می‌رود. این آب بند که از سنگهای بربدیده شده درست شده و با گیره‌های آهنین به هم متصل شده است حدود بیست فوت عرض و چهارصد یارد طول دارد، دو قوس در وسط دارد که جلوی قدرت آب فراوان را بگیرد و دلان چهار سال گذشته محمد علی میرزا فرماندار کرمانشاه سعی بر بازسازی آن کرده است. به تازگی کامل شده است و تاثیرات مفیدش احساس شده است. کanal مصنوعی برای آب بند پس از مسیری طولانی در نیم مایلی بند وکیل وارد دزفول می‌شود. بالای کanal پلی ساخته شده از سنگ قرار دارد که سی و دو قوس دارد که به بیست و هشتای آن کامل شده است.

شهر دزفول، بیست و هشت مایلی غرب شوشتر، به اندازه شوشتار جمعیت دارد و در دهانه شرقی آبرال در دشتی بزرگ و زیبا قرار دارد. تنها بنای دزفول پل زیبایی است که بیست و دو قوس دارد و به دستور شاپور، پادشاهی مشهور به ساختن و خراب کردن شهرها، بنا شده است. ستون پل از سنگهای بزرگ که از نزدیکی شوشتار آورده شده است ساخته شده و قوس‌ها و قسمتهای بالایی از آجر پخته ساخته شده است. چهارصد و پنجاه قدم طول و بیست قدم عرض و حدود چهل قدم ارتفاع دارد.

در هفت یا هشت مایلی غرب دزفول خرابه‌های شوش تا دوازده مایل شروع می‌شود تا دهانه شرقی کراه کشیده شده اند؛ فضای بزرگی بین این رود و آبدال را پر کرده اند و مانند خرابه‌های تیسفون، بابل و کفا پر از تپه‌ها و آشغال است که با آجرهای شکسته و کاشی‌های رنگی پوشانده شده اند. بزرگترین و مهم‌ترین آنها در فاصله حدود دو مایلی کراه قرار دارد. اولی، با حداقل محاسبه، یک مایل مساحت و حدود صد فوت ارتفاع دارد. دیگری، که البته آنقدر بلند نیست، دو برابر مساحت اولی است. این توده‌ها تا حدودی شبیه اهرام بابل اند با این تفاوت که به جای اینکه کاملاً از آجر باشند از خاک رس و کاشی با آجرها و ملاتهای نامنظم با ضخامت پنج یا شش فوتی به عنوان نوعی تکیه گاه برای توده ساخته شده اند. بلوکهای بزرگ مرمر پوشیده با نگاره‌ها توسط اعراب به هنگام جستجو برای گنج پنهان کشف شده اند و در پایه بلندترین اهرام مقبره دانیال

وجود دارد، که ساختمانی کوچک و ظاهرآ مدرن در جائیکه اعتقاد می‌رود بقایای آن پیامبر قرار دارد.

این خرابه‌ها طبق گفته مژورنل نمایانگر شهر معروف شوش است. اما یک جغرافی دان شرقی شناخته شده این فرضیه را رد می‌کند و تصور می‌کند که شوستر در مکان شهر باستانی مشرق است. این مسئله برای من کمی سر درگم کننده است و در نهایت باید بطور خلاصه بگوییم که هر دو درست می‌گویند و نمی‌توانم نظری به نفع یکی از آنها بدهم و نظرم را طبق دیدارم از این منطقه به همراه اطلاعات گرفته شده از افراد ذکر کنم.

علت‌هایی که مژورنل را مقاعده به نظر دادن برای شوش کرد عبارتند از:

اول شباهت اسمی و موقعیت که فاصله بین ساردمیس و شوش بیان شده در لوح‌های آریستاگوراس بهتر از شوستر بیانگر است. دوم، افسانه دانیال نبی که تابوت‌ش در شوش پیدا شد. و سوم اینکه شوش باید نزدیک رودخانه باشد که منبعش مویاست. دکتر وینست در جواب می‌گوید شباهت اسمی وقتی از موضع خود مطمین باشیم اثبات کردنی است؛ اما اگر هنوز موضع ما ثابت نشده باشد تنها فرضیه است و اغلب اشتباه است، و اینکه شوستر از شوش به شوشان نزدیک تر است که عنوان آن در کتاب مقدس است و شوشان تنها با قراردادن نقطه در حرف شین از سوشا متفاوت است که در سنت مقبره دانیال احترام کمی نسبت به افسانه‌های کلیساها روم و سنتهای محمدی دارد. پس سوشا در رود یولوس قرار داشت. شوستر از شوش قدیمی تر است، طبق آنچه نویسنده‌گان شرقی گفته‌اند، و آن را هوشنس و طبق افسانه یونان تیتونیوس فرزند ممنون بنا کرده است. پس سوشا نام یک استان به شوشان نزدیک تر است و خوزستان از کوهی که اطراف آن است نامش را گرفته است و به خیزی، خزی و خوزی یونانی مرتبط است. و اینکه نیرچس به سوشا سفر کرد بدون آنکه وارد شط العرب شود؛ که اگر آن شهر بر روی کراه بود چنین چیزی غیرممکن بود. و هنگامی که اسکندر به یولوس رسید، کشتی‌های خرابش را از هافار به شط العرب فرستاد. و در نهایت یک علت محکم برای قرار دادن سوشا در شوستر در این هوکل است که می‌گوید در تمام خوزستان کوهی وجود ندارد جز در شوستر، جندی شاپور و آردز و همانطور که از تاریخ پیداست کاخ سوشا جایی مستحکم بود که منطقی است تصور کنیم بر روی تپه‌ای قرار داشته است. به نظر من اینکه شهر سوشا بر روی رود یولوس قرار داشته است امتناع ناپذیر است. اما نکته مهم این است که کدام یک از سه رود بزرگ، کارون، آبزال یا کراه یولوس هرودوت است. دکتر

ونیست رودی که به شوستر می‌ریزد و رودی که دیوارهای دزفول را می‌شورد را یکی تصور می‌کند چرا که می‌گوید، آب رود آبزال با آب بند یا توده ای در دزفول افراشته می‌شود تا آب شوستر را تامین کند و این اشتباه رخ می‌دهد که بند شاپور را با پل دزفول قاطی می‌کند. این رود خیالی طبق گفته دکتر فرهیخته یولوس نامیده می‌شود. قبل‌آنکه گفتیم که آبزال و کارون از هم متفاوتند و کوچکترین ارتباطی با هم ندارند، تا اینکه در بند کیل در هشت فرسنگی جنوب شوستر به هم می‌پیونددند. دزفول در بیست و هشت مایلی غرب این شهر است و منطقه بین دو شهر بسیار مرتفع است طوری که ارتباط تقریباً غیرممکن است وارد می‌کند از آبزال یا کارون بدون ورود به شط العرب شود و قطعاً به وسیله کراه چنین نخواهد شد که به آنها بین بصره و کوفه می‌رسد. اما این شرایط خیلی به نفع تصور دکتر ونیست نیست چرا که خرابه‌های شوش در چند مایلی آبزال اند و ما مطمین نیستیم که یولوس به غرب یا شرق سوشا می‌ریزد. به هیچ نحو هم نمی‌دانیم که آنطور که دکتر فکر می‌کند شوستر از شوش قدیمی‌تر است. شوش و نه سوشا به فارسی قدیم به معنی قبولی و خوشایند است و تر علامت مقایسه است که طبق گفته بومی‌های مطلع توسط شاپور به موقعیت پایتخت کنونی خوزستان به هنگام ساخت آن به مناسبت یادبود موفقیت او بر امپراطور روم والرین عطا شد. سوشا بود نه شوستر یا شوش (که هیچ کدام آن شهر را بیان نمی‌کنند) که توسط هر دوی یونانی‌ها و نویسندهای شرقی اشاره شده است که هوشنگ و پسر منون آن را بنا کرده است. کوهستان و خوزستان دو واژه کاملاً متمایزاند. کوهستان به معنی منطقه پر از کوه است و نمی‌تواند مربوط به سویانه باشد که مصطلح است؛ خوزستان به معنی سرزمین شکر^۱ است. چرا که در این منطقه شکر تولید می‌شود. بحث دیگری درباره موضع مازورنل از گفته استرابو ذکر کردندی است، وی می‌گوید پایتخت ایران کاملاً از آجر ساخته شده است و سنگی در استان وجود ندارد. معدهای شوستر خیلی معروف اند و تقریباً کل شهر از سنگ ساخته شده است، اما چنین چیزی در اطراف شوش نیست و تمام آن از آجر است و توصیف من از باقی مانده‌های اهرام نیز چنین است. پیدا نکردن مسیر کنونی رودها در این استان از گفته‌های آورده شده در نوشته‌های مورخین باستان سختی یافتن جای درست سوشا را بیشتر می‌کند. هرودوت چواسپس را رود سوشا می‌داند. اما دانیال، دیودوروس و آریان تنها یولوس را ذکر کرده اند و در نهایت نتیجه می-

^۱- یک ملای مطلع در شوستر به من چنین گفت، اما شک دارم و به نظرم این نام بیشتر از فوزاین گرفته شده است که در کوه‌های اطراف آنجا سکونت می‌کرده است.

گیریم که اینها یک رود هستند که نامهای مختلفی دارد. اگر قبول کنیم که خرابه‌های شوش همان سوشای باستان است کراه همان چو آسپس است اما یولوس نیست چرا که آن با کانال هودش وارد خلیج فارس می‌شود در حالیکه کراه به شط العرب می‌ریزد. با این حال که معلوم نیست چوآسپس و یولوس یکی باشند. اینطور تصور می‌کنیم که اولی کراه و دومی آبزال است. سپس کارون باید کپریت دیودوروس باشد و جراحی پاسیتگرس است. اما فاصله‌ها اعمال کردنی نیستند چرا که پاسیتگرس به نظر خیلی نزدیکتر به کپریت است تا کارون به جراحی. طبق نظام دکتر ونسینت کارون و یولوس یکی هستند در ~~حالیکه~~ کورخانکنده همان کپریت و جراحی پاسیتگیرس است. اگر این نظام درست باشد، عجیب است که جغرافی دانهای باستان از کراه و آبزال چیزی نگفته باشند و دوم اینکه اندازه و مسیر کورخانکنده به آنچه درباره کپریت گفته اند نمی‌خورد. دیودوروس می‌گوید آنتیگونوس در یک شب از یولوس به کپریت لشکرکشی کرد اما غیرممکن است که یک لشکر از کارون به کورخانکنده که حدود نود مایل است در زمانی کم حرکت کند و در فصل خشک عمق آن به اندازه‌ای نیست که نیاز به قایق یا پل باشد. تا ارتشی از آن عبور کند. آنتیگونوس پس از شکست به شهر باداکار یولوس بازگشت و از آنجا از طریق کوسایی نیرچوس را به اکباتان اعزام کرد. حالا اگر کارون یولوس باشد باداکا باید پایین تر از رود باشد چرا که شوستر نزدیک کوه است و احتمالاً این مسئله درست نیست چرا که ارتش به مدیا بدون دیدن پایتخت حرکت کرده است. اگر آبزال یولوس باشد، جایگاه باداکا همان دزفول است و باید نزدیک ترین مسیر از شوستر به همدان از این شهر باشد.

ازینرو تمام چیزهایی که درباره این موضوع، که برای بیشتر مردم جالب نیست، را گفتم و تنها اضافه خواهم کرد که مکان شهر شوش در حال حاضر جایگاهی وحشی پر از شیر، کفتار و دیگر حیوانات شکارچی است. ترس از این حیوانات خشن من و آفای منتیت را وادار کرد که شب در جایی که مقبره دانیال در آنجا بود بمانیم و پناه بگیریم.

از اینجا تا هویزه هجده فرسنگ در منطقه‌ای بدون سکنه است، شهری در کنار رود کراه است و بقدرتی حاصلخیز است که دو پنجم ذرت بازارهای بصره فرسنگی را تامین می‌کند. قبل‌ایک ولی حاکم هویزه بود اما چند سال قبل درگیری رخ داد و مردم وی شهر را تسخیر کردند، به آن زمان یاری ایرانیان می‌گفتند، و ولی بدبخت را به دزفول زندانی کردند.

آب و هوای خوزستان سالم است و مخصوصاً شهر شوستر که بسیار گوارا است تا جاییکه جایگاه مردم مناطق اطراف شده است. در تابستان از نه صبح تا نه شب خیلی گرم است تا اینکه آن موقع نسیمی از شمال غرب می‌وزد. بنابراین ساکنین در طول روز به مکانهای زیرزمینی می‌روند و شبها را بر روی پشت بامهای صاف خانه هایشان می‌گذرانند. زمستانها معتدل است و بهارها خوشایند است. تنها در نوک قله‌های برف دیده می‌شود اما طوفانهای رگباری زیادی به محصولات آسیب می‌زنند. بارانهای دوره‌ای از دسامبر تا آخر مارس می‌آید اما زمین سختی کشت می‌شود. خاک سیاه رنگ است و به قرمز می‌زند و بسیار غنی است طوریکه بیشتر از یک وجب نیاز به پایین رفتن در عمق آن نیست. دو محصول در سال کشت می‌شود و گونه‌ای از میوه و دانه شناخته شده در ایران نیست که در خوزستان رشد نکند. متوجه شده ام که تولید شکر در گذشته بسیار زیاد بوده است. نیل هنوز در حوالی دزفول کشت می‌شود و خشخاش که تریاک مرغوبی بدست می‌دهد در نزدیکی شوستر کشت می‌شود.

اراک

استان اراک، بزرگترین قسمت مدیایی باستان، در جنوب با فارس و خوزستان، در شرق با خراسان و صحرای نمک بزرگ، در غرب با کردستان و در شمال با آذربایجان، گیل و مازندران همسایه است. ظاهر این استان بزرگ تقریباً در همه جا یکسان است، کوهستانی و مانند قسمت شمالی فارس دره‌ها بسیار بلند هستند اما پهنهایی ای بیشتر از ده یا یازده مایل ندارند. کوه‌هایی که خشک و بی‌علف اند تقریباً بطور یکدست از غرب تا شرق کشیده شده اند و یا کم کم وارد بیابان می‌شوند و یا قسمتهایی از آنها به استانهای کرمان و خراسان کشیده می‌شود. بیشتر دره‌ها بدون کشت اند به جز در نزدیکی روستاهای اما از اینرو نمی‌توان (حدائق دره‌های شمال و غرب) آنها را بی‌آب و علف نامید؛ در عوض زمین بطور کلی خوب است و برای محصولات زیادی از ذرت حاصلخیز است کمی جمعیت بخاره‌ای خاک و کمبود آب است که دشت‌ها را چنین کرده است و خرابه‌های شهرها و حومه آنها بیانگر آن است که قبل از شرایط متفاوتی داشته است. مناطق اصفهان، تحت نظرارت مستقیم امین‌الدوله به سرعت در حال پیشرفت است. پیشرفت‌های فوق العاده ای که در طول چند سال توسط این فرد انجام شده است نمایانگر منظم و آزادانه آن است.

استان اراک به پنج قسمت بزرگ تقسیم شده است و هر کدام آنها به بلوکها یا قسمتهای کوچک تقسیم شده‌اند. این پنج قسمت عبارتند از:

- ۱- اصفهان
- ۲- تهران
- ۳- نائین
- ۴- ملایر
- ۵- کرمانشاه

بیشتر رودها به جز زاینده رود ذکر شده است. این رود از کوههای زرد سرچشم می‌گیرد که در آنجا مجرایی دیده می‌شود که شاه عباس بزرگ قصد داشت آب آن را با کارون بکی کند. زاینده رود از شهر اصفهان می‌گذرد و گفته می‌شود در مناطق مجاور جذب کشاورزی می‌شود.

قسمتهای جنوبی اصفهان بین آنجا و شهرهای یزدیخواست و اسفرجان از نزدیکی های فارس پرجمعیت‌تر است و توسط محمد حسین خان (امین‌الدوله) از دست افغان‌ها درآمده و رشد و نمو پیدا کرده است. همه دره‌ها به هم متصل‌اند و در کوهها یا دره‌های باریک شروع می‌شوند. روستاهای نمای زیبایی دارند و محصولات بلوک لینجان به اندازه حاصلخیزترین نقاط ایران است. این بلوک حدود هفتاد مایل عرض دارد. از کانالهایی که از زاینده رود می‌آید تأمین می‌شود و پر از روستاهایی است که پر از باغ‌ها و خانه‌های کبوتران است با پرس و جویی که کردم فهمیدم که این پرنده‌ها بیشتر به خاطر کودشان نگه داری می‌شوند و طعم خوب معروف هندوانه‌ای اصفهان تنها به خاطر این کود غنی است. بزرگترین خانه‌های پرنده‌ها سه هزار پوند قیمت دارد و خیلی از نگهدارنده‌انها درآمد سالانه دویست تا سیصد پوندی از آنها بدست می‌آورند. در بین روستاهای فراوان این بلوک یکی از آنها پیرباتران در حدود شانزده مایلی اصفهان است. به عنوان یک مکان مذهبی بزرگ برای یهودی‌ها معروف است که می‌گویند بازمانده سارا یک خاتون یهودی معروف در آنجا است که البته همسر آبراهام نیست. ساختمانی که در اطراف این مقبره است به ظاهر جدید است و ساخت آن گیج کننده است. یک ساختمان قوسی شکل در مسیری به شدت باریک و پایین است که در لبه بالایی اش مقبره قرار دارد و نوشته‌ای به زبان عربی در سمت چپ قرار دارد.

محدوده اراک شامل شهرهای بزرگ و مشهور بسیاری می‌شود. بزرگترین و مهم‌ترین آنها اصفهان سالها پایتخت سلطنت ایران بوده است. گفته می‌شود اسماً اصلی اش سپاهان بوده است که از اولین

پادشاه ایران گرفته شده است. چرا که جایگاه اصلی ارتش آنها بوده است. این شهر معروف که در عرض جغرافیایی $25^{\circ}N$ و طول جغرافیایی $51^{\circ}E$ درجه قرار دارد با دقت بسیار توسط مسافرین زیادی بخصوص چارдین توصیف شده است طوریکه تنها لازم است از تغییراتی بگوییم که از دوره سرجان چاردین ایجاد شده است. دیواری که شهر را احاطه می‌کند کاملاً خراب شده است و مانند بسیاری از کارهای دیگر شاهان ایران افغانها این عادت وحشیانه خود را در نقاط مختلف این پادشاهی ایجاد کرده اند. بالاخص در اینجا که زمان زیادی مانند وحشی گریشان دیدنی است. حومه جلفا از دوازده هزار خانواده به ششصد خانواده رسیده است. خیلی‌های دیگر نیز همین سرنوشت را داشتند و باید مایل‌ها در بین خرابه‌های این پایتخت بزرگ قدم بزنیم در حالی که هنوز جمعیتی حدود دویست هزار نفر دارد. میدان و بیشتر کاخ‌ها و مساجدش هنوز با اینکه به شدت از بین رفته است باشکوه است. حاج محمد حسین خان به تازگی کاخ پادشاهی را کامل کرده است که به زیبایی کاخهای قدیمی است و اگر اصفهان را جایگاه دولت بکند می‌توان باور داشت که جلال و شکوه باستانیش به زودی برخواهد گشت. در حقیقت به نظر می‌آید این شهر توسط این فرد که از اصالتی پایین خودش را به موقعیتهای بالای سلطنت رسانده است و ثروت بسیاری جمع آوری کرده است از بین خرابه‌ها بیرون بیاید. در کنار این کاخ جدید بسیاری از بازارها را بازسازی و زیبا سازی کرده است. فواره‌ها را تعمیر و اضافه کرده است تا باغهای عمومی را آبیاری کنند و تمام زمینها بلا استفاده در نزدیکی شهر را محصور کشت کرده است. سه پل بر روی زاینده رود وجود دارد که دو تای آنها به خوبی تعمیر شده اند مخصوصاً پل چهارباغ که به خاطر چهار باغ بالا و پایین نام گذاری شده اند که از میدان پادشاهی تا پای کوههای شرق اصفهان کشیده می‌شوند و ادامه دارند. خانه‌ها و کاخ‌های بزرگی که در این خیابان شاهانه قرار دارند تقریباً همگی خراب شده است. (به گفته بسیاری از مسافران یکی از بهترین آثار اصفهان است). بسیاری از مساجد و دانشگاهها که چاردین ذکر کرده است هنوز وجود دارد و هنوز نه کلیسا در حومه جلفا وجود دارد که به طور هفتگی برنامه دارند. دره‌ها و دشت‌ها در مایل‌ها اطراف اصفهان پر از روستاهای گیاهانند و اولین چیزی که از سمت شیراز یک مسافر می‌بیند این کلانشهر است که در پنج مایلی شهر دیده می‌شود و شاید یکی از بزرگترین مناظر جهان باشد. شرایط خرابه‌هایش از دور پیداست تمام عیبها را درختان بلند و ساختمانهای بزرگ پوشانده اند و چشم تنها کاخها، دانشگاهها،

مسجد، مناره‌ها و باغ‌های میوه را می‌بیند. اصفهان اولین شهر تجاری سلطنت و مرکز تجارت خارجی با هند، ترکیه و کابل است. محصولات بسیاری دارد اما طلای آن بی‌رقیب است. خشک‌ترین قسمت اراک بین این شهر و یزد است. خاک ضعیف، سبک و ماسه‌ای است. بطور کلی آب و درخت خیلی کم است و آب و هوا گرم است ولی ناسالم نیست. شهرهای کوچک ارد و هر کدام از یکصد تا دویست خانه دارند.

شهر یزد بزرگ و پر جمعیت است و در بیابان ماسه‌ای قرار دارد و تا رشته کوههای بلند شرق و غرب گسترشده شده است. یزد بازار اصلی بین هندوستان، بخارا و ایران است و از آن روی تجارت زیادی در آن انجام می‌شود. بازارهای خوبی دارد و شهر بیست هزار نفر جمعیت دارد؛ در کنار گبرها یا عابدین آتش که حدود چهار هزار نفرند. گبرها مردم صنعتی هستند اما در حقشان کم لطفی می‌شود هر فرد باید بیست پیاستر مالیات بدهد. در کنار آن کسورات دیگری نیز برای دولت ایران وجود دارد. در اینجا قبلاً هندوها توانگر زیادی بودند اما فرماندار جدید قصد کرد اموال خودش را با غارت آنها زیاد کند و آنها همگی در یک شب به قندهار فرار کردند جایی که هنوز هستند. خان کنونی تلاش کرد که آنها را برگرداند اما تنها نه هندو هم اکنون در یزد وجود دارد. این شهر بیشترین میزان ذرت خود را از اطراف اصفهان وارد می‌کند. احشام نیز نادرند و گاهی قیمت یک الاغ پنجه تومن می‌شود. تولیدات ابریشم از مرغوب‌ترین آن در ایران است و نمدهای تفت، روتای کوچکی در هشت مایلی نیز به همین اندازه معروفند. قلعه یزد ظاهر بدی دارد و شهر یزد دیوار ندارد.^۱

یزد بر روی نقشه از سه نقطه مشخص شده است اولی از سمت اصفهان که کاپیتان کریستی حرکت کرده است، دوم مسیر حرکت مونیسرو بیو از کاشان و سومی مسیر حرکت محمد صادق، یک فرد بومی باهوش، از روتای ده بید.

دو جاده از اصفهان به کاشان وجود دارد. یکی از روتاهای مورچه‌ار و گرود و دیگری سرداهن و نطنز. مسیر نخست نزدیک تر است اما مسیر دوم دلپذیرتر است.

نطنز، در شصت و سه مایلی اصفهان و چهل و سه مایلی کاشان، یکی از دلپذیرترین نقاط تصویر کردنی است. در دوره‌ای بین کوههای سبز و بلند قرار دارد که پر از جویبارند. کل این دره، حدود هشت مایل، باغی از درختان میوه است که خانه ساکنان آن دیده نمی‌شوند. نطنز به خاطر آب و

هوای دل انگیزش، گلابی، هلو و دخترهای زیباییش معروف است. درختان گردو فراتر از آنچه من در هر کشوری دیده ام رشد می‌کنند و درخت‌های توت قرمز و سفید زیادی کشت می‌شوند که برای تولید کرم هستند و ابریشمی تولید می‌کنند که از ابریشم گیلان بدتر نیست. اینجا شهر اصلی چهار بلوک است. در وسط دره قلعه‌ای، حمام آب گرم بسیار خوبی و مسجدی قدیمی با مناره‌های بسیار زیبا دارد که گفته می‌شود هشت‌تصد سال قبل ساخته شده است.

کاشان یکی از بهترین شهرهای ایران در دشتی سنگی با آب کم در عرض جغرافیایی $55^{\circ}N$ درجه و طول جغرافیایی $51^{\circ}E$ درجه قرار دارد. آبادانیش به خاطر تولیدات ابریشم فرش و ظروف مسی است. شاه یک خانه شکار و باغ دلپذیری دارد که حدود سه مایلی اینجا در پای کوهها قرار دارد. جاده کاشان به قم به طور کلی از لبه بیابان نمکی بزرگ در مسیری مسطح بدون سکنه و خراب شده توسط ترکمن‌ها می‌گذرد. قبل از زمان این شاه رسم این وحشی‌ها این بود که در گروههایی کمتر از چهل پنجاه نفر به مردم حمله کنند و پس از غارت روستاها و کشتار ساکنین مرد، زن و بچه‌ها را به برگی بگیرند. به این منظور هر ترکمن دو اسب داشت که برای این غارت‌ها و چپاولها مانند اسبهای مسابقه‌ای در انگلستان آموخت دیده بودند. واقعیت شگفت‌انگیزیست که این اسبها می‌توانستند هفت‌تصد یا هشت‌تصد مایل را طی چندین روز طی کنند.

شهر قم در سال ۲۰۳ هجری^۱ از هفت شهر خراب شده در زمان عبدالرحمان شاهزاده عربی بنا شده است اما دشمنان وی، وی را از حکومت ساقط کرده و شهرش را خراب کرده‌اند. ساکنین این هفت شهر، شهر قم را پیدا کردند که شامل هفت قسمت بود که هر کدام برای یکی از این شهرهای خراب شده لحاظ شد.^۲ پس از آن یکی از شهرهای اول ایران شد و مدت‌ها برای تولید ابریشم معروف بود در دشتی بسیار وسیع و در دهانه یک رود کوچک که از همان نزدیکی سرچشمه می‌گیرد در بیابان نمکی بزرگ عرض جغرافیایی $34^{\circ}N$ درجه و طول جغرافیایی $50^{\circ}E$ درجه قرار دارد. وقتی افغانها به ایران حمله کردند در سال ۱۷۲۲ م. قم را تسخیر کردند و کاملاً نابود ساختند. قسمتهایی از آن بازسازی شد اما هنوز ظاهر یک خرابه بزرگ را دارد. یک دانشگاه بسیار زیبا با مسجد و حرمی معروف در یادبود فاطمه دختر امام رضا در آنجا قرار دارد.^۳ در مسجد هنوز قبرهای صفوی اول و شاه عباس دوم دیده می‌شود گنبد آن بزرگ است و به هزینه شاه طلا کاری شده

^۱-دان ویل بر این تصور است که اینجا همان پوانی باستان است.

^۲-هربرلوت.

^۳-منظور مرقد مطهر حضرت مصوصه خواهر امام رضا است.

است. حدود ده مایلی شمال شهر تپه جالبی در وسط دشت به نام کوه نمک و به قول بعضی‌ها کوه طلسمن قرار دارد، چرا که به گفته مردم منطقه تا به حال کسی نتوانسته است به قله آن صعود کند. جاده قدیم قم به تهران از جاده تبریز جدا می‌شود. من ابتدا به جاده قم تهران می‌پردازم و سپس به موقعیت بین قم و سلطانیه اشاره می‌کنم.

از قم به تهران به صورت زیر است:

پل دلوک ۱۲ مایل

کنار قرد ۴۶ مایل

تهران ۲۲ مایل.

حرکت روز اول از مسیر دشت پر از نمک و شوره است و در مرحله بعد پاید از یک دریای خیبر، دریاچه نمک یا باتلاقی گذشت که از شرق به غرب حدود ۱۵۰ مایل کشیده شده است که در بعضی از قسمتها تا سی و پنج مایل پهنا دارد. جاده‌های این مسیر به راحتی مشخص نیستند و افرادی که در آنها خوش شانس نباشند یا در کنار باتلاق‌ها می‌مرند یا از تشنگی و گرما جان می‌سپارند. دو رود از این مسیر می‌گذرد. اولی پل دلوک و دیگری کنار گیرد. سر چشم‌آنها را نمی‌دانم اما آب هر دوی آنها در ماسه‌های صحرای بزرگ از بین می‌رود.

نزدیک تهران پایتحت کنونی ایران محوطه زیبایی است در جنوب خرابه‌های شهر بزرگ و روزی پرآوازه ری قرار دارد. در شرق کوه البرز (در سنتهای ایران معروف به مسکن دیوها است). در شمال دماوند بزرگ که قله اش پوشیده از برف است و در غرب دشتی پر از روستاهای و کشتزارها که تضاد دل انگیزی با صخره‌های سبزی که از شمال تا جنوب را پوشانده است را ایجاد می‌کند. این شهر در موقعیت عرض جغرافیایی N ۳۵ ۴۰ درجه طبق گفته بسیاری از شاهدین قراردارد. طول جغرافیایی که قزوین این رو در ۵۰ ۵۲E درجه قرار می‌گیرد. تهران حدود ۴ مایل مساحت دارد و با دیواری پر از برج احاطه شده است و گودالی خشک با شبیه ملايم بین آنجا و دیوار قرار دارد. تنها ساختمان ذکر کردنی شهر ارک است که شامل کاخ سلطان و افسرانش می‌شود این بنا توسط کریم خان تاسیس شده است و شاه سابق آن را بزرگ و شاه کنونی آن را زیباسازی کرده است. استحکامات این ارگ گرچه از استحکامات شهر محکم تر است اما تنها در کشوری خووناک خواهد بود که هنر نظامی آن ناشناخته باشد. نمی‌توان به دقت جمعیت آن بیان کرد چرا که در زمانهای مختلف به واسطه تعداد نگهبانان و یاران شاه گوناگون است. در تابستان که گرمای زیاد باعث می-

شود شاه از این مکان به دشت‌های سلطانیه یا اوجان برود بیشتر ساکنین او را همراهی می‌کند و به نظر من در ماههای زوئن، ژولای و آگوست این پایتخت بیشتر از ده هزار نفر جمعیت ندارد. در زمستان که شاه آنجاست جمعیت حدود شصت هزار نفر است. اطراف تهران بد نیست. دشت‌های شرق و غرب پر از روستا هستند و دانه‌های زیادی دارند. در پنج مایلی جنوب شهر و در مرکز خرابه‌های ری روستایی به نام شیخ عبدالعظیم از پسر امام هفتمن وجود دارد که به یاد او مسجد و معبد زیبایی بنا شده است در قسمت شمالی پادشاه کاخ زیبایی را درست کرده است که به واسطه موقعیت و باغهای خوب اطراف آن مسکنی دلپذیر است. دلایل زیادی وجود دارد که شاه سابق را راغب کرده تا تهران را پایتخت خود قرار دهد. موقعیت مرکزی دارد و می‌تواند به خوبی مورد دفاع قرار بگیرد. منابع اطرافش حاصلخیز است و قبایل عشایر بسیاری در آنجا وجود دارد که شاه نمی‌تواند در هنگام اضطرار از افرادی که بین قزوین و فیروز کوه^۱ هستند. در عرض ۵ روز حدود بیست و پنج هزار اسب سوار جمع کند. در کشوری که ارتش نامشخص است این مسئله یک امتیاز است اما دلیل دیگری شاید وجود داشته باشد که حتی از دلیل بال مهمتر باشد برای اینکه آقا محمد خان اینجا را مرکز دولتش قرار دهد. از استرآباد شهر خودش دور نیست و از مازندران و دهستان که قبایل قاجار آنها را دارند و وی رئیس آنها بود و قدرت زیادی در آنجا داشت و تاثیر بسیار گرفت نیز دور نیست. خرابه‌های ری و سعت بسیاری دارند اما چیز ارزش داری برای دیدن ندارد. از آنجا که بیشتر ساختمان‌های ایران از آجر خشک شده در آفتاب ساخته می‌شوند به محض پودر شدن خراب می‌شوند و (به جز چند استثنای باقی مانده همه شهرها توده‌ای از ماسه با کمی کاشی‌های تزئینی است). شهر ری مکانی متمایز در تاریخ ایران است. آریان و دیودروس سیکوروس آن را پاتخت استان راگس ذکر کرده اند که به خاطر مصیبت‌های زلزله به این نام خوانده شده است. بارها در جنگهای معروف هارون الرشید ذکر شده است. مرکز این بخش ایران در زمان آلپ ارسلان بوده و تا زمان نابودی توسط چنگیزخان در حال آبادانی بود. رشته کوه بزرگی قسمت شمالی اراک را از استانهای مجاور دریای خزر جدا می‌کند. این رشته کوهها حدود شش مایلی شمال تهران است و در حدود پنجاه مایلی شرق آن ناگهان به سمت جنوب می‌رود و به عرض جغرافیایی N ۳۶ درجه می‌رسد و سپس دوباره ناگهان برمی‌گردد و انتهای آن از خاور عبور می‌کند که در جغرافیای باستانی آن را تنگه خزر می‌نامند. از خاور یک دره پهناور ولی نامسطح به سمت شمال

^۱- اینجا یکی از مستحکم ترین و معروف ترین قلعه‌های ایران است و در قله یک تپه در ورودی مازندران قرار دارد.

غربی کشیده می‌شود تا اینکه به شهر قزوین می‌رسد. این دشت که احتمالاً بیست مایل عرض دارد حاصلخیزی بالایی دارد و بدست محمد حسین خان اداره می‌شود و پر جمعیت است. موقعیت قزوین طبق گفته بیمچت در عرض جغرافیایی N ۱۲ درجه جغرافیایی E ۴۹ ۳۳ درجه قرار دارد. اگر چه بیشتر این شهر مخروبه است اما هنوز یکی از پرجمعیت‌ترین و بزرگترین شهرهای پادشاهی قلمداد می‌شود و با گیلان تجارت خوبی دارد. قزوین که ساخته شاپور ذوالاكتاف است در زمان جانشینان بعد از شاه عباس بزرگ پایتخت ایران شد و در سال ۱۶۷۴ که شاردن به آنجا رفت، ساختمانهای بزرگ بسیاری داشت.

آب و هوای این قسمت ارک در بهار دلنواز است گرچه در آغاز آن کمی سرد است و برف هنوز وی زمین است و یک باد تند شمالی (به نام کاکاسان) از سمت کوه‌ها می‌رود. اواسط ژوئن گرم می‌شود و تا اواسط آگوست این گرما بیشتر می‌شود و در آن هنگام محصولات برداشت می‌شوند. سرما از اواخر سپتامبر احساس می‌شود و برف زیادی در ماه‌های دسامبر، ژانویه و فوریه می‌بارد. هم اکنون دشت قزوین را رها می‌کنم و به منطقه بین قم و قزل زن برمی‌گردم. از قم تا ورودی مناطق ساوه خاک مانند همه این منطقه نزدیک آن شهر نمک دارد. این منطقه که شهر خرابه ساوه، طبس باستان مرکز آن است از بیست و شش مایلی قم تا روستای سقزآباد در دشت قزوین در حدود هفتاد و هشت مایل گسترده شده است. بیشترین قسمت آن زمین کشاورزی و معروف است چرا که در زمان جنگهای اسکندر اسب‌های بسیار خوبه داشته است. هم اکنون در دست قبایل رقیب خالق و افشار است که هرگز منصبی در دولت پیدا نکرده اند و بر همدیگر آتش می‌بندند.

از سقزآباد تا شهر قدیمی سلطانیه هفتاد و سه مایل از سمت خمسه است بخاره پنج بلوک تشکیل دهنده آن به این نام خوانده می‌شود. سلطانیه در دشتی حاصلخیز و دلپذیر جائیکه معمولاً شاه اردی تابستانی خود را بنا می‌کند تا از آب و هوای گرم و ناسالم تهران درمان باشد قرار دارد. این شهر در هفتاد مایلی قزوین نهصد مایلی میانه است در زمان جانشینان هلاکو پایتخت بوده است؛ اما هم اکنون کاملاً مخروبه است و تنها بیست خانواده فقیر در آن باقی مانده اند که در کلبه‌های داغان در نزدیکی مقبره سلطان خدابنده سازنده زندگی می‌کنند. این مقبره سازه‌ای بزرگ و زیباست که از آجر و گنبدهای ساخته شده است، نود فوت بلندی دارد که مانند بهترین معماری‌های

اروپاست. عرض جغرافیایی سلطانیه بارها تعیین شده است. وقتی میژن با شاه در ژوئن ۱۸۱۰ در آنجا اردو زدند این اندازه N ۳۶ ۳۲ درجه بود.

زنجان در بیست و یک مایلی، طبق محاسبات من، حدود شمال غربی تا غرب سلطانیه قرار دارد. شهری بزرگ و به ظاهر آباد است که مرکز منطقه وسیع خمسه است و هم اکنون تحت دولت یکی از پسرهای شاه، پسری ده ساله است. هفتاد و یک مایل در منطقه ای مسطح پر از مسیل از اینجا تا دهانه قزلزن یا جوی طلابی، مرز طبیعی اراک و آذربایجان فاصله دارد. این رود که طبق گفته ریل، گوزان کتاب مقدس است در هشت یا نه مایلی شمال غربی سنه گردستان سرچشمه دارد. از شمال غربی ورودی ارک (منطقه ای که قبلاً در دست مردی بود) جاری می‌شود و زیر غفلان کوه یا کوه پلنگ می‌گذرد در چند مایلی شرق میانه به کاران کوه می‌رسد که از غرب آن شهر در کوههای سهند جاری می‌شود. این دو رود با هم یکی می‌شود و از رشته کوه بزرگ کارکلان عبور می‌کند و پس از آن به شاهروود می‌پیوندد که رودی هست شکل گرفته از دو جویبار که یکی از آنها از نزدیک قزوین و دیگری از کوههای البرز پشت تهران می‌آید. آبهای سفید رود که به خاطر کف تشکیل شده از آب سریعش این نام را گرفته است. از سمت گیلان به دریای خزر می‌ریزد. جاده همدان به رشت از لبه شکاف عمیق که از طریق آن قزلزن به گیلان سرازیر می‌شود می‌گذرد. کاپیتان سوتر لند آن را به عنوان یکی از بزرگترین و جذاب ترین صحنه هایی که تا حالا دیده است توصیف می‌کند. صدای خروشان و مهیب آب از دور شنیده می‌شود و یک قدم نامطمئن مسافر را سریع به خلیج پایینش می‌کشاند.

کوهستانی ترین قسمت اراک منطقه بین قزرن و شهرهای همدان و کرمانشاه است. نویسنده‌گان شرقی آن را الجبال(کوهستانی) نامیدند به نظر همان ماتین یونانی‌ها و رومی هلست. دوستم کاپیتان فریدریک از دولت بمبهی که من به خاطر اطلاعات با ارزش مدیونش هستم در سال ۱۸۱۰ در مسیریش از خواه به مراغه و مسیر برگشتش از آنجا به همدان از این منطقه عبور کرده است. او منطقه بین روستای سوقور در پنج فرسنگی شمال غربی بیستون تا حیدر پیغمبر که مکان شکار شاه بود را در دشتی توصیف کرده است که تنها با لبه‌های تپه‌ای کوچک از سلطانیه جدا شده است و از نظر طبیعی وحشی، تقریباً بدون سکنه اما پر از زمینهای حاصلخیز است. منطقه بین سلطانیه و همدان شرایط بهتری دارد و قبایل گیروس و قره گوزلی در آنجا زندگی می‌کنند و به خوبی کشت می‌شود. دلایل زیادی هست که باور کنید دریا نزدیک اکباتان باستانی قرار داشته

است. پیلینی می گوید سوشا از سلوشا و اکباتانا به یک اندازه فاصله دارد و مرکز آتروپوپیا (آذربایجان) در وسط سیر آرتاکساتا و اکباتان است. این سی دور در چاراکس آن را بین سلوشا و پارتیا تنگ می کند و دیودوردس سیکولوس آن را در دشتی پست در دوازده فرسنگی یک کوه به نام اورنتس قرار داد. این گواهی ها به اندازه تبریز برای همدان صدق می کنند و به همان اندازه برای تبریز صدق نمی کنند. تبریزی که ویلیام جونز آن را پایتحت بینایی نامیده است. فاصله همدان از سلوشاوسلوشیا یکی است. در مسیر مستقیم از سلوشیا به پارتیا قرار دارد و در دشتی پست در پای کوه معروف الوند قرار گرفته است. اما تبریز فاصله ای برابر از سلوشیا و سوشا ندارد. در جاده سلوشیا به پارتیا هم قرار ندارد. در مقابل در استانی دور قرار دارد و تقریباً به اندازه ای که پادشاهی ایران قرار گرفته است در پادشاهی ارمنستان نیز قرار گرفته است. وقتی در سال ۱۸۱۰ در همدان بودم مقبره های مرده کای وستر^۱ را دیدم. این شرایط قدمت این مکان را نشان می دهد. ایرانی ها خودشان می گویند مکان تابستانی مورد علاقه بیشتر سلاطین از زمان داریوش تا چنگیز خان بوده است و تصور ترجیح این موقعیت منطقی است. در هشت ماه سال آب و هوای دلپذیر است ولی در زمستان سرما شدید است و سوخت به سختی بدست می آید. این دشت با جویبارهای بی شمار تقسیم می شود پر از باغها و روستاهاست و سبزیجات آن زیباترین سبزیهای است که من تا حالا دیده ام.

همدان توسط تیمور گرفته و ویران شد و از آن موقع به نظر یک شهر درجه تلقی شد. این شهر هم اکنون شامل حدود ده هزار خانه بر ساخت و حدود حداکثر چهل هزار سکنه است. دیواری که آن را احاطه می کند به همراه قلعه آن به دستور شاه سابق آقا محمد خان ویران شد و پس از آن دیگر بازسازی نشد. همدان برای تولید چرم معروف است که تجارت زیادی در این ماه دارد. واسطه ای نیز برای تجارت بین اصفهان و بغداد و نیز بغداد و تهران است. شهر و متعلقاتش در دست محمد حسن خان رئیس قبیله معروف قرقوزلی (که به تنهایی در مناطق اطراف زندگی می کند) است و سالانه ده هزار تومان می پردازد. همدان در عرض جغرافیایی N ۳۴ ۵۳° درجه و طول جغرافیایی E ۴۸ درجه قرار دارد. مناطق ملایر، قزاج و خوانسار بین این شهر و شهر خوانسار قرار دارد که صد و پنجاه مایل می باشد. ولی بظور متفاوتی کشت می شود و ظاهر منطقه خیلی شبیه منطقه بین فارس و اصفهان است.

^۱- مقبره آویستا نیز در همدان است.

موقعیت خوانسار به تنها‌یی جالب و رمان‌تیک است. از سمت غرب که به آن نزدیک می‌شویم در جاده به فاصله چهار یا پنج مایل از هر طرف سایه درختان میوه کاملاً مشهود است. شهر بر پایه دو رشته کوه مواضعی قرار دارد که بهم خیلی نزدیکند و خانه‌ها در پائین و سطح تپه‌های نسبتاً بلندی قرار دارند. خانه‌ها جدا از هم هستند و اطرافشان باغ خودشان است شهر که گیاهانش متصل شده است حدود شش مایل طول و کمتر از یک چهارم مایل عرض دارد. تپه‌ها آب فراوانی فراهم می‌کنند و ظاهر صخره‌های سیاه و بدون علف در بالا این باعث تضادی با سبزیهای زیبا ایجاد می‌کند که کسی که این بهشت کوچک را ندیده باشد تا بحال مشاهده نکرده است. خوانسار شامل دو هزار و پانصد خانواده با یک رئیس به نام علی شاه و سرمايه سالانه پنج هزار تومان صادر است که بطور کلی شامل میوه‌های خشک و نوعی پنبه است. هیچ ذرتی در این دره کشف نمی‌شود اما میوه‌ها آنقدر زیادند که می‌توانند با آنها هر ماده‌ای که می‌خواهند تهیه کنند. نوعی سرکه سیب وجود دارد؛ اما بیشتر از یک ماه نگهداری نمی‌شود. زنان این مکان به زیبایی و سرزندگی مشهورند.

در پشت لبه جنوب غربی کوه‌های خوانسار، منطقه کوچک فریدن وجود دارد که کاملاً شامل گرجی‌ها و ارمنی‌های که شاه عباس بزرگ به آنجا آورده است می‌شود. گرجی‌ها که یک هزار خانواده هستند مسلمان شده اند اما هرگز با ایرانی‌ها و ارمنی‌ها ازدواج نمی‌کنند. مرکز این منطقه پوشیش است. اصفهان در ۹۲ مایلی خوانسار قرار دارد و منطقه‌ای با فرهنگ پیشرفته تحت نظر امین‌الدوله است.

منطقه‌ای حاصلخیز بین همدان و کنگاور در دست شاخه‌ای از قبیله بزرگ افشار است که رئیس آن فرج‌الله خان که تحت عنوان اشاقه باشی همیشه به اجبار در عوض رفتار خوب پیروانش بر سر منصب است. شهر اسدآباد که مکان این خانواده قدرتمند است در ۲۳ مایلی همدان در جاده کرمانشاه قرار دارد. شهر کوچک کنگاور در جایی مرتفع ۴۵ مایلی همدان و ۵۲ مایلی کرمانشاه قرار دارد و به واسطه خرابه‌های یک معبد یا کاخ باشکوه که به نظر من به همین خاطر بنا شده است ذکر کردنی است. شکل آن چهارگوش است که به راحتی تشخیص دادنی است. هر قسمت ۲۵۰ پا طول و ۱۸ کوبیت عرض دارد.

دیوارهایی که باقی مانده اند از سنگ‌های تراشیده شده بزرگ درست شده اند هر سنگ به نظر می‌آید که نشانه‌ای داشته است که به اشتباه قرار داده نشود. قسمتهای ستون به سمت مختلفی قرار گرفته است و بزرگترین قسمت شفت‌ها هنوز هستند. مردم روستا که مشغول به برداشتن سنگها

بودند تا خانه بسازند به من گفتند که قبلًا چهارصد ستون در اینجا بوده است و جن‌ها آن را ساخته‌اند. ستون‌ها به ظاهر در اندازه‌های مختلفند. شفت‌های بعضی از بزرگترین‌های آنها که من اندازه گرفتم ۱۶ فوت محیط و ۸ فوت قطر داشتند. کاملاً ساده و از نظر عماری بیشتر به سبک توسکان بودند.

در تاریخ جا هست که می‌توان آنها به توصیف کنگاور مرتبط دانست. کاخ نزدیک اکباتانا که آنتی کونوس پس از شکست از اومنیس به آنجا رفت؛ بعد زوپیتر بلوس در الیمايس که آنتیوچس بزرگ آن را غارت کرد؛ و شهر کنکوبار که به خاطر معبد دیانا مشهور است. بلاین حال از آنجا که جایگاه دقیق این کاخ شاهانه توسط دیودروس گفته نشده است و منطقه الیمايس در جنوب کنگاور است من مایلم که به خاطر شباهت زیاد نام این الیت را به کنکوبار بدهم (چرا که ب و شبیه هم تلفظ می‌شوند).

در زیر فواصل کنگاور تا کرمانشاه، منطقه‌ای بزرگ و پرمیوه و مکان زندگی محمد علی میرزا بزرگترین پسر شاه و توانمند‌ترین و جنگاورترین شاهزاده ایرانی آورده شده است.

صحنه ۱۶ مایل

بیستون ۱۶ مایل

کرمانشاه ۲۰/۵۲

روستای صحنه در پای یک رشته کوه قرار دارد اطرافش باغ و ظاهری دلنواز دارد. چرا که درختان در این کشور که زیاد درخت ندارد همیشه چیز جالبی هستند. تا نزدیکی این روستا و در دل کوه دو کتیبه کمی مانند نقش رستم وجود دارد. این کتیبه‌ها از نظر ارتفاع و نرمی سنگ تنها به کمک طناب مشاهده شدنی هستند. شامل نوشته‌یا تصویر خاص نیستند و مردم منطقه‌می‌گویند کار فرهاد است.

رشته کوه خشک درازی دشت کرمانشاه را به شمال وصل می‌کند و در شرق صخره‌ایی بلند آن را قطع می‌کند که یک سمت آن به طور صاف بریده شده است که به نظر من به این خاطر آن را بیستون^۱ می‌گویند.

در کنار این نما در یک قسمت بلند و دست نیافتنی صخره اشکالی وجود دارد که شبیه صف مردم است و از نظر مدت و ساختار مانند اشکال تخت جمشید است. این شکل در آن خرابه آنقدر باشکوه

^۱-بیستون در زبان فارسی به معنی بدون ستون است.

است که گفته می‌شود نماد خداست و در فاصله ای کم از این گروه دری وجود دارد که با یک سنگ بسته شده است که مانند درهایی است که در اطراف پشت تخت جمشید وجود دارد. اشکال دیگر و یک نوشته یونانی در سمت این در تقریباً محو شده است و بیشتر منطقه اطراف برای حمایت از یک کاروانسرا در آن نزدیکی می‌باشد.

درباره تاریخ باستان کرمانشاه اطلاعات زیادی وجود ندارد. گفته می‌شود بهرام پسر شاپور ذو الکتابت بنا شده است که به خاطر گرفتن کرمان عنوان کرمانشاه یا شاه آن منطقه را گرفت، که در شهر جدیدش نیز آن را نگه داشت. خسرو نوشیروان، طبق نجات القلوب، سالن بزرگی در اینجا بنا کرد که یک بار میزبان امپراطور روم، امپراطور چین و خان گاتار بود. با این حال هم اکنون هیچ ساختمان باستانی دیده نمی‌شود؛ بعید نیست که تاریخ شناسان به سالن ~~کنگاور~~ اشاره کرده باشند. کرمانشاه شهر آبادی است که حدود دوازده هزار خانه دارد و در انتهای جنوبی یک دشت زیبا قرار دارد که کاراسه در وسط آن دشت جاری است. شهر با باغهای زیادی مزین شده است و چهار حمام دارد، چهار مسجد دارد و سالانه پانزده هزار تومان درآمد دارد.

در بین پنج تا شش مایلی شهر و در قسمت شمالی رشته کوهی حفاری‌ها و مجسمه‌های طاق بستان وجود دارد که توسط اترو دیگر مسافران ذکر شده است. این حفاری‌ها در کوه‌هایی انجام شده اند که مرز شمالی دشت کرمانشاه را تشکیل می‌دهند. بهترین آنها بریدگی قوسی در سنگ به ارتفاع پانزده یا شانزده فوت و به عمق بیست فوت و به عرض بیست و چهار فوت است. در وسط قوس یک شکل نمادین شبیه هلال است و در هر سمت یک فرشته با یک تاج گل در یک دست و یک جام در دست دیگر است. شکل دست راستش خیلی زیباست اما دست و بازوی چپ تنها چیزی است که الان دیده می‌شود.

چرا که یک تکه سنگ بزرگ بر روی آن افتاده است. از شکل سنگ می‌توان نتیجه گرفت که قبل از اینکه دیگری نیز بالای آن وجود داشته است. که در زمان و آب و هوای بعد آن را خراب کرده است. فرشته در قسمت راست بسیار زیبا درست شده و لباس گشادی بلندی دارد در انتهای تو سه شکل یک مردی است که زره پوشیده است و سپری در دست چپش دارد و کمانی در دست راست و بر دوشش سبدی پر از تیر قرار دارد و تاجی بر سر دارد. آن قسمت از لباسش که به نظر زیر زنجیر زرهش قرار دارد با شیر دال‌های فراوان پوشیده شده است و بالای شیرها اسبهای آویزی وجود دارد مانند آنهاست که در تخت جمشید دیده می‌شود. سر، گردن و شانه‌های حیوان با زره

پوشانده شده است. این شکل با اینکه ناقص است اما به طور کلی خیلی زیبا تراش خورده است. سه شکل بزرگ به شکل قدی بالای این اسب سوارها وجود دارند که خیلی کمرنگ شده اند و تنها خطوط کلی آن تشخیص دادنی هستند. در قسمت چپ یک زن سر بندی را در دست راستش دارد و به شخصیت مرد اصلی پیشنهاد تاجگذاری می‌دهد و در دست چپش جامی در دست دارد که گویی می‌خواهد ساغر ریزی کند. بر روی سر شکل وسطی که از دوتای دیگر بزرگتر است همان علامت نمادین هلال وجود دارد. به نظر می‌آید با یک دستش انگشت‌تری را گرفته است و دیگری شمشیر صافی را دارد که به سمت زمین بین پاهایش قرار گرفته است. شکل سمت راست شکل زنانه‌ای پوشیده است. ریش بلند دارد و کلاه خودی بر سر دارد و توپی بر روی آن کلاه قرار دارد. در قسمت چپ قوس نمایی از شکار گراز وحشی قرار دارد. خیلی زیبا اجرا شده است و از همه مجسمه‌های دیگر بهتر است. قسمتهای ظریف‌تر و صورت‌ها صدمه بیشتری دیده است و به نظر عمدتاً محو شده است.

در اینجا اشکال بسیاری وجود دارد که همه آنها با دقت فوق العاده ای اجرا شده اند. نگرش فیلها که قسمتی از صحنه هستند به زیبایی درک می‌شوند و قسمتهای انتهایی دیگر قسمتها به زیبایی کشیده شده اند که از بهترین هنرمندان یونان و رم کم ندارند. شکل اصلی نزدیک وسط این قطعه مردی ایستاده در یک قایق با تیر و کمان آماده در دستش است که در حال شلیک به گرازهای وحشی است که از نیزارها حمله می‌کنند. در قایق چهار مرد دیگر هستند که دوتای آنها پارو به دستند و یکی از آنها در حال بیرون آوردن تیری است و دیگری در حال زدن چنگ است. در جلوی قایق، قایق دیگریست که کوچکتر است و پنج زن در حال نواختن چنگ هستند. قایق سوم در جلوی نوازنده‌گان زن شامل رئیس دیگری است که چهار مرد او را همراهی می‌کنند و مانند قایق اول هستند. لباسهایشان با شیردان هانرین شده است و هر کدام کمرنگی به تن دارند. چندین قایق دیگر پر از نوازنده‌گان زن وجود دارد و در بالای این قطعه چندین گراز در حال فرار هستند. قسمت روپروری توس نمایانگر شکار گوزن است اما به خاطر اینکه در معرض هوا بوده است به اندازه دیگری واضح نیست. در این صحنه نیز دو رئیس وجود دارند. اولی بر روی اسب به همراه یک فرد پیاده است که چتری بر روی سرش نگه داشته است. در دست راستش گرزی قرار دارد و شمشیری از دوشش آویزان است و کمانش بین دوشاهایش قرار گرفته است جلوی او هفت نوازنده (احتمالاً زن) بر روی صحنه ای نشسته اند که بر پشت یک فیل قرار دارد. رویس دیگر با سرعت به دنبال

تعدادی گوزن در حال فرار است و با تیر و کمانش در حال شلیک کردن به آنهاست. به هر حال توصیف همه این شکل‌ها اضافه گویی است چرا که به شدت شبیه شکلهای سمت مقابل هستند. در بالای غار دیگری همانند این غار که توصیف شد و تنها با فاصله کمی از آن طرحی از دو شاه شبیه هم وجود دارد. موی به سبک تخت جمشید و تاجی کروی همانند نقش رستم و شاپور دارند. در راست و چپ این شکلها دو لوح به زبان پهلوی قرار دارد که طبق ترجمه‌های ام داسی نمایانگر شاپور ذوالاكتاف و پسرش بهرام است. در نزدیکی ورودی این غار سه شکل برجسته ای وجود دارد. در سمت راست فردی بالای ستاره ای عزیزی در دست دارد. سرش پر از شکوه است و به سمت اشکال دست چپ خود برگشته است. هر کدام اینها جلال و شکوه را نشان می‌دهند، یکی از آنها تاج کروی و دیگری تاج استوانه ای دارد. آنها گام بر روی فردی گذاشته اند که در زیر پاهاشان بر خاک افتاده است.

دقت زیادی به مجسمه‌های طاق بستان و بیستون کردم چرا که هیچ گاه چنین توصیف دقیقی از آنها در جایی ندیدم. نظرات درباره سن و سازنده این کارها متفاوت و بسیار است. بعضی‌ها آنها را به سمیرامیس ارتباط می‌دهند، برخی دیگر به پیروان یونانی اسکندر؛ و ام سیلوستر داسی، یک فرد محترم فرانسوی خاطره‌ای نوشته است که در آن گفته است آنها کارهای ساسانیان می‌باشد. از آنجا که نمی‌خواهم وارد چنین موضوع بحث برانگیزی شوم تنها به چند نکته که هنگام مشاهده این بنای‌های تاریخی دیدم بسنده می‌کنم. دیودوروس سیکولوس می‌گوید سمیرامیس در هنگام ارتش کشی به اکباتان نزدیک کوهی در مدیا اردو می‌زند که باستان نام داشت و در آنجا باعی در منطقه‌ای خالی درست می‌کند و با فواره‌ای آن را آبیاری می‌کند. کوه باستان به ژوپیتر اهدا شده بود و در یک قسمت باغ صخره‌های بلندی با ارتفاع هفده فرسخ وجود داشت. وی یک قسمت پائین صخره را برید و عکس خودش را بر روی آن درآورد و صد نفر از نگهبانانش را در اطراف خودش طراحی کرد. در نامه‌ای به زبان سوری بر روی صخره نوشته که سمیرامیس از دشت به بالای کوه رفت در حالیکه حیوانات وحشی یکی پس از دیگری او را دنبال می‌کردند.^۱

این نوشته توصیف به خصوص بیستون را نشان می‌دهد. در جاده اکباتان قرار دارد. در یک قسمت کوه منطقه‌ای خالی است ورود کوچکی که در پای تپه وجود دارد آن را آبیاری می‌کند و قسمت پائینی صخره به شکل گفته شده کنده کاری شده است. در حقیقت این شکلها نمی‌توانند نمایانگر

ملکه آشوری و نگهبانانش باشند اما باید یاد آور شد که ظاهراً مجسمه‌های دیگر از بین رفته اند تا فضایی برای نوشهٔ عربی ایجاد شود.

شاهدت زیاد لباس و نگاه بیشتر شکلهای اصلی طاق بستان و نقش رستم، شاپور و فیروزآباد ما را به این نتیجه می‌رساند که قدمتشان یکی است. اگر ترجمه امدادسازی درست باشد اینکه مربوط به حکومت ساسانیان باشد خیلی اشتباه نیست. ایرانی‌ها می‌گویند فرهاد به دستور خسرو پرویز برای راضی کردن شیرین آنها را ساخته است.

در ده مایلی طاق بستان در میان کوهها مکانی به نام کمیش وجوده دارد که در زمانهای باستان آتشکده بوده است که دیگر چیزی از آن جز سنگهایی نامستحکم نزدیک یک غار و چشمی آبی نمانده است. مطلع شدم که در چهار مایلی آنجا نزدیک شهر و با غی مجسمه‌هایی بر روی سنگ وجود دارد و افسوس خوردم که نمی‌توانم آنها را ببینم.

با توجه به مشاهدات اهالی جنوب عرض جغرافیایی ۲۴ درجه و ۳۴ درجه است. طول جغرافیایی از بغداد بدست آمده است و با چند مسیر مقایسه شده است. در چهارده تا پانزده مایلی این شهر فواره فوق العاده ای دیدیم که به خاطر تعداد زیاد لاله‌های آبی که در دهانه آن می‌رویید معروف بود. گفته می‌شود خیلی عمیق است و حدود یک مایل مساحت دارد. سه جوبار که از آن سریز می‌شوند زمینهای اطراف آن را حاصلخیز می‌کند.

دولت شاهزاده محمد علی میرزا تقریباً همه لرستان را پوشش می‌دهد، منطقه بزرگی که قبل‌الیمایی، کاسا و پاراتا سنی در آنجا بودند و اکنون قبایل جنگجوی یک بختیاری و فیلی هستند. این منطقه بزرگ که در تمام قسمت شمالی خوزستان هست و تا طول جغرافیایی ۵۰ درجه در شرق و عرض جغرافیایی ۴۰ درجه ۳۳ درجه شمالی کشیده شده است و قطعاً حاصلخیزترین و غنی‌ترین منطقه اراک است. چندین رود بزرگ از آنجا به استان مسطح خوزستان می‌ریزد و دره‌ای وجود ندارد که با جوبارهای کمتری آبیاری شود.

مسیر خیلی زیباست اما به کشاورزی آن توجه شده است چرا که ایلات زندگی ثابت را دوست ندارند و عمدها به محصولات گله‌هایشان بسته می‌کنند. قبایل لرستان اصالت خیلی قدیمی دارند؛ اما می‌گویند اجدادشان با قبایل ترک بسیاری ازدواج کرده اند که از سوریه آمده اند و بین آنها زندگی می‌کرده اند. نژادی شجاع و وحشی هستند به هیچ قانونی عمل نمی‌کنند جز خواسته روساشان و از ساکنان گستاخ آن منطقه در زمان اسکندر تنها از نظر اسم فرق دارند. آنها در

چادرهای مشکی حتی در زمستانها زندگی می‌کردند و ازینرو به جز خرم آباد شهری وجود ندارد و تنها چند روستا در لرستان دیده می‌شود. خرم آباد کربینه باستان، که الان مرکز قبیله فیلی است در هفتاد و سه فرسنگی اصفهان و سی و دو فرسنگی کرمانشاه است. کاپیتان فردریک آن را دیده بود و آن را در پای یک کوه و در دره‌ای باریک رودخانه سریع توصیف کرده است. شهر کوچک است و قلعه‌ای آن را حمایت می‌کند و به اندازه کافی قوی است. این قلعه بر روی تپه‌ای مخروطی شکل در وسط شهر بنا شده است و در مقابل دره با پلی به طول بیست و هشت ارک در رود به باغها متصل شده است.

بین خرم آباد و همدان دشت‌های گسترده خاوه و علیستر وجود دارد که شاهزاده محمد علی میرزا در آنجا بارها با ارتش خود اردو زده است. در شمال شرق شهرهای حصار بروجرد و نهنگ وجود دارند. بروجرد شهر پر جمعیت و بزرگی است، مرکز یک منطقه ثروتمند و توسط علی شاه حکومت می‌شود.

جاده از اینجا تا بروجرد، چهل مایل، تا حدود چهار فرسنگ سربالایی است؛ وقتی به نوک کوه می‌رسد منظره‌ای زیبا ناگهان به چشم می‌خورد. دشتی دایره‌ای پر از کشتزار، روستا و درختان بوت زیر پای شمامست. اطراف تپه‌ها پر از گل مینا و گلهای دیگر است. در سمت چپ کوه بزرگ شترکوه پوشیده از برف قرار دارد؛ و در سمت راست، رشته کوه سبز گیروس و الوند سر به آسمان کشیده‌اند. در جلو کوه بلند دیگری قرار دارد که پر از گیاهان سبز است؛ در پایین آن، در یک روز صاف مسجدها و مناره‌های بروجرد، شهر محمد تقی میرزا با جمعیت دوازده هزار نفر دیده می‌شود. مناطق نزدیک دولت بروجرد جایگاه قبیله لک است که از جاهای دور نمی‌آیند و در روستاهای ساکن اند و مکان خودشان را بهبود می‌دهند.

در ده فرسنگی بروجرد در جاده کرمانشاه، شهر نهادوند در تاریخ بخاره جنگی که ایران را به اعراب سپرد و حکومت ساسان را نابود کرد معروف است.

نفوذ بگلریک کرمانشاه در مسیر کرند و در مرز حکومت ایران جنوب غرب، تمام می‌شود. در این مسیر از کرمانشاه، ماهدشت و هارون آباد در دو دشت خوب بین سی تا چهل مایل وسعت دارند و گفته می‌شود محل نیسان^۱ است که برای اسب‌های برتر از نظر اندازه، زیبایی و سرعت معروف است. اگر چه مسیر دشت خیلی خوب است اما مثل اردلان نیست؛ ذکر کردنی است که نسلها در

دست والی سنه گونه ای زاگرس از نزدیکی حلوان تا روستای گور گسترده شده است. پر از جنگل و درخت های بلوط است و نژاد فوق العاده ای در آنجا ساکن اند که سنت هایشان شبیه کادموسیان سوریه طبق گفته ولنی است.

اردلان

استان اردلان در قسمت شرقی کردستان^۱ دویست مایل طول از رود کوچک شاروک تا منطقه ترک زهاب و حدود صد و شصت مایل عرض دارد. از دشت همدان با یک تپه کوچک جدا شده است و مرز غربی آن صد مایل بالایی سنه مرکز قرار دارد و در عرض جغرافیایی N ۱۲ درجه ۳۵ درجه و طول جغرافیایی E ۴۰ درجه طبق مشاهده واقعی قرار گرفته است.

کردها با ناکاردو چای در اولین گفته های مورخان یونانی ذکر شده اند؛ و گفته می شود نوادگان مستقیم نوح به شمار می آیند. از نظر مذهب تغییر خاصی رخ نداده است. بخاطر زندگی در منطقه ای وحشی و دست نیافتتنی آنها زیر نظر کسی نبوده اند و شاهزاده های مستقلی داشته اند که مانند شاه ایران یا ارباب بزرگ بر آنها حکومت می کنند. کردها شجاع و مهمنان نوازند؛ اما از نظر دیگر از دیگر همسایه هایشان بی تمدن تراند. آنها قوى، سخت و میانه رواند و خیلی عمر می کنند طوری که دیدن افراد صد ساله که هم جسمی و هم ذهنی سالم باشند غیر معمول نیست. تمایلی به کوج ندارند. جنگ و غارت را دوست دارند و قتل و پدر کشی را جرم نمی دانند. بندرت خواندن و نوشتن را یاد می گیرند، اما مدیریت اسب ها و ارتش هایشان عالی است. زبان خودشان را دارند و لباسهایشان از ایرانیها و ترک ها متفاوت است. به قبایل مختلفی تقسیم می شوند و به اجدادشان افتخار می کنند و به دنبال یافتن اجداد خود هستند. قدرتمندترین این روسای قبیله والی های اردلان و سليمانیه اند.

اردلان که اگر چه برای برقراری صلح سالانه مبلغی به شاه ایران می دهد از هر نظر دیگر مستقل است. مرگ و زندگی افرادش دست اوست؛ اما به آنها مانند یک ارتش سفید و نه یک حاکم مستبد افتخار می کنند. گفته می شود از نوادگان صالح الدین بزرگ است و مکانش در صحنه در شصت مایلی همدان و هفتاد و هفت مایلی کرمانشاه قرار دارد.

^۱-کردستان، منطقه کردها، شامل همه آشور و قسمتهایی از ارمنستان و مدیا می شود.

از رود کوچک شاروک که استان اردهان را از آذربایجان جدا می‌کند تا صحنه، همه جا ظاهر یکسان دارد. یا تپه‌هایی بر روی یکدیگر دیده می‌شوند؛ یا زمین‌های بزرگی از گله‌ها و چادرهای ایلات قرار دارد که ماه روزئن و ژوئیه و اوت را در آن منطقه می‌گذرانند اما زمستان به نزدیکی بغداد می‌روند.^۱ دره یا بهتر بگوئیم میانکوه‌ها باریکه‌هایی دریابی کوهستان هستند که روستاهای جاهایی بنا شده‌اند که معدود ساکنان آنها را از بدی آب و هوا در امان بدارند. خاک خوب است و گندم و جو فراوانی تولید می‌کنند؛ اما کردها که زندگی روستایی ساده را ترجیح می‌دهند تنها چیزهایی که برایشان خیلی ضروری است را کشت می‌کنند. گله‌های گاو و گوسفند بسیاری دارند و اسبهایی با نزد خوب دارند که اندازه، زیبایی و فعالیت آنها معروف است.

گیاهان روغنی همه جا هست و به میزان کمی تنبایکو کشت می‌شود. کوه‌های غرب صحنه پر از درخت و بلوط است که چوب خوب و گال فندقی فراوانی تولید می‌کنند. از چوب‌ها قایق کلک درست می‌کنند و از تاب به دجله می‌اندازند و گال‌ها را به هند صادر می‌کنند.

در آغوش بکر یک دره عمیق و پر از درختهای هلو، زرد آلو، گلابی، سیب و گیلاس، منظره شهر کوچک صحنه بسیار چشم نواز است. جمعیت آن حدود هشت هزار نفر است که دو هزار نفر از آنها یهودی، ارمنی و نسطوری هستند که با موصل، بغداد و اصفهان تجارت می‌کنند. والی‌ها که بدرت این مکان را ترک می‌کنند. در کاخی باشکوه در بالاب تپه کوچکی در وسط شهر زندگی می‌کنند که جاده و مکانشان از هر جایی به جز دربار در ایران بالاتر است. وی فردی با تجربه و روش فکر است، همسایگانشان به او احترام می‌گذارند و مردمش او را دوست دارند. خانه‌اش برای مهمانی غریبه‌ها همیشه باز است و اسبی برای خودش نگه می‌دارد. بطور خلاصه، وقتی در بالای سالن او بنشینند و دوستان و اقوامش اطرافتان باشد به ذهنتان مهرومحتب منطقه خودتان می‌افتد.^۲

^۱-سرزمین هوباتو در ژوئیه ۱۸۱۰ خیلی سرد بود طوریکه آب بیخ می‌زد و دما منچ ساعت شش صبح ۳۸ درجه فارنهایت بود.

^۲-فراتر از مهربانی و مهمان نوازی این شاهزاده به زنرال مالکوم و همراهانش وجود ندارد. او گفت دیدار سفارت انگلیس از منطقه اش به عنوان آغاز دوران جدیدی در تاریخ خانواده وی است و ازین‌رو باید بدقت توجه شود. پسر بزرگش در سه مایلی به پیشواز ما آمد و سیصد اسب سوار که بسیار زیبا لباس پوشیده بودند به همراه او بود. شاهزاده جوان که ده سال هم نداشت رژه بسیار زیبا و بزرگی را بصورت بی نظیر هدایت کرد.

در زیر مسیر صحنه به کرمانشاه است:

حسن آباد ۴ مایل

کرانک ۱۸ مایل

کولاشوسک ۱۳ مایل

کاویمیرین ۱۰ مایل

کلا شاه خانه ۳ مایل

کاظم الیاس ۱۷ مایل

کرمانشاه ۱۲ مایل

۷۷ مایل

قلمرو اردلان تا کلاه شاه خانه ادامه دارد و چهره زمین در این قسمت شبیه منطقه بین شاروک و صحنه است. قبیله‌ای به نام فشکی در آنجا هستند که نزد کردھای به عنوان شجاع ترین و مشخص ترین دزدهای ملت آنها مورد احترام هستند. طوری که شکنجه آنها را وادر نمی‌کند که به همراهانشان خیانت کنند، آنها از بچگی به درد عادت کرده‌اند؛ وقتی کودک هستند آنقدر بی‌رحمانه کتک می‌خورند که بدنشان در طول زمان نسبت به احساس درد بی‌توجه می‌شود. اگر چه حرفه آنها دزدی است ولی بشدت خرافاتی‌اند. چنانچه داستان زیر نشان خواهد داد. در کلاشهای خانه، خرابه کاخ شاه خان، امیری در دربار خسرو پرویز، چند سنگ غیر محکم جمع شده است که نشانه پیر غایب باشد. هر وقت یکی از قبایل همسایه ناخوش باشند، یک تکه نان در روغن یا کره زده می‌شود و روی یکی از سنگها قرار می‌گیرد تا این حضرت (پیر غایب) را فراخواند و بیمار را شفا دهد، که تصور می‌کنند اغلب چنین می‌شود.

بین کلاه شاه خانه و کاظم الیاس طبیعت زمین کاملاً تغییر می‌کند؛ و به جای ادامه تپه‌های سرسبز با میانکوه‌های عمیق، پر از دشت‌های کشت شده در وسط کوه‌های سرد و خشک است. کاظم الیاس نامش را از یک غار در کوه که مقبره کاظم الیاس در آن است گرفته است. ساختمان آجری کوچکی که یک در دارد تا درویش‌ها از هجوم حیوانات وحشی در امان باشند. مسلمانان طبق دهوبلوت، معتقدند که کاظم و الیاس یکی هستند؛ اما روحانیان کرمانشاه آن را قبول ندارند و می‌گویند، گرچه آنها به هم نزدیک هستند ولی افراد مختلفی هستند و هر دو پیامبرند و از وقتی که از این رفته‌اند، الیاس مراقب دریا و کاظم مراقب زمین است. دریانوردان مسلمان به هنگام خطر

همواره الیاس را صدا می‌زنند و ایرانی‌های باستان می‌گویند که قانونگذار بزرگ آنها، زرتشت، اطلاعاتش را از اصول الیاس و ایشا گرفته است.

آذربایجان

آذربایجان^۱ قسمتی از مدیاست که به سبک آتروپاتنای ساتراپ آتروپاتس است که در زمان ژنرالهای اسکندر پس از مرگ شاهزاده مستقل شد و عنوان شاه گرفت و نسلها نوادگانش آن را ادامه دادند.^۲ بوسیله رود آراکسی (ارس) از ارمنستان^۳ و رود قزل اوزین (رود زرین) از اراک جدا می‌شود. در شرق دریای خزر و گیلان و در غرب آن ارمنستان و کردستان واقع شده‌اند. ویژگی زمین در این استان از فارس و اراک از نظر مواد موجود متفاوت است. در اینجا برآمدگی‌های موجی شکلی وجود دارد که قسمتهایی از آن کشف شده‌اند، و به سمت دشت‌ها باز می‌شود، مانند مناطق اوچان، تبریز و ارومیه. در جنوب کوهستان سهند افراشته شده است و در شمال صخره‌های سیاه کاربارگ در سیزه زارهای زیبای چوال مغام ناپدید می‌شوند. آذربایجان از حاصلخیزترین استانهای ایران است و روستاهای آن ظاهر دلپسندتری از استان اراک دارند. در بیشتر قسمتها باستان‌ها وجود دارند که میوه‌های مختلف خوشمزه‌ای دارند؛ و اگر استبداد حاکمان آنها نبود هیچ جای دیگری نمی‌توان به اندازه آنجا از زندگی لذت برد. تدارکات ارزان و فراوان است و شراب زیادی نیز ساخته می‌شود؛ اما جیب مردم خالی است و نمی‌توانند از این امکانات استفاده کنند و به امید بهتر شدن شرایطشان به فکر نزدیکی روسها هستند.

این استان، شامل ایروان و قره باغ و قره داغ^۴ دوازده بخش تقسیم شده است به نام‌های؛ ارومیه، اردبیل، تبریز، مراغه، خوی، خلخام، سراب، گمرود، سابلاغ، کاراداغ، ایروان، نخجوان و مسکین، که درآمد خالص ۸۹۴۰۵ تومان دارند.

در رودهای آذربایجان می‌توان به ارس و قزل‌وزن اشاره کرد که در هر دو قسمت دیگری از خاطره آورده خواهد شد. حقاتی که اگر چه خیلی طولانی نیست ولی احتمالاً بزرگ‌تر از این دو رود است. از

^۱ منطقه آتش، نامی که بخاطر معبدهای آتش فراوان در این استان به آن داده شده است.

^۲ و آنوبیل

^۳ دیوکلیتان آذربایجان را به تاج ارمنستان اضافه کرد و سپس تریدیت یا به قول ارمنی‌ها تریدات آن را به سر گذاشت.

^۴ این منطقه برای ارمنستان است و در توصیف آن منطقه آورده می‌شود.

کوه های اردهان سرچشمه می گیرد و در مسیر شمالی حرکت می کند و وارد دریاچه ارومیه در هفت فرسنگی غرب مراغه می شود. در پنجاه و سه مایلی شهر ویرجاوه صحنه چند روزی ارد و زدم و در دهانه جغاتی که حدود دویست پا بود و پر از ماهی که برخی از آنها شش فوت بودند ماندم. در مقایسه با رودهای بالا، همه رودهای دیگر در آذربایجان تنها جوهای کوچکی اند و ارزش ذکر کردن ندارند. مهمترین آنها نیردیکان است که حدود شصت مایل از شرق دریاچه ون در مسیر شمال شرقی در زیر دیوارهای یزدیکان و کارس می گذرد و در شمال نخجوان به ارس می رسد.

آغی که تابستانها تقریباً خشک است، از کوه های بستان می آید وارد دشت تبریز در سه مایلی شمال آن شهر می شود و برای کشاورزی استفاده می شود. شارپس از آبیاری دشت ارومیه وارد دریاچه ای به آن نام می شود.

درباره قدمت تبریز یا توریس، مرکز این استان نظرات مختلفی وجود دارد. سر ویلیام جونز و دیگران آن را اکباتانای باستان می دانند. با این حال داثویل طور دیگری فکر می کند؛ و همدان را اکباتانا می داند و توریس را غزه یا غزکه می داند که کورش گنج کراسوس را در آنجا نهاد که بعداً هراکلیوس آن را برداشت. ایرانی ها تصور دارند که موسس آن زبیده همسر معروف هارون الرشید است؛ اما از آنجا که بطور کلی از تاریخ شهرهای خود غافلند، به اطلاعات آنها نمی توان زیاد اعتماد کرد. اینکه توریس مکان اقامت مورد دلخواه هارون الرشید بود را نمی توان انکار کرد؛ و اگر چه او شهر را بنا نکرده است اما آن را خیلی بهبود داده است. در زمان شاردن یکی از مهم ترین و بزرگترین شهرهای شرق بود و طبق گفته وی، نیم میلیون سکنه داشت. اما هیچ شهری به اندازه آن سختی های جنگ را ندیده است. در مقابل کشورهای جنگ طلب واقع شده بود و همواره بین ترکها، تاتارها و ایرانی ها دست به دست می شده است و هشت بار به تسخیر در آمده است؛ اما خرابه های آن در معرض چندین زلزله قرار گرفت و جاه و مقام آن با خاک یکی شد.

تبریز هم اکنون بیشتر از سی هزار سکنه ندارد و در کل یکی از ویران ترین شهرهاییست که من در ایران دیده ام. در دشتی بزرگ در پای دریای یک کوه، در دهانه یک رود کوچک قرار دارد که آبهای آن برای کشاورزی جمع آوری می شود. اطراف آن دیواری پوسیده قرار دارد و تنها خانه مناسب در آن مکان یک خوابگاه سریعی جدید است که شاهزاده برای سربازنش بنا کرده است. خرابه های این شهر باستانی خیلی گسترده و ویران است و چیزی جز دیوارهای گلی قدیمی

نیست. طبق مشاهدات افراد ماموریت عرض جغرافیایی تبریز N۱۰ درجه ۳۸ درجه و طول جغرافیایی آن E۴۶ درجه می‌باشد.

تنها شهری که توجه را جلب می‌کند، میانه در مسیر تهران است که به تصور دانویل آتروپانتا، شهر بزرگ آتروپانتا در زمان اسکندر است. در حدود پنج یا شش مایلی پای کافیلان کوه قرار دارد و به همراه مناطق اطراف محل اجدادی صادق خان رئیس قبیله شاه خاکی است کسی که گفته می‌شود می‌توانست به هنگام نزدیکی شاه کنونی ارتشی با ده هزار اسب فراهم کنند. این فرد وقتی در برابر دشمنش لشکرکشی کرده بود مرد و قبیله اش پراکنده شدند و بیشتر آنها محل بومی خود را ترک کردند و مستعمره حکومت روسیه شدند. منطقه بزرگی بین قزلزن و تبریز را داشتند که اکنون خالی از سکنه است.

از آنجا که هیچ فردی از اروپا اردبیل را ندیده است، من موقعیتش را از مسیرهایی که داشتم بدست آوردم. ایرانی‌ها اینجا را با احترام نگه داشته‌اند چرا که جایگاه خانوادگی خانه پادشاهی صفوی است؛ اما نسبت به قبل اهمیتش را از دست داده است و حالا تنها برای مقبره شیخ صفی و شاه اسماعیل اول اهمیت دارد. چوال مغام یا دشت مغام از همسایگی این شهر تا دهانه‌های کوروش ادامه دارد. گفته می‌شود شصت فرسنگ طول و بیست فرسنگ عرض دارد؛ و خاک غنی و مسیر خوبش^۱ باعث شده است اردوگاه مورد دلخواه بیشتر شاهان مشرق شود. مارهای سمی آنجا پامپی بزرگ را به زمین نشاندند که گفته می‌شود این مارها در این منطقه فراوان‌اند.^۲ هرaklıوس زمانی از مغام گذر کرده است و در اینجا بود که نادر شاه تاج پادشاهی ایران را بر سر نهاد.

زیباترین و آبادترین منطقه آذربایجان منطقه در مسیر شمال و غرب دریاچه ارومیه از تبریز تا محدوده ارمنستان است. در این مسیر شهرهای شبستر، تاسوج، سلماس، خوی و ارومیه را داریم. شبستر شهر بزرگ و آباد است اما تا سرچ خرابه است. سلماست، خوی و ارومیه را داریم. شبستر شهری بزرگ و آباد است اما تا سرچ خرابه است. سلماست حدود دو هزار نفر جمعیت دارد که بیشتر مسیحی نسطوری هستند و برای درخت صنوبر بزرگ و باغهای دلپذیر معروف است.

^۱- ایرانیها می‌گویند که علف‌ها آنقدر بلندند که یک فرد با اسبش را پنهان می‌کنند و وقتی ارتش آنجا اردو می‌زند از دید پنهان می‌شود.

^۲- داستان مارها شاید افسانه باشد، اما واقعیت است که برخی از بخش‌های دشت هنوز محل گذر نیست چرا که ترس از این حیوانات زهرآسود می‌رود. گفته می‌شود بسیار بلند و کلفت هستند. صدای هیششان از دور شنیده می‌شود و از بالای علفها مانند ماهی دریا دیده می‌شوند. خیلی فعال هستند و سیر نشدنی اند طوری که چیزی که نزدیکشان شود حمله می‌کنند.

خوی^۱ در بیست و دو فرسنگی تبریز، مرکز منطقه‌ای بزرگ و غنی است و تجارت زیادی دارد که بین ترکیه و ایران انجام می‌شود. طبق گفته کاپیتان سوزرلند، بیست و پنج هزار نفر جمعیت دارد. در دشتی قرار گرفته است که جنگ ۱۵۱۴ بین شاه اسماعیل و سلیمان اول در آن رخ داد و سی هزار ایرانی در مقابل سیصد هزار ترک قرار گرفتند. شهری زیباتر و خوش ساخت‌تر از خوی در ایران وجود ندارد: دیوارها بخوبی تعمیر شده‌اند؛ خیابانها منظم هستند، درختان سایه بر خیابانها انداده‌اند؛ و سقف بسیاری از خانه‌ها با سلیقه خوبی نقاشی شده است. با این حال این نقاشی‌ها مدرن نیستند و مانند جانشینان مستقیم شاه اسماعیل که دولت خود را در این شهر قرار می‌دادند، احتمالاً در آن دوره انجام شده‌اند. شهر بسیار باستانی ارومیه، بتارماهی استرابو و محل تولد تصویری زرتشت، در دشتی زیبا قرار دارد و رود شار در جنوب غربی دریاچه ارومیه آن را حاصلخیز ساخته است. این شهر در سی و دو فرسنگی تبریز قرار دارد و دوازده هزار نفر جمعیت دارد. دیوار مستحکم و خندقی عمیق از آن پشتیبانی می‌کند که آب رودخانه خندق را پر می‌کند و در اطراف ذرت و میوه زیادی تولید می‌شود. ارومیه خرابه‌ای ندارد و بومی‌های آن حتی درباره تولد زرتشت چیزی نمی‌دانند.^۲

دریاچه ارومیه که بطور کلی تصور می‌شود اسپاتوی استрабو و مارسیانوس پتولمی باشد، هشتاد فرسنگ یا طبق محاسبات من سیصد مایل مساحت دارد. آب آن از دریا شورتر است، هیچ ماهی نمی‌تواند در آن زندگی کند و بوی سولفور بدی می‌دهد. با این حال، سطحش نمکی نیست یا حداقل وقتی که من آنجا بودم در ماه ژوئیه چنین نبود و برعکس آب آن مانند نهری شفاف بود. در یکی از جزایر دریاچه (چندین جزیره وجود دارد) هولاکو قلعه‌ای درست کرده است و در آن غنایمی که در جنگهایش جمع کرده است را قرار داده است. بزرگترین جزیره که در فصل خشک شکل می‌گیرد، نوعی آبخست است که بیست و پنج مایل وسعت دارد و تنها خر وحشی، گوزن و چند حیوان دیگر در آنجا وجود دارد. در ساحل جنوبی دریاچه که به شکل بنیضی است. شهر و منطقه سابلاغ (جوی سرد) را دیدیم. در دوازده فرسنگی مراغه است و قبیله کرد مکری صاحب آن است.

^۱-این شهر گفته می‌شود بر روی قسمت آتاکساتا، شهر بزرگ گذشته ارمنستان ساخته شده است.

^۲-اطلاعات من درباره سلاماست و ارومیه از لیوتانت ویلوک گرفته شده است که در سال ۱۸۰۹ آن را دیده است.

شهر مراغه، احتمالاً گامارگای دیورد وروس، به خوبی ساخته شده است. بازار بزرگی دارد و دیوار بلندی آن را احاطه کرده است. موقعیت دلپذیری است. دره‌ای کوتاه در دشتی حاصلخیز که به سمت دریاچه باز می‌شود و مراغه در ۹ یا ۱۰ مایلی آنجاست. باغها و گیاهان به وسیله کانالهای از یک رود کوچک آبیاری می‌شوند که دو پل دارد و ۸۰۰ سال پیش بنا شده است. جمعیت شهر حدود پانزده هزار نفر است. قبیله ترک یکادم با رئیسشان احمد خان که سالها بیگلربیگ آذربایجان بود در آنجا هستند. یک کارخانه شیشه سازی و یک حمام عمومی بسیار زیبا در آنجا قرار دارد. مقبره‌ای قدیمی جالب بسیاری نیز وجود دارد که درینکی از آنها گفته می‌شود هلاکو و همسرش داقوس خاتون به آنجا وارد شده‌اند.

آن شاهزاده بزرگ و توانمند بسیاری از عمر خود را در مراغه به سر کرد. در بالای یک کوه نزدیک شهر رصدخانه‌ای برای دوستش نصیرالدین، معروف ترین ستاره شناس زمان بنا کرد که تابلوهای آنجا هنوز به نام او شناخته شده‌اند. قله کوه صاف شده است و در انتهای غربی آن شکل دایره‌ای رصدخانه تشخیص دادنی است. کمی زیر این قسمت در غرب تپه غاری شبیه غارهای هند به طول ۴۱ فوت و عرض ۱۶ فوت قرار دارد. در بالا و اطراف غار در محراب وجود دارد که بی شباهت به پریاپوس معبدهای هند نیست. چند مسیر هوای باریک در سمت‌های مختلف وجود دارد و به نظر می‌رسد که غارهای دیگر متصل باشد و سقف کمان آن ظاهرآ خراب شده است. مردم مراغه هیچ چیزی در مورد تاریخ این غارها نمی‌دانند. آنها می‌گویند که آنها بسیار قدیمی هستند و سنتی برایشان وجود ندارد. این که کی درست شده‌اند و علت ساختن شان چه بوده است. در اینجا مجسمه وجود ندارد و اندازه و زیبایی غارها مقایسه شدنی با غارهای هند نیست.

فاصله بین تهران تا مراغه را ۲۳۲ مایل جغرافیایی برآورد کردم و موازات این فاصله با عرض جغرافیای ۳۷ درجه و ۲۷ درجه طبق جدول نصیرالدین^۱، الق بیگ، طول جغرافیایی آنجا را بر روی ۴۶ درجه و ۲۵ درجه قرار می‌دهند. با تبریز ۶۸ مایل و با صحنه اردن یکصد و پنجاه و هفت مایل فاصله دارد. در میان راه به تبریز و در یک و نیم مایلی دریاچه معدنی وجود دارد که مرمر تبریز از آنجا تولید می‌شود. از زمان نادر شاه در آنجا کار نشده است، زمانی که وی مقادیری از آن را برای تزئین کاخش در کلات به خراسان می‌برد.

^۱-عرض جغرافیایی داده شده در این جدول‌ها از میانگین مشاهدات کاپیتان فردیک و آقای وب فقط سه مایل تفاوت دارد.

منطقه مرتفع نزدیک دریاچه ارومیه در تاریخ منطقه آساسین‌ها قلمداد می‌شود که نژادی چندش آور بودند و نهایتاً توسط هلاکو ریشه کن شدند.^۱

آب و هوای آذربایجان سالم است. در تابستان و پائیز قدرت خورشید خوب است؛ اما سرما در زمستان در قسمتهای پست تر با خاطر کمبود سوخت چشم گیر است و جایگزینی برای سوخت جز سرگین گاو به همراه کاه وجود ندارد. بهار معتدل و دلپذیر است؛ اگر چه برف تا نه ماه بر روی کوه‌ها می‌ماند؛ و طوفانهای تگرگی آنقدر وحشتناک است که گله‌ها را در زمین‌ها از بین می‌برد. کشت زمین با آبیاری انجام می‌شود چرا که این رودهای کوچک بسیاری دارد. شخم زمین با گاومیش انجام می‌شود و بهترین خاک‌ها پنجاه تا شصت گوسفترا جرا می‌دهد.

www.tabarestan.info

گیلان

استان گیلان در جنوب غربی ساحل دریای خزر قرار دارد و در جنوب و جنوب شرق با اراک و مازندران و در شمال با شیروان و در غرب با آذربایجان هم مرز است. پر از کوه‌های سرسبز است و تنها با مسیرهای سخت می‌توان وارد آن شد که به راحتی دفاع کردنی است. اینجا احتمالاً زیباترین و عاشقانه ترین استان ایران است. طبیعت این منطقه خیلی شبیه مازندران است. پر از آب و جنگل و درخت است. اطراف تپه‌ها پوشیده از درخت بلوط و شمشاد و دیگر چوبهای مفید است دره‌ها پوشیده از گل، تاج الملوك، خاربن‌های معطر و رز است. خاک که بسیار مرغوب است، الیاف رازک و میوه‌های زیادی تولید می‌کند. مانند لیمو، پرتغال، هل و انار، انگور فراوان است و درختان مو که به طور وحشی در کوهها رشد می‌کند همانند گرجستان در شاخه‌های درختان دارند با این حال کیفیتشان عالی نیست و مانند میوه‌های دیگر در گیلان به نظر ناسالم هستند. امکانات زیاد و ارزان است. گندم و برنج به خوبی کشت می‌شود اما در بین تمام محصولات این استان ابریشم از همه معروف است. کشت این محصول که صنعت این منطقه است و مردم آنجا را ثروتمند می‌سازد. تجارت اصلی گیلان می‌باشد و در مقادیر بسیار از دشت و لنگرون به آستانه‌ای صادر می‌شود.

^۱-قلمر و شیخ الجبال یارسیس کوهستان (که به اشتباه گفته شده است پیرمرد کوهستان) کل آن قسمت مرتفع را شامل می‌شود که به موازات قزل اوزن و بیشتر گیلان می‌باشد وقتی هلاکو آن را ویران کرد. حسینی ها یا آسasین ها یکصد نفر بودنداما مقاومت شاهزاده محدود به کاخهای رودبار الله احمد بود که هر دوی آنها در کوه کاکاسال نزدیک قزوین قرار داشتند.

شاه ایران در سال ۱۷۲۴ گیلان را به روسیه واگذار کرد و در سال ۱۷۸۰ کاترین دوم آن را در دست گرفت و در سال ۱۷۹۷ آقا محمد خان آن را پس گرفت. قسمتهای جنوبی در دست وی هستند اما در قسمت شمال منطقه بزرگ تالش را مصطفی خان یک فرد مستقل و یاغی حکومت می‌کنند.

رود مهمی در گیلان جز قزل ازون که توصیف شده نیست و تنها جایی که ارزش گفتن دارد رشت است که در ساحل خزر بنا شده است و با آستارا خان تجارت در خور توجهی در ابریشم و دیگر محصولات می‌کند. بندرگاه در هوای طوفانی خطرناک است و فرماندهان کشتی‌ها معمولاً بندر کوچک لنگرود در منطقه تالش در شمال غربی رشت را ترجیح می‌دهد.

درآمد خالص گیلان ۱۴۹۴۹۰ تومان و ۹۰۵۸ دینار است.

مازندران

استان مازندران، بخشی از هیرکانیای باستان، توسط کوه سرسیز البرز از اراک جدا شده است. در شرق خراسان و استان زیبای استرآباد است که بسیاری آن را جز مازندران می‌دانند. در شمال دریای خزر و در غرب آن گیلان قرار دارد.

مازندران (همانند گیلان) از همه دیگر استان‌ها متفاوت است. منطقه کوهستانی است و پر از جنگل و مرداب است؛ دره‌ها حاصلخیز اند و بهترین برنج را با مقادیر فراوان تولید می‌کند. با این حال همه زمین باتلاقی آن در کشت گندم است و حتی مقدار کمی که مردم محلی برای مصرف خود کشت می‌کند کیفیت خیلی پائینی دارد. شکر نیز به میزان فراوانی کشت می‌شود اما مقدار ابریشم نسبت به گیلان کم است. مردم بومی مازندران بهترین جنگجویان ایران تصور می‌شوند و از مکان و کاخهایشان در کوه‌ها با اشتیاق و توانایی زیادی دفاع می‌کنند و استقلالشان را برای مدت ها در برابر قدرت تامرلان و تلاشش برای گرفتن آنجا حفظ کردند. این استان طبق گفته‌ها سرزمین جنگ بین دیو سفید و رستم شاهزاده زابلستان نیز می‌باشد و رهایی سلطانش که در مازندران جمع شده بودند یکی از جذاب‌ترین صحنه‌هایی است که در زندگی قهرمان ایران ثبت شده است.

در کنار چندین جوی کوچک دو رود اصلی در این استان وجود دارد. سرچشمه هر دو در البرز است و به دریای خزر می‌ریزد. آقای فارستر نام یکی از آنها را مازندران می‌داند و می‌گوید مسیری شمال غربی در قسمت مسطح استان دارد و در مشهد به دریا می‌ریزد.

تجارت مازندران چشم گیر است، روستاهای باز و تمیز ساخته شده اند، و به خوبی در دره‌ها و تپه‌ها واقع شده اند و با آب‌های گوارا حاصلخیز شده اند.. مرکز مازندران ساری است که قبلًاً مکان آقا محمد خان بوده و الان محل اقامت یکی از شاهزاده‌های ایران است. شهری بسیار باستانی است که فردوسی بارها نام آن را آورده است، وقتی هانوی به آنچه‌گرفت چهار یا پنج معبد باستانی ساخته شده از مواد محکم داشت که به شکل گرد به قطر سی فوت و به ارتفاع حدود یکصد و بیست فوت بودند. ساری شهری کوچک ولی مستحکم است که دیوار خوبی و خندق عمیقی آن را احاطه کرده اند. پر از سکنه است و قسمتی برای ارامنه در نزدیکی شهر بنا شده است. چندین تاجر بنام دارد که با آستاناخان و بخش‌های داخلی ایران تجارت می‌کنند. اگر چه کوچک است اما کامل و تمیز است. منطقه نزدیک شهر مسطح، پردرخت، پر جویبار است و در قسمت شمال شرق و جنوب غرب با رشته کوه کوتاهی هم مرز است؛ بارفروش که اگر چه دومین شهر مازندران است ولی از ساری بزرگتر است و طبق سخن فارستر دره‌ای مرطوب و بیست است و یک مایل و نیم وسعت دارد. خانه‌ها بدنیا شده اند و خیابانها در فصل زمستان پر از گل می‌شود. چهار کاروانسرا و یک بازار وجود دارد که خیابان اصلی آن را پر رفت و آمد می‌کند.

جاده بین ساری و بارفروش خیلی بد است و در زمستان به سختی عبور کردنی است و بیشتر قسمت باتلاقی می‌شود. فرح آباد شهری معمولی در دهانه یک رود، سی مایلی شرق روستای مشهد سر راست و تجارت کمی در برنج، ماهی نمکی و سفال دارد. شهر باستانی آمل در دشتی دل پذیر در پای یک کوهستان در دهانه یک رود قرار دارد و بخاراط پل زیبایی با دوازده قوس و قلعه‌ای قدیمی و کاخ شاه عباس بزرگ معروف است. اشرف، محل دلپذیری از این استان در ساحل خلیجی قرار دارد که فقط در قسمت جنوبی دریای خزر بندر خوبی دارد.

هانوی توصیفی به شرح زیر از آن کاخ می‌دهد: ((در ورودی نشان ایران که یک شیر است و خورشیدی پشت آن است قرار دارد که نمایانگر قدرت و شکوه سلطنت ایران است، در این دروازه خیابان در ازای قرار دارد که در هر طرف سی ساختمان برای نگهبانان شاهانه قرار دارد. دروازه بعدی به یک باغ باز می‌شود؛ در وسط آن کانالی سنگی به عرض سه فوت و عمق یک فوت وجود

دارد. در این کنال جوی آبی است که چهار آبشار به ارتفاع یک لوله خم در فاصله سی یاردی یکدیگر دارد که هر کدام یک فواره کوچک دارند. این آبشارها باید خیلی دقیق باشند چرا که در اطراف، نزدیک جوی سوراخ‌هایی برای شمع کنده شده است که حدود هزار عدد به یک فاصله هستند. در بالای اینها حوضی سنگی عمق شش فوت وجود دارد، نزدیک این حوض در ساختمان ایوانی باشکوه با گلهای طلایی در زمینه آبی قرار دارد. چندین عکس نیز در اینجا وجود دارد که به نظر هولاندر آنها را کشیده است اما هنرمندانه نیستند. در اطراف ایوان چند آپارتمان کوچک وجود دارد و پشت این ساختمانها سه آبشار دیگر است که از یک کوه پر از درخت به پائین می‌ریزند.

با غذا بیشتر برنج کاری اند و درخت‌های بزرگ کاج، پرتقال و میوه‌های دیگر دارند و جویهای آب بین آنها جاری است. از آنجا به باغ دیگری رفتیم که خیلی شبیه آن بود و حرم در آنجا بود. کسی داخل آن نبود ولی از آنجا که ساختمان زنان بود و محرمانه بود و ما اجازه داخل شدن نداشتم. حوض بزرگی در آن بود و یک میدانی با صندلی‌های مرمر در هر گوش وجود داشت. چنان‌رای بسیار بزرگ در مرکز با شاخه‌هایش همه جا را سایه انداخته است. در اینجا نیز آبشاری همانند باعهای دیگر وجود دارد. از آنجا به یک مهمان خانه‌ای رفتیم که برای نوہ علی بود. به احترام آن جلوی در باید شمشیرهایمان را تحويل می‌دادیم. تشریفات آنجا کمی از نظر مذهبی ترسناک بود اما به زودی تغییر کرد چرا که اتاقی را پیدا کردم که با نقاشی تزئین شده بود. در اینجا تصاویر شاه عباس اول و دوم و چند نفر دیگر قرار داشت که همه به دست اروپائیان ولی به شکل ضعیفی کشیده شده بودند. اثاثیه نداشت اما فرشهای خوبی داشت که روی هم قرار گرفته بودند. پس از آن چهارمین خانه و باغ را دیدیم که در آن چشم‌های بود که آب همه جا را می‌داد. گنبدی آنجا بود که بالایش به زیبایی نقاشی شده بود و دیوارها کاشی هلندی داشتند. در فاصله ای، ساختمان کوچکی وجود دارد که به نظر برای مراسمات باشد. همه نمای یک منطقه خوب را نشان می‌دهند، دریای خزر حدود پنج مایلی آنجاست. نزدیکی کوه‌ها پشت کاخ، آبشارهای فراوان و صدای پرنده‌گان به من نظرات دلپذیری می‌دهد اما موقعیت ناراحت مردم به ذهنم می‌رسد و خوشی ام را کم می‌کند.^۱ کارهای مفید بسیاری که شاه عباس بزرگ بنا کرد، نمایانگر قدرت و شکوه آن شاهزاده است: در بین این کارها می‌توان نام فراز راه مازندران را آورد که حدود سیصد مایل طول دارد و از کیسکار در جنوب غربی خزر، چند کیلومتری جنوب شرق استرآباد گسترده می‌شود. سنگفرش آن مانند

^۱ این کاخ الان تقریباً بطور کامل ویران شده است.

زمان هانوی باقی مانده است، بعضی جاها عالی است ولی هرگز تعمیر نشده است. در بعضی جاها بیشتر از بیست یارد پهنا دارد و در دو طرف خندق دارد؛ پلهای زیادی روی آن است و در زیر آنها آبها به سمت مزارع برنج هدایت می شوند.

درآمد خالص مازندران ۲۲۱۳۲ تومان و ۸۷۴۰ دینار است.

مازندران مثل گیلان به دو اقلیم متمایز گرم و سرد تقسیم می شود. یک قسمت کوهستانی و منطقه مسطح در کنار ساحل دریای خزر، زمستان و بهار سالم ترین فصولند. تابستان و پاییز گاهی اوقات چنان گرم می شود که این قسمت ایران را فرا می گیرد و هوا تحمل نشدنی می شود. تب و ورم بیماریهای رایج هستند و بومی ها معمولاً ظاهر زرد و بادکرده ای دارند که نمایانگر سلامتی شان است.^۱

در ماههای اکتبر، نوامبر و دسامبر باران شدیدی می بارد. برف نیز می بارد ولی زیاد روی زمین نمی ماند؛ و در بهار رودخانه ها معمولاً سرریز می شوند.

توصیف مازندران و گیلان از گفته های بومی ها در مقایسه با مسافران اروپایی بدست آمده و موضع های اصلی از قزوین برداشت شده است. دهانه کراز تحقیق واقعی سواحل و غرب و شرق خزر از نقشه بزرگ روس چاپ شده در سن پترزبورگ حدود شش سال قبل برداشت شده است.

خراسان

استان بزرگ خراسان^۲ در شمال شرق و شرق با جیحون و منطقه بلخ، در جنوب با کابل و سیستان و در غرب با اراك، استرآباد و دهستان^۳ هم مرز است. جای افسوس است که اطلاعات ما از این منطقه بزرگ و مهم کم است. سالهای است که قسمتهای شمالی و شرقی آن را هیچ فردی از اروپا ندیده است اینترو اطلاعات من درباره طبیعت و منابع آنها از افراد بومی مختلف خراسان که در

^۱- آقای هانوی بیان می کند که پیزون ها، قاطرها و مرغ و خروس ها سلامت خوبی دارند در حالیکه همه حیوانات دیگر مریض می شوند.

^۲- سرزمین خورشید.

^۳- طبق جغرافیای زمان فریدون، خراسان تا اتك گستردۀ شده بود اما شاهزاده های ترک ممالک-موضوع یا پادشاهی های جدا تاسیس کردند؛ در آن میان کابل، جلال آباد (در کابل) شکارپر، مولتان و غیره از پادشاهی ایران جدا شدند. طبق جغرافیای کنونی، میدان مرز بین خراسان و این مناطق است. مرزهای سیاسی هر روز عوض می شود؛ و اگر آن قسمت خراسان چنین خوانده شود که شاه ایران آن را دارد، در واقع خیلی محدود می باشد.

دربار ایران آنها را ملاقات کردم گرفته شده است. گفته می‌شود منطقه مسطحی است و بیابانها و لبه کوهها سرسیزی در آن وجود دارد، ازینرو آب و هوا طبق طبیعت و ارتفاع مناطق مختلف متفاوت است. در برخی قسمتها هوا خوب است و در برخی دیگر به شدت سرد است و باد سیستان که چهل روز در بیابانها می‌وزد برای هر کسی که در معرض آن باشد کشنده است. این استان روزی پر جمعیت و آباد بوده و شهرهای شاهانه بسیاری داشته است. خاک به طور عالی است و انگور، شراب، میوه، ذرت، برنج و ابریشم زیادی با بهترین کیفیت تولید می‌کند؛ اما بارها توسط ملت‌های وحشی خراب شده است تا جایی که آبادانی و تجارت آن از بین رفته است، شهرها از بین رفته اند و مناطق پر میوه به بیابان تبدیل شده اند. شاه کنونی ایران تنها در شهرهای مشهد، نیشابور، ترشیز و طبس قدرت دارد. قسمتها جنوبی شامل هرات در دست افغانها و چند قبیله پاتان‌ها و یموک هاست و شرق و شمال آن در دست تاتارهای ازبک و ترکمن هاست. این ملل مختلف همواره در جنگند و به مناطق یکدیگر با ارتشهای نامنظم حمله می‌کنند و پس از خراب کردن منطقه و سوزاندن روستاهای ساکنان آن را اسیر می‌کنند.^۱

من نتوانستم اطلاعات معتبری در این باره با توجه به کوه‌های این استان بدست بیاورم. با این حال، شکی نیست که لبه‌های مختلف آن نه تنها به هم متصل اند بلکه به هندوکوه و رشته کوه البرز نیز متصل هستند. کوه‌های بامیان و گور، که خراسان و کابل را از هم جدا می‌کنند. شاخه بزرگی به سمت جنوب غربی در عرض جغرافیایی N ۳۴ درجه و طول جغرافیایی E ۶۵ درجه دارند. در آنجا ناگهان به سمت شمال غرب می‌رود و طول جغرافیایی ۶۰ درجه و عرض ۳۸ درجه را می‌برد و با کوههای مشهد یکی می‌شود.

کاپیتان کریستی در مسیرش از مرزهای سیستان به هرات و از آن شهر به یزد به ما گفت که منطقه‌ای که او از آن گذر کرد کوهستانی با دشت‌هایی، ویژه بین هرات و یزد، حاصلخیز و کشت

^۱- گفته‌های زیر توسط فردی همراه ایلدر شاه، سلطان کنونی بخارا، در یکی از چپاول هایش می‌تواند به خواننده اشاراتی درباره روشی که این جنگها انجام می‌شند بدهد. وی سفرش را از بخارا شروع کرد و به اجرار در ده روز به مرو شاه جهان رسید. در آنجا همه اثنایه اش را قرار داد و با بیست هزار اسب سوار حرکت کرد و پس از سه لشگرکشی ملایم به دهانه توزن رسید. در این لشگرکشی‌ها سربازان در طول صبح سوار اسپهایشان می‌شدند و تا چهار یا پنج عصر حرکت می‌کردند و سپس به اسپهای غذا می‌دادند و استراحت می‌کردند. همیشه برای هفت روز جو برای اسپهایشان حمل می‌کردند و برای خودشان نوعی بیسکویت و زله انگور داشتند. آنها آب چندین روز را نیز داشتند که از آن کم می‌نوشیدند و هر بیست و چهار ساعت مقدار کمی به اسب هایشان می‌دادند. پس از نماز عصر دوباره سوار می‌شدند و تا صبح ساکت می‌ماندند و وقتی که دروازه‌ها باز می‌شد و ساکنان با احشام و غیره خارج می‌شدند. آن وقت شهر را غارت می‌کردند و مردها را به اسارت می‌گرفتند شاه حیدر ده حمله به این صورت به خراسان انجام داده است. یک دهم غارت برای اوست و بقیه بطور مساوی بین بقیه تقسیم می‌شود.

شده بود. این کوهها در بعضی قسمتها خیلی سرسبزند و در روتاستی اکول وسط راه فراه به هرات، رشته کوه بزرگی در سمت شرق دیده می‌شود. این کشفیات کاپیتان کریستی درستی آنویل در تعیین محدوده بیابان نمکی در شرق بالبه کوه را بیان می‌کند که گذشتگان گفته‌اند اما آقای پینکرتون در وجودش شک دارد.

از رودخانه‌های خراسان، تدزن که همان جیحون باستانی است پس از جیحون بزرگترین است. به نظر سرچشمۀ اش نزدیک سراک است و پس از دریافت چند جوبیار و در بین چند رود مشهد در عرض جغرافیایی N ۴۸° ۳۸ درجه به دریا می‌ریزد. هریزوود^۱ پا رود هرات (آریس باستان) در مسافت کمی از شمال آن شروع می‌شود و پس از مسیری جنوبی در ماسه‌های بین هرات و دریا زراه^۱ ناپدید می‌شود. مرقس، مرقب کنونی از کوه‌های گور می‌آید و می‌گویند آن هم نزدیک هرات در ماسه‌ها ناپدید می‌شود. استر (سیدربوس باستان) رود بزرگی است و استان استرآباد را نامگذاری می‌کند و به خزر می‌ریزد. این رود برای مسافت کمی تشخیص دادنی است.

در توصیف شهرها و مناطق، جاها بسیار گفته می‌شود که بر روی نقشه نیستند؛ چرا که مسیرهای متفاوتی که من دارم از نظر فاصله از یکدیگر فرق دارند و غیر ممکن است که مکانشان را بدقت تعیین کرد. بنابراین بسیاری از مسیرها بررسی نشده و تنها آنهایی وارد شده‌اند که بنظر من درست هستند.

استانهای اراک و خراسان با یک میسل عمیق از هم جدا شده‌اند که جاده را از تهران به مشهد در بیست و دو فرسنگی شرق تهران قطع می‌کند. ناحیه‌های اول سمنان، دامغان و بستان هستند. سمنان منطقه‌ای غنی در مرز جنوبی کوه البرز و از طرف دیگر با صحرای بزرگ نمک هم مرز است. شامل پنجاه روستاست؛ مرکز آن شهری کوچک در بیست و هشت فرسنگی تهران است. دامغان در دوازده فرسنگی سمنان، همان هکاتومپلیوس باستان زمانی شهر بزرگ امپراطوری پارتیان بود. شهر اصلی یک منطقه به همان نام است و در دشتی بزرگ قرار دارد که بخاره پیروزی نادرشاه بر افغان‌ها در آنجا معروف است. شهر بستان، یا شاهروود، با متعلقاش درآمد ۱۹۶۹ تومان دارد. جایگاه این شهر با دو رود، یکی از تهران و دیگری تورشیش تعیین می‌شود.

^۱- چندین فرد به من گفتند که هریزوود مسیری شمالی طی می‌کند و دیگران گفتند که مسیرش جنوبی است. چه کسی می‌تواند تشخیص دهد؟ آریان می‌گوید آب اتیماندز و آریس در شن‌ها ناپدید می‌شود.

در این قسمت استان، رشته کوه البرز به چندین شاخه تقسیم می‌شود، که بین استرآباد و مشهد از شرق و شمال آنجا قرار می‌گیرند و بالبه بامیان که قبلًاً گفته شد تقاطعی را شکل می‌دهند و نهایتاً در دشت‌های بیابان خراسان ناپدید می‌شود. منطقه بین ورودی استرآباد و متعلقات مشهد شامل شهرها و نواحی ابیورد^۱ نسا، دیرون و کالپوس، تحت کنترل قبیله ترکمن گکلان است که دائماً با قاجارها در جنگ هستند. این قسمت تقریباً همه پارتیان باستان، جایگاه موسسان امپراطوری پارتیان است، که زمانی خیلی مهم بود، و برای شکوه ارتش روم بسیار کشنده‌اند. مالکان کنونی اینجا از اجدادشان شجاعتشان خیلی متفاوت نیستند آنها در خانه‌های چوبی حمل شدنی زندگی می‌کنند و همیشه در حال حرکت هستند. عذایشان محصولات گله هایشان است. خشن و بی سعادت‌اما از نظر سوارکاری و اقدامات نظامی قوی‌اند. سلاحشان نیزه، شمشیر و تیر و کمان است که به جای هم طبق موقعیت استفاده می‌کنند. بیشتر شهرهای تحت کنترل آنها ویران یا ترک شده‌اند؛ و نسا محل اقامت اولین شاهزاده‌های آرساس، حالا تبدیل به یک روستای کم اهمیت شده است. همه این منطقه برای نژاد اسب و شترش معروف است و ترکمن‌ها فروش زیادی از آن دارند. در جنوب گکلان و بین مشهد و بستان منطقه میر گناه خان، رئیس مستقل قرار دارد. منطقه‌ای در خراسان پر میوه‌تر و قادر به دفاع از آزادی و راحتی خود هستند. گفته شد که مردم میر گناه خان حدود چهار هزار خانواده کرد، سه هزار و پانصد ترک و پنج هزار فارس هستند. مرکز آن کلبوشان شهری مستحکم در سی فرسنگی مشهد و هشتاد و چهار فرسنگی بستان است. وی همچنین کنترل شهر بزرنجرد، شهری پر جمعیت، در بیست و دو فرسنگی کلبوشان را بدقت دارد. مشهد، مرکز خراسان، در حدود دو فرسنگی خرابه‌های شهر قرار دارد^۲ و برای آرامگاهی بسیار عظیم مشهور است که امام رضا در آنجا آرمیده است و نیز برای آرامگاه هارون الرشید که در آنجاست. اگر چه قسمت زیادی از این شهر ویرانه است اما جمعیتی حدود پنجاه هزار نفر دارد. بازار پر از میوه و امکانات است، محصولات دشت‌های غنی و پر آب که شهر در آن قرار دارد. با دیواری به وسعت سه فرسنگ احاطه شده است؛ و بازار بزرگ شهر از شرق به غرب بطول سه مایل کشیده شده است. مشهد به دوازده بخش تقسیم می‌شود که پنج تای آن ویران است. خانه‌ها خیلی ضعیف ساخته شده‌اند و ارک یا کاخ بی ارزش است. مدیریت شهر دست شاهزاده والی میرزا یکی

^۱- محل تولد نادرشاه^۲- رودخانه کوچکی نزدیک این خرابه‌ها به وسعت چهار مایل قرار دارد. نام آن چشمه سبز است و منبع دو رود کوچک است، یکی از آنها به مشهد و دیگری به نیشابور می‌ریزد.

از پسران شاه است و با نواحی اطراف درآمد ۹۰۰۰ تومان دارد. با بخارا بلخ، قندهار، یزد و هرات تجارت خوبی دارد. در اینجا محمل باکیفیت بالایی تولید می‌شود و ردای پوستی آن نیز خیلی خوب است. موقعیت مشهد با شش مسیر معین می‌شود: دو تا از قوریان، روستایی در ده فرسنگی غرب هرات؛ دو تا از تربت حیدریه، شهری در پنج فرسنگی شمال سنگون بالا خاف؛ و دو تا از نیشابور. از دوتای اول، یکی مسیر مستقیم پنجاه فرسنگی و دیگری پنجاه و پنج فرسنگی است. از مسیرهای تربت، یکی بیست و سه فرسنگ و دیگری بیست و دو فرسنگ است.

توصیف زیر در شانزده فرسنگی مشهد در جاده مروشاه جهان، در منطقه‌ای کوهستانی به نام اژدر کوه یا کوه اژدها قرار دارد. تپه بسیار بلندی است که تنها از طریق دو مسیر بازیک رد شدنی است. پس از هفت مایل بالا رفتن به یک دشت خوب به وسعت نزدیک دوازده مایل می‌رسید که چندین جویبار کوچک آن را آبیاری می‌کند و ذرت و برنج فراوانی تولید می‌کند. ساکنان کوهستان در چادر زندگی می‌کنند و تنها ساختمانهای این دره زیبا دو برج و یک بنای کوچک مرمر هستند که نادرشاه تاسیس کرده است. برجها برای دفاع از مسیرها و خانه برای استفاده خودش بود. پس از دره همچنان بالا می‌روید و پس از حدود پانزده مایل به قله کوه می‌رسید که بالای آن دشت دیگری است که مانند دشت قبلی حاصلخیز ولی کوچکتر است. در اینجا نیز دو برج کوچک وجود دارد که قلعه کلات را مستحکم می‌کنند؛ قدرت آن مانند کلاسفید بخاطر عمق سنگ و سختی دسترسی به آن است. یک سنگ از بالا برای جلوگیری افراد، اگر آنها را از بین نبرد، کافی است.

بین مشهد و مرو مناطق کاتچنگ و دره گز گفته شده اند. اولی تحت کنترل یک رئیس مستقل است که می‌تواند دوازده هزار فرد به زمین وارد کند و در شهر کاتچنگ در بیست و سه فرسنگی مشهد اقامت دارد. منطقه دره گز برای لطفعلی خان رئیس قبیله چوپرسو است و در غرب با متعلقات کلات، در شمال با منطقه ترکمن های تاک، یا آتاک و در شرق شاخه اژدرکوه هم مرز است. مردم لطفعلی خان را شجاع ترین و مودب ترین بومیان خراسان می‌دانند؛ خاک آنها حاصلخیز است و دانه های خشک یکصد و برنج چهارصد رمه را تامین می‌کند.

یک بیابان شنی و صاف از پشت اژدرکوه پس از چند مایل به جیحون می‌رسد. سید محمد حسن فرد مهمی اهل ساکتر، در مسافت یک روزه شمال بخارا، به زنرال مالکوم اطلاع داد که در کوه پامیر

بوده که سرچشمه جیحون است. وی آنها را سیزده حرکت سی و شش مایلی، در شرق فیض آباد در بدخشان، بدون سکنه، دست نیافتند و همیشه پوشیده از برف توصیف کرده است. او دهانه‌های جیحون را صدھا مایل دنبال کرده است و بارها آرول و خیوا، مرکز اورگنجه را دیده است و گفته است که سیحون و جیحون تقاطعی شکل می‌دهند و کل آب به دریای خزر می‌ریزد. از خیوه تا ایلچکت به مسافت پنج حرکت با صد و هشتاد مایل بیابان و در هر دو طرف دهانه رود بدون سکنه است. اما از ایلچکت تا خیوه به طول نه حرکت، قبایل ترکمن هستند که گوسفندها، گاویش و مادیان بسیاری دارند. این مردمان در هزار سرگردان^۱ در تابستان و پائیز مشغول کشاورزی و در زمستان بدنبال جلوگیری از سرما و برف در روستاهای گلی اند.

در جیحون در تمام این فاصله قایقرانی می‌شود و کشتی‌های بسیاری با هشت تا ده قایق وجود دارد. چراغاه و زمینهای کشت شده در فاصله سه یا چهار مایلی رودخانه اند؛ چرا که بیابانهای عظیم در هر دو طرف به ایران و بخارا باز می‌شوند. بالای جزء، در مسافت زیادی منطقه کوهستانی است و جنگلهایی در آن قرار دارد و قبایل سرگردان تاتارهای ازبک، یموک‌ها در آنجا قرار دارند و همه به حیدرشاه، شاه بخارا را حق سکونت می‌دهند.

مروشاه جهان^۱، مرکز باستانی استان مارجیانا، توسط اسکندر بزرگ بنا شد و پس از آن آنتیوکس نیکاتور آن را بهینه کرد که به آن نام آنتیوکیا دادند. یکی از چهار شهر اصلی خراسان بود و مدت‌ها چندین سلطان ایران در آنجا بودند؛ بویژه سرزمین سلسله سلجوقیان بوده است. میوه‌های مرو از هر جای دیگری بهتر است و دیوارها در همه اطراف یا کاخها، بیشه‌ها و باغها احاطه شده است. در اینجا آلپ ارسلان، قویترین شاهزاده زمان خود، سالها با شکوه شرقی حکومت کرد و سنگ نوشته زیر هنوز روی قبر آن قهرمان دیده می‌شود: ((توبی که جاه و شکوه آلپ ارسلان را دیده ای، که به بهشت رفته است، به مرو آمده ای و آن را مدفون در خاک می‌بینی)). ازبکها حدود بیست سال قبل، این مرکز بزرگ را گرفته و چپاول کردند، از آن زمان به تدریج رو به پائین شد و جمعیتش الان به سه هزار نفر رسیده است و تحت کنترل برادر حیدر شاه بخارا است. در رود مرقب قرار دارد که آب آن توسط کانالی برای شهر استفاده می‌شود. موقعیت مرو از پنج مسیر معین می‌شود که به نظر من درست اند. چهارتای آنها از مشهد و دیگری از هرات است. اولی مسیر مستقیم از مشهد پنجاه و دو فرسنگ در جاده ای کوهستانی است؛ دومی از شهر سرخس است شصت فرسنگ و

^۱-سرزمین شاه.

منطقه مسطح تر از قبلی است. سومی از منطقه دره گز، شصت و هفت فرسنگ است و چهارمی پنجاه و دو فرسنگ در جاده‌ای کوهستانی است؛ سومی از منطقه دره گز، شصت و هفت فرسنگ است و چهارمی پنجاه و شش فرسنگ است. مسیر دیگر از هرات است. همه این مسیرها مردو شاه جهان را در شمال شرق مشهد قرار می‌دهد و در نقشه‌های چاپ شده تقریباً در شرق آنجاست. متعلقات مرو در شرق تا پنج روز سفر تا بیابان و در غرب تا دهانه توزن گسترده شده است. در آمد خان بیست من دانه و شصت هزار روپیه سالانه است. از اینجا تا هرات هشتاد و هشت فرسنگ است. در دو یا سه حرکت اول، جاده در طول بیابان است. سپس وارد منطقه‌ای کوهستانی می‌شود که قبیله قدرتمندی به نام یموک ساکن اند. قله این کوه‌ها بیش از نیمی از سال پوشیده از برف است؛ اما دره‌های حاصلخیز اند و دانه‌های خشکبار و علوفه فراوانی فراهم می‌کند. قدرت یموک در ده فرسنگ از هرات گسترده شده است.

هرات، آریا یا آرتاکوانی باستان^۱ و مرکز آریانا^۲ هم اکنون بزرگترین و پرجمعیت ترین شهر استان است. در دشتی وسیع قرار دارد، حاصلخیز بودنش برای هربرود است که از وسط آن می‌گذرد، بسیار کشت شده است و پر از روستاهای باغ هاست. شهر چهار میل مربع است و دیوار بزرگی با یک خندق پر آب آن را احاطه کرده اند. قلعه در قسمت شمالی است و ساختمانی مربعی با برجهای دروازه‌های متعدد از آجر پخته است. در هر سمت شهر یک دروازه و در سمت شمال دو دروازه دارد و از هر دروازه یک بازار بزرگ و پر امکانات به سمت مرکز شهر می‌رود. خیابان اصلی از دروازه جنوبی تا بازار احشام مقابل قلعه با سقفی گنبدی وجود دارد. هرات آب زیادی دارد، تقریباً هر خانه چشمی ای دارد و در هر سمت بازار چشمه‌های عمومی وجود دارد. مسکن شاهزاده از لحظه ظاهری خیلی بد است؛ یک دروازه معمولی آن دیده می‌شود؛ و داخل آن خانه ای ضعیف است و جلوی آن میدانی باز یا حوضی در وسط آن قرار دارد. مسجد جامع روزی بنای مهمی بود و هشت‌صد باره مربع وسعت داشت اما آنقدر از آن غفلت شده است که رو به خرابی است. با این حال خوشبختانه دوباره ساختمانهای دیگر هرات چنین نیست و شاید هیچ شهری در شرق آنقدر شلوغ نباشد. یکصد هزار سکنه دارد که ده هزار آنها پاتان هستند. بقیه افغان، تعدادی یهودی و ششصد

^۱-پاروپامیسوس یونانی‌ها.

^۲-در زمان اسکندر، کاخ پادشاهی شاهزاده‌های آریا در اینجا بود.

^۳-همانطور که قدیمی ترین نویسنده‌گان ایران مناطق اطراف هرات را هری نامیده اند، بعید نیست که اصطلاح آریانا از اینجا گرفته شده باشد.

هندو هستند. هندوها خیلی اعتبار و احترام دارند. دولت ارزش آنها را می‌داند و بخاطر تجارت تاثیری خوبی دارند. هرات بخاطر تجارت زیادش نام بندر گرفته است. بازار تجارت بین کابل، کاشمر، بخاراء، هندوستان و ایران است. از کابل شال، نیل، شکر، چیت، کتان محکم، چرم و پوستهای تاتاری می‌گیرند و به مشهد، یزد، کرمان، اصفهان و تهران صادر می‌کنند و به جایش دلار، چای، طروف چینی، لباسهای گشاد، مس، فلفل و شکلات می‌گیرند و از کرمان شال و خرما و از قائن فرش می‌گیرند. کالاهای هرات ابریشم، زعفران و وزه است که به هندوستان صادر می‌شود. باغها پر از درختان توت است که فقط برای کرم ابریشم رشد داده می‌شوند و دشتها و تپه‌های نزدیک شهر مخصوصاً سمت غرب وزه تولید می‌کنند. هندوها و بلوچها این‌گیاه را دوست دارند که با کباب کردن زیر خاکستر و پختن سر آن را می‌خورند. زمستانهای هرات گاهی اوقات خیلی شدید است و سرما برای محصولات مضر است؛ اما هیچ چیز جلوی حاصلخیزی دشت را نمی‌گیرد که محصولات بسیاری دارد و گندم و جو و هر نوع میوه شناخته شده ای در ایران وجود دارد. درختان پسته به طور وحشی در تپه‌ها می‌رویند و کاج در دشتها زیاد است. گله‌ها کوچک اند اما گوسفند دم پهن زیاد است و سوخت با اینکه از مسافت دوری می‌آید گران نیست. درآمد این شهر چهار لک و نیم روپیه تخمین زده شده است؛ کاروانسراها، مغازه‌ها، باغها و صادرات و واردات مالیات دارند. دولت دست شاهزاده حاجی فیروز، پسر احمد شاه آخر، شاه کابل است که سالانه پنجاه هزار روپیه به شاه ایران خراج می‌دهد. هرات در عرض جغرافیایی $12^{\circ}N$ درجه 34° و طول جغرافیایی $E\ 14^{\circ}$ درجه 63° درجه قرار گرفته است.^۱

قسمتی از خراسان که از عرض جغرافیایی $N\ 30^{\circ}$ درجه 40° تا $E\ 34^{\circ}$ درجه 40° و از طول جغرافیایی 56° تا 62° درجه شرقی کشیده شده شامل بخشها و شهرهای زیر می‌شود: پشنگ، زوزان، ترشیش، تربت جام، کوهستان، نیشابور و سرخس. پوشنگ شهر بزرگی است، در شمال هرات در دهانه هریرود بنا شده است و برای زیبایی درختان سرو که اطرافش رشد می‌کنند معروف است. زوزان، سوسای باستان، هم اکنون جای مهمی نیست و به اندازه پوشنگ از هرات فاصله دارد. شهر و منطقه ترشیش در شصت و سه فرسنگی غربی، جنوب غربی هرات است و سریازان شاه ایران دو سال قبل آن را به دست گرفتند. شهر قدیمی سلطان آباد کوچک است اما یک قسمت جدید به آن اضافه شده است که فرماندار و افسران اصلی اش در آنجا اقامت دارند. هر دو روی هم حدود

^۱-کاپیتان کریستی.

بیست هزار نفر جمعیت دارند که میان آنها یکصد خانواده هندو وجود دارد. تجارت این مکان بطور اصلی از واردات نیل و داروهای دیگر از غرب، پشم و لباس و برنج از هرات و صادرات آهن به شکل ورقه های کلفت^۱ تشکیل می شود. مقدار زیاد کالاهای اروپایی مورد نیاز مازندران می آید. منطقه بین این شهر و هرات بیشتر کوهستانی، وحشی و کشت نشده است. ترشیش از سه مسیر در نقشه کشیده شده است: یکی از هرات، دیگری از تربت و سومی از نیشاپور.

تربت در هشت فرسنگی شهری با جمعیت حدود هجده هزار نفر است که با دیواری بسیار مستحکم دفاع می شود که برجهایی دارد. امکانات زیاد و ارزان است. دویست و بیست روستای وابسته دارد و عیسی خان، رئیس قدرتمند آن را در دست دارد که ارتشی ده هزار نفره به آنجا آورده است. منطقه بزرگی در شمال غربی هرات بخاطر ارتفاعش کوهستان نامیده می شود. گفته می شود چند روستا دارد و میوه، ابریشم، زعفران و وزه فراوانی تولید می کند. ساکنان از ترس اینکه به آنها حمله شود همیشه مسلح هستند. حتی با غهایشان را با شمشیرهایشان کشت می کنند و ظاهر شان تیره تر است و با بقیه اهالی خراسان متفاوت اند. شهر اصلی کوهستان بین نیژبندان و فره قرار دارد. منطقه جام خیلی بزرگ است و چهل فرسنگ طول دارد و در جاده هرات به مشهد قرار دارد.

نیشاپور که روزی بزرگترین و ثروتمندترین شهر خراسان بود در یک دشت قرار دارد که قبلًا دوازده هزار جوی آن را آبیاری می کردند، و بیشتر آن در حال ویرانی است و کمبود آب دارد. تهمورث این شهر را بنا کرد و اسکندر بزرگ آن را ویران کرد. پس از سالها توسط شاپور اول بازسازی شد؛ و مجسمه آن شاهزاده در نیشاپور دیده می شد تا اینکه اعراب آن را پائین آورده و تکه تکه کردند. نیشاپور یکی از چهار شهر شاهانه خراسان بود مانند مروشاه جهان مرکز شاهزاده ها سلجوقیان. تاتارها در سال پانصد و چهل و هشت هجری آن را گرفتند و طوری آن را ویران کردند که وقتی ساکنان بازگشتنند نمی توانستند محل خانه هایشان را تشخیص دهند. خاقانی شاعر ایرانی که در این زمان بود شرایط بد این شهر را به بدترین وضع ممکن توصیف کرده است. نیشاپور که بار دیگری آبادانی قبلی اش را کسب کرده بود دوباره به دست تاتارها تحت حکومت چنگیز خان افتاد و ساکنان کنونی آنها بیشتر از پانزده هزار نفر نمی شود. آنها تنها قسمتی از این شهر را در برگرفته اند که طبق اطلاعاتی که از فردی که در نیشاپور در سال ۱۸۰۸ آشنا شدم گرفتم. حدود ده

فرسنگ وسعت دارد. در حال حاضر شهر تحت حکومت شاه ایران است و نه قسمت وابسته دارد و هر کدام ده روستای دیوار دارد. خوشمزه ترین میوه‌ها در اینجا خیلی فراوان هستند. نیشاپور از دو مسیر خوب در دسترس است؛ یکی از هرات و دیگری از سیستان.

سرخس، ساریگوی باستان، در سی و هشت فرسنگی مشهد و بیست و چهار فرسنگی مرو، شش هزار سکنه از خانواده‌ترکمن دارد، و چنان‌ران شهر بزرگ و در دروازه فرسنگی مشهد است. تنها شهری که کاپیتان کریستی در مسیرش از هرات به یزد از آن گذشت طبیس، تابینه باستان بود. که در میان رشته کوهی در سیصد و سی و هفت مایلی هرات و یگص و پنجاه مایلی یزد قرار دارد. جمعیتی حدود بیست هزار نفر دارد و تجارت زیادی با هرات و یزد انجام می‌دهد.

www.tabarestan.info

بلغ

استان بلخ، باکتریای باستان، که قبلاً جزء خراسان بود، در شمال شرقی با جیحون، در شرق با قندوز، در غرب با خراسان و در جنوب غربی با کوههای هزاره و ایالت مستقل میمنه هم مرز است. در جنوب شرقی سرد و کوهستانی است اما قسمتهای شمال غربی مسطح، ماسه‌ای و در تابستانها خیلی گرم است. جمعیت آن ازبک‌ها، افغان‌ها و تانجت هاست که برخی در روستاهای برخی با گله‌هایشان به دنبال چراغاه هستند. ازبک‌ها ساده، صادق و انسانی هستند اما تانجت‌ها مردمانی فاسد هستند و به غیر معمول ترین بدیهای عادت دارند.

بلغ مرکز این استان، در کنار رود دهشت قرار گرفته است و یکی از معروف‌ترین شهرهای شرق است. باکتریای یونانی هاست؛ و طبق گفته شرقی‌ها تهمورث یکی از شاهان ایرانی آن را بنا کرد و محل امپراطوری خود قرار داد. در اینجا آرتاکسلسز باگان تاج گذاری شد و در اینجا بود که ملاقات معروفش با ماقی را داشت که مذهب زرتشت را برای ایران قرار داد و تقریباً بطور کامل بدست جانشیان پس از او افتاد. در زمین مسطحی حدود دوازده مایلی کوهستان قرار دارد و در زمان انسوپیروان یکی از بزرگترین، پر جمعیت ترین و آبادترین شهرهای تحت حکومت آن شاه بزرگ بود. خانه‌ها از آجر و سنگ ساخته شده اند در حالیکه کاخ از مرمر که از کوههای اطراف آورده شده، ساخته شده‌اند. این شهر در سال ۱۲۲۱ به دست چنگیز افتاد و همه سکنه آن بی‌رحمانه قتل عام شدند. در سال ۱۳۶۹ نیز تیمور آنجا را گرفت و جانشینانش به نوبت آنجا بودند تا ازبک‌ها آن را گرفتند و از آن زمان برای قدرتهای همسایه ایران تاتاری و کابل، مرکز توجه شد. گفته می‌

شود هنوز به بزرگی دهلي است اما بيشتر خانه‌ها خالي اند و جمعيت آن بين شش تا هفت هزار نفر کم شده است که تحت حکومت شاه کابل است. نزدیک شهری به خوبی کشت می‌شود و ذرت زیادی بدست می‌آید.

سيستان

استان سیستان که قبلًا نیمروز^۱ نامیده می‌شد، و بخشی از آريانه و منطقه سارانگان را در بر می‌گيرد^۲، در شمال و شمال غرب با خراسان، در شرق با قندهار و زابلستان^۳ و در جنوب و جنوب غرب با مکران و کرمان همسایه است. بيشتر اين استان مسطح، شني و پدون سکنه است. در ماه هاي گرم باد بيشتر از يكصد و بیست روز می‌وzd طوري که ابرهای شني خانه‌ها، باغها و مزارع را در بر می‌گيرد. اگر چه الان شرایط خوبی ندارد ولی روز يکي از آبادترین استانهای پادشاهي بود. منطقه جمشيد و رستم، قهرمانان شاهنامه، و يعقوب بن ليث فاتح خليفه بغداد بود. رود مهم هيرمند (اتيماندر باستان) که از بست^۴ تا زرنگ در خور توجه است، به داخل آن می‌ريزد و از کوههای هزاره بالاي کابل تا درياچه زره گسترده شده است. گفته می‌شود اين درياچه سی فرسنگ طول و شش فرسنگ عرض دارد. در اصل از آبهای رود هيرمند و فره شكل می‌گيرد و در فصل خشک بيشتر شبیه مرداد است تا درياچه و پوشیده از نیزار است. در وسط آب تازه است اما نزدیک ساحل شورمزه می‌شود چرا که دشت‌های شني اطراف آن پر از نمک هستند. درياچه پر از ماهی و ماکیان وحشی است و در مرکز آن شهر محکمی به نام کوخ زرد بر روی جزیره بلندی قرار دارد که سرمایه خانواده‌های اصلى سیستان قبلًا آنجا بود. يك هندو که آقای پتنیگر در نوشکی ملاقات کرد به او گفت که شهری به نام ناصرآباد در مرز اين درياچه دیده است که برای يك شتر با بار چهار روز طول می‌کشد که بر سر و در غرب شهر دوشاك مرکز کنونی استان است.

^۱-طبق گفته‌های باستانی این استان قبلًا کامل زیر آب بوده است اما در کمتر از نیمروز جنی آن را از آب درآورد و نام نیمروز به آن داد.

^۲-سارانگان شامل قسمتی از ارتش خشایارشاه می‌شود. آنها لباسهای رنگارنگی می‌پوشیده و کمان داشتند. آنها اورگتای یونانی‌ها بودند: لقبی که کوروش بخاطرهایی به آنها داد وقتی که از حمله ناموفق ارستیا با می‌گشت.

^۳-فردوسی بارها گفته است که قهرمانانش از سیستان به زابلستان می‌رفتند. غزینی در زابل است نه سیستان.

^۴-ابسته باستان گفته می‌شود از غزنه چهارده روز راه است.

کاپیتان کریستی در بهار ۱۸۱۰ از قلب سیستان در مسیرش از کلات در بلوچستان به هرات عبور کرد؛ طبق گزارش او به ژنرال مالکوم بنظر می‌رسد که از نوشکی تا دهانه هیرمند که او از آن عبور کرد تقریباً بیابانی با تپه‌های سنی بود. با این حال وی بیشتر از بیست و پنج مایل بدون آب نمی‌دید. هیچ شهری یا حتی روستایی ندید و تنها ساکنان این منطقه وحشی چند چوپان بلوج و پاتان هستند که نزدیک بهار در چادر زندگی می‌کنند.

وی در عرض جغرافیایی N ۳۰ ۲۴ درجه و طول جغرافیایی E ۶۴ درجه به هیرمند رسید و دهانه آن رود را حدود هفتاد یا هشتاد مایل دنبال کرد. از یک دره به عرض یک تا دو مایل می‌گذرد و از صخره‌های راست بالا می‌رود. این دره با آب رود آبیاری می‌شود و با نیزار و گیاهان سبز پوشیده شده است. کاپیتان کریستی در سفرش در این دره شهرها، روستاهای قلعه‌های بیشماری دید؛ و در یکی از آنها کلکویت یک مکان در وضعیت خوبی است. باقی مانده‌های یک شهر به نام پولکی بسیار وسیع اند. در اینجا هیرمند چهارصد بارد عرض دارد، خیلی عمیق است آب خوبی دارد و دهانه‌ها در هر طرف تا نیم مایل کشت می‌شوند. در نهم آوریل به دو شاک^۱ رسید، که مرکز کنونی و محل سکونت شاهزاده سیستان است و در عرض جغرافیایی N ۳۱ ۸ درجه و طول جغرافیایی E ۶۳ درجه حدود هشت یا نه مایلی رود قرار دارد. این شهر جدید کوچک و فشرده است اما خرابه‌ها فضای وسیعی را پوشش می‌دهند. پرجمعیت است و یک بازار خوب دارد و ساکنان که لباس‌های ایرانی می‌پوشند ظاهرشان از بقیه مردم سیستان بهتر است که یاپاتان یا چوپان بلوج هستند و زندگی عشاپری دارند و چادرهایشان را در بین خرابه‌های کاخهای باستانی بنا می‌کنند. منطقه اطراف دوشاك باز است، بخوبی کشت می‌شود و گندم و جو زیادی برای صادر به هرات تولید می‌کند، چراگاه‌ها نیز زیاد و خوبند. درآمدهای بهرام خان کیاس، که رئیس سیستان قلمداد می‌شد کمتر از هشتاد هزار روپیه می‌شود و می‌تواند سه هزار نفر به آنجا بیاورد. موقعیت و توصیف دوشاك مرا مشکوك کرد که همان زرنگ^۲ است و نام قدیمی در ماجراهای ناخشنودی که برای این استان در طی بیش از یک قرن رخداده است و حالت کنونی چنین شده است می‌باشد.

^۱-از اینجا تا کرمان برای یک سواره بیست روز راه است و به اندازه یزد تا قائن فاصله دارد و برای تولید فرش معروف است.

^۲-زرنگ، زرنگاری پتولمی، شهری پرجمعیت در جایگاهی خوشایند در دهانه هیرمند است. محل اقامت دلخواه یعقوب بن لیث بود و تیمور مدت‌ها آن را محاصره کرد و در آخر آن را تسخیر کرد.

بین این شهر و فره طبق کشف کاپیتان کریستی بیشتر بیابان است به جز خرابه‌های یک شهر بزرگ دیگر رسید به نام پیشاور و چند مایل پس از آن به باقی مانده‌های شهری دیگر به نام جوین رسید. در اینجا یک قلعه کوچک جدید و روتایی با سکنه در دره ای حاصلخیز وجود دارد که متعلق برای یک رئیس پاتان است که در بیست مایلی آن زندگی می‌کند و تنها دریاچه با چهارصد اسب سوار امنیت منطقه اطراف را حفظ می‌کند. از دوشک تا فره شصت و پنج مایل است. بیست و پنج مایل اول بدون آب و علف است. فره همان پره گفته شده در جغرافیای باستان است که مرکز استان پارتیان آتابن است و در آن زمان مکانی گسترده و آبادان است. کاپیتان کریستی فره را دیده است و آن را شهری بسیار بزرگ با دیوار در دره حاصل خیز در کنار رودی که به دریاچه زره می‌ریزد و بین قندهار و هرات توصیف می‌کند.

سیستان در حال حاضر به چندین بخش مستقل تقسیم شده است که روسایی دارد که در روستاهای مستحکم در دهانه هیرمند زندگی می‌کنند. حدود ده روز راه از دوشک در جاده یزد شهر کوین قرار دارد که رئیس آن از بهرام خان کیانس قدرت را گرفته است. دو روز راه جاده در کنار یک کوه است اما بقیه راه در یک دشت بیابانی است. کوین در وسط بیابان قرار دارد و از کرمان پانزده و از یزد شانزده روز فاصله دارد. فردی که این مسیرها را رو کرده بود به آقای پاتینگر گفت که همه فضای مجاور بیابان در معرض یک یا دو رشته کوه بود. مسیری در این بیابان وجود دارد که قاصدها می‌توانند از کرمان هجده روزه به هرات بروند؛ اما خطر مرگ آنقدر زیاد است که چنین فردی دویست روپیه تقاضا کرد تا نامه‌ای از آقای پاتینگر به کاپیتان کریسی برساند.

کرمان

استان کرمان، کرامانیای باستان، در شرق با سیستان و مکران؛ در شمال با سیستان و خراسان؛ در غرب با فارس، لار و اراک و در جنوب با مکران و خلیج فارس همسایه است. به نظر رود بالهمیتی در این استان وجود ندارد؛ چرا که در بیابان است و آب کم است. آب و هوا متفاوت است بعضی جاهای خیلی سرد و بعضی جاهای دیگر خیلی گرم است. طبق گزارش کاپیتان گرنت منطقه بزرگ برکنند در جنوب کرمان کاملاً کوهستانی است. بین جاسک و قلعه کوهستانی در طول جغرافیای E ۵۷ درجه این کوه‌ها به لبه دریا نزدیک می‌شوند؛ اما در کوهستانی در پشت میناب می‌رود و

تا بالای بندر عباس دیگر به سمت جنوب حرکت نمی‌کند. آنها کوه‌های معادن نفره نامیده می‌شوند. بین جاسک و سریک چندین روستا و دشت کشت شده وجود دارد.

گیاهان نخل خیلی زیاد است و محصول گندم زیاد است. با این حال با اینکه چاه‌های زیادی وجود دارد اما آب زیادی تامین نمی‌شود، اغلب شور و بدمزه است و علوفه فقط نزدیک ساحل زیاد است. بین سریک و میناب کمبود آب و علوفه نیست و جاده ساحلی از میناب به بندر عباس چند روستا و ذخیره آب خوبی دارد.

لیوتانت پاتینگر از موسسه بمبئی، نوشکی در شمال مکران را در ۵ مارس ۱۸۱۰ م. ترک کرد و پس از سفری خطرناک و خسته کننده به رگان در نرمانشیر و روودی شرقی کرمان در ۲۳ آوریل رسید. وی رگان را در ۲۸ همان ماه ترک کرد و بیست و نه مایل سفر دریک جنگل انبو به یک قلعه کوچک به نام بورجه رسید. از آنجا به سمت نعیم آباد و از آنجا به جماله از طریق یک منطقه حاصلخیز و کشت شده به طول شانزده مایل رفت. از جماله پس از طی چهل و چهار مایل به شهر بم رفت که بیشتر مسیر دشتی بی آب و علف بود. منطقه نرمانشیر طبق گزارش آفای پاتینگر حدود نود مایل طول و سی تا هشتاد مایل عرض دارد. در شمال و جنوب آن رشته کوهی وجود دارد: کوههای جنوب بلندترند و بیشتر سال پوشیده از برف هستند. خاک حاصلخیز است و منطقه پرجمعیت است و جوی‌های بسیاری از کوهها آن را آبیاری می‌کنند و آب و هوا در دشت گرم و در کوه سرد است. ایرانی‌ها حدود هشت سال قبل افغان‌ها را از این مکان اخراج کردند و قبایل بلوچ روستاهای خالی را پر کردند. رگان شهر کوچک تمیزی است که دیواری گلی آن را احاطه کرده است و احشام، ساکنان شبها در آنجا محافظت می‌شوند. قلعه چهار گوش است، دیوارها بلند و خوب هستند و ستونهایی دارد، و تنها یک دروازه وجود دارد که همیشه یک نگهبان آن جاست تا جلوی ورود غریبه‌ها را بگیرد؛ چرا که باید در مقابل بلوچ‌های پنه و سرند احتیاط کنند که به نرمنشیر حمله می‌کنند. کروک، مرکز نرمنشیر و محل سکونت رشید خان فرماندار، به سبک رگان ولی بزرگتر ساخته شده است و توسط یک خندق عمیق احاطه شده است.

شهر بم تا قبیل از حمله افغان‌ها شهری ورودی ایران در این بخش بود. دیوار گلی بلندی با قدرت از آن حفاظت می‌کرد و دو برج با یک خندق خشک عمیق و عریض، و تنها یک دروازه و یک بازار پر از خرما، شیر و میوه داشت. این شهر در سالهای اخیر خیلی معروف شده است چرا که پناهگاه آخر لطفعلی خان شجاع اما بد شانس، آخرین فرد سلسله زند و رقیب ناموفق آقا محمدخان بوده

است. نقطه‌ای که در هنگام سوار شدن بر اسب او را گرفتند به دستور حاکم خشن هرمی از جمجمه های باوقاترین پیروانش ساختند. خرابه‌های بم شهادت می دهد که قبل وسعت بیشتری داشته است. فواره‌ها آب‌ها به ارتفاع بالایی پرت می کنند و باغهای دیواردار مزین به خانه‌های ولایی زیبا انوارهای خیلی خوشمزه‌ای تولید می کنند.

آقای پاتینگر ۲۹ آوریل از بم خارج شد و چهل و چهار مایل حرکت کرد و به روستایی به نام سبزستان در هشت مایلی جنوب شرقی به شرق، شهر تهروت رسید. جاده خوب بود؛ اما بیست و هشت مایل آخر آب نداشت. در روز سی ام دوازده مایل دور یک دشت بی آب و علف، هفت مایل در کنار رودخانه‌ای که تقریباً خشک بود و ده مایل در دشتی پر از آب و در مجموع بیست و نه مایل حرکت کرد. در پایی یک رشته کوه بلند، بیست و دو مایلی شرق و جنوب شهری به نام رایون ساکن شد. در اول می به سفرش به طول بیست و هشت مایلی به آب رسید. در دوم می از پنج صبح تا نه شب سی و یک مایل حرکت کرد و در چهار مایلی شهری به نام ماهیم ساکن شد. اینجا شهر بسیار کوچکی است و مانند تهروت و رایون با باغهای زیادی در اطراف پوشیده شده است. در بیست و چهار مایلی شرق و جنوب کرمان قرار گرفته است و جایی است که گله‌های فرماندار استان معمولاً در آن نگهداری می شود. سوم می به شهر کرمان در دشتی در وسط کوه‌ها در بیست و چهار مایلی آنجا پر از روستاهای باغها رسید.

کرمان، یا گاهی گفته می شود سرجان (کارمانی باستان) زمانی از پرافتخارترین شهرهای کشور بود و موقعیتش در جاده مستقیم از استان‌های شمالی ایران و بخارا و گمبرون و محل تجارت با هند منجر به افزایش آبادانی آن شده بود. با این حال، بدختی هایی را نیز تجربه کرده است، در معرض جنگهای ویرانگر داخلی و خارجی بود و بارها توسط ارتش غارتگر و وحشی به غارت رفته بود. اگر چه با دفاعی قهرمانانه ماه‌ها در سال ۱۷۹۴ توسط لطفعلی خان حمایت شد تا اینکه نجف قلی خان یکی از پیروان خائن او خیانت کرد و به دست رقیبیش آقا محمد خان افتاد.

حدود سه ماه شهر به دست سربازان وحشی افتاد، ساختمانها و دیوارهای شهر با خاک یکی شد، شمار زیادی از ساکنین کشته شدند و سی هزار نفر از آنها به استانهای دو کشور تبعید شدند. کرمان هنوز و احتمالاً هیچ وقت از تأثیرات این حمله و حشتناک بهبود نیافرته است. استحکامات کنونی تنها قسمت کوچکی از این شهر باستانی را شامل می شود که کاملاً تخلیه شده و ویران است. استحکامات کنونی تنها قسمت کوچکی از این شهر باستانی را شامل می شود که کاملاً تخلیه

شده و ویران است. در سمت غربی دشتی بزرگ نزدیک به کوهستان قرار دارد. دیوارهای بلند و گلی اند و خندقی خشک به عرض بیست یارد و عمق ده یارد در آن وجود دارد. چهار دروازه دارد و ارگی که فرماندار آنجاست در سمت جنوب قلعه است. جمعیت کنونی بیشتر از بیست هزار نفر نیست که تعداد کمی از آنها گبری اند؛ در اینجا ارمنی‌ها، یهودی‌ها نیز وجود دارند. تجارت کرمان هنوز زیاد است و برای تولید شال، کبریت و فرش معروف است که بیشتر به خراسان و استانهای شمالی صادر می‌کند و در عوض دارو، پوست (از بخارا)، خز، ابریشم، فولاد و مس می‌گیرند. این کالاهای به همراه پسته، فرش، غنچه رز برای نگهداری و طلا و نقره به هند فرستاده می‌شود و از آنجا حلب، سرب، آهن، چیت، ابریشم، ادویه، نیل، کتان، پارچه زربافت، ظروف شیشه‌ای و چینی، پارچه عریض، سخت افزار و غیره وارد می‌کنند. بازار پر از کالاهای مختلف است و در یک قسمت سنگ آبی زیبایی از کوه‌های اطراف آن وجود دارد. نه کاروانسرا در دیوارها و چندین کاروانسرای داخلی وجود دارد. در تعیین موقعیت کرمان طبق جدولهای ناصرالدین و علی بیگ عرض جغرافیایی N ۳۰ ۲۹ درجه را قرار دادم. طول جغرافیایی طبق مجلات آقای پاتینگر، روبيو و مسیرهای محلی‌ها معین شده است.

آقای پاتینگر در ۲۵ می از کرمان خارج شد و پنجم ژوئن به شیراز در سیصد و نود مایلی رسید. صد مایل اول این مسیر مسطح و به طور کلی کشت نشده است. پس از آن کوهستانی می‌شود و دشت‌ها از یکدیگر جدا می‌شوند. بیشتر از شش یا هفت مایل پهنا ندارند اما اغلب طولانی‌اند. دو یا سه روستای پر جمعیت در جاده وجود دارد؛ شهر بابیه در فاصله یکسان بین کرمان، یزد و شیراز قرار دارد.

موسیو روبيو فرانسوی در سال ۱۸۰۹ از یزد به کرمان به طول هفتاد و سه لیگ از مسیری صاف و بیابانی پر از آب شور برای روستائیان محدود آنجا سفر کرد، روستاهای مقدار کمی دانه‌های خشک در اطراف محل سکونتشان کشت می‌کنند. مجله‌ای از یک فرد محلی نیز دارم که اخیراً از کرمان به بندرعباس یا گمبرون به مسافت یکصد و هفتاد فرسنگ به تخمین خودش سفر کرده است. در پنجاه و هفت فرسنگ نخست خاک ماسه‌ای، آبیاری با کانالها و جمعیت و کشت بهتری از بقیه قسمتهای کرمان دارد. در مکانی به نام دم تنگ‌ها باید از مسیری سربالایی حرکت کرد و از آنجا منطقه سرسبز و کوهستانی می‌شود و تا قسمتی کشت شده است. او از دو رود در این مسیر عبور کرد، یکی در یک کاروانسرا در یکصد و هجده فرسنگی کرمان و دیگری در شهر بزرگ به نام

سلطان آباد پانزده فرنستگ جلوتر. این شهر در پای مسیر دهانه‌ها یک رود خوب قرار گرفته است و اطرافش را با غها و زمینهای کشت شده فرا گرفته‌اند. درختی در نزدیکی آن رشد کرده است که میوه‌ای با طعم به ولی شبیه قهوه می‌دهد. در جایی به نام باغ گلنار، سی و هشت فرنگی بندرعباس وارد گرم‌سیر می‌شود و جاده در بقیه مسیر در دشتی ماسه‌ای پر از نمک ادامه دارد. شهر بندرعباس یا گمبرون (هارموزیایی باستان) در منطقه‌ای خشک در خلیج هرمز قرار دارد. برای امام مسقط است و با دیوارهای دو لایه مستحکم شده است. زمانی اولین بندر دریایی ایران بود و هنوز تجارت زیادی در آن می‌شود. گمرک بیست هزار روپیه در سال درآمد دارد و امام برای آن و میناب در قسمتی در تپه‌ای قرار دارد و به سه قسمت بالایی، مرکزی و پایینی تقسیم شده است. شهر بزرگ است و خانه‌ها از هر جاییکه کاپیتان گرفت در سفرش مشاهده کرده است بزرگ تر و راحت‌تر ساخته شده است. نزدیک قلعه رود کوچکی وارد تپه‌ها می‌شود و مسیری از شرق شکل می‌دهد. این رود به همراه کانالهای آبیش همانند خندق برای قلعه هستند. این منطقه تا چهل و پنج مایل از اطراف میناب پوشیده از روستاهاست که پر از خرماست و همه مناطق اطراف را از دانه تامین می‌کند.

خوراک دام بسیار فراوان است، طوری که دامهای مناطق اطراف به طور بیشماری به اینجا فرستاده می‌شوند تا در فصل گرم چرا کنند.^۱

مکران

مکران (جدروسیای باستان) در مسیر اقیانوس هند از جاسک تا مرزهای سند گستردۀ است که در شرق، غرب و شمال غربی همسایه کرمان و در شمال همسایه سیستان و آروکاجه است. اسکندر بزرگ پس از حمله به هند از این استان بازگشت و رنج سربازانش برای آب و غذا به ما می‌گوید که اینجا منطقه خوبی نیست و ناحاصلخیز و پر از بیابان است. افرادی که در ساحل زندگی می‌کنند ایچپسیوفاجی یا غذا دهنده ماهی نامیده می‌شوند. پوست ماهی‌های بزرگ لباسشان و استخوانهایشان ساختار مکانهای سکونت‌شان را تشکیل می‌دهد.^۲

^۱-مجله کاپیتان گرفت.

^۲-آریان می‌گوید ماهیگیران در ساحل جدروسیا در کلبه‌های کوچکی زندگی می‌کردند که دیوارهایش از توده‌های گوش ماهی روی هم و سقفش از استخوان ماهی ساخته شده بود و استخوانهای پشت برای تیر سقف بکار می‌رفت.

رشته کوهی طولانی از غرب به شرق مناطق شمالی را از جنوبی جدا می‌کند. بخش شمالی در حال حاضر بلوچستان نامیده می‌شود؛ و در شرق ایالتی مستقل کوچکی به نام لوس وجود دارد. دوست بد شناس من کاپیتان گرفت از بخش غربی این منطقه در سال ۱۸۰۹ عبور کرد، از قطر به جاسک تا شمال تانیپور رفت. از گزارش این افسر عالی رتبه به نظر می‌رسد که مناطق وسط کاملاً کوهستانی با دشت‌ها و دره‌های است که بعضی بسیار حاصلخیز و بعضی خشک هستند. کوهها در موازات ساحل در مسافتی کمتر از هشت یا ده مایل کشیده شده اند به جز در جاسک و چوبار که تقریباً در لبه دریاست. بالاترین منطقه سرکه است که جویارهایی که به سمت جنوب می‌روند و آنهای که از شمال خلیج فارس سرچشمه می‌گیرند به اقیانوس هند می‌ریزند. دشت مسطح بین دریا و تپه‌ها پر از چراگاه است. در آنجا کاپیتان گرفت دامهای بسیاری از گوسفند و شتر مشاهده کرد و در طول کل سفرش، تنها یک بار کمبود آب را تجربه کرد که در مسیر کوتاه چهل مایلی بین زراوین و سریک بود. محصولات آن قسمت مکران کاملاً بستگی به بارانهای دوره‌ای دارد که در نوامبر شروع می‌شود و تا سه یا چهار ماه ادامه دارد. محصول‌ها برنج، خرما، گندم، جو، جوری و پنبه اند. برداشت دانه‌های خشک در آخر مارس یا اول آوریل و برداشت گندم در سپتامبر است. کاپیتان گرفت معمولاً یکی دو گله بز یا گوسفند در حد یکصد تا دویست یا سیصد شتر می‌دید و افرادی را که هزار احشام داشتند مشاهده می‌کرد.

گاومیش‌ها برای کشاورزی بکار می‌روند و اسب‌ها بیشتر سخت کوشند تا زیبا و برای آن معروفند. شهرها و روستاهای که بیشتر آنها با چند درخت خرما احاطه شده اند کمبود آب ندارد و از چاه‌ها تغذیه می‌شوند و شامل کلبه‌های گلی داغان هستند که با یک قلعه گلی محافظت می‌شوند. مردم مکران از قبایل و خانهای مستقل بسیار متفاوتی تشکیل شده است که در آنها بلوج‌ها از همه بیشترند؛ نژادی از مردم متوسط اندام، لاغر و عضلانی و فعال مجهز به تپانچه، شمشیر، سپر و خنجر، زبان معمول منطقه فارسی بریده قاطی با سندی است و بیشتر بلوچها سنی هستند. افرادی که در مرکز منطقه اند بیشتر در شهرها زندگی می‌کنند. آنهای که در قسمت‌های پائینی هستند در دشت‌ها در کلبه‌های هشت تایی یا ده تایی ساخته شده از شاخ و برگ نخل و پوشیده با نمد زندگی می‌کنند اما ناروهای نیپور در چادرهای موهای مشکی زندگی می‌کنند و طبق کشاورزی و دام خود از جایی به جای دیگر می‌روند. زنهای مکران با بقیه بخش‌های مسلمان نشین فرق دارند و می‌توانند در جاهای عمومی بیایند. بلوج‌ها معمولاً یک همسر و روسای آنها چهار همسر می-

گیرند: گفته می شود تاثیر بسیاری در مشاجرات قبایلشان دارند. مکران تحت حکومت ناصر خان، رئیس کلات بود؛ اما از زمان مرگش که در سال ۱۷۹۵ رخ داد، قدرت پسرش از بین رفت و از همه داشته‌های پدرش او اکنون فقط قلعه کژ را دارد. کل نیروی منطقه حدود بیست و پنج هزار نفر است که در حال کنونی نمی توان آنها را جمع کرد و هماهنگ کرد.

کاپیتان گرن特 در مسیرش از قطر به جاسک بیش از یازده رود مختلف دید که بیشتر آنها از تابستان خشک هستند. او تنها نام چندتای آنها را برداشت، برای توصیف آنها از قطر شروع می کنیم و به غرب می رویم. در اینجا دو نوله (طبق آنچه او گزارش کرده است) وارد دریا می شوند یکی از سرباز و دیگری از چامپ می آید. نیم خور، رودخانه ای نمکی است که از پورسی می گذرد و هر پنج یا شش مایلی غرب نیز به دریا می ریزد. رود کاجو از تپه های سرو سرشتمه می گیرد و با جویباری یکی می شود که نامش را از روستای هچان در حدود دوازده مایلی پائین گه می گیرد و بین روسمیم و تانک در سی مایلی غرب چوبار به دریا می ریزد. رود نیپور از شرق به غرب جاری می شود و در ماسه ها در چهل مایلی غرب آن شهر محو می شود.

در حالیکه از دشت حاصلخیز لوشار می گذرد. این رود به هنگام مشاهده کاپیتان گرن特، در ماه فوریه، بیست یار در عرض و سه فوت عمق داشت. رود نسبت و رود دیگری در نزدیکی تپاب که از تپه ها می آید در روستای کوراندل به هم می رستند و در دو ماه به دریا می ریزنند. بین سندج و جاسک، چهار رود کوچک وجود دارد که همه از کوهها می آیند و به دریا می ریزند.

چو بار در سمت شرق یک خلیج بزرگ قرار دارد و شامل سیصد کلبه نمدی و یک قلعه گلی است. آب خوبی از چاه ها بدست می آید و اگر چه منطقه خشک است ولی به نظر کاپیتان گرن特 پس از یک سال پر رونق و یک ماه آماده سازی، دانه ها و خرمahای بسیاری جمع آوری می شود. گوسفند و شتر نیز نگهداری می شود. این بندر در حال حاضر در دست امام مسقط است. کرند در دره ای حاصلخیز قرار دارد حدود بیست و یک مایل پهنا دارد و رودی از آن می گذرد. شامل پانصد کلبه و یک قلعه گلی بزرگ می شود. بخش کشت شده حدود هشت مایل است و آب فراوان از بیست و پنج چشمه بزرگ در بخش شمال دره وجود دارد. گندم، برنج و خرما فراوان کشت می شود و شهر به رئیسی مستقل تعلق دارد که سرمایه اش حدود یک هزار روپیه در سال است. تیز (تیزای پتوی) در حال حاضر به روستای خرابه ای شامل پنجاه یا شصت کلبه تبدیل شده است. در دره ای حدود نیم مایل پهنا و دو مایل طول قرار دارد و با تپه های شیب دار به جز جنوب که به سمت دریاست

پوشیده شده است. در قسمت شمالی دره غارهایی وجود دارند که در اطراف تپه‌ها حدود یکصد فوت بالای پای آن درآمده اند. حدود دوازده فوت قطر دارند و به نظر کاپیتان گرنت مکان هندوها برای عبادت است. در یکی از آنها محرابی بود که چراغی در آن می‌سوزد و نشانه‌هایی از حیواناتی بود که اخیراً در آنجا کشته شده اند. سر یک محل سکونت رئیس جاسک، شامل یک قلعه گلی بزرگ و ششصد کلبه می‌شود که در چهار مایلی دریا و شش مایلی تپه‌ها قرار دارد. منطقه بین جاسک و این مکان نخل‌های بسیاری دارد و پر از گندم است. جاسک برای امام مسقط است و سالی دو هزار و پانصد روپیه برایش خراج می‌دهد.

در دو مایلی دریا و هشت مایلی تپه‌ها قرار دارد و شهر شامل دویست و پنجاه کلبه با پشتیبانی یک قلعه گلی است. آب از چاه است و شور است اما منطقه تا مسافتی در اطراف کشت شده است. پورگ (پورای باستان) که روزی پایتخت جدروسیا بود، و تمام کننده لشکرکشی اسکندر به ورودی کارامانیا بود، هم اکنون روستای داغانی است.

در حدود نه روز سفر در مسیر شمال شرقی قطر، جائیکه کاپیتان گرنت سفرش را شروع کرد شهر کژ که در حال حاضر مرکز و شهر اصلی مکران است قرار دارد. قلعه بر روی صخره‌ای بلند قرار گرفته است که از زیر آن رودی حرکت می‌کند؛ شهر اطراف قلعه است و مردم محلی معتقدند به خاطر قدرت طبیعی اش نفوذ ناپذیر است و بخاره نزدیکی به قندهار، کلات، شیکلاپور، خوزدار، بایلا و شهرهای بندری قطر و چابهار اهمیت خاصی دارد. فرماندار کنونی یا نائب کژ، عبدالله خان از قبیله بزونجای بلوچ است. وی شهر و منطقه تحت حکومت مسحود خان کلات را دارد و به او اخراج نمی‌دهد. سرمایه‌های کژ زیاد است و فرماندار که قبلًاً چهار پنج هزار نفر داشت تنها چند تن عرب دارد. منطقه نزدیک آنجا مسطح و دشتی خشک است که تا جنوب ساحل دریا کشیده شده است و در برخی نقاط خرمای فراوان تولید می‌کند. در این جای مسطح بعضی قسمتها تپه‌ها و کوه‌های صخره‌ای به سمت شمال و جنوب آنها را قطع می‌کنند ولی به ساحل دریا نمی‌رسند. از کژ تا اربیو، بندر دریایی کوچکی، به مسافت هفت روز در مسیر شرق و جنوب منطقه آب و علف ندارد اما بین کژ و چابهار کوهستانی و نسبتاً پر جمعیت است.

پنج گور یا پنج گر نام منطقه‌ای حاصلخیز و کوچک در مسافت ده روزه شمال، شمال شرق کژ است. به خاطر کیفیت و خرمایی که تولید می‌کند معروف است و شامل سیزده روستای پر جمعیت است که همه آنها آب خوبی از دهانه رود بردو در چند مایلی شمال آنجا دارند. سه تا از

روستاها بزرگتر و مهم تر از بقیه اند و همه آنها توسط رئیس مستقلی فرمانداری می شوند. پنج گور در مسافت پانزده روزه از کلات از مسیر خوزدر است و همین مسافت از نوشکی از مسیر خاران دارد. بالای کوهها قرار دارد و مکران جنوبی را از بیابان جدا می کند و در دنباله غربی آن قرار می گیرد که روس را از مکران غربی جدا می کند.

وشتی اصطلاحی است که به تمام منطقه غرب به موازات پنج گور گفته می شود که مرز جنوبی صحرای نمک را تشکیل می دهد. منطقه ای بسیار کوهستانی است و در بعضی از روستاهایش دانه هایی تولید می شود که برای مصرف چند چوپان ساکن آنجا کافی است. گفته می شود که آب در این منطقه فراوان است به جز ماههای آوریل، می و ژوئن که کمیاب می شود. خرما نیز تولید می شود. شتر، گوسفند و بز نیز به تعداد کمی وجود دارند. مردم نژادی نسبتاً ظریف دارند. سلاحشان تپانچه، شمشیر و سپر است و هر روستا رئیس خودش را دارد که مشاجراتی که بین ساکنین پیش می آید را حل و فصل می کند.

یک فرد محلی که ژنرال مالکوم از سن مینی به چابهار فرستاد فاصله بین این مکان ها را یکصد و ده کاس هندی تعیین کرد. در هجده کاس اول مسطح، ماسه ای و خشک با قسمتهایی از جنگل انبوه و روستایی در دهانه رود آغور خوابید. نوزده کاس بعد منطقه کوهستانی بود و آب توسط چاههایی که مردم کنده بودن به دست می آمد. در مسیری به طول هفده کاس از شهرهای بندری کوچک بسیاری با آب گوارا گذر کرد. پس از نوزده کاس در منطقه بیابانی به یک شهر شامل ۷۰۰ خانه رسید که بیشتر ساکنان هندو بودند. از آنجا تا چابهار از دشتی ماسه ای بدون آب با روستاهای فقیر گهگاهی گذر کرد.

منطقه لوس، اوریتای باستان^۱ دایره شکل است و از سه طرف رشته کوهی آن را از قسمتهای غربی مکران، بلوجستان و سند جدا می کند. چهره منطقه مسطح و ماسه ای است و محصولات دانه ای بسیاری تولید می کنند. دو رود کوچک پورعلی و ود وجود دارد. اولی (عربیوس باستان) از کوههای نزدیک بالا سرچشممه می گیرد و در مسیر جنوب شرقی حرکت می کند و به خلیج سن مینی پس از عبور از آن روستا در یک مایلی شمال غربی آن می ریزد. چهار مسیر از کوهستان به لوس وجود دارد. دو مسیر به سند. یکی به مکران غربی و یکی به بلوجستان می رود. شهر بایلا مرکز لوس در دهانه شمال شرقی رود پورعلی ساخته شده است و شامل ۱۵۰۰ خانه و شش هزار سکنه می شود

^۱- آریان می گوید اوریتا نزدیک دهانه رود عربیوس قرار دارد.

که چهارصد نفر از آنها هندو هستند. رئیس کنونی جمیر محمد خان می‌تواند چهار هزار سرباز به آنجا بیاورد و سرمایه پنجاه هزار روپیه ای در سال دارد. فاصله بین بایلا تا کلات طبق گفته آقای پاتینگر ۲۹۳ مایل است و جاده در مسیرها و کوهها بسیار دشوار است. در طول این مسیر وی از شهر و روستاهای بسیاری عبور کرد که همه آنها توسط روسای ضعیف فرماندهی می‌شدند که قدرت مستقلی در منطقه خود دارند. اگر چه رعیت محمد خان رئیس کلات هستند سن مینی بندر دریایی اصلی در لوس کوچک و ویران است و ژوسمیسین در سال ۱۸۰۹ آن را خراب کرد. در دهانه ای مرتفع در رود پورعلی قرار گرفته است که در زیک مایلی شهر دهانه ای تشکیل می‌دهد که سه فانتوم عمق دارد و قایق‌ها می‌توانند نزدیک ساحل لنجکو بیندازند. سکنه به استثنای چند تاجر هندو از طریق ماهیگیری امارات معاش می‌کنند. آب تازه با کندن زمین به دست می‌آید و باید چاه سریع پر شود چرا که اگر باز بماند آب شور می‌شود.

بلوچستان یا منطقه بلوج‌ها به تصور برخی‌ها استانی جدا از مکران است که احتمالاً از کوهینه شروع می‌شود و ۲۵ مایل شمال شرقی بایلا یا عرض جغرافیایی ۳۶ درجه: ۸/۲۶ تا نوشکی در ۷۹ مایلی جنوب غربی کلات یا عرض جغرافیایی ۳۰ درجه شمالی ادامه دارد.^۱

توده‌ای از کوههای بلند می‌باشد که جاده در طول مسیر معمولاً به مسیرهای آبی برخورد می‌کند. گله‌های گاو و گوسفند در همه جای این منطقه فراوانند و مقادیر گندم فراوانی نیز تولید می‌کنند. مناطق تحت حکومت محمد خان رئیس بلوچستان شامل همه منطقه‌های بین ۲۰: ۳۰ درجه و N ۳۰ درجه عرض جغرافیایی ۶۵ تا ۶۹ درجه E طول جغرافیایی می‌شود. شامل دو استان کوهستانی ژالاوان و سراوان، منطقه پست کج قنداوه در شرق و استانهای زحری و آلوند جال می‌شود. منطقه‌های کوچک شط و مستنگ در شمال کلات نیز به آنها دجال می‌شود. منطقه‌های کوچک شط و مستنگ در شمال کلات نیز به آنها اضافه می‌شوند. ژالاوان جنوبی ترین استان بلوچستان است و محدوده آن سراوان در لوس شمالی، قسمتهایی از سند در جنوب، کج قنداوه و قسمتهایی از سند در شرق و خاران و مکران در غرب می‌باشد. سراوان که شمال ترین استان آنجاست در شمال با قندهار در جنوب با ژالاوان و قسمتهایی از مکران در شرق باز حری و گج قنداوه و در غرب با خاران بیابان هم عرض است.

^۱-وسعت این منطقه کوهستانی از عرض جغرافیایی ۶۱ درجه تا ۸۰ درجه N درجه محاسبه می‌شود.

از این رو استانها چیز زیادی نمی‌توان گفت. از کهن وات در ورودی لوس تا بیلابن که آنها را از قندهار جدا می‌کند توده‌ای از کوهستانهای طول این رشته کوه حدود ۳۵۰ مایل می‌باشد اما عرض آن در جاهای مختلف متفاوت است. کوهها بیشتر از سنگهای سیاه و خاکستری تشکیل شده اند اما درهای ود، خزدار و سهراب قابلیت کشت بالایی دارند. اگر چه ظاهرشان غنی نیست. اما در فصلهای مطلوب محصولات گندم، جو و جوری زیاد تولید می‌کنند. در بعضی از دره‌ها علفهای بسیار بلندی به طور خودرو رشد می‌کند. ژوالان و سراوان به منطقه‌هایی تقسیم می‌شوند و در هر منطقه خیل‌ها یا جامعه‌های بیشماری وجود دارد هر خیل سربازهای خودش را طبق اندازه و فوریت خود دارد اما از آنجا که ساکنین یک خیل با توجه به فصل‌گیری با زیاد می‌شود چنین روشی برای شمارش نیروهای محمد خان خیلی نامطمین است.

کوچ قنداوه در پایین رشته کوهی در جنوب شرقی کلات قرار گرفته و ۱۵۰ مایل طول و ۴۰ یا ۵۰ مایل عرض دارد. خاک آن سیاه، غنی و گلدانی است و هر گونه دانه‌ای را کشت می‌کند مانند پنبه، نیل، روناس و... در ماههای تابستان باد می‌وزد و بسیاری از مردم زندگیشان را به خاطر آن از دست می‌دهند. مقدار زیادی از دانه‌ها از کوچ قنداوه به بندرهای دریایی کراچی و سن مینی صادر می‌شود و از آنجا به مسقط، ساحل مکران و جاهای دیگر فرستاده می‌شود. در فصول نامطلوب نیز به مناطق کوهستانی فرستاده می‌شود. دیجل در شمال کوچ قنداوه قرار دارد. آب و هوایش خوب است و خاکش مرغوب می‌باشد که مقادیر فراوانی از هر چیزی را تولید می‌کند و خان کلات خراج بزرگی از آن می‌گیرد در حالی که اندازه منطقه کوچک است. شال و سنگ تقریباً در شمال کلات قرار دارد هر دو از عنند دیجل کوچکترند و برای میوه‌هایشان که بسیار مرغوب و فوق العاده ارزانند معروفند. آب و هوا از کلات گرمتر است. خاک ماسه‌ای تر است اما دانه‌ها و محصولات دیگر همان طور هستند. زحری با اینکه کاملاً تحت فرمان کلات است خراج کمی به او می‌دهد چرا که سرمایه‌هایش به زادر بخش از قبیله زحری بلوج‌ها می‌رسد. شهر اصلی آن زحری است که شامل یک تا دو هزار خانه می‌شود. لار شهر بعدی است و تقریباً به همان اندازه بزرگ است. در کنارش روستاهای پرجمعیت بسیاری وجود دارد و در کل گفته می‌شود متمندن ترین قسمت بلوچستان است.

کلات مرکز بلوچستان و محل سکونت محمد خان با دیوار گلی کوتاه احاطه شده است و شامل چهار هزار خانه می‌شود. آقای پادینگر ساکنین آنجا را حدود ۷ هزار نفر تخمین زده است که

پانصد نفر یا بیشتر از آنها هندو هستند که به آنها احترام زیادی گذاشته می‌شود. کاخ خان بر روی تپه‌ای بسیار بلند در قسمت غربی شهر بنا شده است و دید کاملی از همه منطقه و قسمتهای هم جوار دارد و مردم محلی معتقدند که تسخیر ناپذیر است. بازار کلات پر از کالاست و شهر ظاهر توانگری دارد چرا که پر از تجار و تجارت زیادی در آن انجام می‌شود عرض جغرافیایی N ۶:۲۹ درجه و طول جغرافیایی E ۵۷:۶۷ پس از مرگ ناصر خان پدر خان کنونی نواحی رئیس کلات خیلی بیشتر از الان بود اما درگیری‌های داخلی و سیاست‌های ضعیف محمد موجب کاهش شدید آنها شد.

کاپیتان کریستی و آقای پانیتگر در ششم مارس از کلات خارج شدند. کاپیتان کریستی می‌خواست از طریق سیستان به هرات برود و آقای پاتینگر می‌خواست از طریق گرمان به شیراز برود پس از سفری ۷۹ مایلی در یک منطقه کوهستانی و خشک به نوشکی رسیدند و از هم جدا شدند. کاپیتان کریستی به سمت شمال رفت و به دهانه رود هیرمند که قبلًا ذکر شد رسید و آقای پاتینگر مسیرش را از سمت بیابان بنبر ادامه داد. نوشکی منطقه کوچک در حدود ۶۶ مایل مریع در پایه کوه کلات است ماسه‌ای است و تپه‌های کوچکی دارد. که به بور مستمر با باد جابجا می‌شوند. جویباری کوچک به نام کسیر از کوهها سرچشمه می‌گیرد و قسمت کوچکی از این منطقه را آبیاری می‌کند. تکه زمین‌های کوچکی قابل کشت نیز وجود دارد اما کمبود باران دارند. مردم محلی در چادرهایی سیاه که به شکل بدی برآفرانشته شده اند زندگی می‌کنند. در طول تابستان به سمت کوهستانهای هم جوار می‌روند تا هوای خنک. آب داشته باشند چرا که در ماههای گرم کسیر خشک است آنها از کوچ و سیستان دانه وارد می‌کنند و برای پرداخت هزینه آن مسافرین و کاروانها را غارت می‌کنند. منطقه گرسیل^۱ منطقه‌ای بسیار باریک در مسافتی پنج روزه در شمال غربی نوشکی است. ظاهرش مانند دهانه خشک یک رود می‌باشد. در بعضی از مناطق کمتر از نیم مایل عرض دارد و در هر طرفش یک دهانه مرتفع وجود دارد برای دانه‌ها حاصلخیز است و بدون زحمت زیاد به خاطر آب فراوان رود هیرمند که مانند رود نیل هر سال از دهانه‌ها یک سرازیر می‌شود کشت می‌شود. ساکنین این منطقه برای دزدی معروف اند و از افراد خارج شده از مناطق اطراف تشکیل می‌شوند.

^۱-این لغت احتمالاً همان اصطلاح فارسی گرسیل می‌باشد و صرفًا یک آب و هوای گرمی را توصیف می‌کند.

آقای پانتینگر ۲۶ مارس از نوشکی خارج شد و ۲۲ مایل در منطقه کوهستانی حرکت کرد و به دهانه روودی به نام بیل رسید از آنجا در روز ۲۷، ۳۱ مایل به سفرش ادامه داد. رود آب کمی و عرض زیادی داشت. در هر طرف بیابانها و صخره هایی بودند و تپه ها پوشیده از درختان وزه بودند و در دهانه رود جنگل انبوهی وجود داشت که در آنجا آقای پانتینگر تخته سنگ های مرمر بسیاری مشاهده کرد. حدود یک ساعت قبل از اینکه برای شب اردو بزنند از باقی مانده های یک مقبره فوق العاده ای عبور کرد که از سنگ تراشیده شده ساخته شده بود و کیفیتش از همه مقبره های مکانهای اطراف تفاوت داشت. مقبره ها به شکل چهارگوش بودند و دیواره ای سنگی آنها را احاطه کرده بود. ورودی اش در قسمت شرق بود و تپه های بزرگ فراوانی تا مسافت های زیادی در بیابان انباسته شده بودند به نظر قدمت زیادی داشتند و مردم آن منطقه می گویند که آنها متعلق به گیرها یا عابدین آتش است.

روز ۲۸ ام ۲۸ مایل در دشتی خشک که در بعضی قسمتها جنگلهایی داشت حرکت کرد. در مایل ۱۸ ام از دهانه رود خشک دیگری به نام برد و عبور کرد که تعداد کمی آب از یک چاه در آنجا برداشت و پس از چند مایل در منطقه خازان حرکت کرد که امواج ماسه ایی آن باعث می شد شته ها به سختی حرکت کنند. ذرات سبک شن و ماسه به شکل ابر در دشت ها حرکت می کردند و گویی بدون هیچ علته حرکت می کردند. چرا که هیچ بادی در آن لحظه نمی آمد.

دهانه رود برد^۱ و در این مسیر ۱/۴ مایل عرض دارد گفته می شود آبش را از باران ها تامین می کند و نزدیک چابهار پس از آنکه منطقه پنج گور را حاصلخیز می کند وارد دریا می شود. در اینجا آقای پانتینگر مقدار کمی از چاه در دهانه این رود برداشت و بیست مایل در بیابانی سخت بدون شن و ماسه بود؛ روز چهارم دوازده مایل تا روستای کوچکی بین دو کوه بود؛ و در روز ششم، شش مایل در مسیر آبی بود که دو روستای کوچک محصور در درختان خرما دید. در روز هفتم بیست و هشت مایل تا شهر کوچک دزک حرکت کرد، جاده در مسیر کوهستان و دشتیهای سنگی بود؛ روز هشتم، شانزده مایل در مسیر منطقه پر جمعیت دزک.

دره ای بین کوهها در حدود ده تا دوازده مایل عریض و طول خیلی بیشتر می باشد و رئیسی دارد که یک دهم محصولات خرما و گندم را می گیرد و بقیه را به مکران جنوبی از مسیر پنج گور می

^۱ چنین دهانه هایی بارها در لشگرکشی هتی اسکندر در این استان ذکر شده است؛ آریان می گوید ارتش نزدیک جویبارهای برای آب اردو زد، شب دوم باران ناگهانی آمد که بسیاری از زنان و کودکان به همراه قاطرها و بارها را با خود برد.

فرستد که حدود پانزده روز سفر از دزک فاصله دارد آقای پاتینگر سفرش را در روز نهم ادامه داد و پس از ده مایل حرکت در کوههای سنگی و خشک وارد دشتی بهناور شامل منطقه لیب شد که رئیس قبیله‌ای که در شهر کوچکی به همان نام سکونت می‌کند آن را فرمانداری می‌کند. رودی تقریباً خشک از وسط دشت می‌گذرد و در دهانه‌هایش درختان خرما وجود دارد؛ اما بطور کلی منطقه خشک و بی‌علف است. در روز دهم بیست و هشت مایل در دشتی سنگی با تپه‌ها و دره‌ها عبور کرد و شب در یک جنگل سه مایلی غرب روستای کوچکی ماند. روز یازدهم مسیر بیست و پنج مایل در منطقه‌ای خشک و کوهستانی با آب‌گذاری بود. روز دوازدهم آقای پاتینگر سی و دو مایل از کنار یک رود با عرض دویست یارد تا نیم مایل عبور کرد. جنگلهای داشت و آب فراوانی تأمین می‌کرد. این رود تا انتهای سفر به دشتی ماسه‌ای و مسطح گسترش می‌یابد که هشت یا نه مایل طول دارند و با تپه‌هایی احاطه شده است. پس از سفری حدود هجده مایل در مسیری پر درخت در روز سیزدهم به روستای پاهوره، شهر اصلی منطقه‌ای کوچک رسید که فرمانداری به نامه مهراب خان دارد که ششصد سرباز دارد و از دزک تا باسان قدرت دارد. از پاهوره تا نیپور شانزده مایل در مسیر جنوب، غرب، جنوب در دشتی پر درخت و تا حدودی کشت شده است.

قلعه بنپور، در دشتی وسیع در قله یک تپه بلند قرار دارد و کوچک و پر از ساختمانهای گلی است. چند کلبه ویرانه وجود دارد که برای اقوام رئیس است؛ مردم در کلبه‌ها در دشت‌هایی که مورد توجه کشت و احشامشان هست زندگی می‌کنند. منطقه نیپور آنقدر دانه تولید می‌کند که مناطق اطراف را تأمین می‌کند. نیروهای رئیس سیصد سواره نظام مسلح و آماده و هزار پانصد پیاده نظام است. آقای پاتینگر پس از ترک این مکان به سمت شمال حرکت کرد تا به روستای کوچکی به نام باسمان رسید و از آنجا از یک مسیر غربی به رگان اولین شهر کرمان در منطقه نرمان شیر رسید. وی این مسافت را یکصد و هفتاد و دو مایل محاسبه می‌کند و منطقه را یک بیابان مطلق می‌داند که آب مناسب در فصل خشک منطقه در دو مکان وجود دارد.

همه این مسیر خطرناک و خسته کننده با پیاده روی و شتر سواری انجام شد. آقای پاتینگر در نقش یک زائر مسلمان که با خرما و خمیر آرد جو ارتزاق می‌کند به صورت مخفی از مردم محلی عبور می‌کند و بطور کلی با او با مهریانی برخورد می‌شود.

آب و هوای مکران همه جا یکسان نیست؛ مناطق مختلف طبیعت خیلی متفاوتی دارند. بخش جنوبی این استان وسیع به شدت گرم است؛ در حقیقت آقای پاتینگر می‌گوید در زمان خرما پژون

که اوایل اوت است آنقدر گرما شدید شده است که ساکنین بیرون نمی آیند. از مارس تا نوامبر گرما چیره می شود، و ماه های نوامبر، دسامبر، ژانویه و فوریه که فصل سرد حساب می شدند در ساحل گرم تر است و ماه های ژوئیه و اوت در کوهستانهای بلوچستان خنک ترند. در فوریه و مارس بارانهایی از شمال غرب می آید اما در ژوئن و ژوئیه این ساحل در معرض بارانهای موسمی جنوب غربی است. بادهای شمال غربی در فصل سرد چیره هستند و در انتهای این فصل خیلی شدید هستند. در ماه های دیگر همیشه باد گرم می ورزد اما در ساحل نسیم دریا هوا را تازه می کند. بادهای گرم اگر چه برای زندگی حیوانات مخاطره آمیز نیست ولی هر نوع سبزیجاتی را از بین می برد و حتی پس از شب پوست را به بدترین وجه می سوزاند. آب و هوای این منطقه مکران به نظر مردم اطراف ناسالم است. ساکنان نزادی ریز و ظرفی اند که در معرض بیماریهای بسیاری اند. با این حال اجتماعی می رود که بخاطر زندگی احساسی و شهوانی باشد که دارند. هم مردان و هم زنان به شدت عیاش هستند و مقدار زیادی از نوشیدنی مخصوص می خورند که از مخمر خرما ساخته می شود و بدون شک تاثیرات مخربی دارد. ساحل دریا در آنجا و استان لوس استثنای هستند و آب و هوایشان فرق دارد و شرایط فوق العاده ای است که رشته کوهی که آن منطقه را از دیگر قسمتهای استان جدا می کند باعث شده است ظاهر و رفتار ساکنین را نیز متفاوت بسازد. آب و هوای مناطق کوهستانی بلوچستان به شدت شبیه اروپاست، چهار فصل متمایز دارد: تابستان، زمستان، بهار و پاییز. گرما هیچ وقت نامطلوب نیست اما سرما در ماه های دسامبر، ژانویه و فوریه شدید است. در این فصل و بیشتر بهار باد مداوم می آید و گاهی اوقات شدید است و همراه برف، تنگرگ و باران است. تصور می شود که بهار در انتهای فوریه شروع می شود و دو ماه یا شاید بیشتر طبق فصل پیش رو ادامه می یابد. تابستان تا شروع اوت ادامه دارد و پائیز تا اولین برف یا سرمای شدید که نمایانگر زمستان است ادامه دارد که معمولاً در ماه اکتبر است. تابستان و پائیز مطلوب اند، اما بهار و زمستان، مه، باران، برف و سرما منجر به شکایت طبقه های فقیر می شود که توانایی فراهم کردن لباس مناسب برای جلوگیری از تاثیرات آب و هوای نامطین و شدیدتر از انگلستان را ندارند. این منطقه مکران که در غرب صحرای ماسه ای بزرگ است و از عرض جغرافیایی ۴۰° ۲۷' درجه تا ۲۹° ۱۵' درجه گسترده شده است و از طول جغرافیایی شصت و دو تا شصت دو تا شصت و چهار درجه شرقی کشیده شده است تا حدودی شبیه ظاهر مناطق سراوان و جالاوان است اما آب

و هوای خیلی معتدل تر است و گرما و سرمای شدید خیلی احساس نمی‌شود. با این حال در ماه زوئن و ژوئیه بارانها گاهی خیلی شدیدند و محصولات زمین را از بین می‌برند.

صحرای بزرگ ماسه طبق محاسبه آقای پاتیننگر از دهانه رود هیرمند تا رشته کوه بزرگ که بخشهای جنوبی مکران را از شمالی جدا می‌کند ادامه دارد و چهارصد و پنجاه مایل دارد و از شهر نوشکی تا جاسک مسافتی بیشتر از دویست مایل می‌باشد. ماسه این صحراء قمز رنگ است و آنقدر روشن است که وقتی دانه‌ها را در دست می‌گیرید دیده نمی‌شوند. باد امواج طول جغرافیای ایجاد می‌کند که از اطراف دامنه‌ای ایجاد می‌کند و اطرافش تا ده یا بیست فوت بالا می‌آید و از دور شبیه یک دیوار آجری نو است. آقای پاتیننگر برای هدایت شتیش در این امواج خیلی مشکل داشت.^۱

مخصوصاً وقتی مجبور بود در جهت باد حرکت کند. از قسمتهای قله‌ای راحت تر بالا می‌رفتند و به محض رسیدن به بالای موج ماهرانه به روی زانوهایشان می‌افتدند و با ماسه‌ها پایین می‌روند که آنقدر شل هستند که اولین شتر که عبور می‌کند مسیری برای بقیه درست می‌کند. با این حال، این مانع در مقایسه با آزار ذرات غبار بهتر است. از فاصله نیم مایلی بیابان همانند یک سطح صاف حدود هشت یا ده اینچ بالای سطح امواج است. این ابر یا بخار بالا می‌رود و دوباره پائین می‌آید و گاهی اوقات کاملاً آنها را می‌پوشاند و چشمها، گوشها و دهانشان را پر می‌کند و احساس خیلی بدی ایجاد می‌کند. حساسیت شدید و تشنگی مفرد ایجاد می‌کند که اشعه سوزان خورشید آن را افزایش می‌دهد. زمین آنقدر گرم بود که پاهای درون کفش هم تاول می‌زندند و مردم محلی می‌گویند که گرمای شدید گاهی از جو حرکت می‌کند. آقای پاتیننگر می‌گوید که این پدیده فقط در گرمای روز دیده می‌شود. سراب^۲ در همه بیابانها متداول است و ماسه‌های روان همزمان دیده می‌شود و به نظر کاملاً متمایز هستند، یکی ظاهری نورانی و دیگری ظاهری ابری دارند. باد این بیابان اغلب از شمال غربی می‌وزد؛ و در ماه‌های گرم تابستان آنقدر گرم است که همه چیز، حیوان و گیاه را نابود می‌کند: مسیری که کاپیتان کریستی و آقای پلتیننگ در آن حرکت کردند از اواسط می‌تا آخر اوت غیرقابل عبور است. این باد در شرق بادسمون نامیده می‌شود. گفته می‌شود حتی

^۱- آرمان درباره لشگرمشی اسکندر از گوروسیا می‌گوید که همه حیوانات ارتش تقریباً در ماسه سوزان عمیق خفه می‌شندند و بسته های ماسه‌ای کمی وجود داشت که مجبور بودند بالا بروند؛ و جایی که جا پای محکمی پیدا نمی‌شد همانند خاک رس یا برف تازه در آن غرق می‌شدند.

^۲- از نظر لفظی به معنی آب بیابان.

شترها را نابود می‌کند و تاثیراتش بر روی انسان‌ها مرگ بار است. در برخی نمونه‌ها همین طور می‌کشد اما در برخی دیگر افراد ساعت‌ها یا حتی روزها شکنجه می‌شود.

در کوه‌های جنوب کلات سرب و آهن^۱ تولید می‌شود؛ و ساکنان شهر نال وقتی بدنبال این فلزات اند طلا و نقره پیدا می‌کنند اما آنقدر نیست که هزینه‌ها کار را بدهد. این منطقه مس، قلع، آنتیموان، گوگرد، زاج، پتاسیم نیترات و مرمر زیادی نیز تولید می‌کند. در نزدیکی نوشکی آمونیاک خیلی زیاد است که نزدیک باسمان کوه بلندی به نام کوه نوشادر یا کوه آمونیاک وجود دارد. در پائین آن چشمه‌های آب زیادی وجود دارد که آنقدر داغ است که گوشت در چند دقیقه به جوش می‌آید. همه انواع دانه‌های شناخته شده در هند در بخش‌های مختلف مکران کشت می‌شود. گیاهان زیادی از قبیل شلغم، هویج، نخود و پیاز و غیره نیز تولید می‌شود و بومیان علاقه مند به ریشه و برگهای درخت وزه هستند و آن را کباب می‌کنند یا می‌جوشانند و با کره یا قی می‌خورند. این گیاه به صورت خودرو در کوهستان می‌روید و وقتی می‌رسد شبیه گل کلم است. برگهایش تا حدودی شبیه چغندر است. سقز که در مقادیر بالا به هندوستان و خراسان صادر می‌شود از ریشه گرفته می‌شود و اگر هنگام رسیدن گیاه برش ایجاد نشود، گیاه خودش ترک می‌خورد و آبش که در هوا سفت می‌شود از آن خارج می‌شود. روناس، کتان و نیل نیز در بلوچستان کشت می‌شود بویژه در شرق کلات و از بنگال با کیفیت تر است و گران فروخته می‌شود.

ساحل مکران و کرمان تا جاسک از نمودار لوتنانت ویلیام رابیتسون گرفته شده است که در سال ۱۷۷۴ آن را بررسی کرده است؛ و بقیه تا گمبرون از مطالعه آخر کاپیتان وین رایت و کاپیتان جیک گرفته شدند. کوه‌ها و شهرهای داخلی استان از دست نوشته‌های کاپیتان گرنت و کریستی و توتنانت پاتینگر برداشته شده‌اند.

^۱-روشی که بومیان این منطقه برای پالایش سنگ آهن بکار می‌برند خیلی ساده است؛ و اگر چه ممکن است گاهی بخشی از فلز در زمین بماند اما ارزش آنچنانی ندارد. وقتی مقدار کافی از یک سنگ آهن برداشته می‌شود بر روی تکه هایی از چوب قرار گرفته می‌شود که آتش زده می‌شود و مدام سوخت به آن اضافه می‌شود تا ینکه فلز ذوب می‌شود و به زیر می‌رود سپس از حاکسترها جدا می‌شود و خیلی تمیز می‌شود. بعد از آن داخل چاهی که از سنگهای طبیعی ساخته شده می‌رود و آتشی زیر آن است. سنگ آهن دوباره در این چاه ذوب می‌شود و خاک و نایاکی زیادی از آن گرفته می‌شود و پس از آن فلز در حالت مایع خارج شده و در استوانه‌های تو خالی رسی ریخته می‌شود و پس از آن فروخته می‌شود.

سند

منطقه سند بین بیست و سه و بیست و هفت درجه شمالی عرض جغرافیایی و شصت و هشت و هفتاد و یک درجه شرقی طول جغرافیایی است. مرزهای کلی آن منطقه کوچ و اقیانوس هند در جنوب، استانهای مارور، جندی پور و جسلمر در شرق؛ استانهای نجور، مولتان و مناطق شاه کابل در شمال و مکران و کوههای بلوجستان در شرق؛ با استانهای نجور، مولتان و مناطق شمال کابل در شمال و مکران و کوههای بلوجستان در غرب است. رود سند با شاخه هایش از این منطقه می گذرد و آن را حاصلخیز می کند و دلتایی به طول حدود یکصد مایل در ساحل ایجاد می کند. طبق تحقیقات آقای الیس در سال ۱۸۰۹ وقتی با آقای اسمیت در سند بود، این رود عالی و پنجاب در چند مایلی جنوب غربی چاسپور در عرض جغرافیایی N ۳۱ درجه ۲۸ و طول جغرافیایی E ۵۵ ۶۹ درجه تقاطعی ایجاد می کند. پس از آن آبها به سمت غرب می روند و به چندین شاخه تقسیم می شوند و هر دو طرف منطقه را به شدت حاصلخیز می کنند. در پانزده مایلی جنوب شکارپور، جویبار اصلی آن به دو کanal تقسیم می شود و بیشتر آن به سوان می رود و از آنجا دوباره به سمت شرق می چرخد و پس از جدا شدن یک شاخه کوچک دیگر در حدود دوازده مایلی شمال حیدرآباد دوباره به غرب می چرخد و در مکانی به نام بندر لاری در عرض جغرافیایی N ۲۲ ۲۴ ۱۷ درجه و طول جغرافیایی E ۲۳ ۶۷ به دریا می ریزد.

محلی ها به آن بازوی دریا می گویند و کشتی های بزرگ تا بندر داراجا می توانند در آنجا حرکت کنند که از بندر لاری سه روز سفر است، ازینرو کالاهای اینجا خالی می شوند و با کلنقول یا قایق هایی دوباره به مولتان و لاھور فرستاده می شوند. این قایق های حدود یکصد تن بار حمل می کنند در انتهای صاف اند و عرض زیادی دارند و وقتی باد از مقابل بوزد یا به سمت دهانه رود کشیده یا به جلو رانده می شوند.

شرقی ترین شاخه که اکنون نول سنکرا نام دارد. در حدود یک درجه ای از جویبار اصلی در موازات حیدرآباد قرار دارد. قبل از بندر لکپت وارد می شد ولی حالا طبق گزارشات افراد بومی در ماسه ها کاملاً محو می شود. شاخه فلولی که گفته شد از جویبار اصلی دوازده مایلی بالای حیدرآباد جدا شد، دوباره به آن با یک مسیر مصنوعی در حدود بیست مایلی جنوب آن شهر متصل می شود. این کanal هفت مایل طول دارد و مقدار آبی که از آن جاری نمی شود در بندر لکپت با نام قونی وارد دریا می شود. مسیر قونی در بندر علی در عرض جغرافیایی N ۲۴ ۲۴ درجه با پایاب های قطع

می شود و باید ترسید که در چند سال آینده سرنوشت نول سنکرا را عوض کند و در ماسه‌ها جذب شود.

آقای مکس فیلد از صنایع دریایی بمبنی که تا حیدرآباد رفت، جوبیار اصلی را حدود یک مایل عریض و از دو تا پنج فانتوم عمیق توصیف می‌کند. بالا آمدن رود سند که از برفهای ذوب شده کوه‌های کاشمر گاهی اوقات بهره می‌گیرد معمولاً در اوایل زوئیه شروع می‌شود و تا پایان اوت ادامه می‌یابد.

می‌توان گفت سند منطقه‌ای مسطح است که تپه‌های صخره‌ای آن را قطع کرده‌اند و حتی قسمتهایی که از رود فاصله دارند کشت شدنی هستند مگر اینکه بیانهای دوره‌ای نبارد. اما این اتفاق بارها می‌افتد و هیچ جایی در دنیا آنقدر در معرض خشکسالی نیست. دهانه رود سند که همانطور که گفتم هر سال سرازیر می‌شود، مانند اطراف نیل حاصلخیز است و با آن مقایسه شده است. علغم غفلت حاکمان کنونی سند که پریارترین مناطق را به جنگلهایی تاریک تبدیل کرده‌اند تا به شکار بپردازند، هنوز مقدار زیادی برنج و دانه صادر می‌کنند. در کل این منطقه از نظر فرهنگی برای سی و چهل مایل در هر طرف در کنار رود است به جز سهوان که رشته کوه‌زگی در سمت غرب وجود دارد.

دولت داخلی سند نظامی است و قدرت عالی به دست سه برادر است که از خانه تاسپور بلوچستان هستند و نامهایشان میر غلام علی، کریم علی و میر مراد علی است. بزرگترین آنها حاکم است و از نظر ملل خارجی رئیس دولت است. کل منطقه بین سه حاکم تقسیم شده است (بزرگترین آنها بیشترین سهم را دارد) اما دو عضو دیگر خانواده میر سهراب و میر تارا که اگر چه قدرت عالی ندارد ولی کارهای حکومتی را در مناطق مربوطشان انجام می‌دهد. جمعیت این منطقه بطور کلی از قبیله محمدی بلوچستان تشکیل شده است. با این حال تعداد زیادی هندو و وجود دارند که پیروان پیامبر عربی یکسان اند و شاهزاده و فعالیت‌های مذهبی آزاد خود را دارند. آنها بیشتر تجارت می‌کنند در حالیکه محمدی‌ها بیشتر در نظام اند و در زمان طمع مشغول به کارهای خانه و هنری می‌شوند.

پس از اتمام جنگ بین نادر شاه و سلطان دهلي در ۱۷۳۹، سند برای شاه کابل شد و سالانه دوازده لک روپیه بطور سالیانه می‌پردازد که هیچ وقت انجام نمی‌شود مگر اینکه ارتش آنها را مجبور کند. خانواده حاکم می‌تواند سی و شش هزار سواره نظام با تفنگ، شمشیر و سپر به همراه پیاده نظام به

هنگام نیاز فراهم کند. تجارت و کشاورزی به سرعت کاهش یافت، با دولت یغماگر کنونی غیرعادی نیست که برای تجارت داخلی و خارجی به اندازه دو سوم درآمد تجار و مکانیک‌ها تعریفه گذاشته است. آنها دانه‌ها را با قیمت کمی بروز از کشاورزان می‌خرند و با نرخ بالایی می‌فروشند.

حیدرآباد، مرکز کنونی و اقامتگاه امیرها در عرض جغرافیایی N ۴۱ ۲۵ درجه و طول جغرافیایی E ۶۸ درجه در منطقه پهناوری قرار دارد که پای آن با شاخه فلولی از رود سند شسته می‌شود. محلی‌ها می‌گویند قلعه بسیار محکمی است و براذر بزرگتر شاهزاده کنونی آن را بنا کرده است. یک دیوار آجری بلند آن را احاطه کرده است که برجهای دایره‌ای دارد. اطراف تپه خیلی عمیق است، اما ضعیف ترین قسمت آن سمت جنوب شرقی مقابل نهری در چند یاردي دیوار است. در قسمت شمالی خندق خشکی وجود دارد که سنگی است و دربرابر دوازده پل دارد. در اینجا حومه شهر و خود شهر چهارده تا پانزده هزار سکنه دارد. اگر چه به صنعت اهمیتی داده نمی‌شود ولی حیدرآباد شصت هزار روپیه سرمایه دارد. صنعتگران زیاد و ماهرند، مخصوصاً زره سازان آموخته، خلوتگاه همایون، قبلًا برای سند بود ولی حالا در دست راجای جودپور است. این قلعه که در نقشه مژورنل در بیابان کشیده شده است و از هر جای مسکونی دور است در جنوب شرقی حیدرآباد قرار دارد و حدود بیست و پنج مایلی شاخه شرقی رود سند است در جنوب شرقی حیدرآباد قرار دارد و حدود بیست و پنج مایلی شاخه شرقی رود سند است. تاتا (گفته می‌شود پاتالای باستان باشد) که قبل از ساختن حیدرآباد، شهر اصلی سند بود، طبق گفته افراد بومی در سال نهصد و شصت هجری ساخته شده است و در زمینی مرتفع در چهار مایلی غرب رود سند: عرض جغرافیایی N ۴۴ ۱۷ درجه و طول جغرافیایی E ۶۸ قرار داد. هنوز جمعیتی حدود هجده هزار و چهار مایل و نیم است. دیوار آجری که قبلًا از آن دفاع می‌کرد خراب شده است. خانه‌های رده‌های بالا آجری است اما طبقات پایین‌تر در خانه‌های چوبی و گلی هستند. باقی مانده‌های مساجد و دیگر بناهای زیبای این شهر نشان دهنده آبدانی قبلی آن اند؛ و با اینکه رویه زوال است ولی تجارت خوبی دارد. مناطق اطراف خاک مرغوبی دارند و کanalهای رودخانه آن را آبیاری می‌کند. با این حال به کشاورزی توجهی نمی‌شود و ساکنان تاته فقیر و بدبوخت هستند. در شمال شهر رشته کوهی به طول چند مایل به سمت شمال کشیده شده است؛ و در جنوب قطعه زمینی تقریباً تا دهانه رود سند کشیده شده است. قایقهایی که با تاته تجارت می‌کنند بیشتر از بگمه، روستای کوچکی در پنج مایلی، نمی‌روند. این رود، در ان مکان یک مایل عرض و چهار فانتوم عمق در عمیق ترین قسمت دارد.

در پنجاه و هفت مایلی تاته، کراچی تنها بندر دریایی خوب سند وجود دارد. در هفده مایلی شرق و جنوب منزه در عرض جغرافیائی N ۵۱ ۲۴ درجه و طول جغرافیائی E ۱۶ ۶۷ درجه در بالای یک جلگه قرار دارد که برای کشتیرانی خوب است و کشتی هایی با بارهای سیصد یا چهارصد تن می توانند وارد لنگرگاه شوند که از اول سپتامبر تا آخر می چینند، می شود. با این حال، این کار فقط در این زمان که آب زیاد است انجام می شود و دیگر زمانها عمق آن بیشتر از یک فانتوم و نیم نیست. لنگرگاه باریک است و در قسمت غربی حدودی آن با یک کاخ دفاع می شود که در سال ۱۸۰۱ کمی پس از حرکت آقا کرو ساخته شده است و بزرگی آن چند توب بلاستفاده وجود دارد. خاک کراچی ماسه ای و سنگی است اما در زمان بارش باران کشیدنی است. چند درخت خرما در نزدیکی شهر دیده می شود اما میوه عالی ندارد. لیمو، آنبه، انگور، موز، سبزه هندوانه و خربزه کشت می شود؛ اما به غیر از کدو تنبل و بادمجان هیچ سبزیجاتی در کراچی وجود ندارد. آب شورمزه است؛ سوخت کم است، گوسفندها متفاوتند اما شترها و گاوها نو عالی اند. جمعیت کراچی حدود هشت هزار نفر است که بیشتر آنها هندو هستند و به کار تجارت می پردازنند. صادرات این منطقه شامل برنج، چسب، پوست، باله کوسه، نیترات، پتاس، آنفوژه، پارچه تاته، نیل، کندر و پارچه کلفت می شود. این اقلام در فصل خوب در کشتی های کوچکی به بمبئی و سواحل ماہشهر فرستاده می شود و از آنجا فلفل و دیگر ادویه جات، آهن، سرب، چدن، دندان فیل و چوب فرستاده می شود و از آنجا فلفل و دیگر ادویه جات، آهن، سرب، چدن، دندان فیل و چوب فرستاده می شود. قایق ها طی پنج یا شش روز از کراچی به نهر کوچکی می رستند.

شهر گوگاه ششصد نفر جمعیت دارد، و پایی تپه ای در پایین نهر کوچکی در عرض جغرافیائی N ۴۵ ۲۴ درجه و طول جغرافیائی E ۷ ۶۸ درجه قرار دارد. خرابه های به وندها در عرض جغرافیائی N ۴۵ ۲۴ طول جغرافیائی E ۵۰ ۶۷ قرار دارد و گفته می شود خرابه های شهر باستانی برونی آباد باشد. شهرهای کوچک زیاد دیگری در سند بجز آنها که گفتیم وجود دارد اما من نتوانستم اطلاعات قابل انتکابی از آنها بدست آورم. عرض و جغرافیائی حیدرآباد، تاته، کراچی وغیره توسط مشاهدات کاپیتان مکسفیلد از شرکت دریایی بمبئی گرفته شده است که به همراه آقای اسمیت در ماموریتی موفق به دیدن دولت سند شدند.

کابل

یک بار خواستم توصیفی از استانهایی داشته باشم که تحت نظر دولت افغان هستند؛ اما از آنجا که یک سفیر انگلیسی اخیراً آنجا را دیده است، طبق گفته های وی عمل می کنم و جایگاه آن را روی نقشه قرار می دهم. آقایان گروه آقای الفیسنتون فرصت زیادی برای آشنایی با این مناطق داشته اند؛ و گفته های خود سفیر به ما امید داد که او با گزارشی از ماموریتش به همه لطف کرده. خاطره ای جغرافیایی از لیوتانت مک کارتی، یکی از افسران سفارتکه توسط دولت عالی هند به خانه فرستاده شد، اطلاعات بالرژش و جالبی دارد.

با این حال گزارشات او درباره مناطق غرب رود سند به نظر از مسیر و اطلاعات مردم محلی بدست آمده است. با این اطلاعات با آنچه ژنرال مالکوم و افسران ماموریت او جمع آوری کردند تطابق دارد و بدون شک درست تلقی می شود؛ اما شاید جایگاه های کابل، بلخ و سمرقند طبق اطلاعاتی که قبلًاً چاپ شده است، حتی دقیق تر، قرار داده شود.

سمرقند، طبق گفته علی بیک ناصرالدین، در عرض جغرافیایی N ۳۹ ۳۷ ۲۲ درجه و طول جغرافیایی E ۶۴ ۳ درجه، برگرفته شده از آلووغزنین، قرار دارد. مازورنل در خاطراتش از نقشه هندوستان، آن را ۱۵ ۶۴ درجه، دوازده دقیقه شرقی تر می داند. بنابراین من میانگین را گرفتم و این شهر را در عرض جغرافیایی N ۳۹ ۳۷ ۲۳ درجه و طول E ۶۴ ۹ درجه قرار دارد. اگر این جایگاه را قرار بدھیم سپس به بلخ می پردازم.

عرض جغرافیایی آن طبق جداول شرقی N ۴۱ ۳۶ درجه است و به نظر من درست است چرا که مسیری که من دارم یکصد و هشتاد و هشت مایل جغرافیایی بین سمرقند و بلخ جا دارد. طول جغرافیایی جداول شرقی E ۱۱۰۱ درجه است. غزین طبق همین منبع در E ۸۵ درجه با اختلاف ۲۰ ۱۶ درجه قرار دارد. عرض جغرافیایی غزین طبق بیمچپ ۴۹ ۳۳ درجه است ازینرو عرض جغرافیایی بلخ ۴۴ ۶۵ درجه خواهد شد که من آن را پذیرفتم.

کابل طبق گفته مازورنل، در طول جغرافیایی E ۳۳ ۶۸ درجه درجه شرق بلخ قرار دارد و در نتیجه فاصله مستقیم یکصد و نود مایل جغرافیایی از بلخ تا کابل ۳۰ ۳۴ درجه را نشان می دهد. عرض جغرافیایی قندهار طبق جداول ۳۳ درجه است و با مسیرهای بسیاری مقایسه شده است؛ در حالیکه طول جغرافیایی با فاصله جاده از هرات و کابل تعیین شده است. این جایگاهای اصلی تنظیم شده اند و بقیه از آنها گرفته شده اند.

قلمر و پاشای بغداد

قلمر و پاشای بغداد در جهت شمال غربی از دهانه شط العرب تا صخره‌های مردین و از مسیر غربی و شرقی از محدوده ایران تا دهانه خابور کشیده شده است که آنجا از قلمر و پاشایی عرفه جدا می‌شود. مرزهای کلی آن، فرات و بیابان نجید در غرب و جنوب، خوزستان و کوه زاگرس در شرق، قلمر و پاشایی دیاربکر در شمال غربی، و ارمنستان با قلمر و رئیس قبیله کرد جولا مریک در شمال می‌باشدند. این منطقه بزرگ تمام بابل باستان و بیشتر آشور را پوشش می‌دهد. این دو بخش را کاملاً توضیح می‌دهد که در واقع فضایی که دجله و فرات را دربرمی‌گیرند و آنچه فراتر از دجله اصطلاحاً کردستان پائین است.

بابل^۱ یا چالویا که پس از لشکرکشی ماسدونی‌ها نام مسوپوتامیا گرفت، بین دو رود است، که عربها به آن الجزیره می‌گویند و ایرانی‌ها آن را عراق عربی می‌نامند، احتمالاً یکی از جالب‌ترین مناطق جهان باشد؛ و آنهایی که شرایط امروزش را دیده‌اند و با توصیف‌هایی که نویسنده‌گان کرده‌اند مقایسه کرده‌اند.^۲ شاید بی‌کفایتی انسانها نشان دهد و این حقیقت تلخ را ابراز کند که مودب‌ترین و آبدترین پادشاهی جهان در چند سال بخاطر ضعف دولت اینقدر زوال داشته باشد. شهرهای بزرگ نینوا، بابل، سلوکیان و تیسفون با خاک یکی شده‌اند، حالا به جای کاخهای مزین شاهان، چادرهای زشت عرب‌ها در آنجا هستند و گله‌هایشان غذای کمی در میان خرابه‌های شکوه باستان دارند. دهانه رودهای فرات و دجله که روزی خیلی پربار بود هم اکنون در بیشتر قسمت‌ها درختان بدون میوه‌اند و داخل استان که با کالانهای فراوانی حاصل‌خیز بود خالی از هر گونه سکنه و گیاهی است.

مناطق کمی در شرق چنین خاکی دارند و یا می‌توانند با آب کمی کشاورزی کنند. دجله و فرات که در پنجاه مایلی اند در عرض جغرافیایی بغداد به بیست و پنج مایلی هم می‌رسند و آب فراوان خوبی فراهم می‌کنند. آنها همانطور که قبلًا گفتم دوبار در سال بالا می‌آیند و از آنجا که آب هم سطح دشت می‌شود، آبیاری بسیار آسان می‌شود. اما جمعیت عراق عرب که بیشتر از قبایل عرب عشایر تشکیل شده متفاوت است. در اینجا همانند ایران، مردم بومی تنها در نزدیکی شهرها و

^۱-بابل، طبق گفته‌ها در شمال تا دیوار ماسپراکتا گستره شده و نام چالدیا مخصوص آن بخشی بود که با خلیج فارس هم مرز دارد.

^۲-بابل از نظر سرمایه قبل از زمان کوروش با یک سوم ایران برابر بود و بعدها خراج روزانه آن به ایران یک بوشن انگلیسی نقره بود.

روستاهایشان^۱ ذرت کشت می‌کنند. اما برای این قانون کلی چند استثنای نیز وجود دارد و موارد زیر زیاترین بخش‌های این قلمروی پاشایی است. دهانه شط العرب و بعدها خراج روزانه آن به ایران یک بوشل انگلیسی نقره بود.

شهرها به خوبی کشت شده اند و مقادیر زیادی خرما، گندم، جو و انواع مختلف میوه می‌دادند. مرز فرات بین کرنه و شکاشه دانه‌های خشک فراوانی تولید می‌کند؛ و قلمروهای عرب‌های القازیل، که مکانی پست است، با آب فرات بین لملون و سماوات شکل گرفته اند و برای برنجهای فراوانش مشهور است. مناطق مردين و نصیبین که با رود میگدونوس و چند جوبار دیگر آبیاری می‌شود و به نظر من با فاصله زیباترین قسمت جزیره است و وضعیت کشت خوبی دارد.

آقای گیبون به ما اطلاع داد که، طبیعت بهترین های خودش، انگور، زیتون و انجیر را از خاک و آب و هوای آشور دریغ کرده است. این شاید در زمان آمینوس مارسیلینوس بود اما هم اکنون، انگور، زیتون و انجیر رایج ترین میوه‌های این استان هستند و در هر باگی دیده می‌شوند. انارهای بغداد در شرق خوشمزه ترین انارهایند. سیب، گلابی و زردالو بی کیفیت نیز زیاد است؛ اما از همه محصولات عراق عربی خرما سودمند ترین است. کشت این درخت بدقت انجام می‌شود و از آنجا که فرآیند آن جذاب است و توضیح کوتاهی درباره آن می‌دهم. هر دوی درختهای نر و ماده در اوخر فوریه شکوفه می‌کنند. گل از پانین می‌روید و بین شاخه‌ها یا برگهای بالایی است و ظاهرش شبیه خوشگذرانی سفیدتر است. گل درخت نر شیرین است اما گل درخت ماده تلخ و تهوع آور است. در حدود اواسط مارس وقتی درختان پر از گل می‌شوند، شاخه‌ها بارآور می‌شوند و گاهی خوب است مقداری از شکوفه‌ها را برداشت و ساقه گل نر وارد شکاف کوچکی در بالای درخت ماده می‌شود. پس از اعمال گل نر خرمahای درخت ماده کم کم بزرگ می‌شوند تا بفرمان خرما پزون در اوت یا سپتامبر فرارسد. یک درخت نر برای چند صد درخت ماده کافی است و حتی گفته می‌شود که همین مقدار هنگام لزوم پاسخگویی چندین درخت است. گل نر هیچ وقت میوه نمی‌دهد و عرب‌ها آن را بعنوان نان بطور سیز یا کباب شده می‌خورند. وقتی خرما می‌رسد کشیده می‌شود و صاحب درخت متوجه آن می‌شود. برخی از آنها در آفتاب خشک می‌شوند و باگهایی از جنس موی بز آویزان می‌شوند. آنهایی که قرار است آبدار باشند فوراً در سبدهایی از

^۱-وقتی دارایی‌های شخصی امن نیستند و وقتی کشاورز نمی‌تواند میوه زحمت خود را داشته باشد، صفت هیچ وقت بیشتر نمی‌کند. مالکان زمین تحت استبداد دولت ترکی زمینهای خود را هدر می‌دادند و آنچه از آن بدست می‌آمد دست انداز قدرتمند می‌افتاد.

برگ‌های نخل قرار داده می‌شوند و شیره آنها مانع فاسد شدن خرماها می‌شود. ساکنین این مناطق درختان خرما را لذت بخش ترین چیزها می‌دانند، غذای انسانها، اسب‌ها و سگ‌ها را می‌دهد و گفته می‌شود سیصد و شصت نوع استفاده متفاوت دارد. انواع خرماهای مختلفی وجود دارد؛ اما مرغوب ترین خرماها در نزدیکی مکه رشد می‌کند.

اسبهای این منطقه از زمانهای دیرین پرآوازه بوده‌اند. احشام اروپا از آنها بهبود یافتند و اسبهای مسابقه‌ای بازار جدید در نسلهای بعد عرب گادولفین زیاد خواهند بود. اندازه آنها کوچک است و از چهارده و جب و سه اینچ بلندتر نمی‌شوند و هیچ گاه وحشی نیستند، به شدت رام هستند و نسبتاً کم سرعت اند مگر اینکه غیرتی شوند. فقط آن موقع است که ارزش این حیوان تخمین زدنی است؛ و وقتی ما زیبایی و نظم فیزیکی او، دست و پای، ظریف، مرغوب پوست که رگهایش پیداست و سوراخ‌های بینی بیرون زده و یال بلندش بر روی گردن و پیشانی اش را می‌بینیم، اسب عرب را بهترین جانور می‌دانند. آنها مانند نوادگانشان در انگلیس قوی و سریع نیستند اما توانایی تحمل بالایی دارند و من خودم یک بار کره اسب چهار ساله حدود نود مایل بدون توقف سوار شدم. در آخر سفر دیدم هنوز مانند اول سرحال است و فردای آنروز چهل مایل در یک روز حرکت کرد. بهترین اسب‌ها آنها بی‌اند که در داخل نرجه و در رورودی سوریه نزدیک دمشق چرا می‌کنند. گونه خیلی خوبی در دهانه‌های فرات نیز وجود دارد، مکانی که قبیله منتفنج در آن ساکن اند و تعداد زیادی از آنها در این چند سال توسط آفای مانستی، ساکن بریتانیایی بصره به هند صادر، وی با رفتاری که داشت در میان قبیله‌های بیابان تائیر زیادی داشت. با این حال، خون پاک ترین اسب حتی در بغداد و بصره کمیاب است و از هزار و دویست تا سه هزار پیاستر می‌ارزد.^۱ رایج ترین و همین طور مفیدترین حیوان در این استان شتر است. بطور کلی از تزاد شتر پرسرعت هستند و یک کوهان دارند.

رنگهای مختلفی دارند، قهوه‌ای، سفید و سربی ولی قهوه‌ای‌ها بیشتر اند. سرعت حرکت عادی آنها که بار حمل می‌کنند خیلی کم است و بیشتر از یک مایل یا دو مایل بر ساعت نمی‌شود. با این حال شترهایی که برای سواری اند سریع ترند و از بغداد تا آلمپ، مسافت حدود هفتتصد مایل، را هشت یا نه روزه می‌پیمایند. وقتی حرکت می‌کنند از بوته‌های شوری در بیابان به نام خارشتر تغذیه می‌کنند با مقدار کمی آرد و آب به شکل توب در می‌آید و صبح و عصر به آنها داده می-

^۱-هپیاستر حدود دو شیلینگ است.

شود و این تمام غذایی است که در طول سفر می‌خورند. سرعت آنها هرگز با اسب یکی نیست؛ قدم هایشان خیلی محکم است طوری که اگر فردی عادت به راندن آنها نداشته باشد نمی‌تواند بر پشت آنها بنشینند. خر و قاطر نیز برای باربری استفاده می‌شوند. خرها کوچک‌اند و قاطرها معمولاً از ایران آورده می‌شوند. بوفالو نیز برای شیر و گامویش برای کشاورزی استفاده می‌شوند. در بین حیوانات وحشی، شغالها از همه خرابکارترند. شیر، کفتار، گرگ و گراز وحشی نیز زیاد هستند. و مورچه خورها نیز در آب و خشکی همه جا دیده می‌شوند. خرگوش صحرایی نیز زیاد است، اما روباه بندرت دیده می‌شود. همه ماکیان به جز www.tanarestan.info وجود دارند.

در این باره وقتی یک گروه از عرب‌های بدوي به من حمله کردند مدرک ثابت کننده‌ای دارم. شغل عمومی که من مشغول آن بودم نمی‌گذاشت تا وارد حرکت‌های کاروان شوند و مسیر مستقیم از مسوپوتامیا و آنوتلیا به کنترانتوپ به دستور پورت بخارش سورش سلیمان پاشا بسته بود و من مجبور شدم از مسیر بیابان از بغداد به آلو بروم. ازینرو از اردوی آقای ریچ در دهانه رود دجله در اوخر سپتامبر ۱۸۱۰ به همراه چهار راهنمایی محلی و یک خدمتکار پرتغالی راهی شدم. با این حال هنوز یکصد و پنجاه نرفته بودیم که در عصر روز سوم به گروهی از وهابی‌ها خوردیم که با شترهای تندر و مسلح به سلاحهای عربی با نیزه‌های بلند پیش آمدند. راهنمایان شجاع و باوفای من سریع آنها را دیدند و فرار کردند و اگر چه شتر من و خدمتکارم تا آنجا که توانستند آنها را دنبال کردند (که باید برای فرار می‌کردند)، فقط به دنبال ماندن در جایمان بودیم. پرتغالی بدخت نتوانست و زیر شکم حیوان افتاد و در بین پاهای او گیر کرد و مانند یک توپ فوتبال چندین یارد ضربه می‌خورد و تقریباً مرد. در همین حال گروه به ما رسید و من فقط یک شلیگ کردم که با نیزه شان به زمین خورد. آنها همه چیز ما را چیاول کردند حتی پیراهن هایمان را و بعد زخمی ما را در بیابان رها کردند که قطعاً برای تشنجی می‌مردیم و یکی از راهنمایها با خوش اقبالی سوار اسبی شد و دور شد. او از ما خیلی دور نشد، با وجود تبلی اسبش شترها به او نرسیدند. وقتی عرب‌ها رفتند، پشیمان آمد من پشت سر او سوار شدم و به بغداد برگشتم و آقای ریچ ساکن بریتانیایی مهمانوازی کرد و مرا قادر ساخت تا شب بعد بتوانم از مسیر مستقیم سفرم را ادامه دهم. در مرز رودخانه‌ها و زمین‌های کشاورزی کبک‌های فراوانی دیده می‌شوند. پاشله و هر نوع پرنده ای شکار می‌شود؛ و در دجله و فرات پلیکانهای زیادی دیده می‌شود.

در ماههای زوئن، زوئیه و اوت قسمتهای جنوبی این استان خیلی گرم است طوری که ساکنان بغداد و دیگر شهرها مجبورند بیشتر روز را در خانه‌های زیرزمینی به نام سرد آب بگذرانند. با این حال شبها همیشه خنک است و در زمستان آتش لازم است. باد از شمال غرب می‌وزد. گاهی اوقات خیلی شدید است و تابستانها خیلی گرم است. باد سمون بیشتر در اطراف بغداد متداول است اما در کل برای غریبه‌ها کشنده است، و عرب‌ها به دقت می‌دانند باد ظاهر آتشین خود در افق چه زمانی نزدیک می‌شود.

به استثنای دجله و فرات، تنها رودهای این منطقه جنورمگونیوس می‌باشد. اولی که چابرا نامیده می‌شود از اتصال چند جوبیار کوچک از سرچشمہ راس‌اللین شکل می‌گیرد که جنوب غربی است. جنور مسیر جنوبی دارد تا به مگرونیوس می‌رسد و در کرکشیا سیرسیوم باستان، وارد فرات می‌شود که در زمان ژولیان مرز آخر امپراطوری رم بود. هرمس یا نهرالله‌والی که ماسدوینان آن را مگدونیوس می‌خوانند از کوه مسیوس سرچشمہ می‌گیرد و پس از شستن خرابه‌های نیستیس به دور پایه کوه سنجار می‌چرخد و پس از مسیری کوتاه ولی سریع به جنور می‌ریزد. دشت مسنپوتامیا قبل‌ها چندین کanal حفر کردند هستند. اولی که شاهان آشور کنده بودند توسط تراجان در حمله اش به پارتیان تعمیر شده بود؛ اما در زمان ژولیان دوباره خشک شده و برای بار دیگری به دستور شاهزاده تمیز شد چرا که وی کشته‌اش را از فرات از طریق نهر ملکه به دجله هدایت کرد. مسیر این کanal در بین راه بغداد و حله است. در اینجا چیزی درباره پالاکوس نمی‌گوییم چرا که می‌خواهم در هنگام توصیف مشهد علی به تفصیل از آن بگویم. از کanal عیسی دیگر چیزی نمونده گفته می‌شود در عیس، هیت مدرن شروع می‌شود و در اپیس تمام می‌شود. تنها کanal متصل به رودها هم اکنون هید است که جزیره را دقیقاً بین بصره و بغداد قطع می‌کند و در بهار قایق‌های بزرگ می‌توانند در آنجا حرکت کنند.

در توصیف شهرها با مرکز شروع می‌کنم؛ پس از رفتمن به خرابه‌های نزدیک آن که به اندازه مدرن از دجله دور می‌شوم، و از مسیر فرات از کرکشیا وارد خلیج فارس می‌شوم.

درباره اصالت نام شهر بغداد که سالها شهر اصلی قدرت سارسن بود، ابهامات زیادی وجود دارد. در شرق مشهور است که این نقطه برای ساختن شهری بوده است که قبلاً متعلق به یک معتمک مسیحی به نام داده بود و ازینرو بخ داد یا باغ داد نامیده شده است. دارالسلام یا خانه صبح نیز نامیده می‌شد؛ نامی که به بسیاری از شهرهای دیگر عرب‌ها گفته می‌شود. علی منصور بغداد را

بنا کرد، خلیفه دوم عباسی در سال حدود چهل و پنج هجری در دهانه غربی رود دجله، گفته می‌شود. خارج از خرابه‌های تیسفون ساخته شده که بابلی هاست. با بناهای زیبایی بسیار مزین شده است و هارون الرشید مشهور در سمت شرقی رود شهر داشتند. با قایق‌ها به هم متصل کرد. در واقع می‌توان گفت شهر روح مریدن در زمان زبیده و جعفر برمکی^۱ را دارد که همسر آن قهرمان بود و خود ترجیح می‌داد در رکه^۲ در فرات باشد نه بغداد که در غرب دجله بود و یکی از مکان‌های پرشکوه جهان بود. این مرکز بزرگ آبادان تر و بزرگتر شد^۳ و مرکز عالی یادگیری تا سال ششصد و پنجاه و سه هجری شد وقتی تاتار، هلاکو^۴، نوه چنگیزخان آن را نابود کرد و خلیفه عباسیان را با مرگ المستنصر به عنوان آخرین خلیفه برای همیشه از بین برد. تاتارها تا سال ۷۹۵ هجری بغداد را داشتند تا اینکه تامرلان در جنگ سلطان احمد بن اویس آن را بدست گرفت. شاهزاده شکست خورد که دید در قلمروهای امپراطوری یونان حمایت دارد دوباره بدنیال گرفتن شهر افتاد؛ و در نهایت در سال ۸۱۵ توسط کارایوسف رانده شد. نوادگان کار حکومت خود را در بغداد تا سال هشتصد و هفتاد و پنج هجری ادامه دادند و به ترتیب جنگ را تجربه کردند و توسط عصم کاظم کنار زده شدند. این خانواده سی و نه سال در بغداد حکومت کرد تا اینکه شاه اسماعیل اول موسس خانه پادشاهی صفوی حاکم آن شد. از آن زمان تا حالا بین ترک‌ها و ایرانیها همیشه سر آن جدال بوده است. سلیمان بزرگ آن را گرفت و شاه عباس بزرگ آن را پس گرفت. در برابر سلطان مراد^۵ در راس ارتش سی هزار نفره مقاومت به یادماندنی داشت اما به شدت از بین رفت و در نهایت بدست آن مستبد (۱۶۳۸) افتاد.

از آن زمان، شهر به دست عثمانیان و آشمد، بزرگترین پاشای بغداد و اولین کسی که پاشایی را درست کرده و کاملاً از پرته مستقل بود از آن دفاع کرد طوری که نادرشاه که با تمام تلاشش به آن حمله کرده بود در نهایت مجبور به عقب نشینی به قلمرو خود شد.

شهر جدید هر دو دهانه دجله را دربرمی‌گیرد اما بخش اصلی آن در قسمت شرقی است. از نظر شکل مانند مستطیل است و دیوار بزرگی از آجر و گل با برجهایی به فاصله‌های برابر احاطه شده

^۱ برای داستان جذاب عباسی و جعفر برمکی به هربلوت و جلد اول رمانیک فلوریان از کونزالوودی کوردووا مرجع کنید.

^۲ تیسفوزیوم رم.

^۳ با این حال تا قبل از این دوره بوریدها و سلجوقیان خلیفه‌ها را از استان خود محروم کرده بودند.

^۴ عامره چهارم، یکی از شجاع ترین و فعال ترین و در عین حال خونخواه ترین و وحشی ترین مستبدی که تا بحال بر تخت قسطنطینیه نشسته بود. شهر به سقوط جان و مال ساکنان تسليم شده ام عامره بدون توجه به عهدنامه، شب سقوط بیشتر مردم را با مشعل قتل عام کرد.

است و خلیفه‌های قبلی برجهای بلند آن را بنا کرده‌اند که از ساخته‌های پیروان بعدی شان از نظر استقامت و زیبایی خیلی بهتر است. دیوارهای اطراف آن در دو طرف زود سه دروازه، هفده برج بزرگ و یکصد برج هستند طوری کرد کوچک در سمت شرق و سیزده برج در سمت غرب وجود دارد. هر کدام از برج‌های بزرگ پنج تفنگ بالایشان دارند و برجهای کوچک یک تفنگ اما بیشتر تسليحات قدیمی و استفاده نکردنی است ماخ گوشه شمالی شهر در مسیر دجله است اما استحکام چندانی ندارد و ظاهر داغانی دارد. بغداد در کل ضعیف ساخته شده است. با این حال بعضی از خانه‌ها ظاهر خارجی ندارند. اما داخل آنها زیبا نیست و لوازم داخلش مانند شهرهای بزرگتر ایران جالب نیست خیابانها^۱ باریک اند طوری که اسب سوار به سختی از آن مرد می‌شوند. و بازارها اگر چه بزرگ و پر از کالا هستند اما اصلاً زیبا نیستند. تعداد کمی از ساختمانهای باستانی باقی مانده اند. با این حال آنهایی که در برایر خشونت‌های زمان و دستهای ویرانگر ترکها دفاع کرده اند از سازه‌های جدید زیباتر و محکمترند. درواز تالسیمان که سلطان مراد هنگام گرفتن شهر از آن وارد شد، مقبره زیبیده محبوبترین همسر هارون الرشید، یک مناره بلند، یک صومعه درویشی و مدرسه مستنصریه که در تاریخ عرب بسیار معروف است و الان تبدیل به یک گمرگ شده است. شایان ذکر آن چیزی از کاخ خلیفه‌ها باقی نمانده است. آنها بی‌توجه اند و محل سکونت پاشای کنونی بزرگ ولی داغان در دهانه شرقی رودخانه است تنها بنای جدید زیبا در بغداد مقبره شیخ عبدالقادر در یک دکتر سنی^۲ که در سال ۵۹۰ هجری می‌زیست باشد. این ساختمان‌ها فضای زیادی را در فاصله زیادی از رودخانه اشغال می‌کنند. قسمت اصلی آن یک گنبدی است که زیر آن استخوانهای شیخ قرار گرفته است پر از آب است که از دجله می‌گیرد. دربار به چندین اتاق کوچک تقسیم شده است و آنقدر خوب ساخته شده است که از سیصد فرد متعصب حمایت می‌کند.

^۱- خیابانهای باریک برای آب و هواهای گرم خیلی ضروری اند تا اینکه رهگذران از سایه دیوارها استفاده کنند.

^۲- مردم محلی بغداد، او را یک فرشته نگهبان شهری می‌دانند و به تمام موقعیتهای خطر و نگرانی از او کمک می‌خواهند و معتقدند او در بهشت تاثیر دارد که از طریق وساطت او گناهانشان بخشیده شده و عذابشان تسکین می‌یابد. از راندن خسته شده بودم و در یک کشتی کوچک در نیکو دریا رفتم تا از قسطنطینیه بگذرم که در آنجا کاروانی بود که تازه از بغداد رسیده بود. در نیمه های شب به سمت دهانه خلیج حرکت می‌کردیم که باد شدید شد تا اینکه از پرپونیز به شدت می‌وژید. این در کنار تاریکی شب باعث ترس تاجران بغداد شد. ناخدا یونانی بیهوده تلاش می‌کرد که آنها را قانع سازد که خطری نیست تا آنها آرام باشند و بگذارند که آنها کشتی را هدایت کنند آنها گوشی نمی‌دادند و می‌گفتند دخالت عبدالقادر به تنها می‌تواند خشم طوفان را از بین ببرد و آنها را از مرگ حتمی نجات دهد. تقریباً همه عرشه را گرفته بودند و شیخ التماس می‌کرد تا حرکت نکنند و ملوانان دیدند که نمی‌توانند کشتی را برانند در پایین شهر غیره ما را به ساحل رسانند.

بغداد هنوز تجارت پر رونقی دارد و مکان تاجران از هر گوشه از شرق است. همه آسیای صغیر، سوریه و قسمتهای اروپایی را با کالاهای هندی تامین می‌کند که از بصره با قایقهای در دجله آورده می‌شود و سپس با کاروانها به توکات، قسطنطینیه، حلب، دمشق و قسمتهای غربی ایران فرستاده می‌شود. واردات اصلی از هند پارچه زربافت، پارچه، شکر، فلفل، قند، صندل چوبی، آهن، ظروف چینی، ادویه، چاقو، اسلحه و پارچه‌های پهن می‌باشد. به جای آنها شمش، مس، گال، فندقی، تamarی، چرم و عطر رز فرستاده می‌شود. از اکه پو چیزهای ابریشمی اروپایی، پارچه‌های پهن، پدن، قرمز دانه با نخ زر و کالاهای اروپایی کیگر که با کشتی‌های یونانی به سفید رود می‌آیند وارد می‌شود. واردات از ایران: شال، فرش، ابریشم، پنبه، پارچه سفید، چرم و زعفران است و محصولات قسطنطینیه: شمش، خز، نخ زر و نقره، جواهرات، پارچه زربافت، محمول و عطر رز می‌باشند. تولید اصلی این مکان چرم قرمز و زرد است که بسیار مرغوب است اما چیزهای پنبه ای و ابریشمی نیز ساخته می‌شوند.

آب و هوا با اینکه بسیار گرم است ولی سالم است اما مردم محلی بدون استثنای رشت ترین مردم امپراطوری ترک هستند و همه آنها یک بیماری پوستی دارند که درمانی ندارد. این بیماری که در حلب و دیگر شهرهای سوریه نیز متداول است در اول به شکل یک جوش است و سپس به زخم تبدیل می‌شود و پس از هشت تا ده ماه خشک می‌شود و لکه ای (سالک) به جا می‌گذارد که تا آخر عمر باقی می‌ماند. اطراف شهر با اینکه قابلیت ساخت ملزمات و حتی تجملات زندگی را دارد اما خشک و بی آب و علف است و باغها و یا نخلستان‌ها که بر دهانه دجله سایه می‌اندازند بدون سلیقه‌ای قرار گرفته‌اند. خرابه‌های شهر قدیمی در فاصله‌ای از غرب رود دیده شدنی است و آجرها و کاشی‌ها روزانه کنده می‌شوند.

متوسط مشاهدات من موقعیت بغداد را در عرض جغرافیایی N ۲۰ ۳۳ درجه و طول جغرافیایی E ۴۴ ۲۴ قرار می‌دهد.

در سه مایلی شمال بغداد در دهانه غربی رود دجله شهر کاظمین قرار دارد که هشت هزار ایرانی به خاطر محل دفن امام موسی کاظم (پدر امام رضا) و امام محمد تقی در آنجا ساکن اند. برای یاد بود این مردان مقدس مسجد زیبایی بنا شده است. دو گنبد طلایی شبیه گنبدهای مشهد علی و کربلا دارد که با کمکهای زائران حمایت می‌شود. کاظمین یک بازار کوچک، پانزده قهوه خانه، سه حمام و یک کاروانسرا دارد. روبروی شهر مقبره امام ابوحنیفی یکی دیگر از بزرگان مسلمانان وجود دارد.

در نه مایلی جنوب غربی کاظمین و در فاصله‌ای از رود، یک سازه بسیار فوق العاده به شکل هرم وجود دارد که اروپائیان آن را برج بابل می‌نامند.

مردم بغداد آن را نمود و عرب‌ها آن را آگوکف می‌نامند. هم قدمت با باقی مانده‌های بابل باستان است. اگر چه شکلش شبیه آن است ولی خیلی کامل‌تر است. از همان مصالح درست شده است، یعنی آجرهای مستطیلی خشک شده در آفتاب که با لایه‌هایی از نی متصل شده است؛ ورودی آن حدود یکصد فوت از پایین به نظر تو خالی می‌آید، اما از آنجا که هرم سطوحهای شیب داری دارد، نشینیده‌ام کسی بتواند وارد آن شود. نزدیک این برج باقی مانده‌های یک کاتال عالی و خرابه‌های یک شهر دیده می‌شود که احتمالاً همان شهر سیتاس هست که گزنهون از آن نام برده است.

در ساحل شرقی رودخانه، هجده مایل در جنوب بغداد، خرابه‌های شهر معروف تیسفون است و دقیقاً رویوی آن برج و خندق شهر یونانی سلوسیا می‌باشد که با نام کوچه با تیسفون کشف شده و با هم صفت المداین یا شهرها^۱ گرفته‌اند.

تأسیس شهر تیسفون که بخوبی در نوعی آنچست بخاطر خمیدگی ناگهانی دجله ایجاد شده است که بیشتر شهر را در بر می‌گیرد، به دست شخصی خاصی نبوده چرا که در طول چندین سال به تدریج از اردوگاهی به شهر تبدیل شده است. پاکوراس، که تصور می‌رود ارودس باشد، شاه پارتیان و معاصر آنتونی اولین کسی است که دور آن دیوار کشید و آن را مرکز امپراطوری پارتیان کرد. ژنالهای مارکوس اورلیوس در سال ۱۶۵ آن را به همراه سلوکیها چپاول کردند و بعد از آن امپراطور سورس آن را مورد غارت قرار داد.^۲ محل سکونت زمستانی پیروان قدرتمند اردشیر شد و سعید ژنال عمر در سال ۶۴۷ آن را از آنها گرفت.^۳

چپاول تیسفون منجر به زوالش شد و هم اکنون تنها بخشی از کاخ کسرا (به نام کسرا)^۴ که نشان دهنده شکوه و جلال صاحبی است باقی مانده است. نشان می‌دهد که جلوی آن سیصد فوت طول و یکصد و شصت فوت عمق داشته و در مرکزش راهرویی با ارتفاع یکصد و شصت فوت تا بالای

^۱- گیبون

^۲- گیبون.

^۳- شکوه دربار شاپور کسری درون مایه تاریخ و عشق شرقی است؛ و اگر به گزارشات باشکوه کاخ کسری اعتبار دهیم از نظر زیبایی و تکامل از هر ساختمانی از آن نوع که در تاریخ ذکر شده است برتر است.

^۴- کسرا یا کسری عنوانی است که به نظر به شاهزاده‌های اخیر ساسانی گفته می‌شود و احتمالاً از کسداد رومی گرفته شده است.

کمان است که طول قوس هشتاد و پنج فوت است. دیوارهای شهر که ظاهرآ ضخامت زیادی دارند تا دهانه‌های رود ردیابی شدنی هستند.

در حرکت به سمت بالای دجله در مسیر موصل اول روستای کوچک سوعدیه در هشت ساعتی^۱ بغداد را داریم. در پنج ساعتی سوعدیه، دگل، آپامیای باستان است که دو روستا دارد، یکی بلد و دیگر سامچا نام دارد، و مرزهای رودخانه تا حدودی کشف شده اند. شهر سامرا در کنار دو قلعه قدیمی به نام‌های عاشق و معشوق قرار دارد.^۲

این شهر در هشت ساعتی دگل قرار دارد. اینجا مکان دفن محمد^{یا مهدی} امام دوازدهم است. سامرا قدیمی است و در قرن نهم به عنوان محل سکونت چندین خلفای عباسی مهم شد. تنها حدود چهارصد خانه باقی مانده است. ده ساعت از سامرا تکریت قرار دارد و بین آنها روستای کارک یا اسکندر بگداد (بغداد قدیمی) قرار دارد که قبلًا شهری به نام کارچه بود که رومی‌ها پس از مرگ ژولیان در آنجا اردو زدند. تکریت همان برسایا ویترای باستان است که قلعه‌ای محکم دارد و گفته می‌شود اسکندر بزرگ آن را بنا نهاده است. در قرن هفت بعنوان محل اقامت ژاکوبیت پیریمات^۳ انتخاب شد و به شهری آبادان تبدیل شد و در سال ۱۳۹۳ به دست تیمور افتاد. خرابه‌ها گسترده‌اند و تعداد خانه‌ها حدود پانصد یا شصصد با یک کاروانسرا و دو قهوه خانه است. روپرتوی تکریت مقبره امام محمد در کنار قلعه دوره بوسیله آنتیوچس ساخته شده است که در معاهده‌ای که جویان شهر نسبس و پنج منطقه بالای دجله را به ایرانیان محدود کرده بهتر شناخته شده است. هاتر شهر ویرانه‌ای است که در چند فرسخی شمال تکریت قرار دارد. در تاریخ گفته شده است که در برابر حمله تراجان و سوریوس و اشکبوس جانشینان صندلی پارتیان مقاومت کرده است. برداشت‌های مختلفی درباره اپیس بزرگترین شهر دجله در زمان زنوون و اسکندر وجود دارد؛ و رئیس دانشکده وست مینیستر در این درباره اظهار نظر می‌کرده است که نظریات آنوبیل را تائید می‌کند که آن را در دهانه ادرونه در بیست فرسنگی بالای بغداد تعیین می‌کند. انتهای دیوار مدیان که در ماسپراکتار شروع می‌شود اینجاست و توسط شاهان باستان آشور بنا شده است تا

^۱-این ساعت برابر سه و سه چهارم مایل انگلیسی یا نزدیک به یک فرستگ است.

^۲-یک شیخ عرب داستانی از یک عاشق و معشوقش برام گفت که در این قلعه‌ها زندگی می‌کرده است که دقیقاً شبیه داستان قهرمان و لادر بودند.

^۳-آنوبیل.

قلمروشان را از حمله مادها حفظ کنند. از تکریت تا موصل کاملاً ببابان است؛ و در دهانه رود چند روستا با کشاورزی‌های پراکنده وجود دارد.

شهر موصل، اگر چه تقریباً در قلب قلمرو پاشای بغداد است اما بیشتر از دو مایل در هر طرف نیست، دولتش مستقل است و زیر نظر یک پاشای با دو ملازم است که ارباب بزرگ آنها را انتخاب کرده است. در کرانه غربی رود دجله در عرض جغرافیایی N ۲۱ ۳۶ درجه قرار گرفته است و در چنین جایگاه پائینی رود که یکصد یارд پهنا دارد با سرعت زیادی حرکت می‌کند و اغلب تا سطح خانه‌ها بالا می‌آید.^۱ مانند هر شهر دیگری در امپراطوری ترک در حالت نزول است. دیوارهای سنگی اطراف آن خرد شده اند و بیشتر قسمتهای ساختمانی خوب آن ویران شده اند. خانه‌ها قسمتی از سنگ و قسمتی از آجرند؛ و از آنجا که چوب تخته کمیاب و ارزشمند است پشت بام‌ها و حتی سقف ساختمانها گنبدهای هستند. شهر هفت دروازه ورودی دارد و کاخ که در شرایط بدی قرار دارد جزیره مصنوعی کوچکی در دجله را تسخیر کرده است. قهوه خانه‌ها، حمام‌ها، خان‌ها و بازارها ساختمانهای زیبایی اند و بازار کالاهای خوبی از کردستان دارند. کاخ سروی یا کاخ سیاه هم اکنون ویرانه شده است و پاشا در ساختمان کوچکی در کشیف ترین نقطه شهر زندگی می‌کند. بناهای اصلی موصل یک دانشگاه، مقبره شیخ عبدالکاظم و باقی مانده‌های یک مسجد زیبا هستند. مناره این مسجد توسط نورالدین، سلطان دمشق ساخته شده است و از دور، نمای زیبایی دارد. طبق گفته پاشا جمعیت آن حدود سی و پنج هزار نفر، ترک، کرد، یهودی، ارمنی، نسطوری و عرب است. آب و هوا به شکل مثال زدنی سالم است و چشممه‌های معدنی بسیاری در نزدیکی شهر قرار دارد. در غرب دجله اطراف موصل کاملاً کشت نشده اند؛ که شرایط به همراه قبرهای زیر دیوارها به آن چهره ای ترسناک می‌دهد. این مکان هنوز تجارت خوبی با بغداد و آسیای صغیر دارد. به بغداد فندق و مس^۲ ارمنستان را با کلک‌هایی در دجله می‌فرستند و در عوض کالاهای هندی می‌گیرند که به دیاربکر، ارفا، توکات و غیره می‌فرستند.

^۱-تاریخ اولیه این شهر کمی مرموز است و من نتوانستم دوره تاسیس یا نام موسس آن را بفهمم. آقای گیبون آن را حومه غربی تینوس می‌داند ولی چه بانشد چه نباشد قدمتش شک برانگیز است چرا که در زمان خلیفه‌های اول یا بام موصل و بنوان مکانی مهم برای تجارت بین ایران و سوریه از آن گفته شده است. در برابر صلاح الدین معروف در سال ۵۷۸ هجری مقاومت کرده و سر سال بعد از سقوط بغداد توسط مغول‌ها گرفته شده و تیمور پس از چهار روز بمباران مجبور شده است به ایران بازگردد تا شورشی که در غیابش به پا شده را بخواباند

^۲-درخت بلوط در کردستان و ارمنستان متداول است و مس از معادن کیان و آرگنه در دو شاخه کوه تور در اطراف دره سوفن بدبست می‌آید.

در روبروی دهانه دجله و در سه چهارم مایلی آن روستای نوفیا و مقبره یونس پیامبر، مکان نینوا بزرگترین شهر دنیا را معرفی می‌کند. نویسنده‌گان غیرمذهبی اصل آن را نینوس می‌دانند و در دست نوشته‌های آشور، پسر شم، یا نمرود پسر کوش می‌دانند.^۱ تاریخچه این شهر بزرگ در سالهای بعد از بین رفته است. به نظر می‌رسد بعد از ساخت بابل به تدریج از بین رفته و در زمان آدریان آنقدر ویران شده بود که حتی مکانش هم ناشناخته شده بود. پس از آن شهری نزدیک آنجا با نام نینوس ساخته شد و به نظر من چیزی که الان دیده می‌شود خرابه‌های آن‌جاست نه نینوی قدیمی. این باقی مانده‌ها را در نوامبر ۱۸۱۰ مورخ آزمایش قرار گذاشتم و فهمیدم شامل یک برج و بارو است و به شکل مستطیل به اندازه چهار مایل است. ستون‌ها با چیزی شبیه آن ندیدم. دیوار به طور متوسط بیست فوت ارتفاع دارد و از آنجا که با علف پوشیده شده آنست شبیه سنگرهای رومی که در انگلستان آند می‌باشد.

هشت فرسنگ زیر موصل باقی مانده‌های یک بند بزرگ شبیه بند شوستر یافتیم. اما خیلی قدیمی بود طوری که مردم محلی منطقه آن را به نمرود و اسکندر نسبت می‌دادند. آبشار این سد، برخی را، به این فکر می‌اندازند که یکی از آبشارهای شاهزاده مقدونیان است که قطعاً آبشار دجله بین دیاربکر و موصل است.

دو جاده از موصل به مردین وجود دارد که اسکی موصل و پای کوه ماسیوس بهترین آنهاست. از یک منطقه کشت شده می‌گذرد اما خیلی طولانی تر است. اسکی موصل (موصل قدیمی) روستایی است که در میان خرابه‌های شهری بزرگ در دجله در نه ساعتی موصل قرار دارد. کمی بالاتر از رود جزیرات‌العمر وجود دارد که قلعه قدیمی بهزاد را نشان می‌دهد و شهری است پر از افت و خیز در زمان حمله تیمور که بدست او ویران گشت. در کنار آن منطقه جبال تور یا انتهای جنوبی کوه ماسیوس قرار دارد که پریار است و جمعیت خوبی از بزیدیان، نسطوریان و یعقوبیان با خانگاه‌های بسیاری دارد. جاده دیگر از دروازه موصل تا منطقه نصبین حدود بیست و چهار فرسنگ یا هشتاد و چهار مایل است که منطقه غنی و بدون سکنه است؛ به جز روستای هانقه در بالای تپه یک قلعه خراب شده وجود دارد که از موقعیت محلی آن پی بردم که کاخ باستانی اور باشد.

^۱- وقتی یونس که توسط ژرویوم شاه بنی اسرائیل فرستاده شده بود آنجا را دید، به اندازه سه روز سفر پنهانور بود، و دیوودروس سیلوکوس، که ابعاد نینوا را داده است، می‌گوید که چهارصد و هشتاد استادیه یا چهل و هفت مایل مساحت دارد و یک دیوار و برجهایی آن را احاطه کرده‌اند؛ دیوار یکصد فوت ارتفاع دارد و آنقدر بینا دارد که سه اربه می‌توانند بر روی آن حرکت کنند؛ و برجها دویست فوت ارتفاع و به تعداد هزار و پانصد عدد هستند.

سی و چهار فرسنگ از موصل، دوازده فرسنگ از مردین و به نظرم حدود پنج مایلی پای کوه ماسیوس، توجه مسافران اروپایی به موقعیت و ظاهر مفرد روستای ویران نسبین جلب می شود که یادآور قلعه معروف نصبین است آنتیوشیا مقدونیه می گفتند توسط لوکولوس از تیگرائیس پادشاه ارمنستان گرفته شد. در برابر شاه ایران سه بار مقاومت به یاد ماندنی داشتند که با تمام قوای ارتش خود طبق ماده ای در عهدنامه دور قلعه ای را گرفت. نصبین بدست ایرانی ها نیفتاد چنان که در دست رومی ها بود. در برابر امپراطوری های متعدد مقاومت کرد با قدرت نظامی بلیساریوس جنگید و تنها هنگامی شکست خورد که پس از سقوط آخر کاخ اشکانیان با دیگر شهرهای بین النهرین به دست مسلمانان افتاد.

فنداسیون دیوارها و برجهای بسیاری به همراه کلیساها دریا بود سنت جیمز که قبل اسف نصبی ها بود، با دوازده قوس در آن قرار دارند. در غرب آن منظره ای از کوه های بلند سنجر پوشیده از گیاهان وجود دارد؛ و منظره شمال و شرق لبه کوه ماسیوس است که یک آمفی تاتر بزرگ است که در یک روز آفتابی برج دور مردین دیده می شود. منطقه اطراف مخصوصاً در کنار موصل ظاهری زیبا و آبادان دارد؛ و روستاهای بیشماری که در دشت گسترده شده اند همه بر روی تپه های کوچکی ساخته شده اند که شباهت زیادی با کاخهای فنودال ما دارند.^۱

اسقف مردن سکه های رومی و یونانی بسیاری به همراه چند عتیقه کوچک به من نشان داد که گفت از خرابه ها حدود یک سال قبل توسط سکنه روستا بیرون آورده شده است. در بین آنها یک سر زیبای کنسانتینی، یک و نیم می نروا بود.

کوههای سنجر که قلعه صخره روی آن است، و پیروان ترسوی جولیان آن را بر ایرانیها احاطه داده بودند به نظر من حدود هشت یا ده مایلی نصبین است. چیز زیادی درباره این کوه نتوانستم بفهمم چرا که هم اکنون مردم قبایل مختلفی با فرقه یزیدی در آن ساکنند.^۲ که دشمنان ترک ها هستند

^۱- از گیوبون فهمیدیم که شاپور یکی از افرادی بود که آن را محاصره کرد و آب های رود را محدود کرد تا آب به زیر دیوارهای نصبین برسد، تا اینکه با تغییر مسیر آب سربازان بتوانند دفاع کنند. امام از آنجا که ارتفاع مکان بالاتر از سطح منطقه اطراف است و مگ. نیوس رودی کوچک است، سخت است که تصویر کیمی چطور جواب داده، حتی با تمام منابعی که شاه داشته است.

^۲- یزیدیها که تعداد زیادی در اطراف موصل هستند، شیطان پرستند؛ چرا که می گویند قدرت او بر انسانها نامحدود است. آنها حتی دوست ندارند نام روح شیطانی در حضورشان بدهد شود. آنها نوادگان عربهایی اند که دنباله او یزید با حسین در کربلا جنگیدند؛ و شیخ عاده، موسس فرقه، وارد موصل شده است. آنها به یک شخص عالی به عنوان خالق نژاد انسانی اخترام می گذرانند، شراب و دیگر نوشیدنی های مست کننده می نوشند و مانند مسلمانان ختینه می کنند. ترکها تنفر زیادی ازین مردم دارند و به نظر من این تنفر دو طرفه است.

و هرگز مغلوب آنها نشده اند. آنها در کمین گاه پشت زمینهای بلند جاده بین موصل و مردن هستند از آنجا که مسافران مجبور به عبور از آن به طول بیست فرسنگ می‌شوند، اگر تعدادشان زیاد نباشد بوسیله این افراد رذل کشته می‌شوند. سنجر چراغاه‌های بسیاری دارد و دانه‌های کافی برای مصرف ساکنان بدوى خود فراهم می‌کند. در سال ۳۴۱ جنگ خونینی نزدیک این مکان رخ داد. و در آن امپراطور کنستانتین در برابر شاپور دوم شکست خورد و لشکر پیروز او را به آن طرف فرات فرستاد.

در نیمه راه نصیبین و مردن برج و باروهای دار نزدیکی این تپه‌ها قرار دارد و به استثنای دیاربکر، از هر استحکامات رومی که من در شرق فرات دیدم در شرایط پهتری اند. این شهر را امپراطور آناتالیوس در سال ۵۰۵ میلادی ساخت.^۱ هنوز نام کنستانتین دارد و مانند نصیبین پس از حمله اعراب در سال ۶۴۱ رویه زوال است.

اصطلاح مسوپوتامیا (بین النهرين) کل منطقه بین دو رود بزرگ را در برمی‌گیرد. با این حال تنها به دشت بین ماسپراکتا و کوه ماسیوس که از یک طرف به دجله و از طرف دیگر به فرات مماس است گفته می‌شود که طبیعت منطقه را به طور کامل عوض کرده است به گونه‌ای که همه منطقه قسمت جنوب شرقی آن مسطح و ماسه‌ای است و همه منطقه قسمت شمال غربی آن سرسیز و کوهستانی است. در قسمت جنوبی و در نزدیکی بالای یکی از کوه‌های بلند این رشته کوه، شهر مردین واقع شده است که با کاخی دیده می‌شود که همانند تاجی بر روی کوه قرار گرفته است. دسترسی به مردن همانطور که تصور می‌شود، سخت است. در قسمت شمالی تنها مسیر باریکی وجود دارد که هر باد در صخره‌ها می‌زند، در جنوب جاده کمی بهتر است، اما هنوز خیلی سرشاریب است و یک مایل و نیم طول دارد. اینجا ایستگاه باستانی مارده است و هنوز ظاهر یک شهر رومی را دارد. اگر چه موقعیت بسیار مرتفعی دارد اما آب گوارای زیادی دارد؛ و آنجا که انگور به خوبی در کوه‌ها کشت می‌شود، ارمنی‌ها شراب و عرق بسیاری در آن می‌سازند. خانه‌ها با سنگ‌های بريده مرغوبی درست شده اند و به نظر خیلی قدیمی هستند. پنجه‌ها کوچک اند و قاب آهنی دارند، و با توجه به مکان شهر که در یک سرآشیبی است به علاوه باریکی خیابانها، به

^۱-گیون.

در طول سفرم دو کاخ دیگر دقیقاً شبیه کاخ مردن دیدم: اولی در توکات، نهترین و بزرگترین شهر آسیای صغیر و دیگر آماسیا محل تولد استرابو. در آنجا مجسمه‌های فوق العاده‌ای دیدم که در دل صخره کنده شده بودند و گفته می‌شد مقبره‌های شاهان باستان یونتوس است که زمانی دربارشان در آماسیا بوده است.

نظر می آید ساختمنها بر روی یکدیگر بنا شده اند. جمعیت مردن حدود یازده هزار نفر است که از آنها یک هزار و پانصد نفر ارمنی و دویست نفر یهودی اند، بقیه ترک، عرب و کردن. ارمنی ها کلیساها را زیادی به همراه یک اسقف دارند که در روم تحصیل کرده است، او فردی مطلع و احترام کردنی است، حتی نزد ترکها می باشد. دیوارهای شهر بخوبی تعمیر شده اند و چند توب بالای برجهای کاخ قرار گرفته اند که خیلی خراب شدند و از زمان تیمور هیچ وقت تعمیر نشدند. مردن در چهل فرسنگی موصل و هجده فرسنگی دیاربکر است. شهر و روستا قلمرو پاشایی بغداد به سمت قسطنطینیه است و در دست دولت یک فرد مطمین است که بوسیله پاشا تعیین شده است.

از آنجا که قرار نیست در این خاطره نویسی جایگاه هر مکان باستانی که خراب شده است را تعیین کنیم (کاری که بخوبی توسط آتویل انجام شده است)، در مسیر فرات از نقاطی با جنور تا دهانه آن ادامه می دهم و تنها مهم ترین آنها را به همراه شهرها و روستاهای اصلی دارای سکنه بیان می کنم. اولین مکان کرکشیا به شکل فرشته ای در کنار فرات و جنور است. آنجا را دیوکلسیان بعنوان مانع امپراطوری مستحکم کرد و شش هزار سرباز آنجا بودند. راوه تنها شهر بین کرکشیا و آنه است و شامل حدود دویست خانه سنگی^۱ در وسط خرابه های پنهانور است. در طرف مقابل رود باقی مانده های یک کاخ در قله یک صخره وجود دارد. آنه (آناتوی آمیانوس مارسیلینوس) شهر خوش ساختی با حدود یک مایل طول در دهانه شرقی فرات در چهار مایلی راوه و هفت روز سفر با کاروان از بغداد است. از زمان شورش پاشای آخر اینجا برای شیخ عرب های جربای است و اطراف آن خرما، ذرت و پنبه زیادی تولید می شود.

ده ساعت پایین آنها دیده (پومبیدیاپلایانی باستان) با سیصد خانه با چند باغ میوه در اطرافش وجود دارد. در شش ساعتی آنجا، روستای آلوس با یکصد و پنجاه و نه خانه وجود دارد و در چهار ساعتی آن جبه قرار دارد که بخاطر قدرت طبیعی جایگاهش، که جزیره ای از فرات است، قلعه تیلوته باشد که ارتش جولیان نتوانست به ان راه یابد. جبه در حالت کنونی تنها از چهارصد خانه تشکیل شده است و این جزیره که دو مایل دارد، بخوبی کشف شده است و با باغهای تزئین شده است و درختان خرما و دیگر میوه ها در آنجا وجود دارد.

در نه ساعتی جبه و بیست و هفت ساعتی بغداد، هئیت قرار دارد که در تاریخ با نام ایس و اوثپلیس آمده است که قیر بکار رفته در بابل را تامین کرده است. دهانه غربی رود را در برمی گیرد، حدود

^۱-شایان ذکر است که شاید کمتر از دو سوم یا حتی نصف خانه های این روستا سکنه داشته باشد.

ششصد خانه دارد و دیوار گلی قدیمی اطرافش را احاطه کرده است. پلی برای قایق‌ها بر روی فرات ساخته شده تا کاروانهای بغداد و طب استراحت کنند. چند ساعت پائین هئیت، مشهد است، روستایی با سیصد خانه و در کنار مشهد فلوجیه یا انبار است که با نام پریسا بر در تاریخ جنگ‌های جولیان بعنوان دومین شهر آشور گرفته شد. شهر با خاکستر یکی شد و در خرابه‌های شیش سلیمان بزرگ پاشای بغداد کاخ کوچکی بنا کرد. زائرانی که به کربلا می‌روند معمولاً در این نقطه از رود می‌گذرند؛ شهر بزرگ و پرجمعیت کربلا یا مشهد حسین^(ع)، در هفت فرسنگی شمال غربی حله در انتهای کanal بسیار خوبی از فرات قرار دارد. اما سی از شهادت حسین علیه السلام، پسر حضرت علی علیه السلام از فاطمه^(س)، دختر پیامبر^(ص)، که در کربلا کشته شد، گسترش پیدا کرد و شناخته تر شد چرا که افراد زیادی از زائران شیعه علی^(ع) از تمام نقاط بویژه ایران به آنجا می‌آیند و به حرم کمک می‌کنند. اطراف شهر و مزهای کanal در سایه درختان بسیاری است و دیوارها که به طول دو مایل کشیده شده اند اخیراً تعمیر شدند تا در برابر اهانت‌های وهابی‌ها^۲ به این شهر مقدس، که چند سال پیش آن را غارت کرده بودند، ایمن بماند. کربلا پنج دروازه و بازار پر از کالایی و هفت خان یا کاروانسرا دارد؛ اما مهم ترین بنا و در واقع تنها زینت این شهر، مقبره حسین^(ع) است که گنبدهای بلندی دارد و نادر شاه آن را طلایی کرده است و مسجد خوبی به یاد بود عباس برادر ناتنی امام بنا شده است. اگر چه مشهد حسین راسته ترکه است اما بیشتر ساکنانش فارس هستند و همواره و هنوز مرکز مورد دلخواه شاهان آنان بوده تا بتوانند آن را همانند مشهد علی^(ع) و کاظمین بدست گیرند. کanal کربلا یا نهر ساره، اگر چه نام حسینی دارند ولی، بیش از زمان اسکندر قدمت دارند و زمانی تصور می‌شد با شهر نجف ارتباط داشته باشد.

در عرض جغرافیایی N ۳۲ ۲۵ درجه و طبق اطلاعات من پنجاه و چهار مایلی بغداد، شهر جدید هیله در دهانه فرات قرار گرفته است. قسمت کمی از قلمرو پایتحث باستانی آشور را در بر می‌گیرد که خرابه‌های شیش تحسین چند مسافر اروپایی را که تجارت شان آنها را به این منطقه دور از زمین کشانده بود برانگیخته است و بنجامین تودلا، پیوچمپ و پیترو دلا واله آن را تا بخشی توصیف کرده اند.

^۱-بوسیله ولوچی، یکی از شاههای پارتیان معاصر نزو و سپاهیان ساخته شده است.

^۲-بیشترفت این فرقه به نظر ایستاده است، افرادی که به این دین درآمده اند در چندین سال گذشته خیلی کم اند و نیروی کمی برای جلوگیری از کارهایشان کافی است.

نمود که بعدها به عنوان خدا با نام بلوس ستایش می‌شد، موسس احتمالی این شهر بزرگ و معروف است. با این حال هرودوت چیزی درباره موسس آن نگفته است؛ و تنها به ما اطلاعاتی داده که سمیرامیس و نیکوپرس، دو تن از حاکمانش آن را مستحکم کرده و زیبا ساخته‌اند. بسیاری از مورخان بزرگ عجایب بابل را وصف کرده‌اند. هرودوت، استрабو، دیودوروس سیکولوس و پلینی درباره ابعاد آن گفته‌اند و کمترین آن سیصد و شصت استادیا برای محیط داریوش است.^۱ یا طبق مازورنل هفتاد و دو مایل مربع مساحت دارد. این مکان اگر چه با دیوار احاطه شده است اما کاملاً پر از ساختمان نیست بلکه شبیه شهرهای جدید بصره، بغداد و اصفهان یاغهای بسیار و حتی زمین‌های کشاورزی دارد. هرودوت می‌گوید شهر به شکل چهار گوش است در دشتی مسطح قرار دارد و بوسیله فرات به دو قسمت مساوی تقسیم شده است. طبق گفته‌ها دیوارها هفتاد و پنج فوت ارتفاع و سی و دو^۲ فوت عرض دارند؛ از آجر و قیر درست شده‌اند و خندقی با همان مصالح آن را احاطه کرده است. یکصد دروازه برنجی، بیست و پنج دروازه در هر ضلع، به خیابانهایی باز می‌شوند که با زاویه قائم یکدیگر را قطع می‌کنند و شهر را به ششصد و بیست و شش مربع تقسیم می‌کنند. برخی از خانه‌ها سه تا چهار متر ارتفاع دارند و با باغها یا دیوارهای کوچکی از هم جدا شده‌اند. در سمت دهانه‌های رود فرات آجری است و ساکنان از دروازه کوچکی در دیوار می‌توانند به آب برسند، دیواری که در موازات رود است. پلی که دو قسمت شهر با آن متصل شدند، پنج فرسنگ طول و سی فوت عرض داشت. سنگها با چنگلک‌های آهنین و روی مذاب به هم متصل می‌شوند. کف آن تنہ‌های درخت سرو نحل است اما هنر و ذوق بکار رفته آن همانند کارهای سمیرامیس نیست. در هر طرف پل کاخی افراشته شده که منظره‌ای از شهر دارد. آنکه در غرب قرار گرفته سه دیوار محاط دارد و شصت فرسنگ هفت مایل و نیم طول دارند. وقتی که کاخها کامل شدند سمیرامیس استخر یا دریاچه‌ای کند و آب فرات به داخل آن فرستاده می‌شد، ^۳ که مسیری کمانی زیر آن کنده شد تا از یک کاخ به کاخ دیگر متصل شود.

^۱-هرودوت می‌گوید چهارصد و هشتاد؛ استрабو سیصد. هشتاد و پنج؛ کورنثوس سیصد و شصت و هشت و دیودوروس، از تسبیان می‌گوید سیصد و شصت.

^۲-هرودوت می‌گوید آنها دویست کلیپت یا سیصد فوت ارتفاع و هفتاد و پنج فوت عرض داشتند.

^۳-تفییر مسیر فرات سخت نبود، چرا که در این منطقه دهانه‌های رود بالا سطح دشت اطراف اند؛ اما تصور اینکه آبهایش باید به محدوده یک دریاچه مصنوعی محدود شود سخت است، یا باید سرزیر شود و به تمام منطقه اطراف پریزد یا مسیری به سمت دریا باز کنند.

معبد ژوپیتر بلوس به شکلهای متفاوتی توصیف شده است. هرودوت می‌گوید مربعی به ضخامت دو استادیا یا یکهزار فوت است که در وسط آن برج بزرگی افراشته شده که عمق و ارتفاعی یک استادیا بی‌دارد و شامل هشت برجک می‌شود که بالای هم‌دیگر ساخته شده اند و به تدریج به سمت بالا می‌رود^۱. با یک پله به سمت بالا می‌رود. در بالای آن یک کلیسا کوچک قرار دارد که صندلی هایی دارد که بسیار زیبا تزئین شده اند و یک میز طلایی وجود دارد. طبق گفته دیودوروس، از آجر و قیر ساخته شده و بالای آن مجسمه ژوپیتر، ژونو و ریا با طلا ساخته شده است. مجسمه ژوپیتر یا بلوس، چهل فوت ارتفاع داشت و بطور قدیمی بود. ریا نشسته و ژونو ایستاده بود. دیودوروس میز طلایی را به همراه چند مورد بالرزش دیگر ذکر کرده است و می‌گوید ایرانی‌ها حرمت شکنی کرده و آنها را می‌برند. معبد بلوس طبق گفته استرابو یک استادیوم ارتفاع و یک استادیوم مربع مساحت پایه اش است. خشایار آن را غارت کرد و تا حدودی ویران کرد؛ و اسکندر برای اینکه آن را مثل قبل بکند ده هزار نفر برای دو ماه استخدام کرد تا خرابه‌ها را جمع آوری کنند که مرگش باعث انجام اینکار نشد. کوروش امپراطوری بابل را فروپاشی کرد و مرکز را گرفت و مسیر فرات را چرخاند و سربازانش در مسیر آن به مرکز شهر لشگرکشی کردند. گفته می‌شود خشایارشا، دیوارها و معبد بلوس را ویران کرد. اما این علت جزایی نیست، چرا که در زمان اسکندر هنوز سر پا بود. پس از تاسیس سلوسیا و تیسفون، کم کم خالی شد و طبق سنت جرومی فاصله بین دیوارها بوسیله شاهان پارتی به یک پارک شکار تبدیل شد. از این زمان دیگر نشنیدیم که به بابل شهر بگویند، اما با وجود اینهمه سال وحشی گری و غفلت هنوز نام و موقعیت آن حفظ شده است. شهر هیله طبق گفته مردم منطقه، بر روی بابل ساخته شده است و خرابه‌های خیلی بزرگ هنوز در نزدیکی آنجا دیده می‌شود و تصور می‌شود باقی مانده‌های آن شهر بزرگ باستانی است. من این خرابه‌ها در سال ۱۸۰۸ دیدم؛ و دوست من کاپیتان فردیک که بارها اسمش را آورده‌ام، شش روز بعدت هر چیزی قابل توجهی را در چند مایلی اطراف حله بررسی می‌کرد. بنابراین قبل از اینکه مشاهدات دیگر مسافران را بگوییم اول آنچه خودم دیدم را ذکر می‌کنم و سپس به گفته های کاپیتان فردیک می‌پردازم. خرابه اصلی که معبد بلوس را نشان می‌دهد، در چهار مایلی شمالی حله است و یک چهارم از شرق دهانه فرات فاصله دارد. این بنای فوق العاده باستانی یک

^۱-این ابعاد به نظر درست نمی‌آیند چرا که درباره این موضوع با توانایی همیشگی خود بحث کرده است حرف هرودوت را تصدق نمی‌کند. وی بیان می‌دارد که نظریه دیوار عمودی به ارتفاع بانصد فوت و با این طول مسخره است؛ مخصوصاً وقتی تنها یک طرف پایه یک سازه بزرگ است که باید نسبتی از آن باشد.

هرم بزرگ با محیط پانصد پایی^۱ و به نظر من در بالاترین قسمت‌ها حدود دویست و بیست فوت ارتفاع دارد. دقیقاً چهار گوش است. سه تا ضلع هایش هنوز کامل است؛ اما ضلع جنوبی بیشترش از بین رفته است.

این هرم کاملاً از آجر خشک^۲ شده در آفتاب تشکیل شده است و با قیر و لایه‌های از مشوره در برخی و بقیه با کاه و گل ساخته شده اند که آنقدر تازه بود که گویی چند روز قبل ساخته شده بود. با این حال تعدادی آجر کوره پز در پای هرم ریخته بود، و مردم محلی برای ساختن خانه هایشان از آنها برداشته اند. لبه خارجی آجرها با خاطر اینکه در معرض هوا بودند شکل گرفته بودند، بنابراین تنها با بررسی دقیق می‌توان مصالح بکار رفته در آن را تعیین کرد. وقتی از دور به آن نگاه می‌کنید، خرابه‌ها شبیه یک تپه کوچک اند. شیب آن در بیشتر قسمتها کم است و می‌توان از همه آن بالا رفت. باران‌های دوره‌ای مسیل‌های عمیقی ایجاد کرده اند و غارها یا مسیرهای باریک طولانی زیادی وجود دارد که مکان شغال‌ها، کفترها و دیگر حیوانات زیان آور شده است. آجرهای این سازه بزرگ ترند و از هر نوعی که من دیدم بی‌کیفیت ترند، هیچ کنده کاری روی آنها نیست و با خاطر نرمی شان مردم محلی کمتر از آنها استفاده می‌کنند. عربها به این خرابه‌ها نام هاروت و ماروت داده اند چرا که معتقدند نزدیک پایه هرم چاهی وجود دارد (که اگر چه انسانها نمی‌بینند) که در آن خدا دو فرشته بدیخت را تا آخر جهان ساقط کرده زیرا این مجازات تکبر و جسارت آنهاست.^۳ او دولوال قالبهای کوچکتر بسیار دیگری را در این دشت در نزدیکی هرم بیان می‌کند. کاپیتان فدریک و خود من چیزی در این قالب‌ها ندیدیم، تنها دهانه‌های مرتفع کانالی را که به موازات ضلع جنوب غربی میدان کشیده شده بود و غاری در یک و نیم مایلی دیدم که بعد از آن سخن خواهم گفت. روبروی رودخانه و در شش مایلی جنوب غربی حله، بنای دیگری به نظر مسافران جدید به نظر می‌رسد که البته به اندازه بنایی که ذکر شد بزرگ نیست ولی مرتفع تر است. از آجرهای آفتابی و کوره‌ای ساخته شده است که حدود یک فوت قطر و از سه تا چهار اینچ ضخامت دارند. این هرم را عرب‌ها به سبک نمرود ساخته اند و در بالای آن باقی مانده‌های یک

^۱-کاپیتان فدریک ضلع‌های جنوبی و شرقی را از بالا اندازه گیری کرد و ضلع شرقی یکصد و هشتاد پا و ضلع جنوبی یکصد و نود پا، که هر پا دو و نیم فوت است.

^۲-تمام چیزی که کاپیتان فدریک دید قیر بود. با اینحال وقتی وارد غار کوچکی باعمق بیست فوت شدم، دیدم که آجر با کاه گل در سمت داخلی بود.

^۳-برای داستان هاروت و ماروت به هر بلوت و فرهنگ فارسی ریچارد سون رجوع کنید.

برج چهار گوش کوچک با دیوارهای به ضخامت هشت فوت و به نظر من این برج دید گستردۀ ای به فرات در دشت مسطح شینار دارد. دهانه هایش به موازات روستاهای با غنا است و دهکده های کوچکی کمی در بیابان مانند نقطه هایی در سطح اقیانوس به نظر می آیند. در بالا و کنار غالب تکه های مختلفی با رنگهای گوناگون دیدم که شبیه تکه های سنگ اند. کاپیتان فردریک این تکه های غالب را به دقت بررسی کرد و ابتدا فکر می کرد تکه های در هم آمیخته از یک ساختمان خراب شده اند اما نظرش عوض شد زیرا مانند سنگهای سخت دیگر در برابر آهن مقاوم بودند و جای آجرها پیدا نشد. اینکه این تکه های فوق العاده چه هستند، معلوم نیست، بعضی از آنها شش و هشت فوت قطر دارند و هیچ سنگی با این کیفیت جایی در آن اطراف پیدا نمی شود و ساختمانی ندیدیم یا نشنیدیم که از این سنگها در آن بکار رفته باشد. در اینجا آجرهای کنده کاری شده توسط عربهایی که دائمًا به دنبال آنها زمین را می کنند تا خانه هایشان را در حله بسازند، پیدا می شود. در حدود صد و بیست پایی این هرم، بنای دیگری با پایه بزرگتر و ارتفاع کمتر وجود دارد. آجرهای بسیاری از این مکان کنده شده است، اما به نظر من هیچ کدام کنده کاری ندارند. در حدود یک و نیم مایلی حله، در دهانه شرق فرات، کاپیتان فردریک یک جسم طولی در لبه رود پیدا کرد. و دو مایل دورتر در مسیر شرق، جسمی بزرگتر پیدا کرد. فکر می کرد که عربها عادت داشتند تعداد زیادی از آجرهای پخته اینجا را بردارند که هیچ کدامشان کنده کاری نداشتند. دیواری با آجرهای قرمز که حتی در قسمتی هم سطح زمین بود و به عمق سی فوت کشف کرد که برای برداشتن آجرها زمین کنده شده بود.

در جایی دیگر، با فاصله کم، باقی مانده های یک ساختمان بزرگ بود. قسمتهایی از دیوارهایش کاملاً حفظ شده بود و فونداسیون آن در قسمت دیگری به عمق چهل و پنج فوتی نمی رسید. شش فوت و هشت اینچ ضخامت داشت، از نوعی آجر زرد مرغوب کوره ای با گل و ماسه ساخته شده بود. مردم منطقه می گویند درخت پوسیده ای در نزدیکی این منطقه همزمان با این ساختمان بوده است. تنہ آن در دو فوتی زمین، چهار فوت و هفت اینچ است و ارتفاعش حدود بیست فوت است، تو خالی و ظاهراً خیلی قدیمی است.^۱ هرم بزرگی که اول گفته شد در نیم مایلی یا سه چهار مایلی این درخت قرار دارد.

^۱-مسافران قبلی گفته اند که تعدادی درخت قدیمی و نامعمول در مسیر دهانه رود دیده اند، اما نه کاپیتان فردریک نه من چیزی جز این یک درخت ندیدیم؛ و قطعاً با درخت های دیگری که در اطراف حله اند متفاوت است.

کاپیتان فردریک هر چیزی که مردم محلی آن را متعلق به بابل می‌دانستند را به دقت بررسی کرد تا ببیند چیزی از دیوار باستانی شهر باقی مانده است. او ابتدا پنج مایل پایین دهانه رود رفت و کارش را شروع کرد و پس از آن بدنبال مسیر باد شانزده مایل^۱ به سمت شمال حله رفت؛ قسمت غربی با دقت فراوان بررسی شد ولی جای بنای پاجمی (به جز آنها که گفته شد) کشف نشد. وی پس از ترک رود از حله به روستایی به نام کاراکولی در پانزده مایلی شمال غربی رفت و در مسیر چیز ذکرشنده ندید. پس از آن در یک مسیر موازی شش مایلی به غرب، و شرق هرم هاروت و ماروت رفت و به حله برگشت، و چیزی نیافت. در مسیری بیست و یک مایلی و به عرض دوازده مایلی جایگاهی برای دیوار یا خندقی کشف نکرد.^۲

اندازه، موقعیت و ساختار هرم هاروت و ماروت باعث شد مازور و آنویل فکر کنند که باقی مانده معبد بلوس است. همانطور که گفته‌یم این معبد یک استادیوم مریع عرض دارد و ابعاد پایه اش مساوی هم و از آجر و قیر ساخته شده است. بنایی که ما دیدیم دقیقاً چهار گوش است، که ده فوت در لبه خارجی از پایه برج بلوس بیشتر می‌شود و با توجه به اینکه مقداری هم باخاطر ریختن خرابه‌ها باید تصور شود این میزان اضافی خیلی زیاد می‌شود. ارتفاع آن در زاویه جنوب غربی دویست فوت است، که با توجه به قدمنش و مصالح نرم بکار رفته در آن خیلی زیاد است. استراپو می‌گوید معبد بلوس در لایه بیرونی آجر پخته دارد و همانطور که قبلًا گفتم علتهاز زیادی وجود دارد، مثل تکه‌های آجرهای کوره‌ای در پایه هر ضلع، که این گفته درباره هرم بزرگ شمال حله نیز درست باشد. با این حال درباره موقعیت این معبد مطمین نیستیم. دیودوروس می‌گوید که آن در مرکز شهر قرار گرفته بوده، اما متن مبهم است و می‌توان برداشت کرد که کاخ در دهانه شرقی فرات و معبد یکی هستند. اگر چنین باشد، باید نتیجه بگیریم که فرات مسیرش قبلًا فرق می‌کرده و بین هرم هاروت و ماروت و خرابه‌ها ناگهان در نیم مایلی غرب آنجا جاری می‌شده است. مسیر کنونی رود چنین نتیجه‌ای را می‌رساند، چرا که نزدیک این خرابه‌ها ناگهان خم می‌شود و بنظر می‌آید قبلًا از بین آنها رد می‌شده است. اگر این فرضیه را قبول کنیم خرابه‌هایی که گفته‌یم می‌توانند مصالح، اندازه و موقعیت دو بنای اصلی بابل را توصیف کنند. اما اگر قبول نکنیم نمی‌دانیم

^۱-در مایل دوازدهم توده‌ای از آجرهای پخته قرمز و سفید این که عرب‌ها آنرا حمام می‌نامندند. با این حال به نظر می‌رسد باقی مانده یک ساختمان جدید باشند چرا که برنگ و ظاهر کلی آجرها از آنها بی‌که در اطراف حله بودند متفاوت بود.

^۲-کاپیتان فردریک به من گفت که در زمان اقامتش در حله روزی هشت تا ده ساعت تحقیق می‌کرد.

این باقی مانده‌های کاخ چطور بودند چرا که هر نمروд خیلی از رود و دیگر خرابه‌ها دور است و بعید است که محل اقامت شاهانه باشد.

از آنچه دیدیم برای خواننده روش می‌شود که انواع مختلفی از آجرها در بین بابلی‌ها بکار می‌رفته، برخی با آتش پخته می‌شوند و برخی در آفتاب خشک می‌شوند. در مورد اولی به نظر چهار نوع وجود دارد. معمول ترین آنها یک فوت مربع اند و سه اینچ ضخامت دارند و شخصیت‌هایی که در تخت جمشید هستند و در ظاهر شبیه نوک تیرنند در آنها شکل گرفته است. انواع دیگری به همین اندازه ولی بدون کنده کاری شبیه آجرهای کشور ما وجود دارند که در نزدیکی برج نمرود دیده می‌شوند.

آجرهای نوع دوم همانند آجرهای کوچک استوانه‌ای که خیلی کم هستند. شخصیت‌های کوچکی بر روی خود دارند. آجرهای خشک شده در آفتاب در بیشتر قسمت‌هایشان از آجرهای کوره ای بزرگ‌تر و زبرترند و به نظر می‌آید تنها برای کارهای معمولی بکار می‌آیند.

شهر حله حدود دوازده هزار نفر جمعیت دارد، و در قسمت شهر در دهانه‌های مقابل هم رود فرات با یک پل قایقی به طول دویست پا به هم وصل شده اند. قسمت غربی بهتر است، بازار بزرگ و خوبی دارد، کاروانسراهای زیادی ساخته شده از آجر بابلی و تعدادی قهوه خانه در دهانه‌های رود دارد. دولتش دست حاکمی است که پاشای بغداد تعیین کرده است. خاک اطرافش خیلی حاصلخیز است اما مورد غفلت قرار گرفته شده است و اگر لشگرکشی‌های لملون نبود که همیشه می‌آید و شش ماه سال کل تجارت را با بصره قطع می‌کند، حله مکان آبادانی می‌شد. فرات در نزدیکی حله خیلی پهن می‌شود. عرضش به دویست پا و در برجها عرضش چهل فوت می‌شود. مانند دجله سریع نیست؛ وقتی پایین است، آب با دستگاهی در لبه دهانه بالا آورده می‌شود. جزر و مد خلیج فارس در بیست یا بیست پنج مایلی بالای کرانه احساس می‌شود و کشتی‌های صاف با بار کمتر از پنجاه تن می‌توانند در شش ماه از سال به حله بروند. قایق‌ها ساختار ساده ای دارند. بدنه آنها شبیه یک ماه نیمه است، دنده‌ها و چوب‌ها فقط به هم وصل شده اند و قسمت بیرونی با تیر پوشیده شده است. ستون یا مکانی وجود ندارد که دکلی درست کنند. تجهیزات آن یک دکل و یک بادبان سه گوش است. وقتی به سمت بصره می‌روند با جریان آب حرکت می‌کنند ولی در برگشت برخلاف حرکت می‌کنند. قایق دیگری نیز به نام کفه وجود دارد که هم در دجله و هم فرات زیاد

استفاده می‌شود. کاملاً گرد است، از حصیر و قیر ساخته شده است و معمولاً حدود هفت فوت قطر دارد.^۱

موقعیت جغرافیایی بابل توسط رنل و آنول کاملاً معین شده است و به راحتی نتیجه می‌گیریم که همان موقعیت را دارد. طبق استرابو و جدولهای تئودوسیان از سلوسیا چهل و چهار مایل فاصله دارد؛ موقعیت‌های آن در دهانه فرات؛ فاصله آن است طبق هردو dots؛ خرابه‌ها؛ وضعیت نامشخص آجرها؛ قیر و آداب رسوم و گفته مردم محلی، همه بیانگراین اند که بابل در نزدیکی حله است. دو لیگ در جنوب شرقی شهر روستایی بنام بصره است که تصور می‌شود بورسیپای استرابو باشد که اسکندر وقتی چالدیان او را نسبت به ورودش به بابل ترساند به آنجا عقب نشینی کرد؛ و در جاده به مشهد علی، مقبره پیامبر خرقیان است که در آنجا وانمود می‌گذشت کوره آتش شاوراج، مشاج و آبدنگوه را نشان می‌دهند. ساختمان بزرگ و عریضی است و تزئین یا زیبایی ندارد؛ و مانند مقبره عزرا در دهانه رود دجله، کمی بالاتر از کونه، زائران یهودی زیادی دارد.

شهر مقدس نجف یا مشهد علی (تصور می‌شود مکان تدفین خلیفه باشد) در نه فرسنگی حله و چهار مایلی کوفه است و بر روی یک تپه قرار دارد که در زیر آن یک دریاچه مصنوعی وجود دارد. این شهر توسط اسکندر بزرگ بنا شده است و مدت‌ها نام اسکندریه^۲ داشته که بعداً به حیره، زمان اقامت سلسله شاهزادگان عرب که زیر پرچم پارتیان با امپراطورهای روم جنگیدند، تغییر یافت. در تاریخ با نام المندری به خاطر نام المندر (المندروس پروکوپیوس) نیز شناخته شده است که در جنگهای اتوشیروان و جاستینیان بود. خانواده مسیحی این شاهزاده ششصد سال در پادشاهی حیره حکومت می‌کردند تا اینکه نسل آخر توسط خالد ژنال مسلمان در سال ۶۳۲ شکست خورد کشته شد. نجف به اندازه کربلا بزرگ نیست اما بهتر ساخته شده و دیوار خوبی به همراه خندقی عمیق و برجهایی بلند دارد که به تازگی بازسازی شده اند چرا که از حمله وهابیها که به هر دروازه شهر حمله کنند می‌ترسند.

^۱- حقایق های گرد ساخته شده از نی به شکل یک سپر توجه هردو dots را به خود جلب کرد، جالب است که چنین ساختارهای کوچکی طی سالهای فراوانی استفاده می‌شوند.

^۲- دکتر وینست معتقد است، برخلاف آنول، که اسکندر در سمت دیگر دریاچه بود؛ و شایان ذکر است که خرابه‌ها، آجر کاشی‌های رنگی، نشانه‌های معمول وجود یک شهر در این منطقه، هنوز هم مشاهده شدنی است که این بزرگ فهمیده به نظر می‌رسد این شرایط آگاهی نداشته است.

مقبره و مسجد علی فضای بزرگی در وسط شهر را پر می کند. سازه زیبایی با دیوار بلند به دروش است که دشمن نمی تواند از آن بگذرد مگر اینکه با پوشش حمایت از امام و رشوه فراوان برود. گنبد روشن و زیباست، و با نوک مناره ها به دستور و هزینه نادرشاه طلاکاری شده است. فرماندار مشهد علی ترک است اما جمعیت که تخمین زدنی نیست چرا که زائران بسیاری دارد، مانند کربلا بیشتر از ایرانی های افراطی تشکیل شده است. اطراف شهر خشک و بی آب و علف است بخاطر قبرهای زیاد بواسطه خرافات شیعه ها، ظاهری محزون دارد؛ جنازه هر فردی که مرتبه بالایی دارد از دورترین نقاط ایران به اینجا یا کربلا، کاظمین، قم یا مشهد در خراسان منتقل می شود.

نجف با مجرای آب زیرزمینی از پالاکوپاس تامین می شد اما وهابی ها برای ویران کردن شهر قسمتهای بسیاری از این مجرای آب را خراب کردند، تا اینکه وقتی من در اوت سال ۱۸۰۸ در مشهد علی بودم ساکنان شهر مجبور بودند آب مورد نیازشان را با پوست گوسفند از فاصله سه یا چهار مایلی بیاورند. پالاکوپاس را اولین شاه بابل حفر کرد و به دستور قهرمان مسلمان تعمیر شد؛ اما پس از رها کردن کوفه، تقریباً خشک شد و حدود بیست سال قبل با هزینه نایب عود به احترام کسی که عربها به او هندی می گویند تقسیمتی تمیز شد. از قسمت راست فرات می آید و قسمتی از آن که هنوز آب دارد به پنج مایلی مشهد علی می رسد؛ بقیه خشک است و تقریباً پر از ماسه شده است؛ اما مسیر پالاکوپاس از نهر نجف تا شهر زیبر و خوره عبدالله رديابی شده است.^۱ بحر نجف یا دریای نجف (رحیمه آنوبیل) هم قدمت پالاکوپاس است و باید کار بسیار سختی برایش انجام شده باشد. من از وسطش در مسیرم از سماوات به مشهد علی (ع) رد شدم، و دیدم بغیر از چند کanal که مردم فقیر نزدیک آن برنج و سبزی کمی کشت می کنند، خشک شده است.

از تپه نجف کوفه دیده می شود، شهری که زمانی بزرگ و پر جمعیت بود. عمر پس از خرابه های تیسفون آن را بنا نهاد و محل اقامت خلیفه ها بود تا اینکه بدی ساکنان المنظور را مجبور کرد تا دولت را به بغداد انتقال دهد. از کوفه جز مسجد قتلگاه علی، بنایی ساده به شکل مربع با سالنی در وسطش و خانگاهی اطرافش، چیزی نمانده است. تنها یک ورودی با دروازه ای زیبا دارد و دیوار بلند و برجهایی دارد که به آن بیشتر ظاهر یک کاخ تا یک مکان عبادت می دهد. مسلمانان به مکانی که این مسجد در آن ساخته شده است احترام زیادی می گذارند. و برای بالا بردن حرمت آن

^۱-پالاکوس(نهر) به منظور هدایت طغیان فرات کنده شده که در ابتدا به یک منطقه با مسیرها و مجراهای آبی گوناگون به دریا می رفت. (آریان)

امام‌ها یا واعظان داستانهای بسیاری درباره آن ساخته‌اند. در میان داستانهای گوناگون می‌گویند که در روز خاصی تمام پیامبران از موسی تا منجی ما در ایوان این مکان جمع می‌شوند تا با محمد درباره امور دینی و بهترین وسیله برای ترویج اسلام مشورت کنند، و سنگهای نشان می‌دهند که گفته می‌شود برای یادبود مکان هر پیامبر در آخر جلسه است. یکی دیگر از صفت‌هایی‌شان این است که ارگ در مرکز سالن ساخته شده است و آبهای سیل در یک چاه کوچک و تاریک می‌رود و دقیقاً به جایی که ارگ قرار گرفته می‌رسد. حسین و حسن، پسران علی، در این حال آموزش دیده‌اند و در گوشه یکی از خانگاهها اتاق کوچکی است که به آن بر روی تکه کوچکی از مرمر نوشته شده بود: ((عیسی نازار، شاه یهودیان و دارالسلام)).

در برگشت به فرات، اولین روستای ذکر کردنی لملون است^۱، ده مایل بالاتر از جایی که رود در مردابهایی به آن نام تمام می‌شود. از آقای هارتفورد جونز، ساکن بغداد، فهمیدم که این مردابها از سال ۱۷۸۴ بسیار زیاد شده‌اند^۲، چرا که سلیمان پاشای بزرگ دهانه‌ای در دلوانیه روبروی رود به قصد تغییر مسیر آب به کانالی قدیمی برای حمله به عربهای القیضیل ایجاد کرد. این مانع برای فرات و زباله‌هایی که بوسیله آب حمل می‌شدند باعث این مشکل بود. مناطق کم ارتفاع اطراف مرداب‌های لملون همانطور که قبلًا گفتم برنج بسیاری تولید می‌کند و قبیله القیضیل در چادر و کلبه‌های ساخته شده از نی در آنجا زندگی می‌کنند. لملون در کمی بیشتر از نصف راه بین بصره و حله قرار دارد. حدود نود مایل از مشهد علی در بیابان و هفت یا هشت ساعت حرکت قایق از انتهای جنوبی مرداب‌ها، شهر سماوات (شهر آسمانی) با جمعیتی حدود سیصد عرب به رهبری یک شیخ مستقل که از زائران پول بسیاری می‌گیرد، قرار گرفته است. در جنوب سماوات، دهانه‌های فرات بدون سکنه اند و پر از چوبهای کلفتی است، تا قلمرو قبیله قدرتمند منتقیج که اولین روستا شکاشه در فاصله یک روزه از کرخه قرار دارد. این روستا در دهانه رود قرار گرفته است اندازه سماوات بزرگ است اما خیلی آبادتر است چرا که فرات که قابل کشتیرانی است ساکنین این منطقه را قادر می‌سازد تا کالاهای زیادی به بصره بفرستند.

شکاشه بازار خوبی برای اسپهه‌است و برای شبدرهای خوبی که در اطرافش رشد می‌کند معروف است. از این روستا تا کرانه، فرات با جریانی آرام سیری پر پیچ و خم دارد تا جایی که به آبهای

^۱ بین لملون و نجف در فاصله ای از رود، روستای را ماهیه در هفت ساعتی جنوب شرقی نجف با مسجدی زیبا قرار دارد.

^۲ مرداب‌های این قسمت از منطقه توسط بیشتر مورخان باستان ذکر شده‌اند.

دجله می‌رسد و جریان دو رود نام شط العرب می‌گیرد که یکی از بهترین رودهای مشرق است. کرنه که یکی از سه آپالی سلوکس برای همسرش آپاما ساخته است می‌باشد در نقطه‌ای از یک مثلث قرار دارد که به خاطر اتصال این دو رود شکل گرفته است. اگر چه امروزه آپاما ویران شده است اما قبلًا مکان مهمی بود. موقعیت تحسین برانگیزی دارد. البته طبق گفته خبران مارکون، مارکزویسلی وقتی فرمانده کل هند بود به آن توجه می‌کرد.

قلعه‌ای مستحکم باهزینه‌ای بالا در اینجا بنا شده بود که بر دو رود مسلط بود و حرکتهای عربهای اطراف را زیر نظر داشت و بطور کل تمام منطقه بین بغداد و بصره ^{را} تحت کنترل داشت. کانالهای دجله و فرات خیلی عمیق هستند. طوری که یک کشتی جنگی کوچک باید نزدیک به آنها لنگر بزند و یک کانال از پایه مثلث از یک رود به رود دیگر نیاز به بقیه استحکامات را از بین می‌برد.

دهانه‌های دجله از طاق کسری تا کرنه هیچ روسایی بجز کوت ندارد که مکانی داغان شامل چهل یا پنجاه کلبه گلی است. شهر واسط که در تاریخ عربها بارها از آن صحبت شده دیگر مکان مهمی نیست در دهانه کانال بزرگ قرار گرفته است از کرنه تا اطراف بصره کشاورزی خیلی کم وجود دارد اما از آنجا منطقه اطراف دهانه رود پر از درختان خرماست و این درختان تا دهانه شط العرب ادامه دارند.

شهر بصره در سال ۶۳۶ توسط عمر بنا شد و در طی چند سال یکی از بزرگترین و آبادترین شهرهای عربستان شد این شهر در عرض جغرافیایی N ۳۰ و ۳۱ درجه در دهانه غربی شط العرب و ۷۰ مایل دهانه این رود مهم قرار دارد که می‌توان در آن کشتیرانی تا ۵۰۰ تن بار کرد. دیوار محاط بصره که به خوبی تعمیر شده است حداقل ۷ مایل می‌باشد آنها با آبهای شط العرب شسته می‌شوند و دشت اطراف آنقدر کم ارتفاع است که گاهی اوقات کاملاً زیر آب می‌رود و شهر مانند جزیره‌ای در وسط دریاچه می‌شود. بیشتر ناحیه عظیم بین دیوارها، باغها و درختان نخل اند که در بینشان کانالهایی دارند که به خاطر جزر و مد دوبار در روز تمیز می‌شوند و ۹ فوت شیب دارند بزرگترین کانال پر از کشتی‌های کوچک است که به کارخانه انگلیسی و کاخ سالیم در دو مایلی رود می‌رسند. بصره بدون استثنای کثیف‌ترین شهریست که تا به حال دیده ام، خیابان‌ها به شدت باریک اند و بوی تعفن مستراح‌ها که همه جا دیده می‌شود تحمل نشدنی است. خانه‌ها بد درست شده اند قسمتی از آنها از آجر خشک شده در آفتاب و قسمتی از آجر پخته است و بازارها اگر چه پر از کالاهای تاجران ثروتمند است اما ساختار بسیار بدی دارند و همانند بازارهای بغداد و شهرهای

ایران طاق ندارند و با نمدهایی از برگهای درخت خرما پوشانده شده اند طوری که از اشعه خورشید به خوبی محافظت نمی کنند. این شهر شامل پنج دروازه، خان و قهوه خانه ای بیشمار، یک حمام مخربه و چهل مسجدی که تنها یکی از آنها ارزش نام بردن دارد می باشد. سرای مسالیم یک مسجد و کارخانه انگلیسی تنها بناهای بصره هستند. همه آنها به هم چسبیده اند و کارخانه را آقای مانستی بریتانیایی مقیم تاسیس کرده است که سال ۳۰ سال تمام احترام مردم منطقه را به همراه داشت و توانایی هایش قدرت نفوذش را از حتی پاشای بغداد در شهر و اطراف آن بیشتر می کرد. به نظر من جمعیت بصره حدود ۶۰ هزار نفر می باشد و ترکیبی از همه ملت‌های شرقی شامل ترک‌ها، عربها، هندی‌ها، ارمنی‌ها، ایرانی‌ها، جاکوبی‌ها و یهودی‌ها می شود. با این حال عربها بیشتر جامعه را در بر می گیرند و تعداد ترکها با توجه به اینکه روسای شهرتند کم است، تقریباً همه ساکنین بصره تا حدودی تجارت می کنند و از آنجا که این شهر بازار بزرگ کالاهای هند برای امپراطور ترک‌ها اهمیت تجارت زیادی دارد.

به طور متوسط سه یا چهار کشتی انگلیسی با حدود صد تن بار در سال از کلکته می آیند. اما بیشتر تجارت با عربستان انجام می شود و تاجران مسقط کشتی‌های بسیار خوبی دارند که اقیانوس هند را می پیمایند. کالاهایی که از بصره بر می گردد بیشتر، شمش، مروارید، خرما، مس، اسپ، ابریشم خام و فندق است. ناوگان ترکی که قبل از قدر قوی بود که دزدان دریایی خلیج فارس را پس می زد حالا تنها ده یا دوازده کشتی پوسیده دارد که نمی توانند خارج از رود برونند و دفتر باشکوه کاپیتان پاشا که چسبیده به بندر است یکی از بی ارزش ترین دفاتر پاشای بغداد است.

بصره در سال ۱۶۶۸ به دست ترکها افتاد و از آن موقع انقلاب‌های بسیاری را شاهد بوده است. پس از محاصره ۸ ماهه در سال ۱۷۷۷ به دست ایرانی‌ها تحت فرمانروایی صادق خان افتاد این شاهزاده یکسال آنجا بود و بعد به خاطر مرگ برادرش کریم خان شهر را ترک کرد و با سربازانش به قصد تاج و تخت ایران به شیراز رفت و کمی بعد در آنجا کشته شد. در سال ۱۷۸۲ شیخ عربهای منتقبیح ترکها را دوباره از بصره محروم کرد. اما به زودی در ماه اکتبر سلیمان پاشا در مقابل شیخ قرار گرفت و در دهانه‌های فرات او را مجبور به فرار کرد. پس از آن فرماندار از بغداد فرستاده می شد و به طور کلی افسر عالی رتبه ای بود. منطقه اطراف شهر برنج، گندم، جو و پنج نوع خرما و نیز انواع مختلف میوه و سبزیجات تولید می کنند. در بین میوه‌ها زردآلو، سیب، انجیر، زیتون، انار و انگور است و در بین سبزیجات کلم، کلم بروکلی، کاهو، پیاز، نخود، لوبیا، قارچ دنبلان فراوان وجود دارد.

مزارعی از گل رز وجود دارد که مردم برای تقطیر و آب و عطر آن برای تجارت استفاده می‌کنند و گیاه شیرین بیان که در دشت‌های ایران خیلی متداول است در بین درختان خرما در اطراف رود کشت می‌شود در ده مایلی غرب شهر، شهری به نام زبیر در روی کanal خشک جاززاده قرار گرفته است که گفته می‌شود قبل از رود فرات آنجا بوده است. بعضی‌ها می‌گویند بصره باستانی است و اسمش را از زبیر گرفته است که در جنگ جمل در نزدیکی این مکان شکست خورد و کشته شد.

گفته می‌شود سطح العرب با مدخل‌های مختلف به خلیج فارس می‌ریزد. اما این نظر اشتباه است و من ثابت می‌کنم که این رود در حال حاضر تنها یک مدخل دارد و احتمالاً هیچ وقت مدخل دیگری نداشته است. من متوجه شدم که این اشتباه از گفته کشیترانانی برگرفته شده است که از وسعت و مسیر رودهای سوسیانا غافل بودند و دیده اند که هفت کanal از این دلتا به دریا می‌رود و به این نتیجه رسیدند که مسیرهای زیادی از سطح العرب وجود دارد چرا که تنها رودی است که می‌شناختند. این کanالها یا بهتر است بگوییم خورها، با بررسی آقای لکور از غرب تا شرق به ترتیب زیر انجام شده است؛ کاسیابانی، بام شهر، کارون، سلوچه، قهیله، گوبان و دریابانه از آنجا که بام شهر بعد از کاسیابانی از لحاظ ترتیب و اندازه قرار دارد اگر بتوانیم بگوییم که این کanal به عنوان شاخه ایی از آن آب آن را نمی‌گیرد معلوم می‌شود که هیچ کدام دیگر نمی‌توانند چنین کنند. چرا که مسیر حفار تنها وسیله ارتباط است واقعیت این است که بام شهر اصلی ترین رود کارون است و اگر بخواهیم بهتر بگوییم لازم است که آنچه که درباره توصیف کارون در خوزستان ذکر شد را دوباره بگوییم که کارون پس از اتصال با آبزال در بند کیل و پس از جدا شدن آب بیشتری از دجله و فرات به تنها می‌دارد. وقتی به سابلد روتاستی خرابه‌ای در سی مایلی شرق بصره می‌رسد جدا می‌شود و بزرگترین قسمت آن به نام حفار پس از ۱۴ یا ۱۵ مایل دوباره جدا می‌شود. بزرگترین قسمت آبها به سمت شرق می‌رود و بام شهر را تشکیل می‌دهد و باقیمانده از طریق یک مسیر مصنوعی ۳ مایلی دارد سطح العرب می‌شود. این مسیر مصنوعی باید دوباره بگوییم که تنها راه ارتباطی است که سطح العرب با ۶ کanal شرقی دارد و از آنجا که آب کارون دائماً به داخل آن رود می‌ریزد، و آب سطح العرب به کارون نمی‌ریزد، نه بام شهر نه دیگر خورها از ترکیب دجله و فرات که در نزدیکی خلیج نام کاسیابونی می‌گیرد، گرفته نمی‌شود.

پنج کanal باقی مانده از اولین بخش کارون شکل می‌گیرند که از مسیر اصلی سابلاد جدا می‌شوند و مسیری چاپ کشته‌های دزدان دریایی اش را به خلیج می‌فرستد. بام شهر، قبل از آنکه شیخ

سلیمان بندی در سابلاب زند کانالی بود که کشتیرانی می‌شد. آنها از مسیر هند می‌گذشتند که حداقل یکصد و پنجاه یارد عرض دارد و در مسیر آب عمیق رفتند که برای اندازه کشته مناسب است.

بدون شک با نظر آریان و استرابو موافقم که قبل‌ا فرات با کانالی مجزا به دریا می‌رسید که بعداً بسته شد و مردم ارجو مسیر آن را عوض کردند؛ و این سیستم در کتاب خاطرات دجله و فرات آنویل آمده است. اما دکتر ویسنیف می‌گوید این نظر اشتباه است و تلاش می‌کند تا نشان دهد که کانال پالاکوپا که از نزدیکی شهر ارجو می‌گذرد و اونخور عبدالله وارد خلیج می‌شود به اشتباه مدخلی برای فرات تصور شده است.

جزیره یا دلتای بین شط العرب و با مشهر(مسن باستان) قبل‌ا در قلمرو پاشایی بغداد بود اما وقتی شیخ سلیمان آن را از ترکها گرفت به دست جانشینانش افتاد. زمینی کم ارتفاع و حاصلخیز است. قسمت شمالی آن به سمت هافلو چندین کanal دارد و حالت کشت خوبی دارد. خرابه‌های گسترده‌ای در این مکانها دیده می‌شود و مرزهای شط العرب تا چبهه پر از درختان خرماست.^۱

آن بخش از قلمرو پاشایی بغداد که بالای دجله است شامل تقریباً تمام آشور باستان می‌شود و هم اکنون کردستان پائین نامیده می‌شود؛ از ارمنستان و قلمرو جلامری تا منطقه مندلی است که ورودی خوزستان است. در شمال و شرق با کوههای بلند احاطه شده است که از آنها چندین رود بزرگ و تعداد بیشماری جویبار کوچک جاری می‌شود، این قسمت از منطقه و مخصوصاً در شمال زاب کوچک همیشه منطقه‌ای حاصلخیر و غنی بوده است. و هنوز هم ذرت، احشام، پنیر، کره، میوه خشک و تقریباً هر چیز دیگر شهرهای بغداد، موصل و دیگر شهرها را تامین می‌کند. منطقه شمال (توز خرما)، شهری کوچک در پنج و پنج لیگی بغداد در مسیر موصل، ظاهری زیبا و آباد دارد و پر از شهرها، روستاهای میوه است و از هر منطقه دیگری که من در این قسمت جهان دیدم بیشتر کشاورزی دارد. جنوب غربی توز خرما خیلی متفاوت است؛ گرم تر است و خاک ماسه ای تراست. ازینرو کمتر حاصلخیز است و جمعیت زیادی ندارد. کشاورزی در اینجا مانند جزیره، محدود به اطراف روستاست که تنگ است. منطقه قسمت‌های سلیمانیه، کرکوک، اربیل، احمدیه، شهروان، زوهاب، بدري و مندلی تقسیم شده است که هر کدام حاکم یا فرماندار دارد. اما

^۱-شش مایل در دهانه کارون و هافلار دور زدم و از این رو فرصت زیادی برای آشنازی با رودهای این قسمت از منطقه داشتم.

کسی که در سلیمانیه سکونت دارد ببیشترین قلمرو دارد و از آنجا که باید کرد باشد، معمولاً عنوان پادشاهی کردستان می‌گیرد. احمدیه به پاشای بغداد خراج نمی‌دهد ولی به او وابسته است. بزرگترین رودهای این استان دیاله، زاب بزرگ، زاب کوچک و ادرنه اند. دیاله که در تاریخ با نامهای دلوس و اربه ذکر شده است، از کوه‌های پشت سلیمانیه سرچشمه می‌گیرد و در مسیری جنوبی آبهای رودهای کوچکتری به آن می‌ریزد و در شش یا هفت مایلی شمال قزل رباط به رود دیگری ملحق می‌شود که به یک اندازه اند و سرچشمه آن در پای مسیر کارون است. دیاله که رود خوبی شده است، هنوز مسیری به سمت جنوب دارد و در حدود پنج مایلی بالای طاق کسرا وارد دجله می‌شود. در تابستان در باکوبه در نه لیگی بغداد در جاده کرمانشاه در دسترس است و حدود یکصد و پنجاه یارد عرض دارد جائیکه پلی از قایق‌ها در آن قرار گرفته اند که برای راحتی مسافران کمی قبل از دجله است. سرچشمه زاب بزرگ (که زاباتوس گزنفون و لیکوس پتولمی است) در همان رشته کوه و دنباله سرچشمه دیالمه است. در ابتدا مسیر شمالی دارد و به یک جویبار کوچک می‌رسد که از منطقه الهاک می‌آید، سپس به غرب می‌رود و با هاکیار یا رود جلامری یکی می‌شود و بعد در مسیری جنوب غربی یا حاضرسو (پومادوس باستان) تقاطعی ایجاد می‌کند و در تاپرکاله در پانزده فرسنگی زیر موصل به دجله می‌ریزد. زاب بزرگ بین موصل و اربیل تنها در تابستان عبور کردنی است و وقتی من از آن گذشتم، اگر چه آب خیلی کم شده بود، خیلی عمیق و سریع بود که اسبم به سختی به دهانه روبرو رسید. زاب کوچک (از ابوس صغیر و کابروس مسلمانان) با تقاطع چندین جویبار کوچک که از تپه‌های شرق خوی سنجق می‌آیند شکل گرفته است. در التون کپری در شصت و هشت فرسنگی بغداد، در مسیر موصل، به التون سو یا آب طلایی می‌پیوندد و در روستای سن در سی مایلی پایین حدیثه به دجله می‌ریزد. این رود باریک است و همه جایش عمیق و خروشان است.

ادرنه (به عقیده برخی فوسکوس و گزنفون) نیز با تقاطع رودهای بسیاری شکل گرفته است که از تپه‌های بین کرکوک و سلیمانیه سرچشمه می‌گیرند. مسیری جنوب غربی می‌رود و در بیست فرسنگی بالای بغداد به دجله می‌ریزد. من از ادرنه در روستای توزخرما، چهل و پنج لیگی بغداد در جاده موصل عبور کردم. عرض رود حدود شصت یارد بود و در بهار آب فراوانی در بردارد. کرکوک که مبتلا ایستگاهی رومی بود، به قول استрабو دمیتریاس و به گفته پتولمی کورکورا، بزرگترین شهر کردستان پائین در عرض جغرافیایی N ۳۵ ۲۹ درجه است. در مسیر مستقیم بغداد

به موصل در پنجاه و نه فرسنگی بغداد و چهل و یک فرسنگی موصل است. وقتی از دور به آن نگاه می‌کنید هنوز ظاهر یک قلعه رومی را دارد؛ شهر بسیار پهناور است در همه قسمتها صاف است و حومه بزرگی در پائین آن قرار دارد. با این حال غریب‌های خیلی زود از آن زده می‌شوند چرا که وقتی وارد شهر می‌شوید باریکی و کثیفی خیابانها به همراه ویرانی خانه‌ها بدون شک نشان دهنده شخصیت ساکنان آن است. جمعیت کرکوک همه هزار نفر، ترک، ارمنی، نسطوری و کرد است. به نظر من این تخمین پنج هزار نفر از واقعیت بیشتر است. این شهر که یک دیوار گلی از آن حفاظت می‌کند، دو دروازه، هفت مسجد، چهارده قهوه خانه، یک حمام، یک کاروانسرا، یک کلیسای ارمنی و دوازده توپخانه بلاستفاده دارد. در حومه شهر پنج مسجد، نه کاروانسرا کوچک، سیزده قهوه خانه، سه خانگاه و سه کلیسای کاتولیک دارد. منطقه اطراف شهر غیر مسلح و کوهستانی است؛ در قسمت شمالی، یک رشته کوه کوچک خشک منطقه کرکوک را از دشت التون کپر جدا می‌کند. این مسیر چندین مایل طول دارد و تقریباً وسط آن چند چاه نفت است که ذخایر بسیاری از این ماده مفید دارد. بسیاری از چاه‌ها در مکان یک رود کوچک اند که مسیری در سنگ‌ها بازگرده اند، آنها بوی نامطلوبی دارند حدود سه فوت و برخی از آنها هشت یا ده فوت عمق دارند. نفت اینجا مایع و سیاه است؛ از انتهای چاه بوسیله سطوحهای چرمی به بالا انتقال داده می‌شود بعد داخل خمره‌های خاکی ریخته می‌شود و به مناطق اطراف فرستاده می‌شود.

مناطق بین بغداد و کرکوک به شکل زیر است:

دوکار ۷ فرسنگ

دیل عباس ۱۴ فرسنگ

کارتپ ۹ فرسنگ

کفیری ۶ فرسنگ

توز خرما ۹ فرسنگ

طاق ۷ فرسنگ

کرکوک ۷ فرسنگ

۵۹ یا ۲۰۶ مایل

دوکاره و دیل عباس روستاهای کوچکی اند اما پنج تای دیگر شهرهای کوچک تمیزند و هر کدام هزار و دویست بیت تا هزار و پانصد سکنه دارند و کمری دو هزار نفر جمعیت دارد. در هجده لیگی

شهر کرکوک شهر سلیمانیه شهر زور قرار دارد که از هنگام بازگشت هرالکلیوس با نام سیازورس تعیین شد. محل زندگی سلیمان پاشای کردستان است که جنگجویی شناخته شده است که در سال ۱۸۱۰ برای گرفتن بندر به رئیس خود پاشای بغداد حمله کرد و او را شکست داد و کشت. شهر زور در حال ویرانی است، چند سال قبل توسط سلیمان بزرگ، پاشای بغداد بنا شد و از آن زمان نام او را گرفت. در منطقه خوبی نزدیکی سلیمانیه شهر حلوان قرار دارد، جائیکه یزدگرد سوم پس از جنگ قادسیه به آنجا عقب نشینی کرد و خلیفه‌های بغداد زمان گرمای تابستان به آنجا می‌رفتند. هولاکو آن را خراب کرد و هرگز پس از آن بهبود نیافت. در سیزده فرسنگی کرکوک مسیری به نام دبند قرار دارد (که فهمیدم از سلونی است که هرالکلیوس بعد از جنگ نینوا از طریق آن به مدینه رفت) و روستای در گزان سیصد خانه دارد و مقادیر زیادی پنبه، ذرت و برنج تولید می‌کند. از آنجا که سه مایل از شروع فاصله دارد می‌تواند شهر باشد که قبلاً این نام را به این مسیر داده بوده است.

مراحل بین کرکوک و موصل به شکل زیر است:

التون کپری ۹ فرسنگ

اربیل ۱۴ فرسنگ

کامل گوش ۱۴ فرسنگ

موصل ۴ فرسنگ

۴۱ یا ۱۵۳/۵ مایل

التون کپری یا پل طلایی، شهری با وسعتی نصف کمری است و در دشتی زیبا در دهانه شمالی رود زاب کوچک قرار گرفته است؛ و در دوازده فرسنگی شمال شرقی این مکان شهر خوی سنجق سالها محل زندگی پاشا بود. اربیل، که با توجه به دلایل بسیار همان اربله مشهور در تاریخ بخاره پیروزی اسکندر بر داریوش است و مرکز منطقه ادیاینه از جاه و شکوه قبلی خود خیلی سقوط کرده است و به شهر گلی با جمعیتی کمتر از سه هزار تبدیل شده است. بخشی از این شهر بر روی یک تپه بنا شده است بر روی آن احتمالاً کاخ قدیمی وجود دارد و بقیه شهر در پایه تپه ساخته شده است. منطقه اطراف اربیل (که در عرض جغرافیایی E ۳۶ و N ۱۱ درجه هست) و بین اربیل و موصل کوهستانی اما حاصلخیز است اما درخت کمی دیده می‌شود در دو مایلی اربیل روستای بزرگی قرار

داردکه مسیحیان فرقه نسطوری در آن زندگی می کنند که در همه جای کردستان از سلماس در مرز دریاچه ارومیه تا دهانه فرات وجود دارد.

قلعه و شهر عمادیه در هجده فرسنگی شمال موصل در قله یک کوه شیب دار است که تنها یک راه دارد برای پاشای بغداد است اما فردی که این مکان را از زمان عباسیان دارد مستقل است و به ترکها خراج نمی دهد. شهر عمادیه کمتر از ۶۰۰ خانه دارد اما دشت پای تپه روستاهای مستقلی ندارد.^۱

در جاده بغداد به همدان بین بغداد و مسیر کرند که قلمروهای ایرانیان و ترکها را جدا می کرد شهرهای باکو با، وان، قزل رباط، خاناكی و زهب است.

باکو با در ۹ فرسنگی بغداد در روستای بزرگ و مهمی است که در دهنه شرقی دیاله قرار گرفته است و اطرافش درختان خرمای بسیاری می باشد. شهروان (آپولونیای باستان^۲) در ۲۷ مایلی باکو با حدود ۴۰۰۰ ترک و کرد جمعیت دارد و در کل شهر کوچک زیبایی است که دو کanal از دیاله آن را آبیاری می کند. قزل رباط به اندازه شهر وان بزرگ نیست و از آن ۱۸ مایل فاصله دارد. در یک دشت ماسه ای حدود یک مایلی رود دیاله قرار دارد. خاناكی یک شهر کوچک زیبا بر روی شاخه ای از دیاله است که از کوههای کر سرچشمه می گیرند و در ۱۸ مایلی قزل رباط است. گفته می شود شهر بسیار قدیمی است هر دو دهنه رود را شامل می شود که پل زیبایی در آن قرار دارد و با غها و کشتزارهای بسیاری اطراف آن است. مندالی تقریباً هم اندازه سليمانیه است و چهار فرسنگی آن به سمت بغداد یک فواره نفت است این شهر در یکی از جاده های به سمت کرمانشاه قرار گرفته است. اما منطقه اطراف همیشه اهل راهزنی بوده اند طوری که کاروانهای از آنجا نمی روند و نزدیک همین جا بود که کربعلی خان رهبر گروه خرابکار، کاپیتان گیرند و آقای ناترینیگام را بی رحمانه به قتل رساند. این فرد که رئیس قبیله فیلی از قبایل قوی قدیمی ایران است (که در مناطق خرم آباد از لرستان ساکن اند) می بایست دربار را تعمیر کند. اما از آنجا که سرنوشت خودش آگاه بود با پیران وفادارش به سمت قلمروهای ترکی فرار کرد که در آنجا به کار خود علیه شاه و پاشای بغداد ادامه داد و هر مسافری که در مسیرش قرار گرفته را غارت کرد. ۱۵ گیلی مندلی و ۴ گیل پای کوهستان شهر ورودی این منطقه از قلمرو ترکی یعنی بدری قرار گرفته است. به اندازه

^۱-من عmadیه را ندیدم و این گفته طبق گفته مردم محلی این شهر می باشد.

^۲-آنوبل.

مندلی بزرگ نیست اما مانند آنجا با غهای زیبای بسیاری اطرافش دارد. منطقه‌های بدری مرطوب و پر علف است و دریاچه‌های آب زیادی به همراه آبشارها در بهار دارد.^۱

برای توضیح مکان دستجرد، محل اقامت خسرو پرویز بزرگ، توصیف گیبون از این مکان باشکوه را بیان می‌کنم.

((در فاصله بیست و چهار سال وی (خسرو) از دروازه‌های تیسفون دور بود، یا بخاطر رضایت شخص یا بخاطر خرافات، و محل زندگی مورد علاقه اش، ارتیمیاد یا دستجرد، بالای دجله حدود شصت مایلی شمال پایتخت قرار داشت. مسیرهای ترددیک پر از مکتبان و احشام بود. پارک آن از طاووس، شتر، مرغ، گوزن و گراز وحشی پر شده بود و گاهی اوقات مسابقه جذاب شیرها و پلنگ‌ها برای شکار پرشور انجام شد. نهصد و شصت فیل برای استفاده شاه بزرگ نگهداری می‌شدند. چادرها و اثنایه اش با دوازده هزار شتر بزرگ و هشت هزار شتر کوچک حمل می‌شدند و اصطبلها پر از شش هزار قاطر و اسب بود که در بین آنها شبیدیز و بارید بخاطر سرعت و زیبایشان معروف بودند. شش هزار نگهبان در جلو دروازه کاخ سوار بر اسب بودند. خدمات ساختمانهای داخلی بوسیله دوازده هزار برده انجام می‌شد و سه هزار دوشیزه، بهترین‌های آسیا، با او همخوابه می‌شدند. طلا، نقره، الماس، ابریشم و عطرهای بسیاری در صدها جعبه نگهداری می‌شد و تالار پذیرایی هدایای باد آورده که از غنایم هرآکلیوس از بندرهای سوری بود را شامل می‌شد. کله برق زند یا شاید تخیل برای سی هزار زینت آراهای دیوارها و چهل هزار ستون نقره یا شاید مرمر یا چوب که حامی سقف بودندو هزاران کره طلایی در گنبد برای تقلید حرکت سیاره‌ها و صور فلکی مدار آسمانی برازنده است)).

ام. دی. آنوبل در کتاب خاطره فرات و دجله به نام اسکاره در چهل و هشت مایلی بغداد می‌گوید که به تصورش همان دستجرد است. اما وقتی من از این مکان گذشتم هیچ چیزی ندیدم یا نشنیدم که نمایانگر کاخ پادشاهی باشد و با نظر این مرد فرانسوی فرهیخته که هیچ وقت خودش شرق را ندیده است مخالف هستم و شک دارم که خرابه‌های قصر شیرین، باقی مانده‌های کاخ خسرو باشد. این خرابه‌های زیبا و بزرگ در دهانه شرقی دیاله، صد و بیست مایل بغداد و هجده مایلی شهر خانگی دیده می‌شود. آنها شامل یک دیوار کاملاً از سنگ و آهک به ارتفاع هشت یا ده فوت و ضخامت شش یا هفت فوت می‌شود که محیطی به طول (وقت نکردم اندازه بگیرم) به نظرم، حداقل

^۱-مندلی و بدری طبق اطلاعات گرفته شده از مردم محلی توصیف شده‌اند.

پنج مایل را پوشش می دهد. در وسط آن، که احتمالاً یک پارک است، باقی مانده یا به نظر فنداسیون یک عمارت بزرگ با تالارهای بیشماری مانند کاخهای بارونی ها وجود داشت. در فاصله کمی از اینجا یک سالن بلند به وسعت شصت فوت مربع با چهار دروازه کمانی قرار گرفته است. دیوارهای مستحکم دوازده فوت ضخامت چهل فوت ارتفاع دارند اما سقف ریخته بود، تکه های دیگر ساختمانها همه جا ریخته بود؛ و در تپه کوچکی که در انتهایش یک کاروانسرای جدید بود، چندین ساختمان زیرزمینی وجود دارد که بیان می کند قبلًا یک سازه بسیار بزرگ آنجا قرار گرفته بوده است. نام این خرابه ها (از نظر لفظی یعنی کاخ شیرین) جایگاه آنها در دهانه دیاله و بین حلوان و خاناکی، جائیکه مورخان ایران کاخ خیر و برای شیرین و قرار داده اند، ثابت می کند که اینجا دستجرد بوده است نه دسکارا. با این حال اگر بگوییم که دسکارا و ارمیاکی باشند، فهمیدن فاصله اش از تیسفون براحتی تعیین نمی شود. ولی باید بگوییم که دلیلی برای باور این مطلب نیست. طبق گفته ایزیدور چاراکس و استرابو، ارتمیتا شهری معروف در دهانه رود سیله در پانصد استادیومی تیسفون است. به نظر من جایی گفته نشده کاخی که هرالکیوس آن را خراب کرد. نزدیک شهری به نام آرتیما بوده و حتی اگر بوده محتمل است که جغرافی دانهای رومی درباره فاصله دقیق از تیسفون اشتباه کرده باشند. گفته شده آرتمیتا پانصد استادیوم یا چیزی بیشتر از شصت مایل از دجله فاصله دارد؛ اما قصر شیرین با کمترین محاسبه در نود مایلی دجله است.

توانایی های زیاد احمد پاشای بغداد، که از شهر در برابر نادرشاه دفاع کرد و توانایی های جانشینش سلیمان که شجاعت و فعالیتش گفتی بود و عربها به او شاه شبها می گفتند این قلمرو پاشایی را کاملاً از بخش مرکزی مستقل کرده است و به جز زمانهای کوتاهی همیشه این طور باقی ماند. هیچ غریبه ای نمی تواند پاشای بغداد بشود؛ او یا باید یک فرد بومی شهر باشد یا افسر دولت پاشای قبلی باشد؛ و اگر چه لازم است که سیفیور بزرگ آن را تایید کند ولی دربار قسطنطینیه از آن هیچ مالیاتی نمی گیرد. با این گفته ها پاشا در واقع شاهزاده ای با قدرت کم است؛ چرا که او تاثیری روی قبیله های کرد و عرب که قدرت منطقه را تشکیل می دهنند ندارد و به نظر من با تلاش فراوان تنها می تواند بیست هزار سرباز داشته باشد و برای این مطلب سند انقلابی است که در سال ۱۸۱۰ در دولت رخ داد.

سلیمان، پاشا آخر، مردی جوان، شجاع اما بی فکر با ارتشی قلمروهای موصل و دیاربکر را گرفت و همزمان با خدمتکار خودش، پاشای کردستان، مردی مستعد و با هوش که در قسطنطینیه از او

شکایت شده بود، وارد ستیز شد. وزیر بزرگ که دشمن پنهان سلیمان نیز بود وارد ستیز شد. وزیر بزرگ که دشمن پنهان سلیمان نیز بود به محض گرفتن این شکایات، هالو افندی، سفیر سابق پاریس، و یکی از افسران توانایی کشور را مسئول کرد و فوراً او را به سمت شرق راهی کرد، افندی وقتی به موصل رسید در ماه آگوست بیانیه ای داد که در آن سلیمان با نام سلطان بطور رسمی عزل شد و با پیوستن پاشاهای کردستان و موصل به بغداد لشگرکشی کرد. سلیمان که از ابتدا همه قدرت‌ها را به سینور بزرگ داده بود و از طوفانی که اطرافش در حال شکل گیری بود کاملاً آگاه بود ولی نتوانست ارتشی بیش از شش هزار نفر جمع آوری کند که بیشتر عرب بودند و او آنها را کرایه کرده بود. ارتشهای دشمن در دیوارهای بغداد به مقابل هم رفتند که در دو مایلی اردوگاه ژنرال مالکوم در دهانه دجله بود. نیروی پاشا از نظر تعداد کمی قویتر بود، حدود سی توب هم داشت اما خیلی بی نظم بودند و نتوانستند خوب از توب‌ها استفاده کنند و پس از یکبار استفاده حمل کننده‌ها یا می‌شکستند یا خراب می‌شوند. ارتش افندی بیشتر از پنج هزار نفر بودند اما شجاعت اسب کرد که کاملاً در خدمت اربابش عبدالله پاشا بود جنگ را به نفع آنها چرخاند. سلیمان به همراه نگهبانان گرجیش بهترین عمل و شجاعانه ترین حرکت را کردیم. بارها به بخششایی از دشمن حمله کرد و اگر چه عرب‌ها تنها یاش گذاشتند.

به جنگ بدون توقف ادامه داد و از سه بعد از ظهر تا صبح روز بعد جنگید تا اینکه تقریباً تنها شد و مسیرش را از کردها جدا کرد و به همراه تقریباً پانزده گرجی باوفا از دیاله عبور کرد.. خسته و گرسنه بود، از شیخ عربهای دموی، کسی که قبلًا به او لطف کرده بود، تقاضای نفس تازه کردن کرد. اما این مرد بدجنس حیله گر برای اینکه مهمان نوازی نکند، که اغلب عرب‌ها اینگونه اند، به سمت چادر او رفت. وقتی قبیله اش را به تدریج جمع کرد، پاشای بیچاره را خلع سلاح کرد و سرش را زد^۱ و برای افندی فرستاد. با این حال این پیروزی کوتاه مدت بود چرا که رئیس قبیله کردها به اعتماد شجاعت پیروانش همه قدرت و غصب کرد و شخصی را بر صندلی نشاند و افندی و پاشای موصل را از شهر خارج کرد. این شرایط بغداد در دسامبر ۱۸۱۰ بود که من آن را ترک کردم و کمتر از هزار و دویست کرد در شهر مانده بودند و ساکنانش که به بزدلی و ترس معروف بودند به راحتی توسط این گروه کوچک که از آن می‌ترسیدند و تنفر داشتند به غارت رفتند و مورد تعرض

^۱- پس از این واقعه همیشه همسایگان عرب‌ها به آنها با ترس و نقوت نگاه می‌کنند و بجای اینکه نزد افندی محبوب بشوند بخطاطر خیانتشان جرمیه سنگینی شدند. سلیمان اصالاً جرج بود و در زمان مرگش بیست و شش سالش نمی‌شد. توانایهای زیادی داشت و دولت متعادل او مدتها به یاد مردم بغداد خواهر ماند که نه توانایی نه جرات آن را داشتند که او را نجات دهند.

قرار گرفتند. قبایل عربی قلمرو پاشایی از بصره تا مردین عبارتند از: الهوت، بین کرنه و بصره، قبیله کوچکی: منتقيقج، قوی ترین قبیله قلمرو پاشایی که دهانه های فرات از کرنه تا سماوات را تسخیر کردند؛ شیخ منتقيقج چهار هزار سواره نظام و به اندازه آن پیاده نظام دارد در تابستان در نهراللاتار، شهر کوچکی نزدیک فرات در چند مایلی بالای شکاشه زندگی می کند. ولی زمستان ها بصورت اردو زده اند. بنی لام، قبیله ای قدرتمند که قسمتهای غربی دجله بین کرنه و کوته را دارند. این قبیله حدود هزار و پانصد سواره نظام و دو هزار پیاده نظام دارد. بنی هاشم، بین سماوات و قزل قبیله کوچکی است؛ اما قبیله قزل پس از منتقيقج پرجمعیت ترین قبیله پاشایی است و مناطق اطراف لمدون را دارد. این تنها قبیله بروئین هاست که به نظر من دکترین شیعه را دارند.

علی بیگ یک قبیله کوچک بین لمدون و مشهد خد علی است و قبیله جشام بین حله و کربلا کوچکتر از آن است. ابوحامد در نزدیکی کرنه پرجمعیت است؛ و قبیله کوچک راهبه در مرزهای کانال هیه اند و دامهایشان را نزدیک قدیمی واسط چرا می کنند. شاماریین کوت و طاق کسری در دهانه غربی دجله چهارصد سواره نظام و ششصد پیاده نظام دارد، دفوی قبیله بی اهمیتی بین طاق کسری و دیاله است.

آرا، بین باکوبه و تپه ها شاید بتواند سیصد سواره و پیاده نظام جمع آوری کند. قبیله البتی بین کرکوک و کوهستان اردو می زنند. زگاریت بین ماسیاب و کربلا؛ الاسلام نزدیک فلوچه؛ دلم نزدیک هیت؛ و زاب بین هیت و جغداد قبایل کوچکی اند که شاید بطور متوسط دویست نفر فرد ارتشی داشته باشند. جربای، قبیله ای قدرتمند، که اخیراً از بخید به جزیره معرفی شدند، همواره در حال حرکت از کرکشا به بغداد هستند و العبیده بین موصل و تكريت، طبق گفته ها، می تواند پانصد سواره نظام و هفتصد پیاده نظام جمع کند. عربهای تای قبیله ای خیلی قدیمی و خوب هستند که بارها در تاریخ روم گفته شده اند. آنها هنوز همان قسمتی که در زمان حولیان داشتند یعنی بین موصل، نصبهین و خابور را دارند.

قلمروهای مصطفی بیگ، رئیس جلامری، در مسیر شمال شرقی و جنوب غربی حدود سی فرسنگ در دهانه های رودها ها کیار گستردہ شده است. آنها در دل کردستان اند و کوه زاگرس در شرق، ارمنستان در شمال، نواحی آمادیه در غرب و قلمرو پاشای بغداد در جنوب آنهاست. شهر جلامری، محل سکونت رئیس قبیله، در دهانه ها کیار گستردہ شده است. آنها در دل کردستان اند و کوه زاگرس در شرق، ارمنستان در شمال، نواحی آمادیه در غرب و قلمروهای پاشای بغداد در جنوب

آنهاست. شهر جلامری، محل سکونت رئیس قبیله، در دهانه‌ها کیار در بیست فرسنگی شرق آمادیه است، حدود هزار نفر سکنه دارد و یک قلعه سنگی از شرق آمادیه است، حدود هزار نفر سکنه دارد و یک قلعه سنگی از آن حفاظت می‌کند. این تنها شهر استان است اما روستاهای مهم زیادی وجود دارد. تمام منطقه کوهستانی است برخی قسمتها ذرت زیادی تولی می‌کنند و همه جای آن چراگاه خوبی است.^۱

مسیر دجله از دیاربکر به بغداد از یک نقشه دست نویس از آقای آروسمنیت گرفته شده است و با اطلاعات آقای ریچ بغداد و مردم بومی مختلف تصحیح شد رسید بغداد تا دهانه شط العرب از تحقیق آقای وب دکستیار محقق مادراس و افسون مختلف نیروی دریایی بمبنی نوشته شده است. فرات بالای کرنه تا دوانیه از مشاهدات خودم گرفته شده است و از آنه تا کوشکشیا بیشتر طبق متن آقای آردسمیت گرفته شده است که از نویسنده‌گان جدید با مقایسه با اطلاعات مردم محلی گرفته شده است. مناطق اطراف خله، مشهد علی و کربلا از نقشه ماژوررنل^۲ که موقعیت بابل را مشخص کرده است رونویسی شده است و مکانهای اصلی و ویژگیهای طبیعی مهم کردستان پایین و جزیره از موصل تا مردن طبق مشاهدات شخصی تعیین شده اند.

قلمرو پاشایی اورفا

قلمرو پاشایی اورفا که اطراف فرات و رود خاپور قرار گرفته است قسمت زیادی از خشکترین قسمت بین النهرين را تشکیل می‌دهد. در شمال و شرق پاشایی دیاربکر و مستقلات مالاتیه و در جنوب و غرب با فرات از بیابانهای سوریه جدا می‌شود. منطقه جنوب سوری بیشتر صاف، ماسه‌ای و کشت نشده است و قبایل عرب‌های عشاير در آن زندگی می‌کنند که چادرهاشان را در دهانه رودها و در نزدیکی چشمه‌ها بپا می‌کنند. از سوری تا دیاربکر کوهستانی تر و پر جمعیت تر است.

در اوایل امپراطوری روم، این بخش بین النهرين نام عصر هونینه داشت و هشتصد و چهل و سه سال پادشاهی مستقلی داشت، تا اینکه توسط کاراکالا، آبگاروس آخرین پادشاه آنها را در روم به زنجیر گرفت و آن را تبدیل به یک استان کرد. یزید آن را از امپراطوری روم هرآکلیوس گرفت. در زمان جنگ‌های مذهبی اول، بالدوین برادر گادفری بویلون آن را گرفت و تبدیل به یک مکان

^۱- این اطلاعات را مدیون اسقف مردن هستم.

^۲- این اطلاعات با مشاهدات من کاملاً تطابق داشتند.

مسیحی کرد که اتابک زنگی، در سال ۱۱۴۵ میلادی آنها را شکست داد. در امپراطوری صلاح الدین بود و ترک ها آن را گرفتند.

مرکز آن توسط جانشینان اسکندر ادسا نام گرفت که از شهری به این نام در مقدونیه گرفته شده بود. بعداً با نام روا آورده شد و هم اکنون نامش اروفا است که احتمالاً تغییر نام یافته نام قبلي اش می باشد. این شهر پس از بیرون کردن شاهزاده های عصر هونینه تبدیل به مستعمره رومی شد و یکی از پناه گاهای بین النهرین در مقابل پارتیان و ایرانیان بود. محل سکونت کنت ادسا، کرتني بود و با قلمروهای اطرافش به دست زنگی و صلاح الدین افتاد. در قرن ^۲ میزدهم توسط مغول ها و در سال هشتصد و چهل هجری توسط تیمور ویران شد. هم اکنون سینور بزرگ است و محل سکونت یک پاشا از دو ریشه است. طبق گفته های دوستم کلتل اسکات که در سال ۱۸۰ آنجا را در مسیر برگشتش به هند از مصر دیده بود، منطقه ای بی آب و علف در شصت و هفت مایلی بیر و دویست و سی و دو مایلی دیاربکر است. دیواری سنگی شهر را به همراه یک قلعه احاطه کرده است. خندقی که عمیق و عریض است از دل صخره کنده شده و به هنگام لزوم با آب رود سیرتوس پر می شود. خانه ها به خوبی بنا شده اند و ساکنان آن که ترک، عرب، ارمنی، یهودی و نسطوری اند. حدود بیست هزار نفرند. عمارت های اصلی شهر یک مسجد مجلل، به نام ابراهیم و کاخ ارمنی هاست که الان ویران شده است. رکوهی که به قلعه اشرف دارد، خرابه های ساختمانی است که عربها آن را در کاخ نمرود می دانند و چندین ساختمان با قدمت ظاهراً زیاد وجود دارد.

در این استان، در کنار مرکز شهرهای بسیاری وجود دارد که نامهایشان بارها در تاریخ آمده است؛ اما همانطور که در خاطره جذاب و توائمند ام و آنویل درباره فرات و دجله گفته شد من تنها به توصیف حالت کنونی مهم ترین این مکانها کفایت می کنم. هاران، چارایی رومی، شهر سابین و ابراهیم چند خانواده عرب بادیه نشین در خود جاده اند که بخاره آب خوب فراوان چند جوپیار کوچک به آنجا آمده اند. طبق جداول او گکبیک و ناصرالدین، هاران در غرض جغرافیایی N ۳۶ ۵۲ درجه و طول جغرافیایی E ۳۹ ۵ درجه در دشتی ماسه ای و مسطح قرار گرفته است که در تاریخ بخاره شکست کراسوس ژنرال رومی توسط پارتیان در آنجا مشهور است.

طبق مسیر فرات اولین جای توجه کردنی روم کلا^۱ است که شهر کوچکی با ساکنان ترک و عرب می باشد. قبلأ به آن زرگما گفته می شده از اصطلاح یونانی عروس گرفته شده و مسیری بزرگ

^۱ این شهر اگر چه در پاشایی عرفه است اما در دهانه غربی فرات قرار گرفته است.

برای ارتشهای رومی به سمت بین النهرين بود. دو شهر کوچک در دو طرف رود وجود داشت، اولی نامش زوگما و دومی آپامیا بود. چندین مایل دیگر به سمت پائین رود کاروانهایی که از حلب به اروفا می‌روند ارپلی فرات را در مکانی بنام بیر رد می‌شوند که طبق گفته آنوبیل همان بیرشای باستان است. دوستم کلنل اسکات در سال ۱۸۰۰ از این مکان دیدن کرد. طبق گفته اوین شهر در ۱۴۴ مایلی حلب و ۶۷ مایلی اورنا در عرض جغرافیایی N ۳۶ ۵۸ درجه قرار دارد. در دهانه فرات قرار گرفته است و قلعه و دیواری از آن محفوظ است. خانه‌ها با سنگهای سفیدی ساخته شده اند و بیشتر آنها خرابند. تمام مسافران و تاجرانی که فرات را در این شهرد می‌کنند که عمق، سریع و حدود ۱۳۰ یارد عریض است، باید مالیات بدهنند. بعد از اوفا در این قلمرو پاشایی، راکا مهمترین منطقه است که مرکز منطقه ای به نام دیارموزار است. در دهانه شرقی فرات در مدخل یک رود کوچک به نام بلیس (بلیج باستان) قرار گرفته است و طبق گفته پلینی اسکندر بزرگ آن را بنا نهاده است. ابتدا نامش نیس فوریوم بود و بعد کالینی کوم و لئون پتلیس به خاطر سلوکوس کالیناکوس و لئو امپراطور یونانی شد. محل سکونت مورد دلخواه هارون الرشید بود که خرابه‌های آن (آنطور که یک شیخ عرب به من گفت) هنوز دیده می‌شوند. موقعیت راکا به موازات N ۳۶ درجه است که منجم معروف شرق زمین محمد بن جابر با اسم مستعار الباطنی آن را معین کرده است چرا که سالها در این مکان زندگی می‌کرده است. این شهر به همراه مناطق اطرافش ساکنانی از قبایل مختلف اعراب بادیه نشین دارد.

باز هم در مسیر فرات به روستای الدر که همان تاپ ساک. س باستان است بر می‌خوریم کاتال رود در اینجا حدود یک مایل عرض دارد و به نظر می‌رسد از زمانهای قدیم تا به حال عبور کردنی شده است. ارتش کوروش جوان و همین طور اسکندر بزرگ پیاده از آن گذشتند.

در زیر مراحل بین اورفا و دیاربکر را داریم. ساعت دقیقه

گریش ۲ ۱۵

سوری ۱۹ ۰

روستای کوچک ۱۰ ۰

شیرئک ۷ ۰

مردن ۸ ۰

کاروانسرا ۷ ۰

دیاربکر ۳۰

صور که قبلاً به آن سلوار می‌گفتند طبق گفته نیجر در عرض جغرافیایی N ۴۶ ۳۷ درجه قرار گرفته است. شهری با جمعیت ۵۰۰ نفر با سه مسجد و یک کاخ مستحکم است.

ارمنستان

پادشاهی ارمنستان که در زمان هروdot از محدوده دریا و سرچشمه ارس تا فرات و کوه ماسیوس بود توسط جانشیان یونانی اسکندر بسیار گستردۀ شد و آن را به پادشاهی جدا به نام های ارمنستان کبیر و ارمنستان صغیر تقسیم کردند. ارمنستان امروزه که کاهی به آن ترکمنستان می‌گویند بیشتر ارمنستان کبیر باستان را در بر می‌گیرد و در شمال با گرجستان و مین گریلیا در غرب با فرات و جنوب و شرق با قلمرو جلامری و استان آذربایجانی ایرانی هم مرز است این پادشاهی باستانی طبق گفته برخی از نویسنده‌گان نامش را از آرمانوس یکی از آرکوناتها گرفته است و برخی دیگر می‌گویند از آرام پسر نوح این نام را گرفته است. رود ارس به همراه دجله و فرات از آن می‌گذرد و در کل منطقه ای سالم و زیباست طوری که فانی جایگاه بهشت زمینی را در اینجا قرار داده است.^۱

ارمنستان در زمان کودکی آیشاکوس کبیر از شاهزاده‌های مقدونیه گرفته شد و پس از آن برای پارتیان شد و به عنوان زمینی در اختیار یکی از فرزندان جوان آرساکیان قرار گرفت. از زمان سقوط تگران توسط پمپی کبیر تا نبرد مسلمانان مرتب به دست رومی‌ها و ایرانی‌ها می‌افتد.^۲

در قلمرو بزرگ خلیفه‌ها بود. شاهزادگان سلجوقی آن را داشتند و پس از آن به دست تاتارها به وسیله پسر چنگیز خان افتاد. در نتیجه جنگ خوی در سال ۱۵۱۴ بیشتر آن بدست سلیمان اول افتاد و امروزه بخش‌های غربی در دست سینور بزرگ و بخش‌های شرقی در دست ایرانی‌ها و قسمت‌های جنوبی به دست قبایل مستقل بسیاری افتاده است.

این منطقه کوهستانی است و دشت‌ها و دره‌های زیبایی دارد و ساکنان آن نه تنها مواد مورد نیاز بلکه تجملات زندگی را نیز دارند. تقریباً هر نوع دانه‌ای به خوبی کشت می‌شود و باغهایی که در اطراف شهرها و روستاهایند. پر از میوه‌های بسیار خوشمزه‌اند. مانند انگور، زیتون، پرتقال، هلوه،

^۱- میلتون می‌گوید در دهانه فرات نزدیک برجهای سلوکیا.

^۲- گیبون

زردآل، شلیل، توت، آلو، سیب، گلابی، گردو و خربزه. موم و عسل از کوهها گرفته می‌شود و ابریشم خام، الیاف گیاهی پنبه به قسطنطینیه و روسیه صادر می‌شود.^۱ محصولات معدنی، نقره، مس، سنگ آهربا، سنگ نمک، سولفور، و قیر هستند. جویبارهای بسیاری از این منطقه می‌گذرند که بیشتر آنها سه رود بزرگ فرات، دجله و ارس را شکل می‌دهند. همانطور که قبلًاً گفتم فرات با تداخل دو جویبار اصلی نریک مادان کیان در کوه ثور شکل می‌گیرد. اولی به نام آله از کوهی در نزدیکی شهر بازیزد و دیابن سرچشمه می‌گیرد و در مسیرش از شش چشمه به نام‌های شهریان، ملاجرد، خنوس، چاربر، میزانجرد و کاگه تغذیه می‌شود. دومی از جویبارهای بسیاری که از کوههای اطراف ارزو روم می‌آیند تغذیه می‌شود و بخاطر سیاهی آتش به آن کاراسه می‌گویند.^۲ نمی‌توان به درستی سرچشمه دجله را تعیین کرد که به نظر از تداخل چند رود کوچک در کوه ثور تشکیل می‌شود.^۳

ارس از کوه بنگال^۴ در بیست مایلی جنوب شهر ارزروم سرچشمه می‌گیرد^۵ و پس از جاری شدن در بیشتر ارمنستان به سیروس در ۵۰ مایلی دریای خزر می‌پیوندد. این رود خیلی تنداست اما در تابستان در بسیاری از جاهای عبور کردندی است. در نخجوان به کمتر از ۶۰ یارد عرض می‌رسد و در مقری حدود ۵۵ مایلی شمال تبریز در زمانی که از آنجا در سال ۱۸۱۰ گذشت. ۸۰ یارد عرض و ۴ فوت عمق داشت. چند مایل پایین پل زیبایی توسط عباس بزرگ بر روی رود ساخته شده است. هنوز کامل است و کنایه یرجیل را رد می‌کند. (...) پل ارس.^۶

پاشایی ترکی ارمنستان ارزنه روم، آکسیکا، فارس، بازیزد، موش و دیاربکر می‌باشند. این قلمروهای پاشایی به منطقه‌های تقسیم می‌شوند که واپدادس بر آنها حکم فرمانی می‌کند.

ارزنه الروم که مهم‌ترین بخش ارمنستان است به دوازده سنجیت یا منطقه تقسیم می‌شود که پاشایی برآن حکومت می‌کند و در ارزنه الروم پرجمعیت ترین و آبادترین شهر پادشاهی زندگی می‌کند. در زمان بیزانسیان نامش ارز بود و در سه یا چهار مایلی یکی از رودهای تشکیل دهنده فرات قرار دارد. در قسمت شمالی یک کوه بسیار بلند پوشیده از برف توجه را جلب می‌کند. دشت جلو

^۱- اسقف مردین.

^۲- اسقف مردین.

^۳- در مسیر از دیاربکر به ملاتیا ۴ یا ۵ تای این رودهای کوچک را دیدم که به آنها شط بغداد می‌گفتند.

^۴- هزار چشم.

^۵- مازور سوتر لند که در مسیر برگشتش به انگلستان با آقای هارد فور جونز از ارمنستان عبور کرد.

^۶- یورجیل آینند ۲۲۸ VIII.

حدود بیست مایل مساحت دارد و شصت روستا در آن وجود دارد؛ و در جنوب قلعه‌ای از شهر محافظت می‌کند که بیست توب با کالیبرهای مختلف در آن قرار گرفته است. در سمت شرق به نظر جدید است و منظم جلوه می‌کند ولی به هنگام لزوم مانند بخش‌های دیگر قلعه‌بی دفاع است. جمعیت شهر در حدود یکصد هزار نفر است؛ پانزده هزار نفر آنها ارمنی‌اند و بقیه ترک‌اند به استثنای دویست یا سیصد نفر که یونانی‌اند. در اینجا نزدیک چهل مسجد است که چهارتای آنها زیبایند، یک کلیسا یونانی، یک کلیسا ارمنی بزرگ و در فاصله‌ای از شهر سه عمارت معروف قرار دارد. خانه‌ها در بیشتر قسمتها پست و چوبی‌اند فازارها و سیعند و پر از کالاهایند؛ فقط میوه نیست که گرج‌ها را از استان اکیسکا در فاصله سه یا چهار روزه می‌آورند. در زمستان، سرمای ارزونه الروم شدید است؛ اما هوا پاک هست، آب خوب و مردم بومی باهوش و سلامتند.^۱ در عرض جغرافیایی N ۳۹ ۵۷ درجه و طول جغرافیایی E ۴۰ ۵۷ درجه قرار گرفته است.

از دریای سیاه پنج روز و از بایزید نه روز و از دیاربکر سیزده روز فاصله دارد. زمستان در این قسمت از ارمنستان در ماه اوت با شروع برف شروع می‌شود و برف از اکتبر تا مارس روی زمین می‌ماند و بعد آب می‌شود و باعث طغیان همه رودهای منطقه می‌شود.

در مسیر شرقی به شهر حسن کلا^۲ (تئودوسیوپولیس باستان) در هجده مایلی ارزنه الروم می‌رسیم؛ گفته می‌شود یکی از قوی‌ترین کاخهای ارمنستان است و در کنار کوه بلند قرار گرفته است که دید خوبی به دشت پهناوری در جنوب دارد.^۳ آبهای معدنی این مکان هیلی معروف‌اند؛ و رود ارس است نواحی اطراف پاسین او به آبیاری می‌کند و سه بار محصول می‌دهد. تنها عمارت شهر یک سنگی زیبا بر روی ارس است که خیلی قدیمی است که گفته می‌شود در زمان داریوش بنا شده است. حسن کلا^۲ توسط یک ضابط وابسته به پاشای ارزروم اداره می‌شود و حدود چهار هزار سکنه ترک ارمنی دارد.

کارس (چارسای پتلومی) در شش روزی شمال شرقی ارزروم، موقعیت خوبی در دهانه رود آرپاچری دارد و در سمت شمال قلعه خوبی در ارمنستان است. دولت این مکان دست یک پاشای ترک است و جمعیت آن که تشکیل شده از ترک‌ها، ارمنی، گرج‌ها و کردهاست، سی هزار نفر است. در زمان امورات سوم ویرانه بود و مصطفی ژنرال او آن را مستحکم کرد و از آن زمان به عنوان یک قرارگاه

^۱- من توصیف ارزونه الروم را مدیون دوستم مازور سوتر لند هستم.

^۲- مازور سوتر لند.

ترک باقی ماند. با این حال، پاشای کنونی بیشتر مورد علاقه شاه ایران است تا سیفور بزرگ و قلمروهای روس‌ها بعد از دو روز سفر از شهر قرار دارند. نزدیک اینجا یک دریاچه کوچک است به نام چینگلو، که سه مایل طول دارد و پر از ماهی‌های خوشمزه است. بین کارس و آکیسکا، ارتوین قرار دارد، شهر بزرگ که در دهانه جاروح ساخته شده است.

در آکیکا به محدوده امپراطوری ترک می‌رسیم. این منطقه در غرب دریای سیاه، در شمال ایمرسیا، در جنوب کارس و ارزروم و در شرق گرجستان را دارد. مسیر زیادی در دهانه کر دارد و شامل زمین، شهر روستاهای بسیار و مواد معدنی در قسمت‌های کوهستانی یافت می‌شود. اگالزیک (قلعه نو) یا آکسیکا که نامش را به استان داده است شهر مرکزی است. شهری پر جمعیت و تجاری است، دیوار یا استحکامات ندارد و تنها یک قلعه ویران در دره‌ای باز در دهانه چپ کر از آن محافظت می‌کند. سامیان یهودی، ترک، یونانی، ارمنی و گرجی هستند. با نام (باهتای استرابو) در اوکسین نیز شهر تجاری است و بین آن و آکسیکا شهرهای ایچوتچلو، گارتزیمی، شوا قاوال و کائیتاجا قرار دارند. استان آکسیکا شامل شهرهای ساقر، کرقانی، آرتاهاین، کیولا، ایداک، فراک و آقوسورا نیز می‌شود که همه ساکنان خانواده‌های ثروتمندی دارند. قلعه محکم آستانه یا آتزجر در کر برای شکست ترکها از هراکلیوس در ۱۷۷۰ معروف است و نارمان مکانی است که در ناسالم ترین قسمت ارمنستان قرار دارد. از اینجا به سمت ایروان و بازیزد، شهرهای بزرگ اردهال، اروانوز، سینکوته و بار خوله رات داریم. منطقه‌ای که این شهرها واقع شده اند از دانه‌های مو، زیتون و تنبکو غنی است که برای تجارت اند و به ارزروم و دیگر قسمتهای امپراطوری ترک و ایران صادر می‌شود.^۲

شهر ایروان به منطقه‌ای نام خودش را می‌دهد و در شمال و غرب با تپه‌های موسیان، در جنوب با ارس و در شرق با نواحی کاراباچ و کاراداق هم مرز است. این شهر در دهانه رود زنگوی قرار گرفته است و قلعه‌ای به شکل بیضی با طول شش هزار یارد از آن محافظت می‌کند. قسمت شمال غربی شهر بر روی یک صخره ساخته شده است که قلعه که دو دیوار مستحکم و برجهایی دارد بر آن مشرف است. ایروان یک دهم جمعیت قبلش را ندارد و محاصره‌های زیادی که بر شهر ایجاد شده است شرایط ویرانه‌ای برای آن ایجاد کرده است. آخرین محاصره توسط روس‌ها با دستور

^۱-دکتر رینگ.

^۲-اسقف مردین.

جنرال گروویچ در سال ۱۸۰۸ انجام شد. وی پس از نزدیک شش ماه نزدیک زمستان با تصور اینکه شهر محافظتی ندارد به آن حمله کرد ولی کشته‌های بسیاری داد و مجبور به عقب نشینی شد و در این حرکت به سمت تفلیس نزدیک نیمی از ارتش را از دست داد.^۱ با این حال این شهر بارها توسط ترک‌ها و فارس‌ها گرفته شده است اما از زمان صلح نادرشاه در سال ۱۷۴۸ دست فارس‌ها باقی مانده است.

در نه مایلی شهر سه کلیسا ارمنی قرار دارد که سرجان چارдین توصیف دقیقی از آنها داشته است؛ در مسافت دو روزه در شمال شرق دریاچه زیبایی است که فارس‌ها به آن دریای شیرین یا قوچه می‌گویند. پر از قزل آلا و دیگر ماهی‌های خوشمزه است و حدود پنج فرسنگ مساحت دارد. کوه معروف آرارات در فاصله کمی از جنوب ایروان است و رشته کوه بزرگی^۲ تشکیل داده که می‌گویند کشته نوح بعد طوفان به آنجا رفت، و دو قله دارد که مردم محلی معتقدند در بالای قله بلندتر بخشی از کشتی نوح باقی مانده است در طرف آن شکاف ژرفی وجود دارد که مخروطی شکل است؛ بیشتر اوقات پوشیده از دود است و دکتر رینگ می‌گوید دیده است که سه روز متوالی از آن آتش خارج شده است.

در بیست و شش فرسنگی جنوب شرقی ایروان، نخجوان قرار دارد که قبلاً یکی از بهترین شهرهای ارمنستان بوده است و حالا تبدیل به تپه‌ای از آشغال شده است^۳ و کمتر از چهارصد نفر سکنه دارد. شاهزاده ایران معمولاً اردویش را در اینجا می‌زند تا علیه روسها عملیاتی انجام دهد. در مسافت دو روزه از ایروان و نه روزه از ارزروم و چهار روزه از خوی شهر بازیزید قرار دارد که کوهی دارد که در آن قلعه ای قرار گرفته است. شهر با یک دیوار و خندق محافظت می‌شود؛ دو کلیسا و سه مسجد دارد و عمارت کار و کلیسا بخاطر زیبایی معماری، قدرت و شکوه و ابهت آن معروف است. ساکنان بازیزید حدود سی هزار نفراند و گفته می‌شود ماهرترین و جنگجوترین مردم ارمنستان هستند. بیشتر آنها ترک و بقیه ارمنی اند که به زبان ترکی صحبت می‌کنند و کارهایی ارباب‌های ایشان انجام می‌دهند. آب و هوا ملائم است و شهر با قلمرو گسترده نزدیک آن تحت دولت یک پاشا با او نسب است.^۴

۱- دوست من آقای کنیزی در این محاصره خضور داشت.

۲- مازور سوتولند.

۳- ایبید.

۴- اسقف مردین.

از اینجا تا ساراکپولا منطقه دره‌های غنی وزیر کشتی دارد؛ اما از ساراکپولا تا سلیمانیه در کردستان پایین جز کوهیتان با درختان بلوط و مردمان قبایل وحشی کرد چیزی دیده نمی‌شود. در جاده مستقیم از بایزید به ارزروم شهرهای دیادین و تورپاکلا قرار دارند. طبق صحبت آقای موریر دیادین روستای بزرگی در بین دیوار و برجهایی است و تورپاکلا شهری است که با یک قلعه محافظت می‌شود و مردم بومی آن را نفوذ ناپذیر می‌دانند.

در مسیر جنوب غربی از بایزید، اولین شهر مهمی که دیدیم وان، (آرتمیتا) در دو مایلی دریاچه‌ای به همین نام قرار داشت. دیوار خوبی و خندق^۴ عمیقی آن را احاطه کرده‌اند و چهار دروازه دارد؛ یکی به کاخ فرماندار می‌رود، دیگری به سمت شرق که دروازه تورپس نام دارد و سومی به جنوب می‌رود و دروازه وسط نام دارد و چهارمی به سمت دریاچه است و با نام دروازه سیالا شناخته می‌شود. در شمال قلعه‌ای بر روی تپه‌ای بلند ساخته شده است که از دل دشت بالا آمده است. این قلعه تنها یک مسیر دارد که آنقدر باریک است که تنها دو نفر می‌توانند در آن حرکت کنند؛ همیشه ذرت و لوازم نظامی دارد و در وسط آن کاخ آقای جانساری قرار گرفته است. این شهر پر از آب و مواد غذایی است، خانه‌ها با سنگ و کاشی ساخته شده‌اند. خیابانها بزرگ و بخوبی ساخته شده‌اند و جمعیت آن حدود پنجاه هزار نفر است که دو سوم آن ترک و بقیه کرد و ارمنی‌اند. هوا پاک است و اطراف شهر زیباست. از بایزید چهار روز سفر، از ارزروم دوازده روز از تبلین پنج روز و تقریباً همینقدر از خوی فاصله دارد. دریاچه (آرسیای پتوله) حدود یکصد و شصت و هشت میل طول دارد و اگر چه آبش از دریاچه ارومیه شیرین‌تر است ولی برای استفاده شور است.^۱ چهار جزیره در دریاچه وجود دارد، در یکی از آنها یک عمارت ارمنی و سیصد کشیش وجود دارد. ترافیک مناطق اطراف با حدود بیست یا سی قایق کوچک انجام می‌شود.

آرقش (آزرس باستان) شهری با شش هزار سکنه، در شمال غربی دریاچه، در سه روز سفر از ون قرار دارد. در مسیری غربی از آرقش، موش (موکسین باستان) قرار دارد که در تاریخهای قدیمی ارمنستان به آن داران نیز می‌گویند. این مکان قبلًاً متعلق به بیس بقیس بود؛ اما ارباب کنونی علیه او شورش کرد و نه تنها استقلال قلمرو خودش را بدست آورد بلکه قلمرو بتلیس را نیز تحت حکومت خود کرد. شهر عمارتی کوچک دارد که فرات آن را شست و پلی با پانزده قوس بر آن قرار گرفته است. به شکل بدی ساخته شده و جمعیت کمی دارد اما منطقه اطراف حاصلخیز و

^۱-این یک نظر عمومی است ولی به من گفتند که خیلی خوب است.

بر جمعیت اند. مردم بومی این منطقه نژاد خاصی دارند، گفته می شود هشتاد هزار نفر هستند که دوازده تای آنها یزیدی اند. تنباكو و گز^۱ به مقدار زیاد از اینجا صادر می شود. منطقه در جنوب موش کاملاً کوهستانی است. در فاصله یک روزه شهر و منطقه ای به نام سامسون قرار دارد که دو قبیله کرد به نام های سمانه و موسی در آن زندگی می کنند و حدود هجده یا بیست هزار نفرند. این مردم یک قلمرو مستقل به نام بالاقی دارند و گفته می شود نژاد وحشی و بی سوادی اند. برخی از آنها مسلمان شدند ولی بیشتر آنها دین ندارند. شجاع و سخت کوشند، مانند مهم مردم کوهستانی ها، به دنبال آزادی و وابسته به خاک بومی خودشان هستند. قلعه شان در قله یک کوه بلند و عبور نشدنی است که دجله در پای آن جاری می شود؛ در مقابل حمله های قبایل همسایه، که از آنها می ترسند و تنفر دارند، نفوذ ناپذیرند. آنها کمی ذرت، الیاف و تنباكو کشت می کنند، شراب در ست می کنند و میوه های مرغوب بسیاری دارند.

بتلیس، در زبان ارمنی پوقش، در مسافت شش روزه وان، و به همین اندازه از دیاربکر، یکی از قدیمی ترین شهرهای این قسمت کشور به نام کردستان می باشد. در دره ای خوب قرار دارد که در تاریخ مکان شکست ارتش سلیمان بزرگ از ایرانی ها در سال ۱۵۳۴ م. است. شهر بیشتر در دره قرار گرفته است، خانه با فاصله از هم مانند نتنز ساخته شده اند. قلعه در بالای یک کوه بند در غرب ساخته شده است. سکنان شه و روستاهای اطراف حدود بیست و شش هزار کرد، ترک، ارمنی و سوری هستند. ارمنی ها چهار کلیسا و چهار خانقه دارند و نسبت به هر جای مسلمان نشین دیگر آزادی و احترام بیشتری دارند. زمین اطراف بتلیس خیلی زیر کشت است و دانه های مختلف، پنبه، الیاف، برنج، زیتون، عسل و قارچ کشت می کنند. حیوانهای شکاری زیادی در اطراف وجود دارد و کوه ها پر از شیر، گرگ و خرس است. معادن مرمر سفید و قرمز نیز در فاصله کمی از شهر کشف شده است.

^۱- گز در لرستان و منطقه خوانسار در اراک فراوان وجود دارد. از یک بوته کوچک که شبیه قیف است و چهار فوت ارتفاع و سه فوت در بالا قطر دارد گرفته می شود. گفته می شود حشرات کوچک بصورت گلدهی در زیر برگهای باریک بوته دیده می شوند. گز را می سازند وطبق آزمایشات این حشرات سه نوع متبايز هستند و یا سه مرحله مختلف وجود هستند. اولی کاملاً قرمز است و آنقدر کوچک است که سختی دیده می شود؛ دومی سیاه است و کمی شبیه کک است و سومی شبیه مگس است و نمی تواند بالهایش را بالا ببرد؛ همیشه در حال حرکتند و بین برگها و ریشه حرکت می کنند. گز در ماههای اوت و سپتامبر به شکل زیر سپتامبر به شکل زیر بوته قرار داده می شود، هر سه روز با چوبی چرمی به برگها ضربه زده می شود. وقتی گز جمع آوری شد شبیه آدامس است اما وقتی در برابر گرمای نود درجه فارنهایت قرار می گیرد مایع می شود و شبیه عسل می شود. وقتی با گوشت شیرین مخلوط می شود کشیدگی اش بر چاقو مسلط می شود؛ ولی اگر ناگهانی ضربه زده می شود، تکه تکه می شود.

در شمال موش شهر ملازگرد، ماروکاستروم، باستان، وجود دارد؛ در غرب این مکان شهر پالو در لبه کوهی و دهانه فرات قرار گرفته است. قله کوه با خرابه‌ها پوشیده شده است که تصور می‌شود خرابه‌های قلعه بالیسیبیگا باشد؛ سکه‌های طلا و مصالح‌هایی که کشف می‌شوند بیانگر حقیقت این فرضیه است. جمعیت پالو حدود هشت هزار ترک، ارمنی و کرد است اما مانند تبریز خانه‌ها به شکل بدی ساخته شده‌اند، شهر در معرض زلزله‌های زیادی است. فرات در اینجا خیلی تنداست و بخاطر ساختار بد پل، که از چوب ساخته شده، پس از آب شدن برف‌ها همه کاروان‌ها را آب می‌برد. منطقه پالو در طول چهل روز و در عرض دو روز ^{شفر و سعیت دارند}

شهر سکرزک، در تپه‌ای کوچک در بین تیلیس و دریابکر به دلیت شاهزاده‌ای مستقل و قدرتمند است که قبایل زیادی از کردها، یزیدیان و ترکمن‌ها را تحت نظر دارد و قدرت نظامی اش بیست هزار نفر است. آب و هوای این مکان اریلتس ملایم‌تر است؛ مناطق وسیع اند و پر از روستا اما جمعیت شهر بیش از شش هزار نفر نمی‌شود.

جنوب زوک، شهر ساهرت یا سرد، همان تیگرانوسرتای باستان، حدود پنج هزار کرد، سوری و کلده ای جمعیت دارد و تحت نظر شاهزاده‌ای زیر فرمان شاهزاده زوک می‌باشد.^۱

قلمره پاشایی دیاربکر نزدیک ارزرم مهمترین قسمت ارمنستان است. بین دجله و فرات قرار دارد و از بخش‌های مردین با یک رود کوچک و یک شاخه کوه ثور جدا شده است. کل این پاشایی پر از کوه است و به سختی عبور کردنی است؛ دره‌های حاصلخیز و باریکی در آن وجود دارد که دید بسیار زیبا و رمانیکی دارد. دیاربکر، پایتخت این استان و آمبدای باستان، طبق گفته‌های شرق نویسان، تهموراث آن را مستحکم کرد و گفته می‌شد مستحکم ترین قلعه بین النهرين بود. با این حال شاپور ذوالاكتف در سال ۱۳۵۹ م. و نواحی اش کوپادس در سال ۵۰۵ م. آن را تسخیر کردند. بعدها به دست عربها، سلجوقيان و اتابک‌ها افتاد. تیمور در سال ۱۳۹۳ م. آن را غارت کرد؛ به دست شاهزاده‌های غزال سیاه به ایالتی مستقل تبدیل شد و سلیم اول از شاه اسماعیل صفوی آن را گرفت. شهر در دشتی عالی قرار دارد که در مثلثی بخاطر بادهای دجله که به سمت شرق می‌رود آن را شکل داده است. با دیواری از سنگ سیاه احاطه شده است که ترک‌ها گاهی بدان خاطر آن را شهر کارا آميد یا آميد سیاه می‌نامند..

^۱- شهرهای وان، آرگیس، بتلیس، موش، ساهرت، پالو و زوک از مقالات آقای ریچ، کاپیتان فردریک و اسقف مردین توصیف شدند.

شیروان

استان شیروان، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین بخش قفقاز جنوبی، از سیصد فرسخی دریای خزر، از مدخل سیروس تا رود کوچک روباس کشیده شده است. در شرق دریای خزر، در شمال داغستان، در جنوب و جنوب غرب سیروس و در دشت مغان در شمال غرب گرجستان و خان سالاری قانشا را دارد. عرض این استان از دریای خزر متغیر است. در روباس بیست و پنج ورست است نزدیک کوبا حدود شصت ورست است؛ از مدخل آتا حدود هشتاد و از آبشان رون به کردبیست و چهل ورست است. دشت بین روباس و آتابشا بیشتر این استان را دربرمی گیرد و کوهستانی است و نزدیک دربند به سمت دریا می‌رود و دوباره پشت شهر به چهار ورستی دربند مدخل رود آتا می‌رسد. جویبارهای بیشمار از کوهها منجر به حاصلخیزی آن و سخت شدن عبور ارتش می‌شود.

در مسیرهای مختلف شاخه‌هایی در دشت وجود دارد و خیلی تن و کم عمق است و کانالی عریض با مکانی ماسه‌ای و سنت دارد. بوته‌هایی در دشت وجود دارد و روستاهای با ارکیده، تاکستان و درختان توت پوشیده شده‌اند.

بخش دوم شیروان در مسیر ساحل از آتا تا دشتی است که رود کر از آن را آبیاری می‌کند و در سمت دیگر رشته کوهی بلند که در مسیری جنوب شرقی حرکت می‌کند. آن را محدود می‌کند. طول این منطقه حدود یکصد و بیست ورست است، اما باخاطر ساحل بین آتابشای و کر، عرض آن متغیر است. لبه‌های بالاتر حاصلخیزترند، قسمت سمت دریا خشک و بی‌آب است و از کوه پشپارماک تا کوستشای و بادکو صحرایی با وسعت هشتاد ورست وجود دارد. دشت سمت چپ کر دویست ورست طول و بین شصت تا هفتاد ورست عرض دارد. این منطقه با کوه‌ها احاطه شده است و با بارانهای زیاد بسیار کشت می‌شود. مرتفع‌ترین بخش شیروان از روباس تا سقسان است. عرض آن متفاوت است و دره‌های باریکی دارد که در بیشتر آنها دریاچه‌های کوچک پر از آب حتی در زمستان گرم وجود دارد.

مرکز این استان شاماخی است؛ با این حال با این نام دو شهر وجود دارد، قدیم و جدید. شاماخی جدید در دشتی کنار رود آکسوی حدود پنجاه ورستی کر و دریا قرار دارد. چهار گوش است و هر طرف شهر هشت‌تصد یارده‌طول دارد. دیوارها شرایط خوبی دارند. از آجر پخته نشده درست شدند و با خندق عمیق و عریض احاطه شده‌اند. وقتی آقامحمد خان این شهر را در سال ۱۷۹۵ گرفت، ساکنان آن شش هزار نفر بودند؛ اما شهر و روستاهای نزدیک دشت را ویران کرد و تا ماه فوریه

سال بعد آنجا بود. خرابه‌های شامامچی قدیم که روزی شهری بزرگ و پر جمعیت بود هنوز وجود دارند اما درختان انبوه آنها را از چشمان بیننده پنهان کرده است. این شامامچی باستان است و در موقعیتی خوب در زاویه‌ای بخاطر شاخه جنوبی کوه قفقاز قرار دارد.

بادکو^۱ وسیع ترین و راحت ترین بندر دریای خزر در ساحل ۱۸۰۱ به دست روسها افتاد و در آبشارون در عرض جغرافیایی ۲۲°۴۲ درجه قرار گرفته است. تجارت زیادی در آن می‌شود و دو دیوار و خندقی عمیق که در زمان پترکبیر ساخته شده اند از آن محافظت می‌کنند. این مکان برای عابدان آتش باستان معروف بود و قبل از مسلمانان هر سال هزاران بازدیدکننده داشت. مقدار نفتخی که در دشت جنوب شرقی این شهر یافت می‌شود خیلی زیاد است. مانند نزدیکی کرکوک و مندالی از چاه کشیده می‌شود؛ برخی از آن طبق محاسبات ساکنان هزار تا هزار پانصد پوند در روز استخراج می‌شوند. این چاه‌ها تمام نشدنی اند و نفت آن به تدریج زیاد می‌شود و به سطح قبل از برداشت می‌رسد. مردم محلی بجای روغن چراغ از آن استفاده می‌کنند و وقتی روشن می‌شود نور خوبی با دود زیاد و بوی بدی دارد. در هفت ورستی شرق فواره‌های نفت، توجه به آتشکده گیرها جلب می‌شود که مکانی جالب با کمتر از یک مایل طول است و نوری آبی در وسط آن دیده می‌شود. در اینجا چند خانه کوچک ساخته شده است؛ و ساکنان برای نگهدارتن شعله آن را با دیوارهای ضخیم پوشانده اند. وقتی آتش نیاز باشد در کف زمین درست می‌شود و شعله سریع بالا می‌آید و به هنگام نیاز خاموش می‌شود. با آتش یک گاز سولفوری نیز بلند می‌شود و پس از خاموش شدن آتش جریان هوای قوی ادامه دارد.^۲ همه منطقه اطراف بادکو واقعاً ظاهر شعله ای دارد. به نظر می‌آید آتش از کوهها با سرعت زیاد به سمت پایین آمده باشد و در شب‌های مهتابی نوامبر و دسامبر، نوری آبی رنگ درخشان در همه منطقه غرب دیده می‌شود. این آتش مصرف نمی‌شود و اگر کسی وسط آن باشد احساس گرما نمی‌کند.

کوبا، مرکز یک خان سالار به همین نام، پر جمعیت ترین و آبادترین بخش استان شیروان، شهری کوچک و برجهایی است؛ به جز سمت رود دلی، دهانه‌های سراشیب آن مکان خوبی برای کار است. شهر بندری سالین که برای ماهی گیری معروف است در دهانه چپی رود کر قرار دارد و تنها چند روستا می‌باشد که آبادانی خود را مدیون ماهیگیری است و در دست روس هاست.

^۱- بطور لفظی به معنی بادکوه است؛ بخاطر بادهای شدیدی که گاهی اوقات از سمت دره‌های شرف کوه‌ها می‌وزد این نام را گرفته است.

^۲- بطری‌های چربی را این گاز پر می‌کنند.

در کل شیروان منطقه حاصلخیزی است که رودهای بیشماری که بعضی از آنها به کر و بقیه به دریای خزر می‌ریزد آبیاری می‌شود. مهم ترین آنها سامر، دلی، سقایت و پیرساقات اند. سامر (آلبانی باستان) از کوه‌های لسقسان سرچشمۀ می‌گیرد و به خزر می‌ریزد. کمتر از سه فوت عمق دارد اما عرضش بیش از سیصد فوت است؛ و شایان ذکر است که آبهای این رود در روز بالا می‌آید و در شب پایین می‌رود. دلی نیز از تپه‌های بالای شاماصچی قدیم سرچشمۀ می‌گیرد و در بیست مایلی جنوبی سامر به خزر می‌ریزد. سقایت از تپه‌های لسقستان سرچشمۀ می‌گیرد و در سمت شمالی آبشارون به دریا می‌ریزد. سرچشمۀ پیر ساقات از سقایت دور نیست و پس از مسیری جنوب شرقی در سی و پنج مایلی شمال سالین به خزر می‌ریزد. این استان از زمان شاه اسماعیل اول در سال ۱۵۰۰ در دست ایرانی‌ها بود تا زمان شکست خاندان صفوی که در آن زمان خان‌های بادکو، شاماصچی و سالین مستقل شدند و تا چند سال اخیر که به دست روس‌ها افتادند ادامه داشت و هم اکنون آنها همه ساحل دریای خزر بعلاوه منطقه بین بادکوه و گانشا را دارند.

سقایی‌ها که در ورودی زندگی می‌کنند دو ارباب اصلی دارند؛ عماخان که عوارها آن را پذیرفته اند و خان بتای که بر قبایل بیشماری از کمک‌های آزاد در کوههای بین سامورودلی حکومت می‌کند. بین شیروان و گرجستان، و در مسیر مستقیم از تفلیس به ماشاصچی، شهر و خانسالاری قانشا وجود دارد که گفته می‌شود کوروش در اینجا شکست خورد و پمپی آلبانی‌ها را شکست داد. استانهای شمال ارس از نقشه روسیه بزرگ در سن پترزبورگ اقتباس شدند و درباره چیزهایی که در باره مردم بومی و شرایط کنونی این مناطق گفتم به دکتر رینگ و مارشال بییرشتین مدیون هستم که توسط آقای ویکیسون برای دوستم آقای مکنزی ترجمه شد، که در سال ۱۸۰۸ از تفلیس و ایرون بازدید کرد و نیز به مردم بومی مختلف گرجستان و شیروان که در دربار ایران ملاقات کردم.

پیوست

مسیر از بوشهر تا شیراز، توسط آقای وب^۱

نام مکان	مسافت مايل فرانگ	توضيحات
بوشهر به آلی چانگی	۱۲	زمین باتلاقی در چپ، يك فرانگ. جاده در دشته خوب. در هشت مایلی پایین تپه ها در سمت راست تا حدود شش يا هفت مایل به موازات جاده.
برازگون	۲۴	جاده خوب در مسیر داشت. در شش مایلی از يك رود خشک می گذرد. به نام خارگا، به عرض حدود پنجاه يا شصت فوت. در پانزده مایلی يك روستا در سمت راست جاده. نیم مایل قبل از برازگون جاده سنگی است. برازگون روستایی بزرگ با دیوارهای گلی و برجهایی است.
دالکی	۱۲	جاده برای ده مایل سنگی و خشک و در پای کوه می چرخد. از رودی سه بار در این فاصله عبور می شود. مسیر ابتدا بالا رفتن آسان يك و نیم مایل سپس نیم مایل سخت و سراشیبی می شود. بعد از سیصد یا چهارصد یارد صعودی آسان دیگر است که يك چهارن مایل طول می کشد، و به کوتول مالو می رسد. حدود سه مایلی از اینجا روستا در دره ای زیبا در حدود هفت مایل طول و چهار مایل عرض وجود دارد.
کمورج	۴۱۱	جاده بسیار خوب، از پای کوه تا سیسیه به نام کوتل کموج، حدود دو مایل طول و در اطراف کوه می چرخد که تنها يك قاطر می تواند عبور کند. کمورج در يك مایلی انتهای این مسیر در دره ای حدود پنج مایل

^۱- دستیار تحقیق آقای سرجان مالکوم، دانش و علم این مرد، جوان، که در هند متولد شده است، نشان دهنده اعتبار زیاد سینیار عمومی مشاهدات قلعه سناجرج است که وی در آن دانش آموخته است.

نام مکان	مسافت مايل فرانگ	توضیحات
		طول و دو نيم مایل عرض در سمت چپ جاده در پای رشته کوهی قرار دارد. دره زیر کشت است.
کازرون	۲۱	جاده خیلی خوب است تا به انتهای دره کمورج می رسید که پنج مایل است، پس از آن دره ای باریک به نام تنگ ترکون است. سه مایل جاده سنگی است. سپس وارد دره کازرون می شوید. در دو مایل و نیم قلعه خرابه‌ای در سمت چپ است؛ جاده سنگی؛ کوهستان در سمت راست حدود یک چهارم مایلی، پنج مایل بعد از روستای دیرپیش اد سمت چپ می گذریم. کوه‌های سمت راست حدود دو مایل و نیم یا سه مایل و سمت چپ پنج یا شش مایل فاصله دارند؛ جاده خیلی خوب است. پنج مایل دورتر به کازرون می رسیم که در پای رشته کوه سمت چپ است و سه یا چهار مایل از راست فاصله دارد خرابه‌های شاپور در هفت مایلی شمال غربی در پیش می باشد.
دشتارچین	۱۸	در هشت مایل اول جاده خوب است. سپس در سمت چپ به رشته کوه می رسد. در سمت راست حدود پنج یا شش مایل با کوه فاصله دارد. پس از آن جاده سنگی می شود. دریاچه آب شوری در سمت راست در فاصله دو مایلی قرار دارد. تپه‌های سمت چپ حدود یک و نیم فرانگ فاصله دارد تا به پای یک مسیر به نام کوتول دختر می رسد که از آن بالا می رویم. جاده پس از آن دیواری در یک طرف برای اینمنی مسافران دارد. ما نزدیک روستای در یک مایلی بالای جاده اردو زدیم. در سه مایل اول جاده خیلی خوب است، منطقه پوشیده از درختان بلوط و دیگر درختان است. در اینجا جاده کتل پیرزن شروع می شود. جاده سنگی و حدود هفت مایل است. کوه‌ها با درختان بلوط پوشیده شده اند. پس از آن یک مایل سراشیبی است تا به دره دشتیارچین می رسد، کوهها در سمت چپ به موازات جاده از دو فرانگ تا دویست یارд کشیده شده اند و در سمت راست حدود سه یا چهار مایل هستند، حدود دو فرانگ از روستا یک چشمۀ از کوهها به سمت دره می

توضیحات	مسافت مايل فرلانگ	نام مکان
ریزد. دستارجین در پای رشته کوهی نزدیک به آخر دره قرار دارد.		
مايل اول جاده در دره دشتیار جین است سپس حدود نه مايل بر روی تپه ای کوتاه پوشیده از بوته قرار می گیرد. پس از یک سراشیبی کوچک و آسان از رودی با عرض هفتاد یا هشتاد یارد می گذرد که جویباری در سمت راست دارد. رود حدود دو یا سه فرلانگ در سمت راست جاده ادامه می یابد و رشته کوهی در دهانه آن قرار دارد. این رود پس از گذشتن از کاروانسرا در خانه زنیون مسیری شمال غربی می گیرد.	۱۲ کاروانسرا در خانه زنیون	
در یک مايل و نیم رودی در سمت راست جاده دیده می شود. در بیست مايلي جاده از پلی در مسیر یک رود خشک با عرض حدود بیست یا سی یارد می گذرد. در اینجا دره شیراز شروع می شود. سه چهارم یک مايل جلوتر از رودی در سمت چپ جاده می گذرد و نیم مايل بعد دوباره از آن عبور می کند. برای بیست و یک مايل اول جاده سنگی و از وسط دره های کوچک است، تپه های کوتاه در هر دو طرف پوشیده از بوته اند.	۲۴ باغ شاه چراغ	
جاده بیشتر سنگی است. کوه در سمت چپ در یک مايلي و در سمت راست حدود هشت یا نه مايلي است.	۳ شیراز	
در هفت مايلي پس از یک سراشیبی کوچک از یک کاروانسرا می گذریم و بعد یک و نیم مايل از یک دره می گذریم. چهار مايل بیشتر از منطقه ای نامسطح و سنگی می گذرد. تپه ها در سمت راست حدود پنج یا شش مايلي و در چپ حدود یک مايل اند. اولین قسمت این جاده سنگی است. زرگون در پای کوهی در یک دره واقع شده است.	۱۴ زرگون	
جاده سه فرلانگ در پای یک کوه است سپس در مسیر یک دره وسیع است. در شش مايلي از پلی بر روی رود بند امیر از شمال شرق ردمی شود. هشت مايل جلوتر به یک روستا می رسد.	۱۵ خرابه های تخت جمشید	

توضیحات	مسافت مايل فرانگ	نام مکان
<p>خرابه‌های تخت جمشید در شرق، جنوب، شرق این روستا حدود سه فرانگ در پای یک رشته کوه قرار دارد. در شش مایلی از روستایی در سمت راست می گذریم، در هفت یا هشت مایل جلوتر از روستای دیگری می گذریم. نیم مایل جلوتر کوهی بلند به نام استخر با پلی خراب بر رویش و کوه‌ها در اطراف است. پس از آن جاده به رشته کوهی در سمت راست در پنج و نیم یا شش مایلی می‌رسد. رشته کوه هم چنان در سمت راست ادامه دارد و دشتی در سمت چپ است. سه مایل جلوتر از رود کوچکی می گذریم.</p>		
<p>در دو و نیم مایلی به روستای ماین می رسیم. همان رشته کوه در سمت راست است. ماین با کوه‌ها احاطه شده به جز ورودی اش که دشت است جاده در حرکت این روز خوب است به جز نزدیک کوه استخر که سنگلاхи می شود.</p>	۴۱	ماین
<p>جاده سه مایل در کوهی مرتفع است. از جوباری می گذرد که در سمت چپ است. یک مایل جلوتر از روستایی به نام امامزاده اسماعیل می گذریم. یک مایل جلوتر از این روستا از کوهی بالا و پائین می رویم که حدود یک و نیم طول دارد؛ سپس از دشتی با کوه‌های در هر سمت می گذریم. جاده برای قسمت اول سنگی است و بقیه آن خوب است.</p>	۱۶	اوجون
<p>جاده در مسیر دره‌ای خوب به طول ده مایل و عرض چهل مایل بود؛ تپه‌ها سمت راست در بیشتر قسمتها حدود یک و نیم مایل از جاده تپه‌هایی است. آسپاس قلعه‌ای ویرانه در پای رشته کوهی است، مردانی بزرگ در چپ و جوباری در دره وجود دارد. جاده حرکت امروز خیلی خوب بود.</p>	۱۵	آسپاس
<p>دقیقاً پس از ترک اردو به رشته کوهی رسیدیم که حدود سه چهارم مایل آن جاده خیلی خوب بود، بعد از آن به پای تپه‌ای کوچک در یک و نیم مایلی از رود کوچکی رد شدیم. یک و نیم مایل جلوتر جاده به دشتی می رسید که در دو طرف کوه داشت که در سه</p>	۴۱۸	کوه زرد

نام مکان	مسافت مايل فرانگ	توضیحات
		چهارم مایلی آن بودند. بقیه این جاده از یک طرف دره رد می شد؛ کوه های سمت چه حدود یک یا دو فرانگ فاصله دارند و در سمت راست حدود دو یا سه مایل فاصله دارند، مرداب بزرگی از وسط دره می گذرد. کوه زرد در پای یک رشته کوه قرار دارد.
شمسرон	۱۸	جاده در همان دره است. در پنج مایلی از پلی روبروی زود در سمت راست و یک قلعه خرابه می گذرد. از آنجا جویباری دور گنار جاده پنج یا شش مایلی ادامه می یابد. این جویبار مسیری شمالی دارد و در یک چهارم مایلی به شمال شرقی یک روستا می رسد و از آن می گذرد. جاده در قسمت اول خیلی خوب بود تا دو یا سه مایلی روستا که سنگ شد.
قشلاق	۱۹	در پنج مایل اول از همان دره حرکت کردیم، تپه ها در سمت راست نزدیک جاده بودند. یک مایل جلوتر از روستایی در سمت راست عبور کردیم، تپه ها در سمت است در سه یا چهار مایلی بودند. نیم مایل بعد از یک جویبار کوچک عبور کردیم که در گنار مسیلی قرار داشت. یک و نیم مایل جلوتر از مسیل دیگری با جویباری در وسط آن گذشتیم. در شش و نیم یا هفت مایلی از جویباری دیگر عبور کردیم. یک قلعه و چند خانه گلی در سمت چپ وجود داشت. جاده از اینجا در گنار دهانه جویبار بود.
اسفرجان	۳۲	در پانزده مایل اول جاده از همان مسیر می گذشت و جویباری در وسط آن بود. یک مایل بعد از تپه های کوچکی در پانزده مایلی یک دشت که در انتهای آن جویباری بود می گذشت، تپه های سمت چه نزدیک جاده و در سمت راست حدود نیم مایلی بودند. این روستا در یک و نیم مایلی در سمت چپ از رشته کوهی و در سمت راست از دشتی می گذرد. دو فرانگ قبل از روستا از نلاهی می گذرد که از سمت چپ به راست است. جاده خوب است.
طاقون	۲۴	در ده مایلی اسفرجان از جویباری و روستایی خرابه گذشتیم. در بیست مایلی از جویبار دیگر عبور کردیم که از چپ به سمت دشت حرکت می کرد، در یک و

توضیحات	مسافت مایل فرانگ	نام مکان
نیم مایل جلوتر جویبار دیگری از جاده عبور کرد. کوه های سمت چپ از اسفرجان از جاده یک و نیم مایل تا سه فرانگ فاصله دارند. در بیست و دو مایلی تپه هایی در دو طرف هستند. در یک و نیم مایل جلوتر منطقه به دشت دیگری باز می شود و طاقون آنجا قرار دارد. جاده نامسطح و سنگلاخی است.		
اولین قسمت از این جاده برای ۵ مایل از یک دشت می گذرد. پس رآن وارد میسلی می شود که جویباری از آن می گذرد. پس او آن وارد دشتی می شود. در ده مایلی روستایی در سمت راست حدود نیم مایلی قرار دارد. در یک و نیم مایلی قرار دارند. یک و نیم مایل جلوتر از روستایی در سمت چپ می گذرد جاده خوب است اما بعضی جاهای ناسطح است.	۱۹	طالکون
اولین قسمت جاده خوب بود و کوهها در سمت راست بودند در شش مایلی از یک مسیر سنگی کوچک عبور کردیم که تپه ها در هشت یا نه مایلی سمت راست بودند پس از آن وارد یک دشت شدیم که حدود دو مایل حرکت کردیم. پس از عبور از یک روستا دو جویبار در سمت چپ به موارد هم می گذشتند. حدود یک مایلی آن از جویبار کوچکی گذشتیم و حدود نیم مایل بعد از جویبار بزرگی عبور کردیم و تپه های سمت چپ در فاصله دو مایلی بودند. در فاصله یک و نیم مایلی از جویبار دوم جاده در سمت راست. به کوههایی می رسید. در سمت چپ حدود سه تا چهار مایل فاصله داشتند. منطقه بین کوهها زیر کشت و پر روستا بود یک و نیم مایل جلوتر از روستای پیر باکران گذشتیم رود زنده رود را حدود یک مایلی سمت راست این مکان با پلی بر رویش دیدیم پس از روستا بلاقابل از جویباری عبور کردیم که تا کومه در سمت چپ جاده بود و در آنجا از آن عبور کردیم جاده خوب بود به جز جاهایی که از عمارتی عبور کردیم که سنگلاخی بود.	۱۷	کومه
نیم مایل از روستا جاده بین دو کوه بود و بعد از آن به دشتی وارد می شد که راست کوهها نزدیک جاده	۱۲	اصفهان

نام مکان	مسافت مايل فرانگ	توضیحات
		بودند. شش تا هفت مایل جاده بین دو کوه بود و پس از آن یک چهارم مایل جلوتر شهر اصفهان دیده می شد.

مسیر از اصفهان به سلطانیه

نام مکان	مسافت فرانگ	توضیحات
شهر آباد	۴۱۳	جاده در یک و نیم مایل اول از شهر و باغهای اصفهان و سپس از یک دشت می گذرد.
سرداهن	۲۳۲	اولین بخش جاده از یک دشت خشک می گذرد. در چهار یا پنج مایلی از خرابه هایی در سمت راست گذشتیم، در شش مایلی این خرابه ها از یک کاروانسرای خرابه عبور کردیم. تپه های کوچکی در هر دو طرف بودند، در سمت راست حدود سه چهارم مایل یا یک مایل بودند. در هشت مایلی کاروانسرا از تپه های کوچکی به یک دره به طول دو مایل پائین رفتیم. جاده بعد از آن در پایی تپه ها تا سه چهارم مایل قبیل از روستای سرداهن می چرخید سپس باز می شد؛ رشته کوه سمت چپ در حدود دو یا سه فرلانگی به موازات جاده و در سمت راست به سمت شرق می روند.
نظرن	۱۸	حدود چهار مایل جاده در پای تپه های کوچک و یک دره کوچک می باشد. در دو طرف کوه های بلندی قرار دارد، در سمت راست حدود پنج یا شش مایل از جاده جلوتر جاده کمی بالا می رود و در سمت چپ حدود نیم مایلی رشته کوهی قرار دارد و در سمت راست حدود هشت یا نه مایلی کوه هایی وجود دارد. چهار مایل جلوتر از یک تپه کوچک بالا می رویم و بعد از آن تپه های پست تا به دشتی می رسیم و روستای نظرن دیده می شود. بقیه جاده خیلی خوب است و در سمت چپ در نیم مایلی کوه بلندی قرار دارد و در سمت راست کوه دیگری وجود دارد. در یک فرلانگی یک جویبار از رشته کوه سمت چپ وارد نظرن می شود. یک چهارم مایل قبل از یک رود خشک عبور کردیم. نظرن در یک دشت کوچک بین کوه ها واقع شده است.
هانجون	۱۲	دو مایل اول جاده در یک منطقه تا مسطح سنتی با تپه های کوچکی در هر سمت قرار دارد. چهار یا پنج مایل بعد بین کوه هاست. سپس یک مایل پائین می آید و در سمت چپ باعثی دارد که جویبار کوچکی

توضیحات	مسافت فرلانی	نام مکان
<p>از آن می‌گذرد. سه مایل جلوتر جاده نا مسطح است و هر دو طرف جاده رشته کوههایی است. بعد از آن جاده در شکافی به طول یک مایل جلو می‌رود و رویدی از وسط آن می‌گذرد. هانجون در این شکاف در پای رشته کوه سمت چپ قرار دارد. از دشتی می‌گذرد، کوه‌های سمت راست به سمت غرب کشیده شده‌اند و کوه‌های سمت چپ در حدود دو مایل و نیمی جاده‌اند. حدود یک فرانگ از کاروانسرای سین سین از یک حوبیار می‌گذرد. سین سین روستای خوب به نظر می‌رسد ولی کاملاً ویران شده است.</p>		
<p>در پنج مایلی از یک روستای خرابه از سمت راست عبور کنیم؛ هشت مایل جلوتر روستای دیگری در سمت چپ با جویباری وجود دارد. جاده در زمینی نامسطح با تبه‌هایی کوتاه در هر طرف قرار گرفته است. شانزده مایل بعد از یک کاروانسرا در سمت راست به نام پوسرگون می‌گذرد. جاده در دشتی با تپه‌هایی در دو یا سه مایل سمت چپ قرار دارد و در سمت راست شنی وسیع با رشته کوهی حدود بیست و سی مایلی جاده وجود دارد. هشت مایل جلوتر با غی در سمت راست با جویباری وجود دارد. قم در دشتی با رویدی در شمال آن قرار دارد.</p>	۳۹	قم
<p>در یازده مایلی وارد بیابان نمک می‌شویم. یک مایل جلوتر تپه کوچکی در سمت چپ و دشت وسیعی پوشیده از نمک در سمت راست وجود دارد. پنج مایل جلوتر جنگلهایی کوتاه تا حدود نیم مایل ادامه دارند. روستایی به نام مسجد آباد در نیم مایل جلوتر در سمت چپ قرار دارد. از اینجا جاده تا یازده یا دوازده مایل در دشتی با رشته کوه‌هایی در سمت چپ در فاصله حدود دو مایلی قرار گرفته است. یک مایل جلوتر مسجدی و روستای خرابی در سمت راست و دشت زیر کشته در سمت چپ قرار دارند. حدود سه یا چهار مایل جلوتر روستای دیگری در سمت چپ قرار دارد.</p>	۴۰	ساوه
<p>سیزده مایل اول جاده در دشتی با رشته کوههایی کوتاه در هر طرف با فاصله دو یا سه مایلی ادامه دارد؛ در انتهای این رشته کوه‌ها رشته کوه بلندی در سمت چپ حدود نیم مایلی جاده قرار دارد. نیم مایل قبل روستای دانگ از یک شکاف ژرف می‌گذرد. روستا در پای کوه‌ها قرار گرفته است.</p>	۴۱۹	دانگ
<p>در ده مایلی یک کاروانسرا در سمت چپ می‌باشد. جاده در دشتی با کوههایی در سمت راست نه یا ده مایلی و در سمت چپ چهار یا پنج مایل ادامه می‌یابد. هجده مایل جلوتر از کاروانسرای چپ در سمت</p>	۴۴۸	سجر آباد

توضیحات	مسافت فرلانگ	نام مکان
راست می گذریم که کوهها در هر طرف نزدیک جاده می شوند. پانزده مایل جلوتر از روستایی در سمت چپ حدود دو مایلی جاده می گذریم. در سمت راست دشتی با کوه های حدود پانزده یا بیست مایلی قرار دارند. جاده از کاروانسرای قبلی تا اینجا نامسطح است.		
در شش مایلی روستایی در سمت راست حدود نیم مایلی قرار دارد؛ رشته کوهی در سمت چپ در حدود دو نیم یا سه مایلی وجود دارد. در ده مایلی از روژه‌ای می گذریم و مایل جلوتر روستای قلعه هاشم خان وجود دارد. شهر غزنی در چهار فرسنگی یا شانزده مایلی جنوب شرقی این روستاست. جاده در این مسیر بسیار خوب است.	— ۱۲	قلعه هاشم خان
در شش مایلی از یک رود در حدود یکصد و ده باره عرض می گذریم. جویبار از سمت چپ به راست جاری می شود؛ تپه های سمت راست حدود بیست مایل و رشته کوهی در سمت چپ حدود شش یا هفت مایلی جاده واقع شده است. چهار مایل جلوتر جاده ارتفاع کمی می گیرد؛ دشت خوبی در سمت راست و رشته کوه کوچکی در سمت چپ حدود نیم مایلی وجود دارد. دو مایل جلوتر روستایی در سمت راست به نام نارگو در فالصه سه چهارم مایل در زمین بلندی واقع شده است. شش مایل بعد رودی در سمت راست نزدیک جاده قرار دارد؛ کوه های سمت چپ در حدود دو مایلی و در سمت راست در حدود ده مایلی واقع شده اند. جاده در این مسیر خوب بود.	— ۱۹	زی آباد
در دو و نیم مایلی از یک روستا و بلافصله جویباری گذشتیم. پنج مایل جلوتر روستای دیگری در سمت راست در حدود دو فرلانگی جاده بود. سه چهارم مایل جلوتر روستای دیگری در سمت راست در دهانه یک رود واقع شده بود. پنج و نیم مایل جلوتر از روستایی به نام عباس سلطانیه عبور کردیم. چهار مایل جلوتر روستایی در سمت چپ واقع شده بود. دو مایل جلوتر از آن قلعه ای در سمت چپ در حدود دو فرلانگی قرار گرفته بود و رودی از آن می گذشت. هیه نیز در دهانه این رود (که خشک بود به جز جویبار کوچکی که در یک طرف آن بود) قرار گرفته است و روستای کوچک بی اهمیتی است. رشته کوههای سمت چپ حدود پنج یا شش مایلی در سمت راست حدود دو و نیم یا سه مایلی بودند. جاده در این مسیر بسیار خوب بود.	۴ ۲۲	هیه
در چهار مایلی روستایی به نام سنگ خیله با جویباری در نزدیکی اش قرار دارد. کوه های سمت راست حدود دو مایل از جاده فالصه دارند. دو مایل جلوتر جاده از دشتی می گذرد؛ پس از آن از بین تپه های کوچکی می گذرد تا به سه یا چهار مایلی سلطانیه می رسد و آنجا	— ۲۰	سلطانیه

خاطره‌ای جغرافیایی از امپراطوری ایران به همراه نقشه / ۱۸۹

نام مکان	مسافت فرلانگ	توضیحات
		خیلی خوب می شود. این مکان در دشتی خوب پر از چشمه های آب خیلی خوب قرار دارد. به نظر می رسد سلطانیه روزی شهر بزرگی بوده است اما اکنون خرابه است.

تبرستان
www.tabarestan.info

مسیر سلطانیه به تبریز

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضیحات
زنجان	۲۱	—	اولین مکان جاده در پنج یا شش مایلی در دشت سلطانیه است؛ رشته کوه‌های سمت راست حدود دو مایل و در سمت چپ شش یا هفت مایل از جاده فاصله دارند. ده مایل جلوتر روستایی در سمت چپ به نام دیزه در فاصله دو فرلانگی قرار دارد. جاده از اینجا در مسیری نامسطح با شکافی در سمت چپ و تبه‌های کوچک در فاصله یک مایلی می‌باشد. رشته کوه‌ها در سمت راست حدود دو مایلی جاده هستند.
ارمنانه	۲۴	—	در هفت مایلی شکاف ژرفی وجود دارد؛ هشت مایل جلوتر شکاف دیگری وجود دارد. از قلعه‌ای در پای کوهی در حدود یک مایلی جاده می‌گذریم. سه مایل جلوتر سه تپه کوچک در سمت راست و روستای ویرانه‌ای در سمت چپ وجود دارند. پنج مایل جلوتر شکاف ژرف دیگری با آبی در آن وجود دارد. تمام این جاده در منطقه‌ای خشک با کوه‌های در هر دو سمت واقع شده است؛ کوه‌های سمت راست یک مایل و در سمت چپ نه یا ده مایل فاصله دارند.
اهکان	۲۶	—	در دو مایلی از یک تله کوچک بالا رفتیم. جاده بعد از آن در منطقه ای نامسطح با تپه‌هایی کوتاه در هر دو طرف ادامه می‌یابد. سه مایل قبل از اهکان از منطقه ای پایین آمدیم و پس از عبور از یک تپه شیب دار به روستایی در پای تپه رسیدیم. در حدود ۱۱ مایلی ارمنانه وارد استان آذربایجان می‌شویم.
میانه	۲۹	—	۱۷ مایل اول جاده در منطقه نامسطح قرار گرفته بود. ۴ یا ۵ مایل جلوتر از شکافی و تپه‌هایی کوتاهی عبور می‌کرد که از رود قزل اوزن با عرض ۲۰۰ یارد از چپ به راست در پای رشته کوهها عبور کردیم که تا سه مایل بالا و پایین می‌رفت این رشته کوه، کوه کفیلان نام دارد. پس از پایین آمدن از آن ۲ مایل و نیم جلوتر از رود کارانکوه گذشتم که پلی با ۲۲ قوس بر روی آن بود. این دو رود پس از پیوستن به هم نزدیک رشت به دریای خزر می‌ریزند. کوههای سمت چپ در ده یا دوازده مایلی و کوههای سمت راست در دو یا سه مایلی جاده واقع شده‌اند.
ترکمن	۲۲	—	۶ مایل اول جاده در پای تپه‌های کوچک و رودی قرار گرفته بود. ۱۴ مایل جلوتر از منطقه‌ای کاملًا نامسطح با تپه‌هایی کوتاه در هر طرف

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضیحات
			عبور می‌کند. از دو شکاف می‌گذرد. پس از آن جاده در زمینی پست وارد روستا می‌شود.
تبغ ماداش	۲۴	—	در ۱۲ مایلی از روستای خوبی از سمت راست عبور کردیم ۶ مایل جلوتر کاروانسرایی ویران در سمت چپ قرار داشت. ۴ مایل جلوتر کاروانسرایی سمت راست با جویباری قبل از آن قرار داشت تمام این جاده در منطقه ای باتپه‌های کوتاه در هر طرف واقع شده بود.
اوجون	۶	۴	جاده در مسیر دشت‌های کوچک و تقریباً نامسطح با تپه‌های در هر دو سمت عبور می‌کرد. در وسط مسیر از جویباری گذشتیم. کوههای ساهین در سمت غرب در حدود ۲۰ مایلی جاده وارد شده بودند.
واشمیج	۱۹	۴	در ۹ مایلی از تپه‌های کوچکی و بلافاصله کاروانسرایی پس از آن عبور کردیم که جویباری نزدیک آن جاری بود. ۳ مایل بعد جاده در پای رشته کوهی کوتاه در سمت راست ادامه می‌یافت. در سمت چپ در فاصله ۵ یا ۶ مایلی کوههای بلندی قرار داشت در نزدیکی روستای واشمیج جاده خیلی نامسطح بود و دقیقاً قبل از اینکه وارد روستا شوید رود کوچکی از آنجا عبور می‌کرد.
تبریز	۹	—	۴ مایل اول جاده مسطوح و تپه‌هایی دو طرف آن بود در ۸ مایلی از یک جویبار با رشته کوههایی در جلو و کوه ساهم در چپ و تپه‌های کوتاه در راست عبور کردیم.

مسیر تبریز به سند از راه مراغه

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضیحات
خسروشاه	۱۶	—	۵ مايل اول از دشتی می گذرد تپه های کوتاه در سمت چپ وجود دارد دشت تبریز در سمت راست و رشته کوههایی با فاصله ده مایلی وجود داشت اند $\frac{۱}{۵}$ مایلی از روستای سر رود عبور کردیم. در ۱۴ مایلی دو روستا در سمت چپ وجود داشت و کوههای ساهم در فاصله ۱۵ مایلی قرار داشتند.
ده خراقان	۱۴	—	در یک و سه چهارم مایلی روستای نوچکی در سمت راست نزدیک جاده بود در ۱۲ مایلی روستای بزرگی در سمت چپ حدود نیم مایلی قرار داشت. در همه این مسافت رشته کوه کوتاهی در سمت حدود $\frac{۳}{۴}$ مایلی یا شاید ۱ مایلی قرار داشت. دشت تبریز با رشته کوهی در حدود ۱۵ مایلی سمت راست قرار دارد.
اردوگاه	۲۳	۲	۶/۵ مايل اول در دشتی با تپه هایی در هر دو سمت بود. ۲ مايل بعد سراسیبی داشت. دریاچه ارومیه در فاصله دو مایلی سمت راست قرار دارد. یک مايل بعد از دشتی عبور کردیم. دریاچه در حدود $\frac{۳}{۴}$ مایلی سمت راست قرار داشت و کوههایی در سمت چپ بودند. در ۱/۵ مایلی از روستای هنه در سمت راست در موز دریاچه عبور کردیم. ۱/۵ مايل جلوتر دشت دیگری وجود داشت. ۸/۵ مایل جلوتر جاده بسیار نامسطح بود و تپه های در هر دو سمت وجود داشتند. دریاچه در جلو حدود ۳ مايل فاصله داشت. دو مايل بعد رشته کوهی کوتاه در سمت چپ حدود نیم مایلی و دریاچه در سمت راست حدود ۲ مایلی واقع شده اند. در انتهای این مسیر از تپه ای کوچک عبور کردیم و در شکافی نزدیک جوبیاری که به دریاچه می ریخت اردو زدیم. روستای بزرگی در سمت راست تا به نام عجسر و دو روستای دیگر نزدیک اردوگاه ما به نام گل تپه و عالینگاه وجود داشتند. این روستاهای منطقه‌ای از جزو هستند.
مراغه	۱۵	۴	در شش مایلی یک روستا در سمت راست به نام الگو قرار دارد: دریاچه در دو مایلی است و رشته کوهی در سمت چپ است. در حدود دو مایلی این روستا از تپه ای بالا رفته‌یم. سه مایل جلوتر روستایی به نام قورمازرد در سمت چپ واقع شده بود. جاده از الگو تا مراغه در منطقه‌ای نامسطح و با پیچ هایی در تپه های کوچک همراه بود. رودی قبیل از مراغه جاری بود که به دریاچه ارومیه می‌ریخت. اینجا شهر

خاطره‌ای جغرافیایی از امپراطوری ایران به همراه نقشه / ۱۹۳

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضیحات
			بزرگی است.
قلهندی	۱۴	—	جاده از یک و یک چهارم مایلی در بستر یک رود بود، پس از آن وارد دشتی باز می شد. در دوازده مایلی جاده در پای تپه های کوچکی می چرخید؛ کوه های بلندی در سمت چپ در فاصله حدود یک مایلی قرار داشتند. رود کوچکی از این روستا می گذرد که از کوه ها به سمت چپ می رود و به دریاچه ارومیه می ریزد.
بری	۱۸	۴	سه مایل و نیم در مسیر دشت است و روستایی به نام جودور در سمت راست قرار داشت. جاده پس از آن در دشت دیگری با تپه های کوتاهی در سمت چپ و یکدشت باز وسیع در سمت راست را ادامه می یافت. در دوازده مایلی روستایی به نام لبلو در سمت راست نزدیک تپه های کوتاهی واقع شده بود. یک مایل جلوتر جاده از رشته کوه کوتاهی می گذرد. از بستر یک رود خشک می گذرد و پس از آن به سمت دشتی مسطح ادامه می یابد که تپه های در دو مایلی سمت چپ و دشت کوچکی در سمت راست خود دارد. بری در دهانه رود کوچکی واقع شده است.
عباس بولاق	۱۶	—	سه مایل اول جاده در مسیر کوه هایی بلند است سپس سه مایل از دره ای باریک می گذرد؛ کوه های سمت چپ نزدیکند و کوه های سمت راست حدود یک و نیم مایل فاصله دارند. نیم مایل جلوتر تپه های کوچکی است و پس از آن دشت است. نیم مایل جلوتر روستایی به نام خیلوت در سمت راست واقع شده است. پس از آن جاده از تپه های کوچکی می گذرد؛ تپه های سمت چپ حدود نیم مایل فاصله دارند. دو فرلانگ قبل از روستای عباس بولاق روستای کوچکی به نام چیلکی در سمت راست قرار دارد.
سایجن کلا	۶	—	در یک و نیم مایلی روستایی به نام محمد آباد در سمت چپ قرار دارد؛ رود جقوتی در فاصله سه چهارم مایل راست است. از اینجا جاده در مسیر دشتی قرار می گیرد. رود حدود نیم مایل از روستا فاصله دارد؛ کوههای سمت چپ در فاصله یک و نیم مایلی و در سمت راست حدود نیم مایلی اند. این رود، که در اینجا حدود یکصد و پنجاه یارد عرض دارد به دریاچه ارومیه در دوازده مایلی پایین مراغه، می ریزد.
قوزلی	۱۳	—	جاده در سه مایل و نیم اول در یک دشت واقع شده است؛ رود در سمت راست و کوه ها در هر دو طرف واقع می شوند. چهار مایل بعد کوه های کوتاهی واقع شده است و پس از آن بین تپه ها می چرخد. کمی قبل از روستای قوزلی از تپه ای بالا می رود و کوه های بلند در هر دو طرف واقع اند.
دهانه رود سرخ			در سه مایلی روستایی در سمت چپ به نام قوزل بولق وجود دارد.

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضیحات
			جاده در مسیری نامسطح با کوه هایی در هر دو سمت ادامه می یابد. در رود سرخ (یک مايل قبل از کل تپ) اردو زدیم که آذربایجان را از کردستان جدا می کند.
کافیلان کوه	۱۲	۶	در یک مايل از روستای کلتپ گذشتیم. در نه مايلی پس از یک سراشیبی از شکافی گذر کردیم که جویباری در آن بود، در روستایی به نام کارانو در نیم مايلی سمت راست واقع شده بود؛ و روستایی کوچکی که در یک طرف یک شکاف با کوه های در اطرافش واقع شده بود اردو زدیم. ^۱ این جاده در مسیری نامواربود که کوهها آن را احاطه کرده بودند.
خوباطه	۱۲	—	در یک چهار مايل از روستا وارد کوه های بلند می شدیم. در دو مايلی از کوهی بالا رفتیم. نیم مايل جلوتر از یک سمت کوهی حرکت کردیم که سراشیبی کمی داشت و بعد از آن وارد دشت خوباطه می شد. اولین قسمت این جاده سنگلاخی بود. این دشت در قله کوه ها واقع بود.
دیوان دره	۱۵	۴	چهار مايل اول جاده در دشت خوباطه بود، تپه هایی در سمت راست در فاصله یک و نیم مايلی واقع بودند. در هشت مايلی روستایی در فاصله یک چهار مايلی به نام کیلکی در سمت چپ قرار داشت. پس از آن جاده تا هفت مايل از دشتی عبور می کرد؛ پس از آن سراشیبی آسانی داشت و در پای تپه هایی کوتاه می چرخید و وارد شکافی می شد که جویباری در آن قرار داشت. این روستا در یک طرف این شکاف قرار داشت.
زاغه	۱۲	۴	جاده در سمت چپ این شکاف، تپه هایی کوتاه در هر طرف ادامه می یافت. در سه مايلی دیوان دره از رود قزل اوزن می گذرد. این همان رودی است که قبیل از بالا رفتن از کافیلان کوه در مسیر میانه از آن گذشتیم و گفته می شود در حدود سی مايلی زاغه از رشته کوهی نزدیک سنه سرچشممه می گیرد. دو مايل جلوتر از روستای کوچکی به نام خیویز از سمت راست می گذریم که در سمت چپ شکافی با رودی میانش که به قزل اوزن می ریزد واقع شده است. پس از آن جاده در مسیری نامسطح باشکافی و رشته کوه کوتاهی در سمت راست و رشته کوه بلندی در فاصله نیم مايلی سمت چپ ادامه می یابد. زاغه در همان شکاف یا جویباری به نام شهر زایس با چشمه های کوچکی واقع شده است.

^۱- این رشته کوه کافیلان کوه نام دارد که تصور می شود همان رشته کوهی باشد که ما در مسیرمان به تبریز قبل از میانه از آن گذشتیم.

نام مکان	مايل	مايل	تفصيلات
در دهنه رود کوچکی نزدیک عمارت	۱۶	۴	در هشت مایلی روستایی در سمت راست به نام کلیوراوه در حفره ای قرار دارد و جویباری از آن می گذرد. چهار مایل جلوتر روستای دیگری به نام تیفتوبلا در سمت راست قرار دارد. نیم مایل قبل از اردوی ما از رود کوچکی که خشک بود عبور کردیم. تمام این جاده در مسیری نامسطح و کوه های در هر دو سمت بود.
سنہ	۱۴	—	از اردوی ما در مسیر کوه هایی تا چهار یا پنج مایل ادامه می یافت و پس از آن یک مایل و نیم سرآشیبی بود و کوه های نزدیک اردوی آخر ما سرچشم می گیرد. روستایی به نام ژاپو در سمت چپ قرار داشت. شهر سنہ با کوه ها احاطه شده است و رودی در یک و نیم یا دو مایلی آن قرار دارد.

مسیر از سنه به بغداد(از سمت گرمانشاه) بوسیله آقای وب

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضيحات
حسن آباد	۴	—	در يك و نيم مايلي رود سند در فاصله يك چهارم مايلي سمت چپ واقع شده است. در دو مايلي روستايی به نام فريون در سمت راست قرار دارد. نزديك قله اي در فاصله يك چهارم مايلي روستا اردو زديم. جاده سنگلاхи بود و هر دو طرفش کوه هايي قرار داشتند.
کورانک	۱۸	۲	در يك و نيم مايلي حسن آباد از رود سنه عبور كرديم. از اينجا جاده در پاي رشته کوهی تا هفت و نيم مايل ادامه می یافت و در سمت راست در فاصله يك مايلي کوه هايي قرار داشتند. در اينجا از تپه هاي کوتاهی بالا رفتيم و پس از آن جاده در مسیر کوه هاي کاملًا خشکی واقع شده بود. در ده مايلي پس از يك سراسبي کوتاه وارد دره باريکي شديم که جويباري از سمت چپ آن و کوههای در هر دو طرف داشت. سه مايل جلوتر از جويباري گذشتيم. روستايی در سمت چپ به نام یوله در پاي رشته کوهی با فاصله سه چهارم مايلي قرار داشت. چهار مايل جلوتر جاده دريابي کوههای بلندی چرخید و بعد از آن دره اي با عرض يك مايل قرار داشت که در انتهای آن کورانک واقع شده بود. رود کوچکی روستا را از پاي رشته کوه جدا می کرد.
کولاھ ساره	۱۲	۶	در يك و نيم مايلي از رود کورانک می گذریم، جويباري از سمت چپ به راست جاري است. يك مايل و سه چهارم جلوتر از تپه اي بلند عبور كرديم. چهار مايل جلوتر از رود قوهرو گذشتيم: جويباري آن نيز از سمت چپ به راست جاري بود. بعد از آن جاده در پاي رشته کوهی بلند می گذشت و قوهرو در سمت راست بود. در سه چهارم مايل جلوتر از جويباري که به قوهرو می ريخت عبور كرديم. يك و نيم مايل جلوتر روستايی در دهانه کوهی به نام خاييهاده دا در سمت چپ قرار داشت. حدود نيم مايل قبل از اردو زدن از جويباري گذشتيم که در سمت چپ ما ادامه می یافت. جاده در اين مسیر کاملًا کوهستانی بود و از منطقه اي همانند مسیر قبل می گذشت.
کاميaran	۱۰	—	تا دو مايلي رودی که در مسیر قبل از آن عبور كرديم در سمت راست ما بود و هر طرف جاده کوه بود. سه چهارم مايل جلوتر در مسیری کوهستانی با رودی به نام قزاور در سمت چپ ادامه می یافت. در انتهای اين فاصله از شاخه کوچکی از قزاور عبور كرديم. در اينجا منطقه باز می شد. دو مايل جلوتر دوباره از اين شاخه عبور كرديم. در که نزديك

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضیحات
			روستای کامیاران بود. حدود یک چهارم مایل در جنوب شرقی این روستا، روستای کوچکی به نام زارانجو قرار دارد.
خیلاش خونه	۳	۴	جاده از بستر یک رود خشک تا دو مایل جلو می رفت. رشته کوه بلندی در سمت راست در فاصله دو مایلی و دشتی در سمت چپ در فاصله ۲/۵ مایل قرار داشت. رود قواور از شرق به غرب جاری می شود و قبل از روستا وارد غازانیو می شود. مرز کردستان و کرمانشاه بین این روستا و کامیاران قرار دارد.
قدمگاه الیاس	۱۶	۴	در ۵ مایلی از رود قزاور گذشتیم در هر طرف کوه بود. از اینجا جاده از دشت عبور می کرد. در سمت چپ در فاصله ۱/۵ یا ۲ مایلی رشته کوهی قرار داشت و در سمت راست تپه های پخشی بودند. ۵ مایل جلوتر از غازانور رد شدیم که تا ۱/۵ مایل بعد در سمت چپ ما بود و آنجا دوباره از آن عبور کردیم. رشته کوه بلندی در سمت راست ما در ۴ یا ۵ مایلی قرار داشت و در سمت چپ در دو مایلی کوههایی بود. ما در پای کوهی نزدیک غاری به نام قدمگاه الیاس اردوزدیم که آب خوبی داشت. این مسیر از منطقه حاصلخیزی عبور می کرد که در هر طرف روستاهای داشت
طاق بستان	۱۰	—	سه چهارم اول جاده در پای رشته کوهی در سمت راست و دشتی در سمت چپ ادامه می یافت. بعد از آن وارد دشتی می شد که در سمت چپ دو روستا به نام های کردسارو و کناره داشت. سه مایل جلوتر روستایی در سمت راست در فاصله یک چهارم یا پنج مایلی قرار می گیرد. سه مایل و نیم جلوتر روستای دیگری در سمت راست به نام سرکاله جا وجود داشت. هفت مایل آخر رشته کوهی در سمت چپ با فاصله نیم مایلی و دشت کرمانشاه در سمت راست را داشت. شهر کرمانشاه در جنوب غربی در فاصله چهار مایلی قرار دارد.
کرمانشاه	۴	—	در یک و نیم مایلی از رود کاراسه عبور کردیم که حدود ۵۰ یارد عرض داشت و جوپیاری از سمت غرب به شرق جاری می شد.
ماهدشت	۱۴	—	۵ مایل اول جاده از تپه های کوتاه عبور می کرد و پس از پائین آمدن از تپه ای کوتاه وارد دره ای باریک می شد ۳ مایل جلوتر تپه هایی در هر دو طرف وجود داشت ۶ مایل جلوتر به روستای ماهدشت رسیدیم که در دره ای با ۱۰ مایل عرض قرار گرفته بود. رود کوچکی نزدیک این روستا قرار دارد. جاده در ۶ مایل آخر خیلی خوب بود و از دشت سطحی عبور می کرد.
هارون آباد	۲۱	—	چهار مایل اول جاده خیلی خوب بود و از دره ای عبور می کرد؛ روستایی در فاصله سه چهارم مایلی سمت راست به نام نایاب وجود داشت. یک مایل جلوتر روستای دیگری در سمت راست به نام ده سفید

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضیحات
			در فاصله سه چهار مایلی قرار دارد. پس از چهار مایل روستایی در سمت چپ به نام زوری قرار دارد. پس از بالا رفتن از تپه‌ها از دشت دیگری آدامه می‌یابد و تپه‌هایی در سمت راست نزدیک جاده و جویباری در سمت چپ و کوه‌هایی حدود دو یا سه مایلی قرار دارند.
کرند	۲۰	—	چهار مایل اول از یک دشت می‌گذریم، تپه‌ها در سمت راست نزدیک اند و در سمت چپ حدود یک مایلی جاده اند. پنج مایل بعد، تپه‌ها در هر دو طرف به همراه درختانی هستند. دو مایل جلوتر، پس از یک سراشیبی کوچک، جاده در مسیری کوهستانی است، دو مایل و نیم جلوتر از تپه‌هایی کوتاه می‌گذریم و بعد از آن وارد دشتی می‌شویم که کوه‌هایی در هر دو طرف آن هستند؛ کوه‌های سمت چپ حدود یک و نیم تا دو مایل فاصله دارند. کرند دیگری را رشته کوهی در سمت راست قرار دارد و روستای مهمی است.
پل ذهاب	۲۹	۴	یازده مایل اول جاده مسطح بود و کوه‌هایی در هر دو طرف نزدیک جاده بودند، پس از آن وارد کوهستان بلندی می‌شود. جاده نامسطح و سنگی است. سه چهار مایل از کوهی پادین آمدیم که ایران را از قلمرو ترک‌ها جدا می‌کند. از این جاده در مسیری مسطح عبور کردیم که کوه‌های در سمت چپ نزدیک جاده و در سمت راست پنج یا شش مایلی جلوتر از آن عبور کردیم. دو مایل جلوتر از سمت چپ رشته کوهی عبور می‌کرد. در دو مایل بعد از روودی با پلی بر روی آن عبور کردیم که از کوههای نزدیک روستایی ریز آب در سه فرسنگی شمال شرقی آن سرچشمۀ می‌گرفت.
قصر شیرین	۲۲	—	در دو و نیم مایلی از جویبار کوچکی عبور کردیم، یک و نیم مایل جلوتر از تپه‌های کوتاهی عبور کردیم. جاده از اینجا از مسیری نامسطح و شکسته با تپه‌های کوتاهی در هر دو طرف عبور می‌کرد. سیزده و نیم مایل جلوتر روودی در سمت چپ و حدود یک مایل و نیم جلوتر خرابه‌های شهر معروف قصر شیرین وجود داشت که سه چهار مایل قبل از اردوگاه تمام می‌شد که نزدیک روستایی به همین نام بودیم. رود از این روستا می‌گذشت.
خانگاهی	۲۲	—	جاده در یک و نیم مایلی این روستا در منطقه‌ای کوهستانی و خراب قرار داشت و تپه‌هایی در هر سمت آن قرار داشت، کوه‌ها در سمت چپ پانزده یا بیست مایل فاصله داشتند: خانگاهی روستایی بزرگی است و رودی ^۱ (که حدود یکصد یارد عرض دارد) از آن می‌گذرد.
قزل ریاط	۱۸	—	تا ده مایل جاده در نسیم دشتی است و از تپه‌های کوچکی رد می‌

^۱- این رود با رود دیگری از کردستان یکی می‌شود و رود دیاله یا باکوبه را شکل می‌دهد.

نام مکان	مايل	فرلانگ	توضیحات
			شوند، پنج مایل بعد در دشتی است، اما پس از آن از تپه‌های کوچکی می‌گذرد که شکاف‌های ژرفی در هر دو طرف داشت. جاده در این مسیر خوب بود. قزل رباط روستای بزرگی است و رودی در یک مایلی شمال آن جاری می‌شود. این روستا با کانالی از رودی که نزدیک آن است آبدهی می‌شود.
شهریان	۱۸	—	ده مایل اول از دشتی می‌گذرد. سه مایل جلوتر از رشته کوه کوتاهی عبور می‌کند دو مایل جلوتر از قله بزرگی با پلی بر آن عبور می‌کند. شهربان شهر کوچکی است و دو کانال از آن می‌گذرد.
باکوبه	۲۷	—	در چهار مایلی رود کوچکی دور سمت چپ قرار دارد؛ پس از آن جاده از دشتی عبور می‌کند. باکوبه روستای بزرگی است و رود دیاله از غرب آن می‌گذرد.
بغداد	۳۵	—	فاضله بعد از باکوبه از رود دیاله با عرض دویست یارد می‌گذرد. در شانزده مایلی از روستایی خالی و کاروانسرایی می‌گذرد. در سه مایلی بغداد در دهانه رود دجله اردو زدیم.
خرم دشت	۱۹	۴	هفت مایل جاده سنگی و نامسطح است و در سمت چپ و راست دوازده یا سیزده مایلی رشته کوه هایی وجود دارد. در اینجا از یک کاروانسرا و جویبار کوچکی در سمت راست می‌گذریم و بلافصله بعد از یک شکاف جاده برای هفت مایل در دشتی قرار دارد. رشته کوه های سمت چپ به سمت شمال غربی کشیده شده اند و در سمت راست به سمت جاده نزدیک می‌شوند. دو مایل بعد جاده بین تپه‌های کوچکی در منطقه‌ای نامسطح واقع شده است. پس از آن جاده برای سه مایل سنگلاخی می‌شود و کوههای سمت راست حدود یک و نیم مایل یا دو مایل با جاده فاصله دارند و در سمت چپ ده یا دوازده مایل فاصله دارند.
کاشان	۱۱	۴	جاده سنگی و در مسیر یک دشت مسطوح است. تپه‌های سمت راست در ده مایلی و در سمت چپ بین سه و چهار مایلی جاده اند. باغ فین در سه مایلی غرب و جنوب کاشان است.
کاروانسرای سین سین	۲۷		دو مایل و سه چهارم مایل جاده مرتفع است. در مایل پانزدهم از یک کاروانسرا و یک روستا در سمت راست می‌گذریم. پس از آن جاده از دشتی می‌گذرد، کوه های سمت راست به سمت غرب کشیده شده اند و کوههای سمت چپ در حدود دو مایل و نیمی جاده اند. حدود یک فرانگ از کاروانسرای سین سین از یک جویبار می‌گذریم. سین سین روستایی خوب به نظر می‌رسد ولی کاملاً ویران شده است.

مسیر از جلال آباد به کابل بوسیله نجفعلی خان برادر نجفعلی خان ۱۸۱۱

کابل به قندهار

کلات به نرمانشهر

پندپور به برجن

مشهد به طبس

از جلال آباد به کابل

نام مکان	فاصله/فرستنگ	توضیحات
نیمله	۶	رودی که از نزدیکی جلال آباد می گذرد از این دشت عبور می کند
سرخاب	۶	
چقدله	۶	
کابل	۶ ۲۴	در این مرحله آخر یک کتل به نام کتل امیرخان وجود دارد.

از کابل به قندهار بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱

نام مکان	فاصله افرسنگ	توضیحات
میدان	۱۰	
هفت آسی	۹	
غزنه	۳	این مرکز معروف مشهد مشهور هم اکنون ویرانه است.
قره باغ	۸	
موقور	۸	
کلات	۹	کلات یا کلات فجی، که برای تمایز با دیگر کلات‌ها گفته می‌شود، هم اکنون روستاست.
شهر سفته	۹	
قندهار ^۱	۱۰— ۲۰	
سهرت	۷	
قلعه رستم		
خان و آبشار خان	۷	
قرقلى	۹	
مشقای	۸	
بنج گور ^۲	۳۰	
دهک	۹	
اسفندیک	۷	
کوهک	۸	قلعه مراد خان
دسیرک	۵	محل زندگی میر مراد خان
سیب	۷	
باز	۷	کوه بسیار بلندی در سه فرسنگی سیب از اینجا می‌گذرد.
پره	۴	
بند پور	۸	اینجا متعلق به شاه مهراب دزد است که قاتل همه مناطق اطرافش است

^۱- از قندهار تا کلات در بلوچستان ده مرحله است. شرایط در نیمه راه است که افغانهای برچی (نژاد ژرد) دیده می‌شود، که تنها انسانهای این منطقه اند که آب کمی دارد.

^۲- مشقای تا بنج گور سه مرحله در منطقه ای دور افتاده است؛ محاسبات طبق بالاست.

نام مکان	فاصله / فرسنگ	توضیحات
باسمان	۱۲	
فلودین	۳۶	سه مرحله بیابان وجود دارد.
رگان	۷	قلعه میر قبر
نرمان شهر	۱۰ ۱۸۸	

از بندپور به برجون بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱

نام مکان	فاصله	توضیحات
سیکوه	۱۰۰	جاده خرابه‌ای با چند درخت است. دوازده مرحله است.
بهرام آباد	۱۰	
مننی بندان	۳۶	یکی از متعلقات کابل سه مرحله بدون آب است.
برجون	۱۸	شهر، سه مرحله.

از مشهد به طبس بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱

نام مکان	فاصله	توضیحات
شریف آباد	۵	
رباط سفید	۷	رباط به زبان خراسان یعنی کاروانسرا
رباط سنتگی	۷	
تریت	۶	
دوغ آباد	۸	
فیض آباد	۵	
سردق	۷	
بجیستان	۷	
بارون	۹	
دشت	۷	
بوش روشن	۷	
ده محمد	۱۰	
طبس	۱۰	
تون	۴	

از تره به سکوهه بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱

نام مکان	مسافت / فرسنگ	توضیحات
آزقد	۸	محل سکونت اسحاق خان
ترشیز	۴	

تبرستان
www.tabarestan.info

از تره به سکوهه بوسیله نجفعلی خان برادر لطفعلی خان ۱۸۱۱

نام مکان	مسافت / فرسنگ	توضیحات
هکوهه	۷	قلعه
بهرام آباد	۸	
سکوهه	۱۰	مرز سیستان و نرمان شهر کده مرحله کاملاً در بیابان است. قلعه قدیمی هم تکنون ویرانه قورق آباد در وسط راه است.

مسیر از مشهد به تهران بوسیله حاجی محمد علی خان گنجوی

نام مکان	مسافت/فرسنگ	توضیحات
شریف آباد	۵	
قدمگاه	۸	
نیشاپور	۷	
عباس آباد بیات	۱۰	
مارساق	۶	
بوم سپند	۷	
دهنه	۵	
مهلن آباد	۱۰	
سنگ خاس	۸	
جاجرم ^۱	۱۰	
دموله	۱۰	
بسطام*	۸	
مهماندوست	۵	
محمد آباد و قندرآباد	۶	
دامغان	۱۰	
سینینام	۱۲	
خار	۱۱	
قبابات کمیز	۱۰	
تهران*	۷	

^۱- ستاره دارها در مسیرهای بالا شهر و بقیه روستا هستند.

مسیر مشهد به تهران بوسیله راه چناران، بزنجرد، بوسیله همان

توضیحات	مسافت/فرستگ	نام مکان
	۱۲	چناران*
	۸	ایلچی قدال
	۱۰	کابوشن*
	۱۰	شیروان
	۱۲	*بزنجرد*
نام قبیله ای کرد	۸	کلاشدلو
	۱۰	عیسرایی
	۱۲	عباس آب غلام آنان
	۵	مرینان
	۱۰	بارول
	۷	ده ملا
	۱۰	بسنام

بقیه مراحل در این مسیر (از بسطام) مانند قبلی اند.

مسیر مشهد به هرات

نام مکان	مسافت / فرسنگ	توضیحات
حسین آباد/سرجام	۱۰	
حیدرآباد جام	۱۲	جام نام استانی است که این روستاها در آن هستند.
محمد آباد جام	۷	
تریت شاخ جام	۸	تریت بزرگ تریت عسی خان یا تریت حیدریه نام دارد.
کوسیه	۷	
هرات	۱۰	

مسیر دیگر مشهد به هرات

نام مکان	مسافت افسنگ	توضیحات
بند سریمان	۱۲	
عبدالله آباد	۱۲	
شهر نان یا محمدآباد بارهز	۱۰	با هزار نام پرگانه
تائیباد	۸	
کوه سیره	۷	هم اکنون کوهستان نامیده می‌شود.
قریبان	۶	
هرات	۱۰	

مراحل از مشهد به تهران آنطور که کاروانها می‌روند.

نام مکان	مسافت افرسنگ	توضیحات
راهبان	۵	
قورمکان	۵	
خورو	۶	
نیشاپور	۶	
عشق آباد	۵	
بشانقام	۸	
رباط زعفرانیه	۱۰	این کاروانسرا دشتی است که روستایی اطرافش نیست. یک ساختمان بزرگ است و جای خوبی برای دزدهاست.
سبزوار	۱۰	
برکمت	۱۰	
آکلیه	۷	نزدینک جوین
کست	۱۰	نزدیک جوین
مزفا	۱۲	
خانه خدا	۱۱	
بیرجند	۱۲	
سمنان	۱۰	

۱۲۷

۲۸ از این مکان مسیر مانند همان مسیری است که از مشهد به تهران نوشته شد.

۱۵۵

مسیر نیشابور به طبس

مسافت / فرسنگ	نام مکان
۸	باغان
۶	کوه سرخ
۸	کلاه قیزربیگ
۷	قبله سرا
۷	ده زمین
۱۰	سعدآباد
۱۰	قورد ناروان
۸	قارده
۷	طبس

مسیر مشهد به طبس

نام مکان	مسافت / فرسنگ
شریف آباد	۵
رباط سنگ بست	۸
رباط خمه	۱۰
تریت حیدریه	۷
آرقند	۸
ترشیز	۵
هماوی	۱۰
تاکرآباد	۱۲
سعد آباد	۱۰
گود شلطران	معمولًاً گود ناروان گفته می‌شود.
غارده	۸
طبس	۷

جمع ۱۰۰

مسیر چناران به طبس از تون

نام مکان	مسافت/فرسنه
چکنه(سرولایت)	۱۰ نام یک پرگانه
سلطان میدان	۵
نیشابور	
کیله میدان/کوه سرخ	۱۰
سعدآباد	۱۰
مجموع تا سعد آباد	۴۵

از سعد آباد تا طبس مثل مسیر قبلی است.

مسیر شیراز به مشهد و کابل بوسیله محمد صادق^۱

نام مکان	مسافت / فرسنگ
زرگون	۵
مرودشت	۴
سیدون	۳
سنگ بوم	۳
مسجد مادر سلیمان	۳
دهبید	۶
تنگ گوجی	۲
بهد	۱۲
خوارشتر	۴
تفت	۴
یزد	۵
رباط انجیره	۶
خارانی	۴
ساگون	۱۴
پشت بادام	۱۴
چاه خالون	۴ آخرین مکان در منطقه ابرکوه، شهری مهم
طبس	۱۲
۵ محمد	۱۲
اسحاق	۴
حوض سر طریق	۱۴ چاه هایی وجود دارد که به نام اشخاص این منطقه اند، که تقریباً بیابان است.
حوض حاجی مرک	۶
تاخیرآباد	۸
سیدالدین	۶
سلطانیه ترشیز	۸
شهرنور	۲۳
مشهد	۳۴

^۱- یک ایرانی که در سال ۱۸۰۰ توسط آقای جان مالکوم استخدام شده بود.

مسافت / فرسنگ	نام مکان
۵	شريف آباد
۱۰	ميهمون دشت
۸	تربت ربيع الاول
۴	سنگون بالاخاف
۵	سجاوند
۵	كلاروکه
۴	سنگون پاينخاف
۲۴	شهده
۸	هرات
۷	رباط شهید
۶	رودخونه ادرسقند
۱۰	سبزوار
۱۰	آبخار مالوق
۱۰	گرانه
۵	گرم آب
۶	جوب ابراهيمی
۶	خوشرود
۱۰	شور آب
۱۰	گرشک
۱۰	خشک ناخود
۱۰	قندهار
۱۰	شهر صفا
۱۰	خيلات کيگاي
۱۲	مکر
۱۰	قراباغ
۸	قزنه
۷	ميدان
۸	ششگار
۷	کابل

از قندهار به بوشهر

نام مکان	مسافت/فرستگ
اشکان	۵
خوش ناخود	۵
خوچوبان	۴
گرشک	۶
شورآب	۱۰
قلعه حسن گلان	۷
باخود	۱۰
سیا آب	۹
فره	۴
کله گاه	۱۲
مسیر آبی در مسافتی دور	۴
دارو	۱۸ در منطقه‌ای خشک به نام بیابان نامیدی
شهر بیشه	۱۰
دندن	۵
بیرجند	۵
خور	۸
فلخان	۱۲
دهوک	۷
اسفک	۸
طبس	۹ رزگونی
چهارده	۴
چشمیده حاج حسن	۴
رباط شوران	۱۴
رباط پشت بادام	۱۲
سوکند	۱۴
آنجرک	۴
یزد	۶
تفت	۵
خوراشه	۲

مسافت/فرستگ	نام مکان
۳	علی آباد
۴	ده شیر
۱۲	بده
۱۶	خان کرگون
۸	سیوند
۱۲	شاه میر حمزه
۱۴	شیراز

شیواز

نام مکان	مسافت/فرستنگ
چنار راهلار	۲
دشتیارجان	۱۰
کارزوون	۸
خست	۹
دالکی	۴
پرازجون	۴
بوشهر	۱۲

تبرستان
www.tabarestan.info

مسیر مشهد به مرو، توسط حاجی محمد علی گنجوی^۱

نام مکان	مسافت / فرسنگ
مسنگ پاشاکوه جام	۸
آکدر بند	۸
لیکه مزدون	۵
زوایاد	۱۲
سرخس	۱۰
ده گنبد	۱۰
سرچاه	۶ بدون سکنه
آب مرو	۶ وقتی به آب مرو می رسدید در واقع خود مرو می رسید
باغات مرو	۱
مرو	۱

۶۲

از مرو تا بوچاره ۶۰

^۱ مردی محترم و مطلع از ایران که سرjan ملکوم در سال ۱۸۱۱ از او این مسیر و چند مسیر دیگر را بدست آورد.

مسیر دیگری از مشهد به مرو توسط همان از منطقه دیر غز

نام مکان	مسافت	توضیحات
گوش	۷	
کیله شادلو	۸	قبیله شادلو
دستجرد	۱۰	قلعه لطفعلی خان آلتاگی
کناره تجرد	۱۰	
کلیه ماهویه	۱۰	قلعه متعلق به ترکمن‌های زینده
سروجی زمان آباد	۱۰	
مرو	۱۲	

مسیر دیگری از مشهد به مرو، از مسیر خلات نادریه^۱

توضیحات	مسافت/فرستنگ	نام مکان
	۶	فرمی
	۴	فاز
بررسیکی از متعلقات خلات	۴	دستجرد
	۲	خلات
	۱۰	آرتک
	۱۰	چاچه
	۱۰	چابهار
	۶	مرو

۵۲

^۱- کوتاه‌ترین مسیر، اما کوهستانی ترین و سخت‌ترین آنها که بندرت استفاده می‌شود.

مسیر مشهد به مرو، که کوه ندارد و جاده مسطح و ماسه‌ای است.

نام مکان	مسافت	توضیحات
کنه گشاب	۵	
دریند / خواجه	۵	
کناره تجرد	۱۰	
چهار قمیز	۱۴	بدون سکنه
کرو گلچیکاگا	۵	در مسیر جویباری که زمان آباد را آبدھی می کند.
مروشاه جهان	۱۲	

مسیر مشهد به استرآباد، جاده معمول و این من از دره گز

نام مکان	مسافت	توضیحات
چناران	۱۲	
ابل قدای	۸	
کابوشان	۱۰	
شیروان	۱۰	
بزانجرد	۱۲	
مامه	۸	
سیمکان	۱۰	
کال پوش	۱۰	
حاجی لر	۵	
کشاشاک	۱۵	
کتول	۷	
کندوزک	۷	
استرآباد	۷	

مسیرهای برگرفته شده از نزهه القلوب مسیر ری^۱ به نیشابور

مسافت	نام مکان
۶	oramien
۶	رباط قماراطون
۶	خار
۶	ده نیمه
۶	رسول گل
۶	ده سرخ
۴	سمنان
۲	رباط آهوان
۲	آرام جو
۶	دامغان
۶	مهماندوست
۲	شهربیستام
۲	ماقس
۲	ده سلطان
۲	رباط سرخان
۲	جاجرم
۸	ده آزادر
۴	ده خارشاه
۵	ده بارآباد
۵	بارآباد
۴	ده نو
۸	طاقون کوه
۶	رباط براندگان
۴	نیشابور

مسیر نیشاپور به هرات

مسافت	نام مکان
۷	دهد
۵	رباط بادیاهی
۷	ده فریدون
۵	ده خسرو
۷	شور لوج قون
۶	کله آباد
۶	کوشک منصور
۶	پشنگ
۸	هرات

مسیر هرات به مرو و شاه جهان

مسافت	نام مکان
۵	ساق آباد
۵	بارخیز
۵	تون
۵	مرغزاره
۸	بهرشور
۵	سرود
۴	شهر مرورود
۴	احنیف خیز
۴	خواراب
۶	اسدآباد
۷	خاشی
۵	تخت آباد
۷	مهدی آباد
۶	غار
۷	خارشی کوچک
۴	مروشاه جهان

مسیر نیشاپور به ترشیز

مسافت	نام مکان
۵	رباط سیدی
۴	رباط نورخان
	چاک سیاه
۵	ده دانه
۴	ده مرو
۷	ترشیز
۲۵	ترشیز به تون
۳۶	کاین

تبرستان
www.tabarestan.info

مسیر بیستام به جرجان

مسافت	نام مکان
۷	ده پیچه
۶	میلاد آباد
۵	موسی آباد
۵	جرجان

مسیر گرمان به بندر عباس، توسط یک فرد بومی

نام مکان	مسافت	توضیحات
جعفرآباد	۸	خاک ماسه‌ای، در بسیاری از مناطق زیرکشته و با کانال‌ها آبده‌ی می‌شود.
مرغاب	۱۲	همان منطقه.
قبوک	۹	همان.
کاروانسرای بابا هادی	۱۱	چشمۀ ای خیلی زیبا با تنها ده یا دوازده خانه.
حوض سلطان	۱۲	روستای خوب، خاک نرم، باقها و مزارع دلپذیر و آب بسیار.
قلعه سفید حسین علی خان بلوجی	۱۰	قلعه کوچک با خاک نرم و کشاورزی زیاد
باغ نور	۸	چند تا باغ و مقداری کشاورزی، آب از کانال، خاک خوب
دم تفتنه	۸	بدون سکنه؛ چشمۀ خوب؛ ایلات در بهار به اینجا می‌آیند.
آهو	۹	آهو، تا جویبار بعد از آهو آبی نیست و بخاره‌های آن و اطراف آن این نام را گرفته است.
قلعه ماهویش خان کرد	۸	با جمعیت خوب و زیرکشته.
قلعه گبر	۹	ویرانه؛ شامل چهل یا پنجاه خانواده؛ جاده کوهستانی نیست اما سنگلاخی و نامسطح است.
رباط ماهی فروش	۶	کاروانسرای ماهی فروش، در دهانه یک رود. جاده سنگی و نامسطح.
دامن کوه ملا علی	۱۱	کوه بسیار بلندی چشمۀ خوبی در پای آن که گفته می‌شود علی آن را درست کرده است، و نام آن برایش است. جاده در پای کوه سنگی و نامسطح است.
سلطان آباد	۴	در دهانه یک رود قرار گرفته است. تمام جاده پر از جمیعت است و باغ و مزارع زیرکشته دارد؛ چشمۀ و کانال و حدود یکصد خانه دارد.
باغ گلنار	۶	جاده خاک نرم و ماسه‌ای دارد و کاملاً مسطح است. بسیاری از جاهای زیرکشته است. به محض اینکه از کوه ملاعلی پائین می‌روید آب و هوای عوض می‌شود.
حسین آباد	۱۱	یک قلعه کوچک دارد و هفتاد یا هشتاد خانواده دارد. در دشتی مسطح قرار گرفته است که فقط گز تولید می‌کند. چشمۀ ای در این دشت قرار دارد که چراگاه و حیوانات شکار خوبی دارد و مکان قبایل بلوج و قینچی است.
قلعه دب یا دیو	۷	چشمۀ ای دارد ولی روستا یا کشاورزی ندارد. ایلات بلوج و قیلچی در

خاطره‌ای جغرافیایی از امپراطوری ایران به همراه نقشه / ۲۳۱

نام مکان	مسافت	توضیحات
		بهار زیادند؛ خرابه‌های یک ساختمان قدمی به نام قلعه دیو وجود دارد که گفته می‌شود دیوها آن را ساختند.
زمگان	۸	در پای یک تپه قرار دارد که استخری به آن آب می‌رساند. مزارع با کاهز آبدھی می‌شوند. سیصد تا چهارصد خانواده دارد، مقداری کشاورزی دارد. جاده مسطح است، درختان اندکی دارد، ایلات در بهار به اینجا می‌آیند.
بندرعباس	۱۲/۱۷۷	جاده مسطح است، خاک نرم و شور است. تا سه مایلی شهر آبی نیست و آنجا چند چاه وجود دارد. دشت پوشیده از گز است.

مسیر گرمان به طبس، توسط یک فرد بومی

نام مکان	مسافت	توضیحات
چناهه برج	۸	جاده مسطح
طبس کوچک	۸	
قلعه نو	۸	
جعفرآباد	۱۱	
قلعه حسین خان بلوج	۹	
رق شلتaran	۱۲	اینجا بخاطر طبیعت خاک ماسه‌ای جالب است و شتر، اسب و انسان در آن گم می‌شوند. در آن غرق می‌شوند و پتئین می‌روند. در باد شدید مانند رود حرکت می‌کنند و هر چی نزدیک آن است را دفن می‌کنند. آبی در این بیابان نیست و افراد آب مورد نیازشان را حمل می‌کنند.
حوض سلطان	۱۰	
طبس	۱۱	

مسیر کاشان به کرمان، بوسیله یک مرد فرانسوی

نام مکان	مسافت	توضیحات
برآباد	۶	روستایی با پنجاه خانه و احاطه شده با تپه‌های کوتاه. آب خوبی دارد.
دیات	۳	روستایی با پازدنه خانه
رودآباد	۲	روستایی با هشتاد خانه. جویباری با چاه‌های کنده شده در کوه در فاصله دو یا سه لیگی. از سمت راست خیلی شب دارد و بخوبی زیر کش است
مختر	۵	روستایی با پنجاه خانه. کشاورزی خیلی کم. جویبار کوچکی از کوه‌های جنوب غربی.
ارdestan	۵	روستایی با یکصد خانه. با تپه‌های کوتاهی در اطراف. کشاورزی زیاد؛ جویبارهای زیادی از کوه‌های جنوب غرب و غرب. در سمت شمال غرب چند روستا و تپه ویرانه در دور وجود دارد.
شیاراتین	۵	روستایی بالی خانه در پای تپه‌های کوتاه بیابانی. جاده بین کوههای کوتاهی است ولی کشاورزی کمی دارد.
مشانی	۷	روستایی با چهل خانه. آب و کشاورزی کم. جاده پیچ دارد و آب ندارد. در دشتی عظیم و کشت نشده قرار دارد.
نائین	۶	شهری با یکصد و پنجاه خانه. آب خوب از کوههای اطراف که یکی از آنها مشرف بر شهر است. کاروانسرا ویرانه شده در اطراف نائین روستاهای کوچک زیادی وجود دارد. چاه‌های زیاد ولی آب کم. خاک خوب، سفید و ماسه‌ای. در جاده ساختمانی شبیه یک کاخ و جویباری با یک سوم نمک در موازات کوه‌های جنوب وجود دارد.
نوکامبه	۶	کاروانسرا با آب کم و خیلی بد.
اجده	۹/۵	شهری با یکصد خانه و دیواری محاط. در فاصله دو لیگی کوه‌های خشک بسیاری به شکل هرم از جنوب غربی به غرب کشیده شده اند. آب خوب نیست. دشت وسیعی در شمال شرق وجود دارد. روستاهای زیادی از شمال به شمال شرق و بیابانی در جنوب وجود دارند. دشت بیابانی سنگی به تپه‌های درونش. روستاهایی از شمال غرب به شمال شرق کشیده شده است. در پای کوهها به سمت جنوب بیابانی به طول شش لیگ بدون آب وجود دارد.
میبد(شهر قدیمی)	۱۰	شهری با یکصد و پنجاه خانه که نیمی از آنها ویرانند و در نقطه مرتفعی واقع است. خاک سفید است و با ماسه خوب مخلوط است؛ آب خوب از کوههای جنوب کاروانسرا خوب.
	۴	در یک لیگی میبد ساختمان زیبایی شبیه یک کاخ نزدیک جاده است.
سرآباد	۴	شهر با دویست خانه. آب کم ولی خوب. چند کاتال در اطراف شمال جاری

نام مکان	مسافت	توضیحات
		اند. کشاورزی کم، در یک لیگ یزد منطقه‌ای ماسه‌ای مرتفع به شکل یک قلعه است.
بزد	۶	شهری در انتهای یک دشت با دو یا سه لیگ عرض در وسط کوه‌های بلند شامل پنج هزار تا شش هزار خانه؛ قلعه‌های نامنظم در وسط آن محل سکونت فرماندار است. رودی در اطراف نیست. کانالهای کوچکی از کوه‌ها تغذیه می‌شوند.
محمد آباد	۳	شهری با دویست خانه، با باغهایی در اطرافش. خانه‌ها منظم، آب خوب، دشت بیابانی پوشیده از سنگهای کوچک سفید.
سه جرد	۴	روستایی با یکصد خانه در منطقه‌ای ماسه‌ای با باغهایی در اطراف. آب خوب با جویبارهای زیادی از کوه‌های اطراف در جنوب و جنوب شرق. جاده از سه جرد در وسط کوه‌های خشک.
اندرون	۷	روستایی با بیست و پنج خانه. کشاورزی خیلی کم، آب نسبتاً خوب. جاده از اینجا در مسیر یک دشت بیابانی است؛ کانال کوچکی از آب آشامیدنی از صخره‌ها جاری می‌شود که از کوههای جنوب و جنوب شرق سرچشمه می‌گیرد.
صخره سفید و مرمر	۸	صخره سفید با مرمرهای سفید مرغوب.
اومه	۵	شهری با سفیدخانه. کشاورزی جزیی در اطراف به جز در سمت غرب. کانالهای بسیاری از آب گلی، یک چهارم نمک، از کوههای اطراف به سمت جنوب.
بیاز	۶	روستایی با شصت خانه. کشاورزی کم. در ابتدای یک دشت بیابانی کانال کوچکی از کوه‌های غرب، جنوب، غرب می‌آید.
کوشخان	۵	روستایی با بیست خانه. جاده از اینجا دشتی بیابانی است که هفت یا هشت لیگ عرض دارد و پوشیده از زمین ماسه‌ای و نمکی است. آب کم است با کوه‌ها خشک از شمال به غرب کشیده شده است.
هرمزآباد	۶	شهری با شصت خانه احاطه شده با دیوار. آب خوب و کانال‌های آب گلی که یک چهارم نمکی است. سکنه زیاد و روستاهای کمی در اطراف با کشاورزی خوب. از اینجا یک مسیر بیابانی گسترده است که در فاصله‌ای از آن کوه‌هایی در اطراف کرمان هستند.
		در این دشت که بیش از نه لیگ است، آب نیست. در فاصله‌ای از جاده چند چاه وجود دارد که عمق شصت فوتی آب دارد.
کاباتائین	۱۲	روستایی با شصت خانه. آب خوب از کوه‌های خشک در جنوب غربی. نزدیک جاده روستای دیگری است. کشاورزی شده است. کانالهایی از کوه‌های جنوب.
شادن	۴	شهری کوچک با ساکنان چوبان با کشاورزی کم.
باچین	۱	روستایی با هشتاد خانه. آب در فاصله‌ای از یک کانال از کوه‌های جنوب

خطاطه ای جغرافیایی از امپراتوری ایران به همراه نقشه / ۲۳۵

نام مکان	مسافت	توضیحات
		تامین می شود. کشاورزی جزئی. جاده کمی مرتفع و سنگی و خشک. سه لیگ پایین تر کانال کوچکی از آب گلی از جنوب می آید، پس از آن در هر لیگ تا چهار لیگ یک کانال وجود دارد.
کرمان	۷	شهری با پنج یا شش هزار خانه. خیابانها و خانه ها به شکل نامنظمی ساخته شده است. در انتهای یک دشت در اطراف کوه های بلند شیب دار واقع شده است. ذخیره آب خوب ولی بدون رودخانه. چند جویبار از کوه ها پائین می آید.

تبرستان
www.tabarestan.info

مسیر بوچار به سمرقند، بوسیله یوسف الدین.^۱

نام مکان	مسافت	توضیحات
بوستان	۶	روستای متعلق به بوچاره.
کرمنه	۷	شهری کوچک، محل تولد بیه جان یا شاه مراد بی. دشتی مسطح، زیر کشت، منطقه پرمیوه.
یانقی قرگان	۶	شهری در دهانه رود کوهک؛ مزارشان هم نامیده می شود چرا که طلا در بسترش پیدا می شود.
ده بو	۶	شهر ری کوچک. منطقه مسطح با آب.
سمرقند	۶	شهری معروف. از زمانی که از قبیله یز توسط شاه مرادی گرفته شد کمی به خوبی قبلش بازگشت. ساختمانهای بسیار خوب با هوای دل انگیز. در یک طرف دشتی سرسبز تا بوچاره ادامه می یابد؛ در سمت دیگر در فاصله دو مایلی جنوب منطقه ای کوهستانی شروع می شود. رود کوهک در فاصله ای از سمرقند می گذرد. شهر از جویبار کوچکی در شهر تغذیه می شود. رود کوهک در فاصله ای از سمرقند می گذرد. شهر از جویبار کوچکی در کوه تغذیه می شود. همه نوع میوه ای با کیفیت بالا به وفور یافت می شود.
اورگت	۵	روستا، جاده خوب، منطقه پرمیوه.
یاری	۴	روستا، منطقه پرمیوه و مسطح.
قنجرک	۷	روستا، منطقه خوب دشتی.
ضامن	۵	روستا، منطقه مسطح دشتی.
جزاک	۷	روستا
اورادتپه	۷	شهری باسکنه قبیله منق، هم اکنون در دست حیدر تره
خوچند	۹	شهری متعلق به خان کوکان. بزرگتر از سمرقند، همه جا دلیلذیر. در یک طرف دیوارها سر(آنطور که در سیحون نوشته شده)جاری می شود. عبور کردنی نیست. قایقی وجود ندارد با تخته های من و اسب از آن می شوند. شهر از نظر آب و هوا، زیبایی و جمعیت مثل شهر سبز است.
کانه بادام	۸	جاده از رود نمی گذرد، ولی از دهانه اش بالا می رود که منطقه پر باری است. قبیله ای در این قسمت در چادر زندگی می کنند. تنها سه قبیله بزرگ در این منطقه هستند که طبق میل مسیر خانه هایشان را در پشت آنها دارند. کرقیض بین کوهان و کاشفر کره کالپک، در دهانه سمت راست جا سازتر در دشت کپیچاک است.

^۱- یک فرد بومی بسیار باهوش از سمرقند که کارمند سرجان مالکوم بود.

نام مکان	مسافت	توضیحات
کوکان	۸	این شهر بزرگتر از خجند است. دو رود کوچک در دو طرف دارد که به ترکی به آن جیگداه می گویند.
نجیگندیلک	۵	جاده این روستا ازدشتی زیر کشت می گذرد که سنجد زیادی دارد که به ترکی به آن جیگدah می گویند.
مرغلان	۶	شهری بزرگ با محیطی دلپذیر، رودی خوب و آبی معروف. برای بی کوکان است.
تخت سلیمان	۹	خرابه ای قدیمی در بالای یک کوه.
مکانی در کوهستان بدون نام	۹	
کاکار خالدی یا مکانی که طبل گله ها زده می شود.	۷	بین کوه ها و در دره های باریک، تنها قبیله کورقیز در تابستان در آنجا هستند.
سمت کاشغور رشته کوه به نام تیرک دان	۶	مسیر در کوه بلندی پر از برف است که جاده خطرناکی برای کاروانها در آن ساخته اند.
آبگاه	۷	نلایی یا منطقه مسطح و آب ولی بدون سکنه ثابت.
آبگاه دم یا مکان دوم	۷	منطقه ای دشتی، با چوب زیاد ولی بدون سکنه.
کانکریستم	۷	یا معدن روی، همیشه در حال کارکردن. منطقه بدون کوه، اما پر از بناهای سنگ سیاه. سکنه کاشغور روزانه برای کار به معدن می آیند.
کاشغور	۲	جاده در مسیر دشتی زیر کشت. رود خوبی از شهر می گذرد که بزرگ و برای کشتی رانی مناسب نیست. یک آمدان چینی در اینجا زندگی می کند.

مسیر کاشفر از پرکند به قلعه یانک

مکان	فاصله	توضیحات
نیک کیک	۵	شهری کوچک با دشتی زیر کشت.
کسبه	۵	منطقه‌ای دشتی و خوب.
قزل	۵	شهر، منطقه دشتی جوب.
یارکند	۶	شهری بزرگ تر از حیدرآباد
واب کن	۴	منطقه‌ای خوب، مسطح و غنی
وردازی	۴	همان. از اینجا تا پوچاره همه باغ هستند.
قشتی	۴	همان.
امیرآباد	۵	قطعه‌ای کوچک، منطقه همان طور است.
نوراته	۵	شهری با قلعه‌ای کوچک در پای یک کوه.
قلعه شادمیس	۵	قلعه‌ای قدیمی خرابه. کشت بسیار کم، جاده و خاک بد.
کاره کالپاک	۷	نام یک قبیله. این منطقه در دهانه جیحون سر یا جاکسارنز؛ منطقه خوب. کمتر از هشت یا ده فرسنگ درست دیگر جیحون، سپس از منطقه کاساکس می‌گذرد و بعد از بیست و یک تا بیست و دو روز بعد به قلعه یانگ می‌رسیم. ^۱ آب و گیاه زیادی در جاده وجود دارد

^۱- قلعه‌ای در دست روس‌ها.

مسیر قزوین به رشت، بوسیله میرزا علی نخی

نام مکان	فاصله	توضیحات
آقابلا	۴	
بالای خزان	۶	
پایین خزان	۴	
لوشان	۳	
منجیل	۴	
رسنم آباد	۸	در اینجا از سفید رود می گذریم.
اماوزاده هاشم	۸	
قوطم	۶	
رشت	۸	
کوچ اصفهان	۸	در اینجا از سفید رود می گذریم.
آستین بار	۴	اینجا در سه مایلی دریای خزر است.

مسیر سند به همدان، بوسیله نویسنده

غلام ۲۳ روستایی در مزرعه یک رود کوچک. در یک مایلی از رود سند می‌گذرد. در اینجا روستای کوچک دیشتاتاق نزدیک پلی قرار دارد. پنج مایل اول رودهای بسیاری در نزدیکی جاده اند و باعث کشاورزی شده اند. سه مایل بعد جاده از کنار تپه‌هایی می‌گذرد، سخت و نامسطح است و در سمت جنوب شرقی دره کوچکی با جویباری از آب مرغوبی نهاده شده است و به خوبی زیر کشته است. در یازده مایلی روستاهای بهرام آباد در نیم مایلی سمت راست و هیله آباد در دو مایل سمت چپ قرار دارند، حوالی این روستاهای آب و کشاورزی وجود ندارد. قسمتی از تپه‌های سمت راست با روستاها و باغهایی پوشیده شده است.

نحوه ۲۳ جاده از همان دشت می‌گذرد. در دو مایلی روستایی با جویبار کوچکی و کشاورزی کمی وجود دارد. در چهار مایلی رود کوچکی از آب خوب وجود دارد. در یازده مایلی روستای ارقده وجود دارد. در چهار مایلی شهر و قلعه ویران چاپوغلی نزدیک جاده بین دو جویبار خوب قرار دارد. از اینجا تا غروه کشاورزی نزدیک جاده وجود ندارد، اما در فاصله دور در دشت و در سمت تپه‌ها خیلی زیاد است. روستای بزرگی در پای تپه‌ها وجود دارد و رود کوچکی از آن می‌گذرد.

هماغه سر ۲۳ روستا: جویبار کوچکی از آن می‌گذرد. در چهار مایلی روستای سنقر اوین در پای در ده مایلی روستای دزه، در کنار جویبار کوچکی قرار دارد. در سیزده مایلی خرابه‌های یک شهر ایرانی باستانی در کنار جویبار وجود دارد. در شانزده مایلی روستای کوچکی در پای رشته کوه کوچکی قرار دارد که جاده در هفت مایل باقی مانده در مسیر آن هستند.

همدان ۲۰ در شش مایلی وارد دشت سهل آباد می‌گذریم که در بستر یک رود است. در پنج یا شش مایلی همدان وارد باغهای می‌شویم و از جویبارها و کانال‌های بسیار می‌گذریم.

مسیر سوئمینی به نوشتگی، بوسیله کاپیتان کریستی و لتونانت پاتینگر

نام مکان	فاصله	توضیحات
شکرج	۱۵	روستای کوچک. جاده در مسیر ماسه ای و نمکی و جنگلی.
اوتل		در یک مایلی رود کوچک و ته، شاخه رود پورعلی قرار دارد. بطور کلی جاده خوب است. منطقه کشت شده و مستطح
بلا		شهری در دهانه مرتفع رد پورعلی
بستر رود پورعلی	۸	برای هشت مایل در بستر رود پورعلی دو طرف کوهستانی است در اینجا رود کل فضا را گرفته است.
وروودی کوهن وات	۱۶	جاده هنوز در بستر رودخانه، دور کوه می چرخد.
پای کوهی بنام کوناجی	۲۹	در پنج، در پانزده مایلی، آب گوارابی وجود دارد. جاده در مسیر باریک آبی به نام کوهن وات یا جاده کوهی، پراز آب است. قسمت آخر جاده نسبتاً بد و سنگی است اما پراز آب و علف است.
ترکابر	۱۵	تا پانزده مایل جاده بد و منطقه کوهستانی است تا مسیر باره لک که جوبار خوبی در بستر رود اوناچ قرار دارد.
دشت ود		جاده در دشتی وسیع با کوه هایی در چهار مایلی سمت راست. آبی ندارد. پس از ترک دشت چهار مایل در تپه های سنگی دشت ود جلو می روید؛ ذخیره آب خوبی دارد و تا قسمتی زیر کشت است. شهر کوچکی به همان نام در چهار مایلی سمت راست جاده است.
خوزدار	۲۵	سی و پنج مایل اول از منطقه ای کوهستانی خشک می گذرد. جاده خیلی بد است و دره های عمیق و دشوار زیادی وجود دارد. خوزدار خیلی کوچک است و در دره ای به همان نام بین دو لبه کوه هایی جدا می شود.
باغوان	۱۰/۵	در ده و نیم مایلی روستای بنکار یا باغوان قرار گرفته است. جاده در دشت های خوزدار و باغوان خوب و پر آب است و در بالا بارا کوه هایی جدا می شود.
سهراب	۵۰	منطقه خشک و بیابانی است. جاده بد در بین کوه های سهراب در دره ای به همین نام قرار دارد که خیلی گستردگی است و چهل تا شصت مایل طول و بیست مایل عرض دارد، ذخیره آب خوبی از چشمه های کوهستان دارد. سه یا چهار روستا و چند باغ در دشت پراکنده اند.
رودنگو		روستا. جاده خوب بین تپه های کوتاه. کوههای اطراف نزدیک و پراز آب.
کلات	۲۵	جاده خوب.
غروک	۷	روستا. جاده خوب بین تپه های کوتاه. کوههای اطراف نزدیک و پراز آب.

نام مکان	فاصله	توضیحات
مسیر آب	۲۸	نزدیک یک حوض کوچک آب باران. جاده پیچ در پیچ از دو مسیر می گذریم که دومی خطرناک است. در دروازده مایلی آب چاه وجود دارد.
دهانه رودکسیر	۳۱	منطقه خشک و بیابانی. جاده پر پیچ و خم از دو مسیر می گذریم: یکی از نزدیک بیابان در سمت شرق با یک دره ژرف از دیگر کوه ها جدا می شود. در مسیر پایین آمدن وارد بستر رود کیاسر است و از وسط آن بیابان می رود. نیم مایل آخر در بستر رود کیاسر است و از وسط آن جویبار کوچکی می گذرد.
نوشکی	۹	جاده در مسیر بیابان

مسیر نوشکی به شیراز، بوسیله لیوتنافت پاتینکر

۱۶ در سه مایلی از یک قمبز می گذریم. جاده بسیار خوبی در منطقه ای خشک و مسطح؛ کوه ها در جلو حدود چهار مایل فاصله دارند؛ و در سمت چپ در فاصله هشت یا ده مایلی اند. در نیمه راه از روستایی ویران به نام کارسی می گذرد که نزدیکش آب خوبی وجود دارد.

۲۹ بعد از دو مایل در بیابان وترد تپه ها می شویم که جاده سینگلاخی بدی دارد. در بیست مایلی بستر یک رود وسیع خشک به نام جاده بل وجود دارد، شش مایل جلوتر در بستر یا دهانه رود است. آب در سه یا چهار جا قرار دارد.

۲۵ مسیر هر جا که اثری داشت یا در بستر رود یا در دهانه رود بود. در تمام راه آب زیادی بود. جنگل در بعضی جاها انبوه است. از چند مقبره فوق العاده گذشتیم.

۲۸ جاده بیشتر در مسیر دشتی با بر قرار دارد در سه مایلی آب در بستر رود به سمت جنوب شرقی جاری می شود و شهر سراوان در ۹ مایلی شرق را تاسیس می کند. ۱۵ مایل جلوتر چاهی در بستر خشک برد و وجود دارد.

۳۰ از یک چاه عمیق می گذریم آب در دسترس نیست و گفته می شود شور است. شهر خاران در جنوب شرقی در فاصله ۴۰ یا ۵۰ مایلی است.

۱۷ منطقه خشک بیابانی حوضی از آب بد باران.

۳۱ در پنج مایلی چاهی وجود دارد که اطرافش درختان خرماست و آب آن نوشیدنی نیست. ۲۷ مایل جلوتر جاده در مسیر یک بیابان با ماسه های قرمز رنگ ادامه می یابد.

۳۰ جاده از همان بیابان می گذرد. ذرات شن و ماسه در هوا معلق اند. در ۱۶ مایلی دهانه رود خشک بزرگی به نام بردو از گرسیل در جنوب شرقی جاری می شود. چاه کوچکی در دهانه رود با آب کمی وجود دارد.

۲۱ بیابان خیلی ماسه ای نیست در بسیاری از جاها ماسه های درشت سیاه وجود دارد. در فاصله ای کوهها دیده می شوند.

۴۰ جاده در این مسیر ماسه های درشتی دارد. بیابان ماسه ندارد.

کیلگان ۱۲ جاده در مسیر تپه های سنگی. در ۱۲ مایلی روستای کوچک کلگان در دره باریکی بین دو کوه قرار گرفته است. در ۱۵ مایلی جنوب شهر کوچک جالک می باشد تا ۶ مایل جاده از مسیر آبی بین کوهها می گذرد. از دو روستای کوچک می گذرد که با درختهای خرما احاطه شده اند. نزدیک دزک ۲۶ جاده در بین کوهها یا تپه های سنگی خشک بسیار بد است. تپه گوان کا برای اکوی صدا معروف است.

۱۵ جاده بیشتر در منطقه دزک پر جمعیت و حاصلخیز است و ۱۰ مایل در کوههای سنگی و خشک و پس از آن وارد دشت گسترده ای می شود. در ۴ مایلی جنوب شهر کوچک سیب قرار دارد. در ۲ مایلی غرب روستای شهر کلگه یا پوگه می باشد. رودی تقریباً خشک از وسط این دشت می گذرد و در بستر آن درختان خرمای بسیاری وجود دارد. به ظور کل منطقه خشک است. جنگل نزدیک مقسی ۲۸ جاده بسیار پر پیچ و خم و پر از تپه ها و دره است. سنگلاхи و بد است در یک مسیر از سلسله کوههایی می گذرد.

بم ۱۰ سه مایل و نیم از بم آسیاب آبی در جاده است. بیشتر جاده در خرابه هایی است. سیستان ۴۴ روستای کوچکی؛ شهر زهرود در مسیر شمال غربی در هشت مایلی؛ جاده خوب است، بیست و هشت مایل آخر آب ندارد.

۲۹ دوازده مایل در دشتی بایر وارد بستر رودی تقریباً خشک می شود که تاهفت مایل ادامه می یابد. از آن می گذرد و تا ده مایل بعد در مسیر دشت ادامه می یابد. آب تنها در بستر رود وجود دارد اما فراوان است. در کل جاده خوب است.

۲۸ منطقه خشک و بی گیاه است. در شانزده مایلی به آب می رسیم. ده مایل آخر تپه ای و کوه ها نزدیک جاده اند.

۳۰ ده یا دوازده مایل اول جاده بد و سنگلاхи است. شهر ماهون در بیست و شش مایلی قرار دارد. کرمان ۲۰ جاده در دشتی زیر کشت و پر از روستاهای باغه است. مخصوصاً سمت کوههای اطرافش. باغی ۶ جاده در دشتی با آب خوب.

رباط ۴۰ جاده در دشتی با کوه های زیاد، همه راه خوب است. در سی مایل روستای باگون با آب خوب وجود دارد.

قلعه آقا ۶۳ جاده در مسیر دشتی خشک و در جاهای با چند درخت. در مایل ستم قلعه کوچک کبوتر خانه است. بعد از پنجاه و شش مایل وارد یک دشت کشت شده و گستردۀ بین کوهها می‌شویم که آب فراوان دارد.

پاقلعه ۴۰ نیمه اول در مسیر دشتی است و بقیه در مسیر کوه است؛ جاده خیلی بد است. آب زیادی در این جاده است.

مینام ۸ جاده در مسیر کوهستانی ادامه پیدا می‌کند. شهری کوچک.

شهر بابا بیگ ۲۶ ده مایل اول ادامه سیر کوهستان است. بقیه ^{مسیر} دشتی خشک و بدون کشاورزی است بطور کلی در کل مسیر جاده خوب است. مخصوصاً در سمت دشت که سفت و صاف است. قبل از شهر زیبایی بود. اما الان ویرانه ای است.

رباط ۲۸ جاده در مسیر دشتی صاف و خوب. آب این روستا نسبتاً شور و کم، قسمتی از دشت زیر کشت است.

عزیمت دوم؛ از غلام شاه و حوضجه از آب باران می‌گذرد. تپه‌های ماسه ای در سمت راست وجود دارند. این سیر دهک نام دارد.

عزیمت سوم؛ در ده مایلی رشته کوهی در جلوی تپه‌های عجیب در سمت چپ به نام میخ رستم وجود دارد. جاده ماسه ای و مسطح بدون گیاه است. جنگل و درختان در پای کوهها چاگنی نام دارند و در دو مایلی آب باران خوبی وجود دارد. در فاصله یک روزه به سمت جنوب چشمۀ آب شوری کوچک اما عمیق وجود دارد.

عزیمت چهارم؛ رشته کوه در جلو از سمت فاران در فاصله کمی در شمال تمام می‌شود. کل منطقه در سمت راست تا قندهار بیابانی است.

عزیمت پنجم و ششم؛ جاده کوهستانی اما آسان. ذخیره آب خوب است.

عزیمت هفتم؛ در یازده مایلی ممور می‌گذرد که آب بدی دارد. هفت مایل جلوتر کلچی است. چاه آب کوچک شوری قرار دارد. جاده طولانی و از پایه تپه‌های شنی بد است.

عزیمت هشتم؛ بیست و پنج مایل. بدون آب. کوهستانی و شنی.

عزیمت نهم؛ از تپه‌های ماسه ای پایین می‌رویم و وارد بیابانی سخت تر می‌شویم. در یازده مایلی دهانه رود هیرمند است. شکاف‌های ژرفی وجود دارد و دره ای با عرض یک مایل و نیم یا دو مایل

قرار دارد، رود بین درختان جاری می‌شود. تا نیم مایل در هر طرف رود منطقه آبیاری و کشاورزی شده است پس از آن بیابان و صخره است

روdbار ۴۰ در ادامه دهانه رود، با عبور از خرابه‌های روستاهای قلعه‌های کوچک.

پولکی ۲۵ شهر خرابه است. این مسیر وارد سیستان می‌شود، نزدیک روdbار از رود دور می‌شود.
ایلمدار ۳۲ شهری کوچک.

دوشاك ۱۰ هم اكتون جلال آباد نامیده می‌شود.

جائن ۳۹ از روستاهای اکبر و دولت آباد می‌گذرد، وجدود بیست و پنج مایلی دوشاك از سیستان خارج می‌شود و وارد خراسان می‌شود. جاده در مسیر یک بیانیخ سخت است. در بیست و پنج مایلی خرابه‌های شهر پیشاوران قرار دارد. چائن نقطه‌ای حاصلخیز در منطقه اوک است که تقریباً با تپه‌های آن را احاطه کردند و از آنجا جویباری جاری می‌شود و کل دره را تامین می‌کند.

کاشان ۳۰ در پانزده مایلی آب خوبی وجود دارد. ده مایل جلوتر مسیر آبی وارد الیاس آباد روستایی کوچک می‌شود.

فره ۵ یک شهر بزرگ با دیوار در دره ای حاصلخیز با آب خوبی از کوهستان در نیمه راه جاده قندهار به هرات. از دوشاك به فره حدود شصت مایل است: یک یا دو مسیر آسان برای سواره‌ها و یک مسیر برای احشام باربر. مسیر اول بیست و پنج مایل است، بدون سوت یا آب؛ در مسیر آخر سخت است: تمام آن بیابان خشک و باز است.

اناردانه ۲۲ این مسیر جاده سخت و خوب است و با تپه‌های خشک و بی علف احاطه شده است. در بیست و یک مایلی وارد بستر یک رود می‌شود. اناردانه شهری کوچک در بین صخره‌های بلند و خشک است. جویبار کوچکی دارد.

مسیر آب نزدیک روستای اوکل ۳۲ در دو مایلی انتهای یک دره در هفده مایلی چپ جاده و بعد سمت راست است از نزدیک اوکل آب زیادی است.

تپه‌های سمت راست جاده ۳۰ در شش مایلی زیارت گاهی قرار دارد. در بیست مایلی از یک تپه کوچک می‌گذرد. آب شور مزه ای دارد. جاده خوب است: تپه‌هایی در سمت چپ و کوههای بزرگی در سمت راست قرار دارد.

دشت هام در هشت مایلی چاهی به نام پلسی قرار دارد که آب خوبی دارد. دشتی (بین دو لبه) با دره‌هایی ژرف در اینجا باز می‌شود. جاده در پای لبه شمالی کوهستان در حفره ای قرار دارد که

چاه آب شوری دارد. از اینجا دور قله کوه می‌چرخو از شکاف‌های ژرف متعددی می‌گذرد. دشت هام در بالای کوه‌های متصل به دره هرات قرار گرفته است.

هرات ۳۳ در بیست و پنج مایلی زیارتگاهی وجود دارد. منطقه خشک است به جز نزدیکی روستا شهر. رودی از کوههای جاری و از شرق به غرب می‌ریزد؛ کاملاً زیر کشت است.

غوریان ۳۵ جاده بین باگها تا پنج مایل ادامه دارد و پس از آن به زمینهای زیرکشت می‌رسد که نزدیک کوهها تمام می‌شوند.

در بیست و دو مایلی روستای بزرگ سکوان قرار دارد. یک مایل جلوتر یک روستای کوچک در پیش قرار دارد که کل راه جاده خوب است. دوازده مایل جلوتر شهر بزرگ غوریان پر از آب و محصول است.

کلات ۳۶ در ده مایلی کشتزارها تمام می‌شود و وارد مسیری باز می‌شود، رشته کوههایی در جلو به لبه کوهها متصل می‌شود. در بیست مایلی چاه آب خوبی قرار دارد. در کلات آب زیادی وجود دارد و کمی کشاورزی وجود دارد.

خوف ۲۴ از مسیری پرپیچ بین تپه‌های شیب دار پایین می‌آید، اما جاده خوب است. در ده مایلی چشمۀ آبی وجود دارد. یک مایل جلوتر وارد دشتی گسترده بین دو رشته کوه می‌شویم. خوف شهری کوچک در زیر کشت و باگهایی در آن است.

شروان ۳۴ از یک دشت خوب زیرکشت می‌گذرد. از روستاهای بسیاری می‌گذرد. کل مسیر آب دارد.

سکار ۱۲ روستایی خوب، معروف برای بادام، هشت مایل جلوتر در سرجرن آب شوری وجود دارد.

تجرود ۱۶ روستایی کوچک فشرده‌ای در میان تپه‌ها.

قیلسار ۱۲ روستایی ویران. از دو یا سه تپه می‌گذرد.

کونشی ۲۸ لبه کوهی در سمت راست از شمال غربی می‌گذرد. صاف ولی بدون آب. در شانزده مایلی روستایی بزرگ به نام ناصری با آب شور قرار دارد. هشت مایل جلوتر جاده از مشهد به هرات متصل می‌شود. روستای خوبی با کشت کم و آب خوب زیاد. در پنج مایلی از سرای قدیمی در لبه بیابان می‌گذرد. پر از آب در چاه‌هایی در سه مایلی و در هفت و یازده مایلی نیز وجود دارد. چاه خشکی نزدیک هر فرسنگ می‌باشد. بیست و پنج مایل بعد چاه آبی وجود دارد. دوازده مایل جلوتر آب و کشت وجود دارد.

چارده ۳۹ در دوازده مایلی وارد روستای ایسپک پر از دانه، میوه، آب و گیاه است. یازده مایل جلوتر در بین تپه‌ها که آب زیادی در جاده است به ده محمد می‌رسیم؛ آب خوب، دانه و علف. از اینجا جاده بین تپه‌ها می‌چرخد. دوازده مایل اول ماسه درشت دارد. آب خوب است. به سمت پایین از طرف چپ جاده در بیابان سخت و خوب و بعد از مسیر پایه لبه کوهستان می‌گذرد. در بیست و چهار مایلی چارده پر از آب و علف و دانه است.

پشت بادان ۴۰ در یازده مایلی مسیر آبی وجود دارد، پس از آنها بالای تپه‌ها به رباط می‌رسیم. ده مایل جلوتر تپه‌ها نزدیک جاده اند؛ کشاورزی وجود ندارد و آب سور مزه است. مسیر بعدی بین تپه‌های است، جاده بد و همراه شکاف است، همه جا آب است. در هجده مایلی آب بدی در شطران وجود دارد. پائین تپه‌های ماسه ای ابتدای جاده ماسه عمیق دارد و بعد از آن محکم می‌شود. آبی وجود ندارد. در بیست و یک مایلی یک برج کوچک و کمی آب شور وجود دارد. در بیست و چهار مایلی پشت بادان روستای بزرگی با همه متابعی وجود دارد.

اله آباد ۱۴ رشته کوهی در سمت راست نزدیک جاده است. در پنج مایلی آب وجود دارد. در چهارده مایلی الله آباد؛ روستایی کوچک با آب و دانه وجود دارد.

رزاب ۲۰ در ده مایلی ساغان، زیر کشت و پر از همه چیز و آب خوب می‌باشد. از اینجا جاده باریکی در بین تپه کوچک می‌چرخد، کوهها در سمت راست نزدیک و در سمت چپ در پنج مایلی اند. در زراب دانه وجود دارد و آب بد است.

خارانی ۲۰ در چهارده مایلی رودخانه ای است و بین کوهها جاده می‌چرخد و از شرق به غرب می‌رود. در پنج و پانزده مایلی آب وجود دارد. پائین جاده پر پیچ و شیب دار بین صخره‌ها ته خارا می‌رسیم. نان، دانه و میوه فراوان است و آب شور مزه است.

یزد ۲۷ مسیر بین تپه‌های سنگی در یک مایلی اطراف است. در شش مایلی در مسیر یک دشت است. در دوازده مایلی آب خوبی وجود دارد؛ کوه‌ها در سمت راست هستند. در هفده مایلی جاده سنگی می‌شود. در بیست مایلی وارد بیابان ماسه ای با رشته کوهی در سمت چپ مقابل دشت می‌شود.

یزداوه ۲۴ جاده ماسه ای عمیق در پایه تپه هاست؛ تا شش مایل در اطراف باغ وجود دارد. در چهارده مایلی از روستای بزرگی به نام اشکدار می‌گذرد و سپس در بین تپه‌های ماسه ای می‌چرخد. منطقه یزداوه زیر کشت و دارای آب خوب است.

عقده (اویده) ۳۰ در دوازده مایلی روستای کوچک میبد است. رشته کوهی در سمت چپ قرار دارد. در سمت راست منطقه زیر کشت است. در هشت مایلی اینجا روستای بزرگ آردакو وجود دارد. در هشت مایلی آب و تپه ها نزدیک می شوند. در هجده مایل روستای تفت در سمت راست است. اویده، روستای کوچکی در لبه بیابان بین دو رشته کوه از شمال غرب به جنوب شرق می رود. آب خوب و دانه فراوان.

چهارباشی ۲۷ در بیابان، گیاهان وجود دارد ولی آب بد است. قلچکو ۲۷ در برابر تپه ها در سمت چپ در شش مایلی آب خوب و ^{و حرج} اگاه خوب است و جاده کوهستانی است.

کوبه ۲۰ از اینجا سه مایل بین تپه ها و بعد در دشت است. رشته کوهی ^و سمت راست حدود بیست و پنج مایلی است. جاده خوب است. در شش مایلی روستای مشکی نون وجود دارد؛ سه مایل جلوتر آب خوبی وجود دارد.

نادرشل ۱۵ از اینجا مسیرها در دشتی، هر فرسنگ خوب است. مشکر نون ۱۶ روستای کوچکی نزدیک رشته کوهی و در پای آن دشت خوبی است. دانه و گیاه فراوان است.

اصفهان ۱۲ جاده بین لبه تپه هاست. در سه مایلی وارد دره اصفهان می شود. در پنج مایلی بین باگها در سمت راست و در نه مایلی اصفهان است.

مسیر از سمنینی تا چابهار، بوسیله یک فرد بومی که سرjan ملکوم او را به آنجا فرستاد

سیک کاراج ۶ روستای کوچکی، بدون آب. جاده صاف و ماسه ای. لیاری ۷ آب در چاههای زیاد و رود پور علی. فرح ۵ جاده صاف و پر از جنگل.

هنگور ۶ روستای کوچک. منطقه صاف، آب چاه. جاده کوهستانی. روستا بسیار کوچک. هریانه ۶ در دهانه رود آغور. گورند ۴ آب چاه، تقریباً کم.

جویبار آب خوبی، منطقه بین اینجا و هریانه کوهستانی و جاده بد است.

هومره ۹ آب از چاه در ماسه های دریا و باید از آنجا برداشته شود. اربو جزیره کوچکی در این مکان است.

رومروندي ۶ رود کوچکی در دهانه آن مسافران معمولاً اطراف می کنند.

قرمط ۵ آب چاه. مقداری جنگل.

پسني ۶ آب خوب چاه.

گورک ۵ منطقه صاف و نمکی. آب کم و بد. کشاورزی خیلی کم.

قند سور ۵ خیلی شبیه گورک. منطقه تقریباً صاف. جاده در مسیر ساحل.

کپور ۴/۵ مثل دو تای قبل. منطقه همانطور.

قوادر ۵ شهر ساحلی کوچک. آب چاه.

جونی ۳ شهری بسیار کوچک. منطقه صاف. جاده در مسیر ساحل.

آخره ۳ آب چاه.

بودستری ۶ روستای کوچکی در دهانه دست ندی که از این مسیر می گذرد. منطقه مسطح.

بورایس ۵ منطقه مسطح، آب چاه.

قطر ۶ جاده خوب نزدیک ساحل دریا، آب چاه.

چابهار ۸ آبی بین اینجا و قطر نیست. جاده مسطح؛ قلعه کوچکی در آنجاست و آب در چاه است.

مسیر از چابهار به بندر عباس

گینی نوی ۶ منزلگاه بدون سکنه مقیم، اگر چه در دهانه ندی است.

سروندی ۷ منزلگاهی بدون سکنه مقیم، اگر چه در دهانه ندی است.

کنجون ۸ روستای کوچک؛ آب کم و بد در چاه.

فاك (یک چاه) ۸ منزلگاه، آبی بین کنجون و قبرج نیست.

قبرج ۸ روستای کوچک؛ آب فراوان در چاه.

جنگن ۶ همان

جاسک ۵ شهر ساحلی کوچک؛ آب فراوان در چاه.

قویابان ۳ روستا.

سیر ۳ روستا.

کسک ۴ مکان کوچکی نزدیک کوه. آب چاه.
میناب ۶ شهر نسبتاً بزرگ: قلعه‌ای نزدیک کوه. منطقه بین اینجا و کسک تپه‌ای است. آب فراوان.
برنی ۶ کاپیتان گرن特 آن را بورکا می‌خواند. مکانی کوچک، آب خیلی شور مزه است.
بندر عباس ۷ شهری بزرگ.
توصیف کلی این مسیر مسطح است اما کوهها همه جا دیده می‌شوند. آب در جاهای دور.

مسیر چابهار به کج

نگور ۶ منطقه نسبتاً کوهستانی: یکی یا دو نهر کوچک برای عبور وجود دارد. نگار روستایی با یک قلعه است.
بو ۵ همان.

پیسنگ ۵ روستایی کوچک: منطقه کوهستانی. آب فراوان.
مده ۵ همان؛ با یک قلعه، منطقه کوهستانی.
تومپ ۵ شهری کوچک، دیوار و قلعه‌ای دارد.
ناصرآباد ۴ روستا: آب فراوان و خوب.
کج ۵ شهر اصلی مکران، در تپه‌ای در دهانه یک رود با جویباری از آب. منطقه نزدیک کج کوهستانی و اطرافش دشت است.

مسیر کج با قادر

بقرنندی ۵ سکونتگاهی با آب.
دستیک نده ۵ همان.
کولچ ۶ روستایی کوچک.
قادر ۶ (در مسیر سونینی به چابهار ذکر شد.)

مسیر کج به بندرعباس

کج، ناصر آباد، مره، تومپ، پیسنگ، برپان (همه در مسیر چابهار به کج قرار دارند).
برپان ۷ روستای کوچکی در دهانه یک رود.

قصر قند ۱۲ سکونتگاه زیبایی در بین کوهها با آب. روستای بزرگی با دو قلعه گلی؛ آب رودخانه.
هشت ۴ روستایی با یک قلعه گلی.

بوق ۴ همان.

گه ۶ قلعه و روستای بزرگی در منطقه ای کوهستانی.

هیچان ۴ روستا و قلعه؛ جاده خیلی بد. رودخانه ای نزدیک آن مکان.

پنت ۸ جاده بین اینجا و هچان بسیار بد است. روستایی بزرگ. آب در بهار.

قبریج ۳۰ در مسیر چابهار به بندرعباس ذکر شده است. دو سکونتگاه بین نبت و قبریج در دهانه
دو رود وجود دارد، یکی از آنها سدقی نامیده می شود. بقیه جاده را از چابهار به بندرعباس ببینید.

مسیر کج به دیزک

بولدرو ۶ رودخانه ای بزرگ و سه قلعه. جاده کوهستانی.
مولوانی ندی ۴ سکونتگاه.

کجوده ۴ روستایی کوچک؛ جاده بد و کوهستانی.

پنج گور ۵ منطقه کوهستانی. منطقه ای حاصلخیز بین دو کوه، با خرمای معروف. آب رودخانه.
کلنگ ۳/۵ اقامتگاه کوچک یا روستا.

کوهک ۶ روستای بزرگ، آب رودخانه.

کسرد ۳۴ جاده بد کوهستانی. دو سکونتگاه بین اینجا و کوهک.

دیزک ۴ منطقه ای خوب با چندین روستا و پر از درختان خرما. رودخانه ای از کل روستاهای می
گذرد. گندم و دانه های دیگر فراوان است.

مسیر کج به بايلا

گوستنگ ۶ روستای کوچکی در سومواری ندی. منطقه کوهستانی. آب فراوان. کالوه ۵ این سه مرحله از گوستنگ است. منطقه کوهستانی و جاده بد و برای احشام با بار سخت است. کالوه به اطراف در تپه‌ها گفته می‌شود.

یک قلعه ۶ منطقه در نزدیکی قلعه کوهستانی است. دره‌ها حاصلخیز؛ آب در جویبارها و بسیار مرغوب.

یک قلعه ۴/۵ روستایی کوچک نزدیک این قلعه: منطقه همانطور

یک قلعه ۵ روستایی با نواحی زیر کشت. منطقه کوهستانی: آب فراوان و خوب. لواس ۵ رود بزرگی که در آن ساکنانی در چادر هستند و زیر کشت است.

پدر قصر ۴ روستایی کوچک. کشاورزی کم: منطقه کوهستانی: جاده خیلی بد.

نوندرو ۵ روستا و رودخانه به همان نام؛ چرای خوب برای احشام در بستر رودخانه. بوفالوی فراوان. ایهו ۶ شهری کوچک، احاطه شده با کوه‌ها.

لخسر ۶ سکونت گاهی در انتهای بایلاقات که نومرس در چادرها زندگی می‌کنند.

لخ ۷ سکونتگاهی در بالای بایلاقات، به سختی از آنجا می‌توان بالا رفت. به جاده پر پیچ و خم و در دل صخره. در برخی قسمتها خیلی باریک است طوری که عبور شترها باید بدون بار باشد. شهر بزرگی در دهانه رود پور علی.

مسیر در قسمتهای غربی مکران، بوسیله کاپیتان گرافت

کاپیتان گرن特 طبق دستور بریگادر جنرال مالکوم، بمبنی را در هجدهم زانویه ۱۸۰۹ ترک کرد تا مناطق غربی مکران را بیازماید و بیست و نهم زانویه به قادر رسید. با اینحال اینجا منطقه آنقدر خالی از سکنه است که فکر کرد نباید اطراف کند و کمی جلوتر به سمت ساحل قطر رفت و به روستای قطر رسید که شامل یکصد و پنجاه خانه نمدی و یک قلعه گلی بود و بیشتر سکنه ماهیگیرند. با کندن دو یا سه فوت از ماسه‌های زمین آب بدست می‌آید ولی بعد از کمی شور مزه می‌شود. دو جویبار در اینجا به دریا می‌ریزند؛ خشک اند بجز فصل بارانی که در نوامبر شروع می‌شود و تا سه یا چهار ماه ادامه دارد.

نگور اول فوریه، از قطر به نگور جاده بیشتر در یک دشت خشک است. نزدیک این روستای آخر که مثل قبلی شامل یکصد و پنجاه خانه است، علایم کمی از کشاورزی وجود دارد؛ و حدود یک مایل در شمال آب فراوانی از چاهها بدست می‌آید.

نگور محل زندگی میر سوباست که از جوانی در قطر تا چابهار حدود چهل مایل را دارد.
محصول منطقه گندم، جارو و پنبه است؛ اما محصولات به باران بستگی دارد.

چابهار از نگور تا چابهار منطقه کاملاً خشک است. جاده در ده مایل اول خیلی بد است پر از شکافهای ژرف است؛ بقیه مسیر بجز ای نزدیک چابهار در سمت ^{جنوب} لاست است.

آب در این مکان فراوان است و با کندن دوازده یا پانزده فوت از به آب می‌رسیم.
تیز روز یازدهم، از نگور تا تیزشش و نیم مایل است. تیز در دره ای کوچک است که دو جاده دارد؛
یکی از غرب بین دریا و تپه‌ها و دیگری در مسیر تپه‌ها از چابهار. هر دو مستحکم اند.
تیزوبان روز بیست و یکم، دوباره به سمت نگور از تیزوبان می‌رود. این جاده طولانی تر است.
اما بهتر است. با این حال در فصول گرم آب محدود است.

قادرقند روز بیست و پنج آم. ازنگور به سمت قاصرقند. شش مایل اول در مسیر یک دشت است؛ در دوازده مایلی در تپه‌های شیب دار و شش مایل بعد در دشت یاری است. این دشت پانزده مایل عرض و بیست مایل طولی است و قاجونله از آن می‌گذرد که آب کافی برای کشاورزی دارد.
قاجونله روز بیست و ششم. جاده در یازده مایل و نیم تول در دشت است؛ در پانزده مایلی در تپه هاست و در نوزده مایلی وارد قاجونله می‌شود که مسیری سخت است.

روز بیست و هفتم. بیست و چهار مایل و نیم در مسیر تپه‌ها و در قاجو است که کاملاً خشک است و جاده آبی نیست.

روز بیست و هشتم. جاده قادرقند از طریق نلاه و دشت سنگی. روستایی در سه روز آخر وجود نداشت. جاده بیشتر در مسیر بستر قاجو است که به طور کلی نیم مایل عرض دارد، منطقه در هر دو طرف تپه‌های بلند و صخره‌های خشک است.

قادرقند در دشتی حاصلخیز حدود بیست و یک مایل عرض دارد. شامل پانصد کلبه است و پر از آب است که از بیست و پنج چشمه بزرگ در شمال دره می‌گیرد. گندم، گندم، برنج و خرما به وفور یافت می‌شود.

هیت روز هفدهم. مسیر به سمت گه. در چهار و نیم مایلی هیت روستایی خوب و بندری است.

بوق در نه مایلی بوق است که در سمت چپ است. هر دوی این روستاهای پر از آب چشمه اند و درختهای خرمای زیادی دارند. بقیه جاده در مسیر تپه ها و شکاف هاست.

گه گه بین یک نله از سمت شرق و یک نله بزرگتر از سمت شمال قرار گرفته است که دو تای دیگر آن می ریزند. شهرستان شامل ۶۰۰ کلبه و یک قلعه گلی بلند می شود و دومین شهر مکران است.

هیجان حرکت بیست و یکم. از گربه هیچان جاده در مسیر تپه و شکاف است. این روستا شامل دو هزار سکنه می شود. زمینهای نزدیک آن زیرکشتن و آبیاری می شوند. قلعه ایی در دهانه یک نله دارد.

شرکه بیست و دوم. از هیجان به سرکه جاده دشوار و پر شیب است و از نله هیجان می گذرد این یکی از مسیرهای به سمت مکران است و بین مرساب و خلاط سواد بسیار دشوار است طوری که با تعداد افراد کمی محافظت می شود.

لشار بیست و سوم. هشت مایل جاده در مسیر دره است و بقیه نله لشار. بیشتر جاها چشمه آب دارد.

اسفاقه بیست و چهارم. اسفانه روستایی بزرگ در دو مایلی است در چهارده مایلی از لشار نله خارج گشیک می شویم و وارد نپه های ماسه ای می شویم. در بیست و هفت مایلی گشیک منزلگاهی با آب شور قرار گرفته است.

بند پرنلاح بیست و پنجم. در ده مایلی بند پرنلاح با جویبار آبی با عرض بیست یارد و سه فوت عمق قرار دارد. ماسه ها قرار گرفتند و در سیزده مایلی بندپر قلعه بندپر گلی است و از ساختمان است در دشت گسترده ای قرار گرفته است و سرزمینهای اطراف به خوبی زیر کشت است و دانه های مناطق اطراف را تامین می کند.

قواریشت اول آوریل. از بندپر تا تواریشت. روستای کوچکیست و چشمه و درختان خرما دارد بندپر از آن می گذرد و در ماسه ها محو می شود.

سورمج دوم. از گوار پشت تا سوریچ، روستای کوچک و قلعه ای. جاده در بیست مایل اول در مسیر بیابان ماسه ای و بقیه در تپه هاست.

تنک سوم. تا تنک سی و سه مایل است. در شش مایلی قله کوه هاست و مسیر باریک است و مسیر به سمت جنوب در مسیر کاجوست که از این نقطه سرچشم می‌گیرد. در نه مایلی در فاصله کمی از راست روستای چپ قرار دارد. بقیه جاده خوب است اما کم آب است.

چمپ چهارم. بیست و سه مایل در مسیر کاجو دهانه‌ها پر از درختان خرما و خانه است. سمرقند پنجم. مسیر کاجو از قصر قند می‌گذرد. ششم. سی و یک مایل تا گه.

هشتم. از گه جاده از تکلمی در سی و سه مایلی می‌گذرد. دو مایل بعد تپه و شکاف و بقیه شش مایل تا یک نلاه با آب در مسیر دشتی مسطح است. نهم جاده تا بیست و یک مایل بین تپه‌ها و شکاف هاست. در اینجا دشت‌ها شروع می‌شوند. هفت مایل جلوتر نیمچوری وجود دارد، رودخانه آب نمکی، که به هنگام بالا آمدن آب عبور نکردنی است و پنج مایل از این رود روستای نیز قرار دارد. در این جاده ساکنین کمی وجود دارند.

چابهار دهم. به چابهار حرکت کردیم و عصر به تیز بازگشیم. تیز یازدهم چهل و هشت مایل به سمت گه حرکت کردیم. گه دوازدهم. تا گه چهل و یک مایل است.

پاتاب سیزدهم. از گه به پاتاب، ده مایل اول از مسیر یک نلاه است و سه مایل بعد در تپه. بدون سکنه اما آب فراوان است.

ویسه چهاردهم. در شانزده مایلی ویسه روستای کوچکی با آب. در بیست و شش مایلی در گرانداب اردو زدیم. بدون روستا اما پر از آب. جاده در مسیر یک نلاه بزرگ. باشین پانزدهم. جاده باشین دقیقاً مثل مسیر دیروز پر از آب و علف.

بلق شانزدهم. تا نه مایل جاده در دشتی سنگی تا چاه بلق ادامه دارد. در نوزده مایلی از نلاه کازرون می‌گذرد و در بیست و شش مایلی در کاروان در شاخه‌ای از بالای نلاه اردو زدیم. مسیر امروز در دشتهای بین کوه و دریاست.

قاشی سورک هفدهم در نه مایلی چاه قاشی. در سی و چهار مایلی چاه‌های سورک. بین این دو مسیر در جاده آب نیست.

قبریق هجدهم، از سورک تا قبریق روستاهای چاه‌های بسیاری وجود دارد. هفده مایل از اولی ملک ملاک چارگه نوزدهم، مرز مکران را نشان می‌دهد چرا که اینجا گه تمام می‌شود و جاسک شروع می‌شود.

جایگن نوزدهم، از قبریق تا جایگین آب وجود ندارد اما در نواحی دورتر آب زیادی وجود دارد. بیستم، در ده مایلی یک نلاه با چاه‌هایی با آب شور مزه. در هجده مایلی تپه‌ها به سمت دریا جاسک کشیده می‌شوند. در بیست و شش مایلی جاسک در دو مایلی تپه‌ها و هشت مایلی دریا قرار دارد و شامل حدود دویست و پنجاه خانه و یک قلعه گلی می‌شود. آب از چاه‌ها و بیشتر شورمزه است.

در پنج روز آخر سفر منطقه‌های بسیاری زیرکشت بودند اما محصولات بیشتر از بین رفته بودند، با این حال همه جا فراوان بودند.

شیرآهن بیست و یکم، تا شیرآهن جاده در کل خوب بود کمبود آب نبود. تپه‌های این قسمت مانند مکران پر جمعیت نیستند، اما مسیر خوب و بازی بین آنهاست. سریک محل سکونت رئیس سریک بیست و سوم، در مسیر سریک روستاهای بسیار وجود دارد. سریک محل سکونت رئیس قبیله جاسک است و شامل حدود شصتصد خانه و یک قلعه بزرگ است؛ در چهار مایلی دریا و شش مایلی تپه‌های برکند است. تمام راه از جاسک پر از درختان خرماست و گندم فراوانی دیده می‌شود. چاه‌ها فراوانند اما آب زیادی ندارند و معمولاً شور است گیاهان نزدیک جاده کم اند اما نزدیک در یا فراوان اند.

بیست و پنجم، در بیست و شش مایلی سر یک مسیر آب و گیاهان وجود دارند. در مسیر روستاهای بسیاری و یک نلاه وجود دارد.

بیست و هفتم، در پنج مایلی یک نلا، آب شور و در سیزده مایلی بخش‌های زیر کشت میناب و بلابی در فلکمی دهانه‌های نلاه میناب وجود دارند. در بیست و هفت مایلی در فلکمی اردوزدیم، میناب میناب شهر بزرگی است اما قلعه اش مستحکم نیست. دانه‌ها و گیاهان فراوانند. بندرعباس بیست و هشتم، تا بندرعباس، فقط یک روز روستا در مسیر دشتی نمکی قرار دارد. با این حال نلاهی از آب شیرین و چندین چاه وجود دارد.

سه جاده از میناب به بندر عباس وجود دارد. مرکزی که کاپیتان گرانتن از آن عبور کرد؛ مسیر دیگر از سمت ساحل است و مسیر سوم در پای کوه است. مسیر آخر از همه متداول تر است و چندین روستا دارد و آب خوبی دارد.

مسیر بوشهر به بصره، بوسیله نویسنده

روحیله ۱۲ جاده در مسیر دشتی ماسه‌ای و مسطح با آب خوب و گاهی گرفته شده با دریا می‌گذرد. منطقه‌ای کوچک شامل ده یا دوازده روستای گلی که دهانه یک رود است آب آن شور و برای کشاورزی نامناسب است. آب مورد نیاز از چاه بدست می‌آید.

بندریگ ۲۰ دنباله همان دشت ماسه‌ای از دو رود می‌گذریم؛ یکی در روحیله و دیگر هفت مایل جلوتر. هر دو شوراند. حدود اواسط مسیر منبع آبی از چاه‌ها وجود دارد. شهر بندریگ نزدیک دریاست و با یک دیوار گلی بد احاطه شده است.

گناوه ۹ جاده در منطقه‌ای به همان شکل ادامه دارد. نزدیک گناوه رود شور دیگری می‌گذرد که عبور کردنی است و در اینجا خرابه‌های یک شهر بزرگ هنوز مشاهده شدنی است. چاه‌ها همه جا آب خوبی دارند. این روستا در یک مایلی دریاست.

حصار وارد تپه بنگ می‌شویم که جاده تا پنج مایلی حصار می‌رود. جاده خوب است. پر از آب است. حصار قلعه‌ای گلی است. آب بسیار خوب است. چهار یا پنج چاه نزدیک دروازه وجود دارد. بندر دیلم شهر ماهی گیری ویرانه. نیمه راه مامهادی، روستا، آب خوب، بیست چاه در یک مایلی شهر.

شابلشا ۸ روستای کوچکی در ساحل دریا.

اندیان ۲۸ جاده در مسیر بیابان پر از آب و در تابستان‌ها به خاطر باد گرم شمال غربی عبور نکردنی است. شهر اندیان هر دو دهانه رود تاب را در بر می‌گیرد.

بندر ماشور ۳۶ مسیری خسته کننده در بیابانی خشک بدون آب و در هوای گرم در زمان روز تقریباً عبور نکردنی است. بندر ما شور در حدود دو مایلی دریا قرار گرفته و با یک دیوار احاطه شده است.

دوراک ۳۶ مرکز چاب شیخ؛ با قایق کوچکی از یکی از شاخه‌های جدای پایین رفته‌یم.

بصره که هفت مایل بالای سابلای کارون سرازیر می‌شد. منطقه در هر دو طرف پوشیده از نیزار است.

مسیر بصره به شیراز از سمت شوستر

محمره

سابلای ۱۸ خرابه، در دهانه رود کارون.

علی بن حسین ۱۲ روستایی متروکه، در دنباله مسیر رود. منطقه بدون کشاورزی و بیابانی است. سامانیه ۲۰ روستا.

اهواز ۲۵ قبل شهری آباد ولی حالا شهری کوچک و ویران.

ویس ۱۳ روستایی در دهانه های رود.

بندخلیل ۱۰ شهری بزرگ با دیوارهای گلی در منطقه ای مرتفع در محل تلاقی رودهای کارون و آبزال. در این مسیر از کارون می گذریم.

شوستر ۲۵ مایل در منطقه ای زیر کشت. شهر شوستر در پای کوه های بختیاری واقع شده است.

دزفول ۳۶ مایل شهر. جاده عالی در منطقه ای زیبا با جویبارهایی. دزفول در دهانه شرقی آبزال و در دشتی وسیع قرار گرفته است.

شوش ۱۲ مایل ویرانه های شوش. در روز یازدهم به دزفول بازگشتم و چهاردهم به شوستر و مسیرمان را در روز هفدهم به سمت شیراز آغاز کردیم.

رامهرمز ۹۰ یا ۱۰۰ مایل روستا؛ روزی شهر بزرگی بود. هشت یا ده مایل اول جاده دور کوه های کوچکی می چرخد و بعد وارد دشتی می شود؛ کوه ها در کمتر از چهار مایلی اند. در نیمه راه چشمۀ نفتی وجود دارد. منطقه وحشی و خشک است و بیشتر مسیر آب ندارد.

در روستا در دهانه یک رود. بیست مایل از اینجا رود وارد جراحی می شود.

سلطان آباد ۴ مایل روستایی غنی احاطه شده با باغها.

جازرeron ۴ روستا.

بهبهان ۹ شهری مدرن در دشتی وسیع، در سه مایلی رود جراحی. بعد از ده مایل اول رشته کوهی می گذرد. جاده سفت و سنگی است.

دوغوبراسون ۲۹ مایلی روستای متروکه در یک دره. جاده در چهار فرسنگ اول بسیار خوب است سپس تپه‌ای شیب دار تا چهار مایل می‌چرخد و دوباره به دشتی خوب می‌رسد که با کوهها احاطه شده است. این مسیر شاهد خرابه‌های روستاهای بسیاری است. در میانه راه جویبار خوبی واقع شده است.

سرآب سی ۳۶ اردوگاه جعفر خان. پنج فرسنگ از این مسیر باریک و جنگلی با آب خوب در قسمت شمالی است. در هشت مایلی وارد دشت باشت می‌شویم و از تپه‌های شیب داری پایین می‌آیم و وارد دره زیبای سرآب می‌شویم.

فالایون ۱۸ مایلی قسمتی در دره گفته شده و فالایون، (روستا). در قلعه سفید ۷ مایلی (قلعه سفید) تپه‌های بلند در نوک قله، پنجاه چشم آب. قوسجون روستایی دریای کوه سرآب.

دوشمنزی ۸ پس از عبور از آن هشت فرسنگ در جاده ای مسطح و جنگل بلوط قوام روستا.

شیراز ۵ مرکز استان.

مسیر شوستر به بصره از مسیر هویزه

دزفول ۱۲ فرسنگ منطقه‌ای زیرکشت.

شوش ۷ فرسنگ در این جاده از رود کراب در سه مایلی شوش می‌گذریم.

سلیمانیه ۸ فرسنگ از بیابانی بدون آب می‌گذرد.

هویزه ۷ فرسنگ همان.

اشوه ۱۲ فرسنگ

بصره ۶ فرسنگ

مسیر شوستر به اصفهان

دسبرزگی ۲ فرسنگ آب و کشاورزی در جاده.

سالای ۲۴ فرسنگ جاده بد و کوهستانی.

اصفهان ۴۰ فرسنگ بیشتر جاده کوهستانی؛ بدون روستا.

مسیر دوم شوستر به اصفهان

فرکلچه ۴ فرسنگ روستایی بزرگ در پای کوهها.

اصفهان شش روز را در مسیر کوه‌ها، بدون روستا ولی جاده نسبتاً خوب.

مسیر ذرفول به کرمانشاه

شش روز سفر با سرعت شش فرسنگ در روز است. جاده بد، مخصوصاً در مسیر کوه‌ها و از دو رود می‌گذرد که هیچ کدام عبور کردنی نیستند. شهر یا روستایی وجود ندارد.

مسیر بوشهر (از فیروزآباد) به شیراز بوسیله لئونتافت اسناد گراس

اهرام ۳۰ مایل روستا. چاه‌های گرم اینجا وجود دارند. جاده اگر چه ماسه‌ای ولی خوب است. از روستای کوچکی به نام میرعبدالله در سمت چپ گذشته‌یم.

خلمه ۲۵ مایل روستای کوچکی در گوشی یک دشت کوچک. جاده با مسیری سنگی با جویباری چرخان در مسیر. روستای دیگری به نام تالک در مرز دشت، که آب خوبی دارد و زیر کشته است. بشگوم ۲۰ مایل روستای کوچکی در یک دشت، ظاهراً بدون کشاورزی؛ آب کم خوبی دارد و زیر کشته است.

بیرمی ۳۵ مایل مکان کوچکی؛ روستای خرش بند در سمت چپ در نه مایلی، جاده بد؛ منطقه خشک. در شانزده مایلی جویبار کوچکی از جاده می‌گذرد.

فیروزآباد ۴۰ مایل جاده بد. نزدیک فیروزآباد از کوه پایین می‌رویم و وارد دشت زیبای زیر کشته می‌شویم. قلعه در محدوده دورتری است.

زنجره ۲۲ مایل یک کاروانسرا. جاده در چهار ماه اول در دره و شانزده مایل در یک مسیر عبور و بقیه یک دشت کوچک. بیشتر جاده خیلی بد است. در شش مایلی قلعه‌ای کوچک به نام کاجی وجود دارد.

کوال ۱۲ مایل کارونسرایی در محدوده دشت شیراز.

شیراز ۳۸ مایل شهر در دشت، زیر کشته، جاده در کل مسیر خوب.

مسیر تخت جمشید به اصفهان، بوسیله مازور کمبل

سوند ۱۳ مایل روستا: جویباری به همین نام در نزدیکی.

کمن ۱۵ مایل روستا: جاده در نیم مایل در مسیر دهانه رود و سپس از آن می‌گذرد و بقیه مسیر بین کوههای خشک و قهوه‌ای است.

مرغاب ۱۴ مایل جاده بین پایه‌های رشته کوه. روستایی بزرگ با قلعه‌ای، نزدیکش چشمه‌های

آب شیرین قرار دارند که کل دشت را آبیاری می‌کنند.

دهبیو ۲۵ مایل کاروانسرا. در نه مایلی کاروانسرایی تقریباً ویران نزدیک آن یک رود. منطقه خشک و بخشهایی از دشت زیر کشت.

خونه کوه سرمک ۱۴ مایل کاروانسرا. آب بد از یک تانکر.

در قسمت شرقی دشت نزدیک پای کوهستان قرار گرفته است. جاده در سمت راست یک دشت: کوهها در هر طرف به سمت شمال و جنوب کشیده شده‌اند.

آباده ۱۲ مایل احاطه شده با باغها؛ جاده خوب.

شولگیستون ۱۷ مایل جاده در مسیر دشت. در هشت مایلی یک روستا به نام باغواردار.

یزدیخواست ۱۵ مایل ماسه درشت. شهری مرکزی.

مقصود بگی ۱۸ مایل جاده خوب.

کمشاه ۱۲ مایل شهر. نزدیک شهر از بستر یک جویبار می‌گذرد.

مایار ۱۴ مایل روستا، در پای کوهستان. کاروانسرایی در اینجاست.

اصفهان ۲۶ مایل جاده در دره مایار، و کوه‌های دشت اصفهان.

جاده اصفهان به کاشان، توسط همان

گز ۱۰ مایل در سمت راست جاده روستایی به نام سائن. خاک نرم؛ جاده توسط جویبارهایی که آن را قطع می‌کنند آبیاری می‌شود.

مورچه خورت ۱۸ مایل در هفت مایلی یک کاروانسرا ویرانه. شش مایل جلوتر کاروانسرایی زیبا. منطقه فقیر؛ و همه جای آن ویران.

قهرود ۳۲ مایل در دوازده مایلی یک کارونسرا. جاده در مسیر دشتی خشک. هشت مایل جلوتر در مسیری بالا و پائین، کاروانسرایی به نام آفکمال: کمی کشاورزی در اطراف، بقیه بیابان. کاشان ۲۱ مایل جاده در دره قهرود تا حدود شش مایل در سمت چپ بوسیله یک کاروانسرا تمام می شود، دریاچه مصنوعی به نام بند قهرود از رود قهرود آب می گیرد.

جاده تهران به همدان، بوسیله ماژور کمپل

علی شاه عباس ۲۰ مایل روستا. جاده خوب ولی پوشیده از برف. منطقه خوب پر آب و زیر کشت. نیمه راه جویبار باریکی از آب: در پانزده مایلی شکافی ژرف و عمیق. رشته ۱۶ مایل قلعه گلی کوچک. جاده خوب، در مسیری مسطح از چند مسیر آبی می گذرد ولی رودی وجود ندارد و چندین روستا ویرانه است.

اشتهراد ۲۲ مایل روستایی بزرگ. جاده در دشتی خوب، سخت و مسطح. سه زابند ۲۰ مایل روستایی کوچک. قسمت اول جاده سخت و خشک: قسمت بعدی پوشیده از برف. آبگرون ۱۵ مایل جاده در مسیر رشته کوه های کوچک با جویبارهای بسیار. آوه ۱۴ مایل جاده از دو رسته کوه کوچک می گذرد. روستای متوسط: قلعه گلی خوب. از رود کارا قم در دو یا سه مکان می گذرد.

میانه ۱۳ مایل جاده از طریق دو رشته کوه. تکیه ۱۰ مایل روستایی با اندازه خوب. جاده بسیار خوب و مسطح اما پوشیده از برف، منطقه باز و مسطح. نزدیک روستا از جویباری رد می شود.

کبوتر آهنگ ۱۸ مایل روستای گسترده بزرگ: جاده مسیری کوچک بین برف. مهران ۱۵ مایل جاده نسبتاً خوب. همدان ۱۶ جاده خیلی خوب.

مسیر بغداد به قسطنطینیه، توسط نویسنده

دوخاره فاصله ۷ ساعت روستایی ویران دل عباس ۱۴ ساعت روستا.

کار په ۹ ساعت روستا. خاک خوب.

کفری ۶ ساعت روستایی زیبا.

توزخاما ۹ ساعت رودی بزرگ که به دجله می‌ریزد.

ناک ۷ ساعت روستا.

کرکوک ۷ ساعت شهر و کاخ.

۹ ساعت شهر کوچکی در زاب کوچک.

تبرستان

آلتن کپری ۱۴ ساعت دارای سکنه مسیحی نستوری.
اربیل ۱۴ ساعت همان. زاب بزرگ کشتیرانی در آن می‌شود.

کارکوش ۴ ساعت شهری بزرگ در دجله.

موصل / مردین از موصل به مردین بیابانی بدون روستاست تا نصیبین که در فاصله یک روزه از مردین است. ایستگاه‌های بیابان همه نام دارند که اهمیتی ندارند که با آنها آشنا شویم. در یک ساعتی یا دو ساعتی نصیبین در جاده مردین خرابیه غالبی دیده می‌شود که ظاهراً باقی مانده کاخی است. نزدیک‌تر به مردین خرابه‌های دیگری وجود دارند که ظاهراً قدمت زیادی دارند. سه یا چهار روز طول می‌کشد از این بیابان عبور کرد.

شیخان ۴ روستا. منطقه کوهستانی.

خان اخبار ۸ ساعت روستا. همان.

دیاربکر ۴ ساعت آمیده باستان. شهری بزرگ در ساحل دجله.

کاروانسرا ۶ ساعت

آرگنه ۷ ساعت شهری در کنار یک کوه. سه مایل بالای آرگنه. از دجله می‌گذریم.

کارپوت ۱۰ ساعت در نیمه راه بین مادان و کارپوت یک رود آب شور. منطقه بین آرگنه و کارپوت خیلی کوهستانی است.

اوگزوقلی ۱۴ ساعت پس از دهانه‌های فرات پنج یا شش مایل قبل از اوگزوقلی جایی که رود می‌گذرد.

مالاتیه ۶ ساعت مالاتیه، ملیته باستان است و هنوز شهری پر جمعیت است.

حسامپ ۷ ساعت روستا.

حاکم کار ۶ ساعت همان. منطقه خوب.

حسن چنت ۶ ساعت همان. همان
الگورخان ۷ ساعت همان. همان.

سیواس ۱۷ ساعت بین سیواس و طقطاط، کوهی بلند به نام قلیزدقه که به نظرم قبل‌آتشفشن بود.
طبقاط ۱ روز طقطاط شهری بزرگ پایتخت آسیای صغیر است.

آمسیه ۲ روز بین طقطاط و آمسیه در جایی به نام ترخال، خرابه‌های یک قلعه.
مارسوار فاصله‌ای نزدیک شهری نسبتاً بزرگ محل سکونت فرقه‌ای افراطی، نزدیکش یک معدن
نقره است.

تبرستان
www.tabarestan.info

حاجی کری ۱۴ ساعت روستا.

عثمان جیگ ۱۱ ساعت شهری جالب، دشت‌های اطراف زیر کشت و پر آب، منطقه‌ای رمانیک.
جاجی حمزه ۸ ساعت روستا بین عثمان جیگ و اینجا جاده جالبی از درون صخره‌ها کنده شده
است.

طوسیه ۹ شهر.

کاراجومان ۱۷ روستا.

هامانلی ۱۲ شهری جدید.
گلیده ۹ روستا.

بولی ۱۱ چشمه آب گرم و بولی چشمه‌ای و مکانهای قدیمی که یونانیها استل می‌نامند.
دتهه ۹ روستا، منطقه حاصلخیز.

هنداق ۱۲ همان همان.

سویجی ۱۲ ساعت در منطقه‌ای جنگلی.
تورباله ۱ ایستگاه روستا، جنگلی گسترده.

گایوه ۱ نزدیک آن پول جالبی از سانگاریوس می‌گذرد.
تابانجه ۱ منطقه‌ای جنگلی.

اسمید ۹ نیکو مدیای باستان. شهر بزرگ.

گیپسه ۹ گفته می‌شود باقی مانده‌های هالی بال را در بر می‌گیرد.
اسکداری ۹ کرسیوپلس باستان، هم اکنون یکی از حومه‌های قسطنطیه.

مسیر از حلب به دیاربکر، لتوونانت کلفل اسکات. تویخانه مادراس^۱

خول ۵ ساعت ۳۰ دقیقه دهکده کوچک.

کانجو ۹ ساعت روستای کوچک.

انتب ۸ ساعت روستای پرجمعیت بزرگ.

البحر ۱۰ ساعت شهری محصور در دهانه شرقی فرات، دیوارها ویرانه.

چند چادر عرب ۶ ساعت منطقه باز خوب.

عرفه ۹ ساعت شهر محصور بزرگ بیشتر جاده در منطقه ای جوشک.

گرمش ۲ ساعت و ۱۵ دقیقه روستای کوچک.

سوریاک ۱۹ ساعت بیشتر در بیابان مسطح و باز بدون خانه و آب بسیار کم

روستای کوچک ۱۰ ساعت در میان تپه ها بیشتر جاده در منطقه ای موهستانی و دشوار.

شرموک ۷ ساعت جاده به سمت دشت سرازیر می شود.

مدم ۸ ساعت روستایی ویران، جاده خوب.

کارونسرا ۷ ساعت ساختمانی بزرگ، جاده خوب منطقه در حال بهبودی.

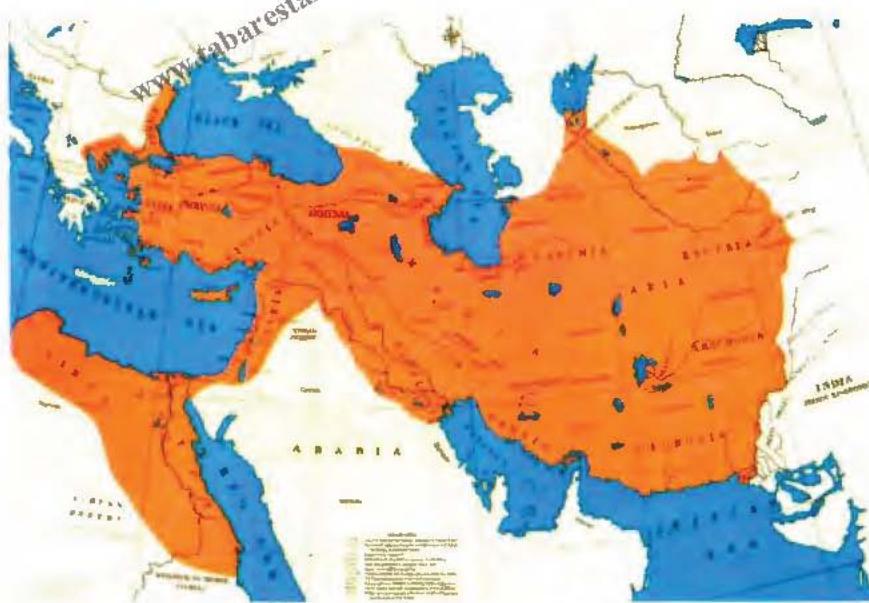
دیاربکر ۱۰ ساعت ۳۰ دقیقه احاطه شده توسط دیوار بلند با شرایطی خوب. شهری بزرگ و پر

جمعیت منطقه خیلی خوب.

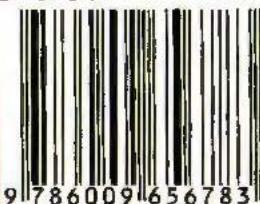
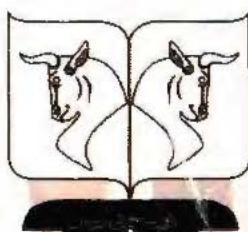
^۱- خلاصه هر مرحله زمانی با سرعت متوسط چهار مایل و نیم در ساعت حساب شده است.

تبرستان

www.tabarestan.info



قیمت: ۱۲۰۰۰ هزار تومان



9 786009 656783